



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما الصلوة والسلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

انوار درخشان

در تفسیر قرآن

تالیف

حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای
حاج سید محمد حسینی الهمدانی

جلد ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انوار درخشان

نویسنده:

محمد الحسینی الهمدانی

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	جلد اول
۱۳	الإهداء ... ص: ۲
۱۴	مقدمه ... ص: ۴
۱۵	سوره فاتحة الكتاب ... ص: ۸
۱۶	اشاره
۱۶	[سوره الفاتحة (۱): آیه ۱] ... ص: ۸
۱۹	[سوره الفاتحة (۱): آیه ۲] ... ص: ۱۵
۲۰	اشاره
۲۰	خلاصه ... ص: ۱۵
۲۰	شرح ... ص: ۱۵
۲۳	[سوره الفاتحة (۱): آیه ۳] ... ص: ۲۰
۲۳	[سوره الفاتحة (۱): آیه ۴] ... ص: ۲۱
۲۴	[سوره الفاتحة (۱): آیه ۵] ... ص: ۲۳
۲۵	[سوره الفاتحة (۱): آیات ۶ تا ۷] ... ص: ۲۵
۲۵	اشاره
۲۵	خلاصه ... ص: ۲۵
۲۶	شرح ... ص: ۲۵
۳۰	سوره مبارکه بقره ... ص: ۳۴
۳۰	اشاره
۳۰	[سوره البقره (۲): آیه ۱] ... ص: ۳۴

- ۳۰ [سوره البقره (۲): آیه ۲] ... ص : ۳۴
 اشاره ۳۰
 خلاصه ... ص : ۳۴ ۳۱
 شرح ... ص : ۳۵ ۳۱
 ۳۱ [سوره البقره (۲): آیه ۳] ... ص : ۳۶
 اشاره ۳۱
 خلاصه ... ص : ۳۶ ۳۲
 شرح ... ص : ۳۶ ۳۲
 ۳۳ [سوره البقره (۲): آیات ۴ تا ۵] ... ص : ۴۰
 اشاره ۳۳
 خلاصه ... ص : ۴۰ ۳۳
 شرح ... ص : ۴۰ ۳۴
 ۳۶ [سوره البقره (۲): آیات ۶ تا ۷] ... ص : ۴۵
 اشاره ۳۶
 خلاصه ... ص : ۴۵ ۳۶
 شرح ... ص : ۴۵ ۳۶
 ۳۹ [سوره البقره (۲): آیات ۸ تا ۱۵] ... ص : ۵۱
 اشاره ۳۹
 خلاصه ... ص : ۵۱ ۳۹
 شرح ... ص : ۵۲ ۴۰
 ۴۳ [سوره البقره (۲): آیات ۱۶ تا ۲۰] ... ص : ۵۹
 اشاره ۴۳
 خلاصه ... ص : ۵۹ ۴۳
 شرح ... ص : ۶۰ ۴۴

- ۴۷ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱ تا ۲۵] ... ص: ۶۶
- ۴۷ اشاره
- ۴۷ خلاصه ... ص: ۶۶
- ۴۸ شرح ... ص: ۶۷
- ۵۵ [سوره البقره (۲): آیات ۲۶ تا ۲۷] ... ص: ۸۲
- ۵۵ اشاره
- ۵۵ خلاصه ... ص: ۸۲
- ۵۵ شرح ... ص: ۸۲
- ۵۸ [سوره البقره (۲): آیات ۲۸ تا ۲۹] ... ص: ۸۹
- ۵۸ اشاره
- ۵۸ خلاصه ... ص: ۸۹
- ۵۹ شرح ... ص: ۸۹
- ۶۲ [سوره البقره (۲): آیات ۳۰ تا ۳۳] ... ص: ۹۷
- ۶۲ اشاره
- ۶۲ خلاصه ... ص: ۹۷
- ۶۳ شرح ... ص: ۹۸
- ۶۹ [سوره البقره (۲): آیه ۳۴] ... ص: ۱۱۰
- ۶۹ اشاره
- ۶۹ خلاصه ... ص: ۱۱۰
- ۶۹ شرح ... ص: ۱۱۰
- ۷۲ [سوره البقره (۲): آیات ۳۵ تا ۳۹] ... ص: ۱۱۶
- ۷۲ اشاره
- ۷۲ خلاصه ... ص: ۱۱۶
- ۷۳ شرح ... ص: ۱۱۷

۸۱	[سوره البقره (۲): آیات ۴۰ تا ۴۴] ... ص: ۱۳۳
۸۱	اشاره
۸۱	خلاصه ... ص: ۱۳۳
۸۲	شرح ... ص: ۱۳۴
۸۷	[سوره البقره (۲): آیات ۴۵ تا ۴۶] ... ص: ۱۴۳
۸۷	اشاره
۸۷	خلاصه ... ص: ۱۴۳
۸۷	شرح ... ص: ۱۴۳
۸۹	[سوره البقره (۲): آیات ۴۷ تا ۴۸] ... ص: ۱۴۷
۸۹	اشاره
۸۹	خلاصه ... ص: ۱۴۷
۸۹	شرح ... ص: ۱۴۷
۹۳	[سوره البقره (۲): آیات ۴۹ تا ۵۶] ... ص: ۱۵۴
۹۳	اشاره
۹۳	خلاصه ... ص: ۱۵۴
۹۳	شرح ... ص: ۱۵۵
۱۰۴	[سوره البقره (۲): آیات ۵۷ تا ۵۹] ... ص: ۱۷۵
۱۰۴	اشاره
۱۰۴	خلاصه ... ص: ۱۷۵
۱۰۴	شرح ... ص: ۱۷۵
۱۰۸	[سوره البقره (۲): آیات ۶۰ تا ۶۱] ... ص: ۱۸۳
۱۰۸	اشاره
۱۰۸	خلاصه ... ص: ۱۸۳
۱۰۸	شرح ... ص: ۱۸۴

- ۱۱۱ [سوره البقره (۲): آیه ۶۲] ... ص : ۱۹۰
اشاره
خلاصه ... ص : ۱۹۰
شرح ... ص : ۱۹۰
۱۱۲ [سوره البقره (۲): آیات ۶۳ تا ۶۶] ... ص : ۱۹۴
اشاره
خلاصه ... ص : ۱۹۴
شرح ... ص : ۱۹۴
۱۱۳ [سوره البقره (۲): آیات ۶۷ تا ۷۴] ... ص : ۲۰۱
اشاره
خلاصه ... ص : ۲۰۱
شرح ... ص : ۲۰۲
۱۱۴ [سوره البقره (۲): آیات ۷۵ تا ۸۲] ... ص : ۲۱۳
اشاره
خلاصه ... ص : ۲۱۳
شرح ... ص : ۲۱۴
۱۲۳ [سوره البقره (۲): آیات ۸۳ تا ۸۶] ... ص : ۲۲۷
اشاره
خلاصه ... ص : ۲۲۷
شرح ... ص : ۲۲۸
۱۲۴ [سوره البقره (۲): آیات ۸۷ تا ۸۸] ... ص : ۲۴۳
اشاره
خلاصه ... ص : ۲۴۳
شرح ... ص : ۲۴۳
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۱
۱۳۹
۱۳۹
۱۳۹
۱۳۹

- ۱۴۱ [سوره البقره (۲): آیات ۸۹ تا ۹۳] ... ص : ۲۴۸
 اشاره
 خلاصه ... ص : ۲۴۸
 شرح ... ص : ۲۴۹
 ۱۴۲ [سوره البقره (۲): آیات ۹۴ تا ۹۸] ... ص : ۲۵۹
 اشاره
 خلاصه ... ص : ۲۵۹
 شرح ... ص : ۲۶۰
 ۱۴۸ [سوره البقره (۲): آیات ۹۹ تا ۱۰۱] ... ص : ۲۶۷
 اشاره
 خلاصه ... ص : ۲۶۷
 شرح ... ص : ۲۶۷
 ۱۵۱ [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳] ... ص : ۲۷۱
 اشاره
 خلاصه ... ص : ۲۷۱
 شرح ... ص : ۲۷۲
 ۱۵۳ [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۵] ... ص : ۲۷۸
 اشاره
 خلاصه ... ص : ۲۷۸
 شرح ... ص : ۲۷۸
 ۱۵۷ [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۶ تا ۱۰۷] ... ص : ۲۸۳
 اشاره
 خلاصه ... ص : ۲۸۳
 شرح ... ص : ۲۸۳

- ۱۶۳ [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۸ تا ۱۱۰] ... ص : ۲۸۹
 اشاره
 خلاصه ... ص : ۲۸۹
 شرح ... ص : ۲۸۹
 ۱۶۳ [سوره البقره (۲): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۵] ... ص : ۲۹۴
 اشاره
 خلاصه ... ص : ۲۹۴
 شرح ... ص : ۲۹۵
 ۱۷۱ [سوره البقره (۲): آیات ۱۱۶ تا ۱۱۷] ... ص : ۳۰۴
 اشاره
 خلاصه ... ص : ۳۰۴
 شرح ... ص : ۳۰۴
 ۱۷۴ [سوره البقره (۲): آیات ۱۱۸ تا ۱۱۹] ... ص : ۳۱۰
 اشاره
 خلاصه ... ص : ۳۱۰
 شرح ... ص : ۳۱۰
 ۱۷۶ [سوره البقره (۲): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳] ... ص : ۳۱۴
 اشاره
 خلاصه ... ص : ۳۱۴
 شرح ... ص : ۳۱۵
 ۱۸۱ [سوره البقره (۲): آیه ۱۲۴] ... ص : ۳۲۲
 اشاره
 خلاصه ... ص : ۳۲۲
 شرح ... ص : ۳۲۲

- ۱۸۶ [سوره البقره (۲): آیات ۱۲۵ تا ۱۲۹] ... ص: ۳۳۳ ۱۸۶
- ۱۸۶ اشاره ۱۸۶
- ۱۸۷ خلاصه ... ص: ۳۳۳ ۱۸۷
- ۱۸۷ شرح ... ص: ۳۳۴ ۱۸۷
- ۱۹۹ [سوره البقره (۲): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۴] ... ص: ۳۵۷ ۱۹۹
- ۱۹۹ اشاره ۱۹۹
- ۱۹۹ خلاصه ... ص: ۳۵۷ ۱۹۹
- ۱۹۹ شرح ... ص: ۳۵۸ ۱۹۹
- ۲۰۵ [سوره البقره (۲): آیات ۱۳۵ تا ۱۴۱] ... ص: ۳۶۹ ۲۰۵
- ۲۰۵ اشاره ۲۰۵
- ۲۰۵ خلاصه ... ص: ۳۶۹ ۲۰۵
- ۲۰۶ شرح ... ص: ۳۷۰ ۲۰۶
- ۲۱۳ روش نگارش تفسیر انوار درخشان ... ص: ۳۸۵ ۲۱۳
- ۲۱۳ فهرست جلد اول تفسیر انوار درخشان ... ص: ۳۸۶ ۲۱۳
- ۲۱۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۱۴

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی همدانی، محمد

عنوان و نام پدیدآور: انوار درخشان در تفسیر قرآن / تألیف محمد الحسینی الهمدانی
مشخصات نشر: تهران.

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد پنجم، ۱۳۸۰ ق = ۱۳۳۹

شماره کتابشناسی ملی: ۴۵۲۲۳

جلد اول

الإهداء ص: ۲

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» الحمد لله الذي أنزل القرآن، هدى للناس و بينات من الهدى و الفرقان لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد.

و أشهد أنه الواحد الأحد الفرد الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد.
و أسأله أن يصلّي على نبيّه و صفّيّه و حبيبه محمد، سيّد الأنبياء و خاتم المرسلين، و أفضل السفراء المقربين، المؤكّد دعوته بالتأييد، المخصوص شريعته بالتأييد، التي نسخت بها شرائع الماضين، و لا نبيّ بعده إلى يوم الدين.
و السلام الدائم على عترته المستودعين لحكمته، و الحافظين لشريعته، و المفسرين لكتابه و لذلك جعلهم امّية وسطا شهداء على الناس.

و اللعن الدائم على من كذب و تولّى، و كذب بالحسنى، و ضيّع النعمة و الزلفى.
و رضوان الله على ساداتنا و مشايخنا الذين سبقونا بالإيمان و استناروا بنور الهداية و استضاءوا بضياء العترة، و جعلوا قلوبهم أوعية الولاية و المودة، و تلقوا مكنون الكتاب من ذوى القربة.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳

أما بعد:

چنين گوید بنده ذليل، سيّد محمد حسینی نجفی عربزاده، مدتها در فکر بودم که صحائف چندی در تفسیر و شرح آیات کریمه از قبسات واقفان بر اسرار آنها بنگارم. و از کتاب عزیز تفأل و مسئلت خیر نموده، کریمه «و جعلها کلمة باقية في عقبه» استهلال شد و از حکیم حمید نیز با ابتهاج مسئلت نموده که آنرا از تفألّات مقضیه فرماید.

و از فضل منان چنان انتظار دارد که این صحائف قبسات را که از رشحات علوم عترت طاهره، اقتباس شده و با آنها آراسته گردیده، دیباچه صحائف، که «لا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» است قرار دهد.

چنانچه منت نهد و مسؤول باجابت رسد، سيئات صحائف نگارنده را از جمله آیه کریمه «فِي ضِحْفٍ مُّكْرَمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ» قرار دهد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۴

مقدمه ص: ۴

قرآن کریم یگانه ناموس پروردگار است. که عهده‌دار صلاح دین و دنیای جامعه بشر بوده و یگانه وسیله تامین سعادت آنان در همه ادوار زندگانی می‌باشد. و راهنمائیست که هیچگاه پیروان خود را دچار حیرت ننماید و آنانرا در تیره گی و سرگردانی نیفکند، و رابطه متین و محکم‌یست میان حق و پیروان آن که هرگز ننگسلد. و پرتو اشعه آن بر قلوب، بصیرت و حیات بخشد. و پیروان توحید ناگزیرند که بروشنائی آن راه عبودیت پیمایند، زیرا قرآن کریم یگانه برنامه سعادت بشرست که همواره آنانرا از تیره بختی و گمراهی ایمن میدارد، و یگانه مدح همانست که واقف بر حقایق آن فرمود:

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» و نیز فرمود: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» و همچنان فرمود: «أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قِيمًا».

در بیان عظمت قرآن کریم و ارجمندی مقام آن کافیسست که بهترین مسطوره علم ربوبی بوده و بهترین پیغمبران و پیشوایان بشر آنرا اختصاص داده و یگانه معجزه برای سفارت کبری و شریعت خالده اسلام می‌باشد، و منظور تعجیز همه ادوار حیاتی جامعه بشر است. و نیز پایدارترین کتاب آسمانی بوده که در همه شؤون زندگانی فردی و اجتماعی عهده‌دار هدایت و سعادت بشر می‌باشد.

و تمامی آیات قرآن کریم مبنی بر اعجاز بوده و هر جزئی گواهی ذاتی میدهد که از مقام ربوبی شرف صدور یافته است. و بزرگترین دلیل باعجاز اینست که کرارا اعلام فرموده، چنانچه جامعه بشر گردهم آیند هرگز نتوانند سوره یا چند آیه مانند آن بیاورند. و شگفت آنکه قرآن کریم با آنکه ادیان و کتابهای آسمانی گذشته را انوار درخشان، ج ۱، ص: ۵ نسخ نموده و باعتبار آنها پایان داده، یگانه کتاب آسمانیست که همه پیغمبران و کتابهای آنانرا تصدیق داشته، و صحت گفتار آنها را گواهی نموده و نیز یگانه پشتیبان پیروان آنان می‌باشد.

زیرا چنانچه قرآن زیاده بر یکصد بار در باره موسی کلیم بحث نموده بود پیروان او نمیتوانستند در جامعه بشر اثبات کنند که موسی پیغمبر و رسول و دارای منصب کلیم الهی و کتاب آسمانی بوده است.

و همچنان پیروان مسیح در جامعه بشر نمیتوانستند صداقت و پاکدامنی مریم دختر عمران را اثبات کنند و نیز مسیح فرزند مریم علیهما السلام را رسول از جانب آفریدگار بخوانند، و یا دعوی کنند که هنگام نوزادی نبوت خود را بمردمان اعلام داشته جز باستناد آیه کریمه: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ» مائده: ۸۰.

و نیز نمیتوانستند دعوی کنند که مسیح مرد گانرا زنده و بیماران را بهبودی میبخشید مگر باستناد آیه کریمه: «وَأُبْرِيءُ الْبَاكِمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَ أٰخِي الْمَوْتِي يَا ذن اللّٰه».

آل عمران: ۶۴. و در حقیقت بقاء آثار دیانات توحید و همچنان نام همه پیغمبران و اثبات مقام عالیه آنان باستناد قرآنست که یگانه معجزه خالده و جاوید می‌باشد.

و نیز یگانه کتاب آسمانیست که همه پیغمبران را تقدیس کرده و آنها را از رذایل اخلاقی تنزیه مینماید و گواهی بعصمت و طهارت آنان میدهد و نیز افترااتی را که تورا و انجیل موجود بساحت قدس پیغمبران نسبت داده تکذیب نموده و مقام آنان را از اینگونه خرافات تنزیه مینماید. و نمیتوان در باره فضیلت قرآن کریم و ارجمندی مقام آن قلمفرسائی نمود جز آنکه احاله شود بگفتار کسانی که واقف باسرار آن بوده‌اند زیرا در فضیلت با آن همدوش و در راهنمائی و هدایت بشر زبان گویای آن می‌باشند.

کتاب بحار از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که برتری قرآن کریم بر کلام بشر مانند فضل پروردگار است بر مردمان.

و نیز فرمود قرآن کریم اخبار گذشتگان و آیندگان از جامعه بشر را در بردارد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۶

از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت شده فرمود آیات کریمه قرآن خزائن الهیّه میباشند و هر خزینه که گشوده شود شایسته است که در آن نظاره و تدبّر نمود.

و نیز از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده فرمود هر که در پی حقیقت رود ناچار از سر چشمه حکمت قرآنی جرعه‌ئی بنوشد و از انوار حقایق آن استناره کند، زیرا مسطوره از علم ربوبی است که لباب آنرا بقلب رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص داده است و حقایق مکونه آنرا در قلوب عترت طاهره او بودیعت سپرده است.

کتاب وافی روایت نموده خانه‌ئی که قرآن کریم در آن خوانده شود و نام پروردگار در آن ذکر گردد برکت آن بسیار خواهد بود و فرشتگان همواره در آن حضور یابند.

و شیاطین از آن دور شوند و آن خانه برای اهل آسمانها مانند ستاره درخشانست، و هر خانه‌ئی که قرآن در آن خوانده نشود خیر و برکت در آن نبوده و فرشتگان از آن دور و شیاطین در آن جای گزینند.

عیاشی از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که قرآن کریم کتاب جاوید و همواره پایدار و بر همه شوئن اقوام مختلفه بشر انطباق خواهد داشت.

و نیز فرمود هر که قرآن کریم را بخواند دیدگان او نابینا نشود و عقوبت پدر و مادر او تخفیف داده شود گرچه کافر و بیگانه از قرآن باشند.

و نیز از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده هر که آیات کریمه را بفرزند خود بیاموزد، روز محشر تاج شاهانه بر سر او نهند و لباس زیبایی در بر او کنند که هرگز کسی مانند آنرا ندیده باشد.

و نیز فرمود دو گوهر گرانبها و دو نور درخشان در جامعه اسلام بودیعت سپردم و تا هنگامی که مسلمانان در روشنائی آندو قدم نهند هرگز گمراه نشوند، که مراد قرآن کریم و راسخان در علم قرآن و واقفان بر اسرار آن باشند و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد.

و از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود قرآن کریم عهد و پیمان پروردگار با بندگانش و شایسته میباشد که مردمان پیمان پروردگار نظر کنند و همه روزه آیات انوار درخشان، ج ۱، ص: ۷

چندی از آن بخوانند. و نیز فرمود خواندن قرآن کریم بر اهل اسلام شایسته است، زیرا درجات بهشت برابر عدد آیات کریمه میباشد. و هنگام رستاخیز باهل ایمان گفته میشود که آیات کریمه را خوانده و درجات بهشت را ببینید. و هر آیه‌ئی را که بخوانند یک درجه ببینند.

قرآن کریم بطور جمعی در شب قدر نازل شده و آیات کریمه بر حسب مقتضیات در مدّت بیست و سه سال بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردیده و هشتاد و سه سوره آن در مکه معظمه و سی و یک سوره در مدینه منوره نازل شد، و نخستین سوره از قرآن کریم: «أَفْرَأُ بِمَا تُشْرِكُونَ رَبَّكَ الَّذِي خَلَقَ» بوده و آخرین سوره که در مکه نازل شد سوره «عنکبوت» و یا سوره «المؤمنون» میباشد. و نخستین سوره که در مدینه نازل شد بقره، و آخرین سوره مائده است. و گفته شده آخرین آیه از آیات کریمه: «وَأَتَقُوا يَوْمًا تُزْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ» میباشد.

و سوره فاتحه الکتاب در مکه معظمه نازل شد و دارای هفت آیه است، و نیز گفته شده که بار دگر در مدینه نازل گردیده. و در آیه کریمه از آن بسع مثنائی تعبیر فرموده است که جهت و علّت آن در ضمن تفسیر اشاره میشود.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۸

اشاره

(که در مکه نازل شده و هفت آیه است)

[سوره الفاتحه (۱): آیه ۱] ص: ۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

پس از ذکر لفظ جلاله «الله» از سایر صفات کمالیه آفریدگار، این دو صفت ذکر شده، یکی صفت رحمن که عوالم امکانی از پرتو این صفت پدید آمده و بفیض وجود نائل گشته، زیرا موجودات امکانی بر حسب اختلاف مراتب، ظهور رحمت باری تعالی هستند. و نیز صفت رحیم نامبرده شده که عبارت از هدایت سلسله بشر باشد و نتیجه و غرض از بسط رحمت که عوالم امکانی را فرا گرفته سوق جامعه بشر بفضائل انسانیّت و سعادتست و موجودات امکانی از پرتو این دو صفت بعرضه ظهور آمده و از نعمت هستی برخوردارند.

قرآن کریم که یگانه وسیله هدایت و سعادت بشر و از مظاهر رحمت است باین دو صفت کمالیه شروع فرموده تا خلاصه‌ئی باشد از معارف و حقایق که در ضمن سوره بیان میشود و بمنظور تعلیم آنحقایق ذکر میگردد، و نیز دستوری برای اهل ایمانست که تا در هر عملی که شروع کنند اسم جلاله و صفت رحمت اطلاق آفریدگار را بیاد آورده و نتایجی که منظورست بر آن مترتب شود. زیرا که آن عمل از مظاهر رحمت خواهد شد و چنین عملی متزلزل و زوال پذیر نخواهد بود. و در روایات شریفه وارد شده که هر عملی بنام پروردگار شروع نشود بی اثر و نتیجه خواهد بود، و نصیب آن از بقاء و اثر بقدر نصیب آن عمل است از نشانه رحمت.

تفسیر برهان از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود باری تعالی مرا تعلیم نمود که هر امر مهمی بنام پروردگار شروع نشود آن عمل ناتمام و بیهوده خواهد ماند. پس حرف باء در کریمه بسم الله برای شروع بذكر لفظ جلاله و صفت کمالیه او میباشد.

و در آیات کریمه غرض و حقیقت قرآن کریم را بیان فرموده: «فَمَدَّ جَاءَ كُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ». مائده: ۱۷. از جانب پروردگار فرستاده شد نور درخشان و کتاب انوار درخشان، ج ۱، ص: ۹

کریم بسوی جامعه بشر برای راهنمایی و رهبری آنان زیرا که قرآن کریم مظهر هدایت، و جامعه بشر را بسوی سعادت سوق میدهد و حقائق فطرت را که پروردگار در کمون بشر بودیعت سپرده آشکار میسازد.

و راهنمایی مردمان بکریمه بسم الله الرحمن الرحیم، شروع شده یعنی بنام پروردگار یگانه که دارای همه کمالات وجودی بطور وجوبست. رحمن یعنی از پرتو رحمت و سعه اطلاق او تمام موجودات از زندگی خود بهره‌مند میشوند.

قرآن کریم طریقه رحمت و هدایت را برای جامعه بشر عموماً و برای اهل ایمان خصوصاً بیان فرموده در کریمه: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ».

اعراف: ۱۵۵. خلاصه رحمت بی پایان باری موجودات امکانی را فرا گرفته، و نتیجه آن را که سعادتست برای اهل ایمان قرار داده، و بدون هیچ قید و شرطی رحمت اطلاق او شامل هر موجود خواسته‌ئی میشود، جز قید قابلیت محل. و کریمه بسمله یکی از آیات سوره فاتحه‌الکتاب است که مبنی بر ذکر و ستایش آفریدگار و نیز ذکر آشکارترین صفات حمیده اوست.

ممکنست که متعلق حرف باء در کریمه بسمله، جمله «أبتده» باشد که بوسیله ذکر کریمه فطرت و تعلق قلبی خود را در آن عمل بمعرض ظهور درآورد، و نیز محتمل است متعلق به «أستعین» باشد که بوسیله ذکر کریمه و عملی که در مقام اداء وظیفه عبودیت برآمده استعانت جوید و درخواست کمک از آفریدگار نماید همچنانکه بهمین حقیقت تصریح فرموده در کریمه «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

که استعانت از آفریدگار را از مظاهر اداء وظیفه عبودیت قرار داده است.

کلمه اسم اصل آن و سم بضم و یاسمه بکسر که بمعنی علامت و نشانه است مانند صلّه و عدّه و ثقّه که وصل و وعد و وثق بوده یا از سموّ که بمعنی رفعت و بلندی است و جمع آن أسماء نظیر قنوّ و أفناء که مصغّر آن سمی بضم سین و فتح میم و تشدید یاء و بر حسب دقت آنستکه «اسم» کلمه‌یست که دلالت کند بر معنی و آن غیر مسمی است و اسمی که در آن صفتی از پروردگار ذکر شود غیر حقیقت مسمی است مانند لفظ انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۰

عالم از اسماء حسنی که دلالت مینماید بر ذات باریتعالی بتناسب اخذ عنوان علم شهودی و احاطه قیومی در آن و اسم نشانه‌ئی است از مسمی و حکایت از ذات واجب مینماید همچنانکه هر صفتی از صفات کمالیه و جمالیّه که بجهتی بر آفریدگار اطلاق میشود بر آن نیز اسم گفته میشود.

پس اسم بدو لحاظ اطلاق میشود: یکی اسم لفظی که ظاهر اسم است و دیگر اسم عینی که دلالت نماید بر ذات واجب بتناسب صفت و ظهوری از آن بر حسب دقت و تحلیل عقلی.

لفظ جلاله «اللّه» در اصل إله بر وزن فعال بکسر فاء بوده که همزه آن حذف و در عوض الف و لام بآن افزوده شده و البتّه همزه آن نیز وصلست. إله از ماده أله بمعنی عبودیت و از مشتقات آن تالله بمعنی شعار عبودیت است و الوهیت بمعنی شایستگی برای پرستش میباشد. و شاید از اصل وله باشد که از آنست «وله الرجل» بمعنی حیرت. و إله بکسر الف بمعنی مألوه بر وزن مفعول و واله و مألوه نیز بهمین معنی است زیرا که فهم و تعقل از کنه ذات حقّ و صفات وجودیه در حیرت میباشد.

و نیز ممکنست که لفظ جلاله «اللّه» اشتقاق نداشته و نام و علم باشد. یا آنکه در اصل لاه اسم مصدر بمعنی فاعل باشد از نظر رفعت وجودی که بر موجودات دارد، همچنانکه از حضرت موسی الکاظم علیه السّلام سؤال شد از معنی لفظ جلاله اللّه، فرمود استیلا و رفعت بر همه مراتب عالیّه و نازله موجودات دارد.

الف و لام جزء کلمه جلاله شده و همزه در درج ساقط میشود جز در مورد نداء مانند یا اللّه و کلمه «بِسْمِ اللّهِ» جازّ و مجرور و متعلّق بجمله مقدره «أبتداء» میباشد.

و شاهد بر تقدیر جمله «أبتداء» روایت شریفه است، از رسول مکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم، که «کل أمر ذی بال لم یبدء فیه باسم اللّه فهو أبتء» یعنی برکت و خیر در هر عملی بآنست که هنگام شروع بآن کریمه بسمله را بگویند.

محتمل است که متعلّق بجمله مقدره «أستعین» باشد که در کریمه «وَإِيَّاكَ نَشْتَعِينُ» همین حقیقت را بیان فرموده. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۱

و اضافه کلمه اسم بلفظ جلاله اضافه بیانیّه نیست همچنانکه کلمه «الرّحمن» و «الرّحیم» معطوف بلفظ جلاله نمیشد بدین قرینه اضافه معنویه است و در زمان جاهلیت و پیش از نزول قرآن کریم لفظ جلاله در نزد اهل جاهلیت معمول بوده چنانکه در کریمه تصریح فرموده «وَلَيْسَ سِأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّهُ» لقمان: ۱۷ چنانچه از مردمان پرسش نمائی که آسمانها و زمین را که ایجاد نموده خواهند گفت آفریدگار عالمیان.

و شاهد اینکه لفظ جلاله نام باریتعالی است آنکه اسماء حسنی صفت برای لفظ جلاله واقع میشوند مانند اللّه الرّحمن الرّحیم، و رحم اللّه العباد ولی لفظ جلاله برای سایر اسماء صفت واقع نمیشود. گفته شده که بلفظ جامد استعمال میشود، بقرینه اینکه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللّهُ» کلمه توحید است ولی جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا الرَّازِقُ» و مانند آن (از باقی صفات) مبنی بر شهادت بتوحید نخواهد بود.

و بلحاظ اینکه لفظ جلاله علم است در مرحله وضع آن جهتی از تعینات وجودیه بخصوص رعایت نشده، بلکه در برابر ذات واجب وضع شده، بدین جهت صفات وجودیه در کلمه اللّه درج است و دارای صفات وجودیه و صرافت وجود میباشد.

صفت وجودیه «رحمن و رحیم» از ماده رحمت گرفته شده و صفت رحمت در بشر عبارتست از انفعال و تأثر خاطر از مشاهده

حاجت شخص نیازمند، که بر انسان حالت رقت و شکستگی خاطر رخ داده و سبب شود که حاجت محتاج را بر آورد، و تأثر خاطر در برابر حاجت مردمان، ضعیفترین مراتب رحمتست و از کمالات نفسانیه میباشد.

و چون حالت انفعال در باره پروردگار که ظهور نقص امکانی است راه ندارد (بلکه رحمت او بطور وجوب و عین وجود و ایجاد است) پس نهایت مرتبه رحمت واسعه باری تعالی همانا اعطاء نعمت وجود است. و افاضه رحمت مطلقه بر همه ممکنات بطور وجوب میباشد و توقف بر مبادی و اسباب امکانی ندارد و اسباب و علل مربوطه بهر موجودی از حدود قابلیت آن موجود امکانیست و از قیود و شرائط تمامیت فاعل نخواهد بود. زیرا ائتصاف باری بصفه رحمن اقصی مرتبه رحمت فعلی و جویست و البته در همه صفات کمالیه نیز انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۲

واجب و از شئون وجودست.

لفظ رحمن بر وزن فعالان بمعنی مبالغه و کثرت معنوی و کمال سعه رحمت و جویست.

لفظ رحیم بر وزن فعلیل و صفت مشبهه و بر ثبات رحمت خاصه بر جامعه بشر و اهل ایمان دلالت دارد.

(رحمت عامه چیست؟) چنانکه گذشت لفظ رحمن دلالت دارد بر رحمت واجبه که شامل همه موجودات امکانی میشود بر حسب مراتب غیر متناهی آنها پس رحمت وجود و حدود وجودیه آن نسبت بیشتر کمال اولست و از آن برحمت عامه تعبیر میشود مانند کریمه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» طه: ۵ رحمت و موهبت هستی را چنان گسترده که همه مراتب امکانی بر حسب قابلیت خود بهر مند میگردند.

(رحمت خاصه چیست؟) و نیز لفظ رحیم دلالت دارد بر رحمت ثانویه که موهبت و کمال ثانویست و بلحاظ قابلیت بشر اختصاص بآنان دارد و دارای مراتب بشماریست.

مبدء اشتقاقی رحمن و رحیم لفظ رحمت است که ضد قسوت است و رحمت صفت فعل باری تعالی بوده مانند خلق و رزق که برابر صفات ذاتست مانند علم و قدرت و حیات و همه صفات او عین ذات و از شئون وجود واجب است.

و کلمه رحیم نیز در بعضی آیات مرادف کلمه رحمن است مانند کریمه: «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ» حج: ۳ که قید ایمان در آن نشده، و اینگونه رحمت که بسوء اختیار منتهی بعقوبات ابدیه گردد، نعمت و مکرست، همچنانکه در باره ستمگران اجراء فرماید. ولی صفت رحیم بلحاظ رحمت اکتسابی است که اختصاص باهل ایمان دارد.

تفسیر برهان از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که گفتار بسمله بمنزله آنستکه شعار خود را تعلق بآفریدگار قرار داده (که ظهور عبودیت قلبی است) سؤال شد سمه چیست فرمود بمعنی علامت و نشانه است.

تفسیر امام علیه السلام فرمود، شخصی سؤال نمود از علی علیه السلام از کریمه بسمله، فرمود کلمه جلاله بزرگترین اسماء آفریدگارست، و شایسته نیست کسی بآن انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۳

نامیده شود، و نیز مرجع و پناه نیازمندان میباشد و شایسته است هنگام شروع بهر عملی کریمه بسمله گفته شود، و مفاد آن در خواست کمک از پروردگار است که شایسته الوهیت میباشد و عبادت و ستایش برای غیر او شایسته نخواهد بود.

و از روایات شریفه استفاده میشود که ذکر کریمه بسمله هنگام شروع بهر عمل آنرا دارای صبغه و جنبه رحمت نموده و دارای صلاح و سداد خواهد گردید زیرا هر عمل جوارحی که ناشی از مبادی نفسانیه و تعلق و یاد پروردگار توانا باشد لامحاله دارای آثار نیک بوده و ظهور تعلق پروردگار خواهد بود.

تهذیب از حضرت صادق و حضرت رضا علیهما السلام روایت نموده که فرمود کریمه بسم الله نزدیکتر است باسم اعظم پروردگار، از سیاهی و مردمک چشم بسفیدی آن.

ممکنست اشاره باشد به این که کریمه جلاله و صفت رحمت عامه و خاصه از مظاهر اسم اعظم پروردگار میباشد که عوالم امکانی

و هدایت بشر از شؤون آنست.

تفسیر برهان روایت نموده که سؤال شد از امیر المؤمنین علیه السلام کریمه بسمله جزء فاتحه‌الکتاب است؟ فرمود بلی، رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنرا میخواند و جزء سوره قرار میداد و میفرمود فاتحه‌الکتاب عبارت از سبع مثنائی است.

صدوق روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود شنیدم از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم که پروردگار عالم بمن خطاب فرمود در کریمه: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» و بر من مَثَّ نهاد بنزول سوره فاتحه‌الکتاب و آنرا برابر قرآن عظیم شمرد، و نیز از گنجهای نهانی و شرافت آن زیاده است. و تخصیص داد آنرا بمن و هیچیک از پیغمبران را در آن شرکت نداد جز سلیمان که کریمه بسمله را در آیه «إِنِّي أُلْقِي إِلَيْ كِتَابٍ كَرِيمٍ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، حکایت فرموده از نامه‌ئی که بسوی بلقیس پادشاه سبا فرستاده بود.

عیاشی روایت نموده که راوی سؤال نمود از حضرت صادق علیه السلام از کریمه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» فرمود مراد سوره حمد است که دارای هفت آیه از جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» میباشد و سبب نامیدن آن بمثنائی بلحاظ آنست انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۴

که در نماز دو مرتبه خوانده میشود.

و نیز تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت نمود که مردمان (اهل سنت) اسقاط کردند بزرگترین آیه‌ئی را از قرآن که کریمه بسمله باشد.

مفسر گوید: ظاهر تعریض بر عامه است که کریمه بسمله را جزء سایر سوره‌های قرآنی ندانسته بلکه فقط جزء سوره حمد میدانند. و نیز تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که پروردگار عالم سوره‌ئی را نفرستاد مگر آنکه ابتدای آن کریمه بسمله بوده و شناخته میشد پایان هر سوره‌ئی بنزول آن.

از ابن مسعود روایت شده که رسول مکرم صلی الله علیه و آله میفرمود هر که بخوهد که پروردگار عالم او را از شعله‌های آتشین نوزده گانه دوزخ برهاند عَلَیْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (مدثر: ۳۱) بخواند کریمه بسمله را زیرا دارای نوزده حرفست و هر حرفی برای دفاع یکی از زبانه‌های آتشین دوزخ است.

و نیز از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: هنگامیکه معلّم بکودک بیاموزد کریمه بسمله را پروردگار براثت از آتش را برای کودک و پدر و مادر و نیز برای معلّم او مقرر فرماید.

کتاب ربیع الأنوار روایت نموده از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم: درخواست هر حاجتی از پروردگار که اول آن کریمه بسمله ذکر شود هرگز رد نخواهد شد، و امت من (اهل ایمان) وارد محشر شوند در حالیکه آنرا بزبان گویند و بدان سبب حسنات آنان در میزان سنجش افزایش یابد.

و سایر امتهای به پیغمبران گویند بچه سبب حسنات امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم افزایش یافت پیغمبران گویند بسبب آنکه ابتداء کلام آنان سه اسم از اسماء پروردگار است که هر گاه ثواب ذکر آن در میزان سنجش گذارده شود و گناهان سایر خلق در جانب دیگر ثواب آن افزایش خواهد یافت.

کریمه بسمله سرمقاله و نخستین آیه‌ئیست از قرآن کریم و باریتعالی در کتاب انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۵

تدوینی خود بذکر اسم جلاله ابتداء فرموده و آنرا بهترین صفات فعلیه توصیف نموده و همه صفات او در نهایت ظهورست که عوالم امکانی از پرتو آندو صفت بعرضه ظهور آمده، همچنان که در کتاب تکوینی و خلق عوالم امکانی بر حسب روایات شریفه ابتداء فرموده بآفرینش انوار مقدسه رسول مکرم و اوصیاء طاهرین او علیهم الصلاة والسلام که بهترین مسطوره صفات واجبه هستند.

اشاره

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)

خلاصه ص: ۱۵

ستایش آفریدگاری را بس سزااست که جهان امکانی را از نیستی بعرضه هستی آورده و آنرا از فیض وجود بهرمنند فرمود.

شرح ص: ۱۵

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» الف و لام برای جنس که تاکید نماید اطلاق و شمول مدخول خود را و فراگیرد همه افراد آنرا که شامل مراتب حمد است.

حمد اسم مصدر مبتدا و عبارتست از مدح و ستایش بر فعل شایسته و صفت نیکی که بطور اختیار صادر و هویدا باشد، و ضد لوم که بمعنی نکوهش و ذکر قبائح است و اطلاق حمد شامل همه گونه اقسام و مراتب آن میشود چه بر حسب گفتار و یا ستایش وجودی مانند ستایش اثر از مؤثر که بهترین مرتبه ستایش و مدح میباشد و در صدق حمد شرطست که فعل نیک و صفت شایسته بطور اختیار باشد، و چنانچه خارج از اختیار باشد آنرا مدح گویند. مانند تعریف طلا به این که زر ناست.

«لِلَّهِ» لام برای اقصی مرتبه اختصاص که تعلق و ملک بطور قیومیت باشد و متعلق بکلمه الحمد است. و ظرف آن لغو، زیرا همه مراتب غیر متناهی ستایش که از موجودات امکانی سرزند مرتبه ظهور کمال واجب آفریدگارست و تمام موجودات امکانی بحدود وجودیه ظهور حقیقت حمد و تحقق اقصی مرتبه ستایش آفریدگارست بدینمعنی که انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۶

هر یک از آنها بحدود وجودیه خود ستایش تکوینی و اقرار بعبودیت ذاتی خود مینمایند و اینگونه حمد اقصی مرتبه ستایش از صفات واجبه آفریدگار خواهد بود. و حقیقت حمد عین تعلق امکانی موجوداتست بآفریدگار.

خلاصه جمله کان و مانند آن در تقدیر گرفته نشده، زیرا بدین تقریب حمد عبارت است از عین ربط، زیرا وجود رابط وابسته برابط دیگر نخواهد بود. همچنانکه موجودات امکانی عین تعلق و ربط بآفریدگارند.

ذکر لفظ جلاله، و ربط مطلق حمد باو، مشعر بر تعلیل است، یعنی چون او واجب و دارای صفات وجودیه میباشد تنها او شایسته ستایش است و بس، و هر چه مدح بر فعل اختیاریست بالذات باو اختصاص داشته، و جز او شایسته مدح نیست.

زیرا هر چه نیکی بوده از پرتو او و بطور وجوب باو استناد دارد. همچنانکه کریمه:

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» غافر: ۶۴ فرموده: خدای همانا آفریدگار بشر و سائر موجوداتست که هر چه بعرضه هستی قدم نهاده از فیض وجود او بهرمنند گشته است.

و کریمه «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» سجده: ۷ آفریدگار هر موجود خواسته‌ئی را بزبور هستی آراسته و هر چه شایسته آنست بدو موهبت و ارزانی داشته، و کریمه:

«وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» طه: ۱۱ که هر چه در نظام امکانیست مذلت وجودی و ربط ذاتی بساحت قدس پروردگار دارد که پاینده، و قوام همه موجودات بدان پیوسته است.

و نعمت هستی که آفریدگار بر همه ممکنات گسترده احسانیست که باختیار ارزانی داشته و در بخشش آن ناگزیر نخواهد بود مانند حرارت و تابش آفتاب که از آثار طبیعت آنست. بلکه خلق و آفرینش او از علم و احاطه و کمال توانائی اوست و هیچ موجود

خواستگاری نیست جز آنکه باختیار باری تعالی وجود باو موهبت شود هم چنانکه کریمه فرماید: «وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» اِسراء: ۲۰ آفریدگار توانا هرگز در موهبت‌های خود مقهور قدرت دیگران نخواهد بود.

و خلاصه از کریمه الحمد لله استفاده میشود با ذکر تعلیل آن که آفریدگار عالمیان شایسته حمد و ستایش است برای صفات وجودیه و افعال پسندیده او و هرگز ستایش انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۷ شایسته نیست جز برای آفریدگار زیرا هر چه شایسته حمد باشد از موهبت‌های اوست که باو بطور وجوب و کمال اختیار استناد دارد و جز او شایسته حمد و ستایش نخواهد بود.

بدیهی است که وظیفه عبودیت و لازمه ایمان آنستکه او را ستایش کنند، همچنانکه از خطاب کریمه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» استفاده میشود که ستایش باری تعالی از وظائف ایمان و از شؤون پرستش است و نیز آنچه شایسته مقام الوهیت اوست معتقد باشند و کریمه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را نیز اظهار نمایند چنانکه تنزیه فرموده خود را از گفتارهای ناسزا که بیخردان باو اسناد داده، و نواقص امکانی را در باره او روا داشته‌اند، مانند کریمه «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ، إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» صافات: ۱۶۲ تنزیه نمائید آفریدگار عالمیان را از آنچه بیخردان بساحت قدس او اسناد داده جز آنچه را که بندگان شایسته معتقد بوده و او را ستایش نموده‌اند، و نیز در کریمه «فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» مؤمنون: ۲۸ که خطاب بنوح پیغمبرست: بگو حمد و ستایش مر آن خدائرا شایسته است و بس که ما را از بدیهای گمراهان رهانید و از ابراهیم خلیل علیه السلام حکایت فرموده «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ» ابراهیم: ۲۹ ستایش مر آن خدائرا شایسته است و بس که هنگام پیری دو فرزند مانند اسماعیل و اسحاق بمن ارزانی داشت، و نیز برسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ» نحل: ۱۵ و همچنان از داود و سلیمان علیهما السلام حکایت نموده «وَقَالَا- الْحَمْدُ لِلَّهِ» و در کریمه «وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یونس: ۱۰ فرمود بالاترین مرتبه اظهار عبودیت اهل بهشت آنستکه ستایش کنند پروردگار را که نعمت هدایت و سعادت ابدی را بر آنان ارزانی داشته.

و نیز در آیات کریمه «وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ» شوری: ۵ «وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» رعد: ۱۳ و «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» جمعه: ۱ «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» اِسراء: ۴۴ خلاصه آنستکه هر موجودی بر حسب سعه وجودی آفریدگار عالمیان را از نواقص امکانی تنزیه مینماید. و گواهی میدهد بوجوب وجود و صفات واجبه او و اینکه قوام موجودات وابسته بآفریدگار میباشد.

و در آیات کریمه فوق تنزیه خود را بحمد ضمیمه فرموده بلکه آنرا مقدم و اصل انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۸ قرار داده زیرا بشر هرگز بر صفات واجبه احاطه نخواهد یافت که بطور شایسته آنرا توصیف نماید، بدین لحاظ گواهی برفع نواقص و تنزیه باری تعالی از صفات امکانی اساس حمد و ستایش است چنانچه کریمه «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» طه: ۱۱۰ اشاره بهمین حقیقت است زیرا هر چه را که بشر توصیف کند لامحاله آنرا تعقل نموده و بر آن احاطه یافته در صورتی که صفات واجب هرگز مورد احاطه واقع نخواهد شد. پس موجود امکانی قاصر از توصیف و ناچارست که ساحت قدس او را از نواقص تنزیه نماید. و کریمه «الْحَمْدُ لِلَّهِ» ارشاد بوظائف و آداب عبودیت است که تمام نعمتها را از آفریدگار دانسته و از نواقص امکانی او را تنزیه نموده و در مقام ستایش او برآیند.

کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که شکر نعمتهای آفریدگار عبارت از اجتناب و خودداری از گناهانست و حد شکر اعتقاد و گفتار کریمه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» میباشد.

مفسر گوید: مراد از شکر اداء وظائف عبودیت بر حسب اعتقاد و حال و عملست، زیرا ظهور و نتیجه آن اطاعت عملی و اجتناب از گناهان میباشد و ثمره شجره ایمان شکر اعتقادی و انقیاد جوارحیست که حقیقت شکر بآنست.

«رَبِّ الْعَالَمِينَ» ربّ بتشدید باء بر وزن صعب صفت مشبیه و بمعنی مالک است زیرا که زمام تدبیر مربوبات امکانی همواره در

حیطه قدرت اوست (که هرگز زمانی از تدبیر او خارج نخواهند بود) و مضایف آن مربوب: بمعنی آفریده که همواره تحت پرورش پروردگار میباشد. و ربیب و ربائب نیز از آن ماده است.

کریمه توصیف لفظ جلاله و ذکر تعینات وجودیه او در نظام امکانیست بدینمعنی که سلسله عوالم را برشته نظام درآورده و موجودات را پرورش داده و همواره آنها را برحسب حدود خود بتکامل سوق میدهد.

«الْعَالَمِينَ» جمع عالم بفتح بمعنی نشانه و حدّ وجودیست و بطور اطلاق بر عوالم امکانی گفته میشود و نوعی از آنها که دارای حدّ وجودی خاصی باشد بطور اضافه گویند مانند عالم نبات و عالم حیوان و عالم بشریت. و کریمه «الْعَالَمِينَ» بدلاله لفظیه و انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۹

اطلاقیه شامل سلسله عوالم مجزّات (عقول) و نفوس و طبع میباشد که همه مربوب و در حیطه تدبیر آفریدگار پرورش مییابند و محتملست که مراد از کلمه «الْعَالَمِينَ» خصوص مراتب بیشمار معنویّه بشر باشد که استعداد بی‌پایان آنها در فطرت دارد و سائر موجودات را بتبع شامل گردد و مؤید این نظر آنستکه علت غائی و نتیجه از آفرینش سلسله عوالم همانا عالم بشریت بوده همچنانکه غرض از آن نیز عبودیت است و نعمت هستی سایر موجودات مقدمه‌ئی برای آسایش و سوق بشر بسوی سعادت میباشد. و اضافه رب بکلمه العالمین بلحاظ کثرت عنایت بسلسله بشرست.

همچنانکه کریمه همین حقیقت را تصریح فرموده «وَأَصِطْفَاكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» آل عمران: ۴۲ که برگزید مریم را بسبب برتری که بر جامعه بشر داشته است. و کریمه «لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» فرقان: ۲ خطاب بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم که او را برسات بسوی جامعه بشر فرستاد برای تهدید مردمان از مخالفت پروردگار.

تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده: در ذیل کریمه الحمد لله فرمود شکر شایسته پروردگارت و بس، و در کریمه «رَبِّ الْعَالَمِينَ» فرمود آفریدگار همه موجوداتست که همواره مشمول رحمت اطلاق و پرورش او هستند، و پرورش اهل ایمان سوق آنان بسوی سعادت میباشد.

کتاب عیون از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که سؤال شد از تفسیر کریمه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» فرمود پروردگار توصیف نموده پاره‌ئی از نعمتها را که بر بندگان ارزانی داشته زیرا آنان توانائی ادراک همه نعمتها را نخواهند داشت و زیاده بر آنستکه بشمار آید، بنابراین در مقام اداء شکر بگوئید «الحمد لله علی ما أنعم به علينا».

مفسر گوید: هر نعمتی که بشر از آن بهرمنند شود بر حسب طبع وابسته بمبادی بیشماریست که هر یک از آنها نیز نعمت و شایسته شکرست.

تفسیر برهان از کشف الغمّه روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود استری از پدر بزرگوارم گم شد آن حضرت نذر فرمود چنانچه یافت شود (و پروردگار آنها رد فرماید) حمد کنم او را بطوریکه شایسته باشد پس از اندک زمانی با لگام یافت شد حضرت انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۰

رو بسوی آسمان نمود و فرمود «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و فرمود باقی نگذاردم از ستایش چیزی را زیرا مطلق حمد را تنها شایسته او دانستم. (بیان شکر و مقامات آن) شکر عبارتست از صرف نعمت در مورد شایسته‌ئی که بدان نظر نیز ارزانی داشته شده، و حقیقت آن متقوم بسه مرحله است اول: مقام علم و اعتقاد، دوم: مقام حال و دیگر مقام عمل، و هر یک از این سه دارای درجات بیشماریست. شناسائی منعم حقیقی (آفریدگار) از وظائف اعتقادیست و خضوع نسبت باو از مرتبه حال میباشد، و صرف نعمت در مورد شایسته شکر جوارحیست و مرتبه نازله از آن، ستایش بر حسب گفتار بوده که بدین وسیله اظهار داشته. و ترک شکر اسائه ادب و کفران نعمت منعم حقیقی میباشد که بشر بر حسب فطرت آنها قبیح و ناسزا دانسته.

پس حقیقت اداء شکر وابسته بمبادی اعتقادی و عملیست که در صورت ضعف آندو ستایش بر حسب گفتار ارزشی نخواهد داشت

(زیرا اِتْكَاء بحقیقت ندارد).

[سوره الفاتحه (۱): آیه ۳] ... ص: ۲۰

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳)

شرح آن گذشت و ذکر آندو بعنوان توصیف لفظ جلاله و نیز تفسیر کریمه «رَبِّ الْعَالَمِينَ» میباشد (بیان تعینات مقام ربوبی) که پرورش موجودات بوسیله رحمت گسترده، و نیز سوق بشر بسوی سعادتست، و آشکارترین ظهور رحمت گسترده آفریدگار پرتو ایندو صفت می‌باشد و نیز مبنی بر تعلیل حصر ستایش، زیرا صفت رحمن از صفات خاصه و بمنزله لقب و شایسته نیست که بر موجود امکانی اطلاق شود زیرا موجودات از نعمت گسترده او بهرمنند میشوند.

و رحیم نیز از شئون ربوبیت که بوسائل تشریحی (فرستادن رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و انزال قرآن کریم) جامعه بشر را بسوی سعادت سوق میدهد. پس مراتب موجودات در حدود وجودیه مظاهر رحمتند و تکوینا بحقیقت آفریدگار را پرستش نموده و همچنان از صفات امکانی تنزیه مینمایند و شایسته چنانست که بشر نیز در مقام اداء وظائف و سپاسگزاری برآمده و همواره در مقام انقیاد باشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۱

کتاب کافی و توحید صدوق و تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده:

فرمود پروردگار همه موجودات را آفریده و همه از موهبت هستی او برخوردار و بهرمنند هستند، و رحیم در باره خصوص اهل ایمانست که از پیغمبران پیروی نموده‌اند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود رحمن اسم خاص است بواسطه ظهور صفت رحمت هستی که بر سلسله موجودات ارزانی داشته و رحیم اسم عام است بلحاظ صفت هدایت و سوق بشر بسوی سعادت چنانکه کریمه بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز اطلاق فرموده «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» احزاب: ۴۳.

مفسر گوید: علت غائی از رحمت هستی که بر موجودات موهبت شده همانا رحمت هدایت است که باهل ایمان ارزانی داشته تا در اثر انقیاد از هر دو نعمت و کمال بهرمنند شوند و بدین لحاظ از آن نیز تعبیر بعافیت شده.

[سوره الفاتحه (۱): آیه ۴] ... ص: ۲۱

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴)

مالک بهیئت فاعل و ملک بکسر لام نیز کریمه خوانده شده که صفت مشبیه از همان ماده است.

کریمه توصیف لفظ جلاله و تفسیر صفت ربوبیت و رحیمیت اوست و نیز مبنی بر ترغیب جامعه بشر بایمان بآفریدگار و اعتقاد بروز جزا بوده که دو رکن حمد و وظیفه عبودیت میباشد و نیز تهدید آنان از سطوت پروردگار هنگام ظهور عدل او در موقع جزاء اعمال که بدین وسیله از شرک و رذائل اخلاقی و کفران نعمتهای او بهراسند.

و ملک بکسر میم و همچنان ملک بضم میم عبارتست از احاطه بمراتب مختلفه آن و در مورد اطلاق بر آفریدگار بطور قیومیت بر عوالم امکانیست و در آیات کریمه آنچه ذکر شده بهمین معنی است مانند کریمه «قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ» انعام: ۷۴ و کریمه: «الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» حج: ۵۶ و کریمه «عِنْدَ مَلِكِكِ مُقْتَدِرٍ» قمر: ۵۵ بدین تناسب کریمه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را میتوان بهر یک از آندو وجه قرائت نمود زیرا تواتریکی از آندو ثابت نشده است.

ملکیت دارای مراتب مختلفه است، و مرتبه ناقصه از آن که جامعه بشر برای انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۲

افراد نسبت بعین موجودی فرض نمایند آنست که بدانسبب مالک بتواند در آن عین تصرف نماید، پس گفتار کسی که این کتاب

مملوک منست عبارت می‌باشد از اینکه کتاب در حیظه مالک بوده و اختصاص باو داشته و بهمین جهت دیگران نمی‌توانند در آن تصرف مالکانه نمایند و این مرتبه از ملک بطور مجاز و از معنی حقیقیه گرفته شده و حقیقت ملک و احاطه عبارتست از توانائی نفس انسانی بر هر یک از اعضاء و جوارح خود مانند دست و چشم و نفس ناطقه در عین تجرد احاطه تدبیری بر هر یک از آنها دارد (و از شؤون احاطه نفس آنست که در هر عضوی بدان تناسب ظهور مینماید) و احاطه نفس بر جوارح و اعضاء اقصی مرتبه ملکیت و احاطه حقیقیه است.

اما احاطه که شایسته مقام ربوبیت بطور قیومیت می‌باشد و ملکیت حقیقیه که عبارت از احاطه نفس انسانی بر اعضاء و جوارح خود باشد اطلاق آن بر آفریدگار ممتنع است بلحاظ خست و نقص امکانی آن، زیرا احاطه مباشری بوسیله اعضاء بوده و آفریدگار از مباشرت اجسام منزّه است بلکه احاطه او نسبت بموجودات یکسان می‌باشد. و همچنانکه بشر در وجود و بقاء خود احتیاج بعلت داشته در آثار وجودیه و افعال مباشریه نیز نیازمند بعلت خواهد بود.

ملکیت بطور قیومیت عبارتست از اینکه مراتب موجودات عین تعلق و ربط بآفریدگار بوده که از لوازم ذاتی آنها بشمار می‌آید. «یَوْمِ الدِّینِ» یوم ظرف بمعنی هنگام. الدین بکسر دال بمعنی جزاء و بررسی باعمال و کردار مردمانست از ماده دان یدین که گفته میشود کما «تدین تدان» یعنی هر گونه رفتار کنی بسزای آن خواهی رسید. و نیز دین بمعنی شریعت و وظائف اعتقادی و عملیست مانند کریمه «إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ». آل عمران: ۱۸ و اضافه «مالک» بکلمه «یَوْمِ الدِّینِ» اشعار بعظمت روز جزاء است و اینکه پروردگار در حکمفرمائی متفرد بوده و تهدید مردمان به این که شایسته است که از رفتار ناسزا پرهیزند زیرا هنگام ظهور عدل او است.

و عالم جزاء ثمره و علت غائی عالم اختیارست که بشر لامحاله در آن افعال انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۳
اختیاریه داشته و ملکاتی را اکتساب نموده و در نشئه جزاء بحدّ ظهور و بروز خواهد رسید و پس از بررسی هر یک پیاداش اعمال صالحه و کيفر کردار ناشایسته خود خواهند رسید و بدین لحاظ مظاهر قهر و فضل آفریدگار بیشتر بعرضه ظهور گذارده خواهد شد زیرا مانند عالم طبع محدود و متبدل نمی‌باشد.

کریمه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّینِ» از صفات فعل و تفسیر مقام ربوبی پروردگارست یعنی همچنانکه افعال او در نشئه دنیا از خلق و آفرینش و پرورش، جمیل و شایسته ستایش است در روز جزاء نیز شایسته حمد و مدح می‌باشد.
از حضرت باقر علیه السلام روایت شده در تفسیر کریمه فرمود پروردگار حاکم روز حساب است یعنی بررسی باعمال و کردار مردمان با او خواهد بود.

و در کریمه «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» مؤمن: ۱۱ برای حکمفرمائی در روز جزاء بصفت قهر تعبیر فرموده که نهایت تهدید مردمانست ..

[سوره الفاتحه (۱): آیه ۵] ... ص: ۲۳

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵)

إِيَّاكَ نَعْبُدُ ضمیر منفصل منصوب و مفعول مقدم و شأن مفعول تأخر از عامل می‌باشد و در صورت تقدم دلالت بر حصر خواهد داشت زیرا قبل از ایجاد رابطه در جمله عامل آنرا بمفعول تخصیص داده و مقدم ذکر نموده و رابطه عامل بدان اختصاص می‌یابد.
جمله نعبد انشائیّه است یعنی بسبب گفتار کریمه در مقام اقرار بعبودیت آفریدگار یگانه برمی‌آید و عبودیت تکوینی را بر حسب عقیده و گفتار اظهار میدارد که او شایسته پرستش است و بس و مصدر آن عبادت و عبودیت.

از بعض اهل لغت نقل شده که عبودیت مرادف خضوع بوده ولی ترادف آن بر وفق قواعد ادبی نیست زیرا عبادت بدون حرف جرّ

متعبدی میشود، مانند کریمه: «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» مریم: ۱۱۹ ولی اشتقاق ماده خضوع بسبب حرف لام تعدیه میشود مانند و «خضعت له الرقاب» و عبادت عبارت از آنست که انسان بر حسب اعتقاد و عمل در مقام پرستش آفریدگار (منعم حقیقی) برآید و آنرا شعار خود قرار دهد و در کریمه آفریدگار را بطور مخاطبه و حصر پرستش نموده که نشانه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۴

کمال تعلق و ربط با او بوده و نیز قطع تعلق قلبی از غیر او میباشد.

شاید نکته توجه بخطاب آن باشد که پس از اداء حمد و ستایش پروردگار بحاجت و پستی خود توجه کند و با تعلق خاطر همان حقیقت ذاتی را بعرضه ظهور درآورده و بدان اقرار نماید.

و اظهار عبودیت بدون حضور قلب و توجه خاطر، جسدی را مانند بدون روح و صورتی را مانند بدون حقیقت، و چون قیام بآداء وظائف عبودیت دارای مراتب بیشمار است بدین جهت در صورتی که توجه کامل بآفریدگار نداشته از مرتبه عبودیت او کاسته خواهد شد.

همچنان اگر برای رسیدن بنعمتهای ابدی و یا فرار از کیفر باشد مرتبه‌ئی از قصور در اداء وظیفه عبودیت بشمار خواهد آمد، زیرا از نظر عرفان دارای صبغه خودستائی است و اولیاء خالص ازین قصور دورند همچنانکه کریمه «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» زمر: ۲ و کریمه «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» زمر: ۳ باین حقیقت اشاره نموده که پرستش با خلوص قلب را آفریدگار خواهد پذیرفت.

و در کریمه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» پرستش آفریدگار را بهیئت جمع تعبیر فرموده اشاره به این که تعینات خود را بر کنار گذارده و از جنبه کثرت و نیاز خود را در زمره سائر عبادت کنندگان بشمار آورده بلکه پرستش را در ضمن عبودیت تکوینی سایر موجودات قرار داده و صرف نظر از شخصیت و تعین خود نموده است جمله معطوف و انشائی و ضمیر منفصل برای تأکید در توجه تکرار شده و مصدر آن استعانت بمعنی درخواست کمک در انجام امری که مقصودست و مضایف تعدیه آن اعانت که از پروردگار درخواست شده و چون معطوف بجمله متصله است یعنی در شؤون عبادت و پرستش نیز محتاج درخواست کمک و استعانت از پروردگار میباشد و در همه شؤون خود را نیازمند بآفریدگار دانسته و اظهار حاجت بفیض پی در پی او داشته بطوریکه هرگز از او بی‌نیاز نخواهد گردید.

کریمه برحسب دلالت لفظیه و سیاقیه عبارتست از انشاء عبودیت و اظهار حاجت انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۵

در همه شؤون خود و نیز اقرار به این که مبادی بیشمار اداء وظیفه عبودیت را از آفریدگار دانسته و همواره درخواست نموده که آنها را آماده فرماید.

خلاصه مقتضای ایمان و مقام عبودیت ارادی آنستکه جز آفریدگار خود را پرستش نکند و بجز از او استعانت نجوید و گر نه عبودیت او آمیخته بشرک خواهد بود.

[سوره الفاتحه (۱): آیات ۶ تا ۷] ... ص: ۲۵

اشاره

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

خلاصه ... ص: ۲۵

بار الها پایداری در طریقه عبودیت را نصیب ما فرما (که بسعادت دنیوی و اخروی نائل گردیم).

طریقه آنانکه برگزیده‌ئی و خصلت عبودیت بآنان موهبت فرموده‌ئی (مانند پیغمبران) و ما را بازدار از پیروی آنانکه دچار غضب و خشم تو شده‌اند (مانند یهود) و نیز از پیروی آنانکه بگمراهی دچار گشته‌اند (مانند نصاری).

شرح ص: ۲۵

«اهْدِنَا» فعل امر استدعائی و انشائی و تفسیر استعانت در شؤون عبودیت و درخواست نیل بمقصود است و مصدر آن هدایت چنانچه بحرف الی تعدیه شود بمعنی ارشاد و راهنمایی بسوی مقصود و یا تهیة علل اعدادیه برای نیل بآنست و چون کریمه بدون حرف الی بمفعول دوم تعدیه شده بمعنی استدعاء و نیل بمقصود و اداء وظیفه عبودیت میباشد.

هدایت که مورد درخواست بوده از صفات فاضله نفسانیه و دارای مراتب بیشمار و نیز قابل تبدل و زوال میباشد بدین لحاظ استدعاء بطور دوام بوده که هرگز از طریقه فطرت منحرف نگشته و بگمراهی دچار نگردد.

«الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» الف و لام آن عهد که در کریمه بعد تفسیر میشود صراط انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۶

بکسر اول عبارت از طریقه و راهیست بسوی مقصد که بر طبق فطرت وسیله اداء وظیفه عبودیت باشد.

«الْمُسْتَقِيمُ» صفت حقیقی و حد ذاتی صراط است و مصدر آن استقامت بمعنی پایداری و اعتدال در پیمودن طریقه است بطوریکه هرگز منتهی بگمراهی و ضلالت نگردد و چون صراط بر حسب وجود خارجی نسبت بامور محسوسه عبارت از راهیست که بوسیله پیمودن آن بمقصد میتوان نائل شد، همچنان در مقاصد معنوی و کمالات انسانی نیز صراط عبارت از طریقه‌ئیست که بوسیله پیمودن بدان فضیلت میتوان رسید.

و بر حسب تفسیر کریمه «وَأَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» پرستش آفریدگار یگانه طریقه مستقیم است و توصیف ذاتی صراط باستقامت بلحاظ آنستکه طریقه پرستش برفق فطرت و بر طبق عبودیت تکوینی میباشد.

«صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» جمله صفت و منصوب و تفسیر صراط مستقیم بوده و نیز بیان استقامت ذاتی آنست، که هرگز در آن گمراهی و ضلالت نخواهد بود و چون از صفات نفسانیه و بهترین کمالات میباشد بمصادیق آنرا تعریف فرموده «الَّذِينَ» موصول و جمله صله آن و مصدر آن انعام و عبارت از نفع رسانیدن بدیگری بمنظور احسان و نیکی باو میباشد و چنانچه انعام کننده منظورش رساندن نفع نباشد آنرا انعام نگویند و مراد از موصول بقرینه صله پیغمبران و نمایندگان پروردگارست.

و توصیف صراط مستقیم بمصادیق آن مشعر بر نکاتیست از جمله هدایت فطری بهترین موهبت‌های الهیست که در فطرت بشر بودیعت سپرده و یگانه سبب فضیلت پیغمبران بر جامعه بشر و نیز جامعه بشر بر سایر موجودات میباشد و نیز سبب وساطت در فیوضات تکوینی و تشریحی باریتعالی نسبت بجامعه بشر و سایر موجودات است.

و از جمله هدایت و کمال ثانویست که دارای مراتب بیشمار و اختصاص بجامعه بشر دارد و نیز اساس و پایه سائر نعمت‌های بیشمار پروردگارست که بر بشر ارزانی داشته و طریقه‌ئیست که باید بر آن پایداری نمود زیرا تزلزل در آن ناچار سبب غضب پروردگار و گمراهی خواهد گردد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۷

و نعمت هدایت را که بر پیغمبران موهبت داشته بطور تحقق بوده و هرگز متزلزل و یا زوال‌پذیر نخواهد بوده و بدین لحاظ جامعه انبیا را پیشوایان بشر و وسیله سعادت آنان قرار داده و بدین خصیصه نیز بجامعه بشر معرفی فرموده.

و چون (صراط) نعمت هدایت در بشر بر حسب جانحه و جارحه میباشد مانند ایمان پروردگار و برسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بمعاد و انقیاد جوارحی باتیان واجبات مانند صلاة و صوم و حج و نظائر آنها از آن تعبیر بجمع شده در کریمه: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» عنکبوت: ۷ و کریمه «وَمَا لَنَا اَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا» ابراهیم: ۱۶ «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» جمله صفت برای موصول و قید عدمیست برای آن و کلمه غیر نکره و مجرور و دارای ابهام وضعی است ولی بواسطه اضافه بلفظ

عام معرفه و صفت واقع شده «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» بهیئت مفعول لفظ عام و اسم مصدر آن غضب بمعنی سخط و خشم پروردگارت. و عنوان «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» بر حسب آیات کریمه بر یهود اطلاق شده مانند کریمه «وَضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَشْكَنَةَ وَ بَأُؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ» بقره: ۶۱ و کریمه «وَأُؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الْمَشْكَنَةَ» آل عمران: ۱۱۲ و این عنوان عدمی قید برای موصول وصله آن «المنعم علیهم» میباشد و مفاد جمله: آنچه آنچنان طریقه هدایتی که پیغمبران و پیشوایان بشر موهبت فرموده و بدان لحاظ آنان هرگز مشمول غضب و سخط آفریدگار نخواهند شد.

و یگانه سبب غضب و سخط پروردگار، رذیله عناد و لجاج است که از سیرت و عادت یهود بوده و ساحت پیغمبران منزّه از آنست. «وَلَمَّا الضَّالِّينَ» معطوف بجمله متصله و صفت و قید عدمی دیگر برای موصول وصله «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» است. لا حرف نفی و تکرار آن برای تأکید نفی و اشعار به این که عنوان عدمی «وَلَمَّا الضَّالِّينَ» جدا شود از عنوان «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» زیرا گروه دیگر غیر یهود میباشند. «الضَّالِّينَ» بهیئت فاعل و مجرور و اسم مصدر آن ضلالت بمعنی گمراهی و انحراف از طریقه عبودیت و روش فطرتست که عبارت از انکار رسالت رسول انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۸

مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نزول قرآن کریمست، که ناشی از عناد و لجاج نبوده بلکه بواسطه تقصیر در فحص دچار حیرت و گمراهی گردیده‌اند.

همچنانکه کریمه از دیانت نصاری تعبیر بضلالت فرموده، «وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ». مائده: ۸۲. هرگز پیروی از دین بشرک آمیخته نصاری ننمائید چه آنکه دچار گمراهی گشته و مردمانرا نیز از طریقه فطرت بدر برده و دچار گمراهی نموده‌اند. و از کریمه استفاده میشود طریقه‌ئی که بشر برای اداء وظائف عبودیت سلوک مینماید یکی طریقه ایمانست که پروردگار بوسیله رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن کریم بجامعه بشر اعلام فرموده و اصول و قواعد آن بر وفق مقتضیات فطرت و یگانه وسیله سعادت ابدیست.

و دیگر طریقه ضلالت و گمراهیست که بواسطه تقصیر در فحص نسبت باصول و ارکان اسلام گروهی از مردمان از عقاید فاسده و آئین بشرک آمیخته خود پیروی نموده و دچار حیرت و گمراهی گشته‌اند (طریقه نصاری). و دیگر طریقه عناد و لجاج است زیاده بر اینکه ضلالت و پیروی از آئین بشرک آمیخته بوده سبب غضب و خشم پروردگار و شقاوت ابدیه نیز خواهد گردید.

و نیز تباین ذاتی طریق مستقیم ایمانرا با دو طریق دیگر از ضلالت و عناد (طریقه نصاری و یهود) بیان فرموده به این که ایمان مبنی بر استقامت و هدایت فطرتست که پیروی از پیغمبران و پیشوایان طریقه توحید و یگانه وسیله سعادت ابدی خواهد بود.

در برابر آن انحراف از مقتضیات فطرت که طریقه ضلالت و عناد باشد قرار گرفته که سبب شقاوت و عقوبات ابدیه خواهد شد. و طریقه هدایت از کمالات نفسانیه و دارای مقامات اعتقادی و خلقی و عملی است و عبارت از رابطه اعتقادی و تشبّه اخلاقی بصفات آفریدگار میباشد بدین جهت دارای مراتب و درجات غیر متناهی خواهد بود همچنانکه کریمه اشاره باین حقیقت میفرماید «يَزِفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» مجادله: ۱۱. آنانکه طریقه هدایت را می‌پیمایند آفریدگار آنان را بدرجات بسیاری از آن نائل خواهد انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۹

نمود. و کریمه «لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظَلَّمُونَ» احقاف:

۱۸. برای رفتار و کردار شایسته اهل ایمان مراتبی از اجر و مزدست که بآنان موهبت خواهد شد، و هرگز اعمال صالحه آنان لغو و بیهوده نخواهد ماند.

و هدایت طریقه فطرت و تعلق اعتقادی بآفریدگارت بر طبق تعلق تکوینی آن همچنانکه کریمه باین حقیقت اشاره فرموده «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» اقرار بعبودیت پروردگار در کمون بشر بودیعت سپرده شده و همه درجات آن ظهور فطرت و کشف اسرار آنست، همچنانکه کریمه «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا» رعد: ۱۸. که قلوب جامعه ایمانرا برای شایستگی و درک

اسرار فطرت بزمنهای پست و هموار، که باران رحمت بدان سوی متوجه و در آنها انباشته میشود تمثیل فرمود است.

و انحراف از فطرت هدایت لا محاله گمراهی و شرک خواهد بود که جمعی بسوء اختیار خود دچار شده‌اند و بدین لحاظ آنرا در کریمه «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» بگمراهان اسناد داده است.

چه بسا گفته شود که دین اسلام خاتمه شرایع الهیه و احکام آن کاملتر از سائر دینان توحید میباشد در این صورت درخواست هدایت از پروردگار و پیروی از پیغمبران گذشته و پیشوایان توحید درخواست متابعت از طریقه غیر کامل میباشد. این شبهه مورد ندارد زیرا کمال و فضیلت دین اسلام بر همه ادیان توحید بدیهیست چه از لحاظ معارف و چه از لحاظ احکام فرعی و یا وظائف فردی و اجتماعی آن، و لازم آن نیست که پیروان دین اسلام بر پیغمبران و پیشوایان توحید برتری داشته و یا از احکام سائر ادیان توحید پیروی نمایند، زیرا بدیهیست که فضیلت افراد بستگی بصفتا فاضله و درجات ایمان آنان دارد.

گرچه شریعت اسلام بر سائر شرایع برتری دارد ولی فضیلت دین اسلام غیر از تحق و یا تحقق صفات فاضله است که از خصایص انبیاء و پیشوایان توحید میباشد زیرا که آنان شایستگی تلقی وحی ربوبی را داشته‌اند بنابراین بر جامعه پیروان اسلام افضلند و نیز مراد از طریقه پیغمبران و پیشوایان توحید پیروی از مقام عبودیت انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۰

و صفات حمیده آنانست نه پیروی از احکام عملیه شرایع آنان زیرا احکام فرعی اسلام مرتبه کامله احکام دینان توحید میباشد.

کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که عبادت بر سه قسم است:

زیرا گروهی پرستش کنند آفریدگار را برای رهائی از کیفر مخالفت او (این عبادت بندگانست).

و گروهی عبادت کنند او را برای رسیدن پاداش و نعمتهای همیشگی (این پرستش مزدورانست).

و گروهی میپرستند آفریدگار را با تعلق قلبی و شایستگی او برای ستایش (و این عبادت احرارست) که بهترین مراتب عبودیت است.

کتاب علل و خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که عبادت بر سه قسم است: گروهی بواسطه نیل بثوابها او را

پرستش کنند که عبادت اهل حرص و طمع است، برخی برای رهائی از عقوبت مخالفت او را پرستش نمایند (پرستش بندگان). ولی

پرستش من برای اهلیت و شایستگی اوست. و این عبادت کسانست که دارای خصلت فاضله هستند بدلیل کریمه «وَهُمْ مِنْ فَرَعِ

يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» نمل: ۸۹، و کریمه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» آل عمران: ۱۸۸ و هر که دوست بدارد پروردگار را

البته او نیز دوست میدارد او را و هر که را آفریدگار دوست بدارد لا محاله ایمن از خطرات خواهد بود. و هرگز کسی بر این سر

احاطه نیابد جز اهل طهارت و عصمت.

مفسر گوید: پرستش بمنظور اهلیت و شایستگی پروردگار بدون طمع بثواب و هراس از کیفر امری است بس مشکل بلکه ممتنع زیرا

تحقق نیابد جز از مقامات عالیه عصمت و طهارت که ساحت آنان از لغزشها منزّه میباشد و بدین لحاظ در عبودیت آنان هرگز شائبه

خوف و طمع نخواهد بود و این حقیقت را مقامات متوسطه بلکه کامله از ایمان نتوانند تعقل نمود.

کتاب عیون اخبار الرضا و تفسیر امام از حضرت صادق علیه السلام از اجداد گرامش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده:

شنیدم از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم که پروردگار من انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۱

فرمود سوره حمد را بین خود و بندهام تقسیم کردم، نیمی از آنرا برای بنده خود قرار دادم که درخواست او را اجابت کنم، بدین

معنی هنگامی که بسم الله الرحمن الرحیم را بگوید آفریدگار فرماید که بذکر نام من شروع کرد، و بر منست که درخواست او را

برآورم و احوال او را نیکو گردانم و هنگام گفتن کریمه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» بفرماید. فرشتگان را گواه میگیرم که بر نعمتهای

او بیفزایم و از خطرات روز قیامت او را ایمن بدارم.

و چون گوید «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بفرماید گواهی داد که همه نعمتها از جانب من است، بر نعمتهای او بیفزایم. و هنگام گفتن، «مَالِكِ

يَوْمِ الدِّينِ» بفرماید اقرار نمود که مالک روز جزاء هستم، باسانی باعمال او بررسی نمایم هنگامی که کارهای نیک مردمان پذیرفته

نشود و گناهان آنان بخشیده نگردد و چون گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» بفرماید راست گفت بنده من پرستش نمود مرا و پاداشی باو دهم که غبطه برد هر که مخالفت نموده او را در عبادت من و هنگام گفتن «وَأِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» بفرماید از من درخواست کمک و یاری نموده و بمن پناه آورده همواره او را از سختیها ایمن بدارم و چون گوید «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» بفرماید هر چه را درخواست نمود اجابت نمودم و از هر چه بهراسد او را ایمن بدارم.

مفسر گوید: با کمال ایجاز در سوره حمد ارکان توحید و عبودیت درج است و در آیات قرآنی نظیر و مانند ندارد، زیرا مشتمل است بر اساس معارف آفریدگار از توحید و صفات کمالیه او و معاد و اظهار عبودیت و طلب هدایت و استقامت در آن و پیروی از پیغمبران و تبری از آئین معاندان و گمراهان.

کتاب فقیه و علل از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده: در آیات کریمه کلامی نیست که همه خیرات و حکمتها را در برداشته باشد مانند سوره حمد، زیرا مشتمل است بر جوامع حکمت از امور دنیا و آخرت و کریمه‌ئی مانند آن نیست.

تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده مراد از کریمه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» سوره فاتحه است که از گنجهای عرش آفریدگار انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۲ و عبارت از «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» تا آخر سوره میباشد.

در تفسیر امام روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پروردگار امر فرمود بندگان را که از او درخواست کنند طریقه کسانی را که بآنان موهبت فرموده «المنعم علیهم» که صدیقان و شهداء و نیکان میباشند و تبری نمایند از آئین معاندان که سزاوار غضب پروردگار هستند «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ».

مفسر گوید: مراد از موهبت نعمت هدایت ذاتی است که پیغمبران ارزانی فرموده و لازم آن وساطت فیوضات تکوینی و تشریحیه است که جامعه بشر را سعادت سوق دهند.

کتاب فقیه و تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده: مراد از صراط مستقیم امیر المؤمنین علیه السلام است. مفسر گوید: از موارد تطبیق طریقه مستقیمه عبودیت است بر ولایت خاصه امیر المؤمنین و سائر اوصیاء علیهم السلام، زیرا مصداق صراط مستقیم و متمم و فصل اخیر اعتقادات حقه توحید میباشد و حقیقت استقامت در پرستش، اعتقاد بوصایت خاصه است، همچنانکه صراط مستقیم سالکان خود را از انحراف در شاهراه نگهداری مینماید مقام شامخ وصایت خاصه نیز یگانه وسیله هدایت و فیوضات الهی در نظام تکوین و تشریح میباشد و وساطت فیوضات الهیه که انبیاء بطور محدود در جامعه بشر داشته‌اند زیاده بر آنرا بطور عموم و دوام ولایت خاصه دارد.

تفسیر عیاشی از فضیل بن یسار روایت نموده که گفت سؤال کردم از حضرت باقر علیه السلام از آنچه که در روایات وارد شده: که آیات قرآنی را ظاهر و باطنی است و کلمات را حد و تعریفی بوده و هر حدی نیز دارای مطلع و ابتدائی میباشد، مفاد آن چیست؟ فرمود: ظاهر آیات تنزیل آن و باطن تأویل آنست. بدین معنی که بعضی گذشته و پاره‌ئی هنوز واقع نشده و مانند آفتاب این حقایق تأویلی سیر نموده و تحقق می‌یابد، و هر چه که رخ دهد و واقع شود از جمله حقائق تأویلی است.

کتاب معانی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که صراط مستقیم طریقه معرفت انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۳ و پرستش آفریدگارست و دارای دو طریق میباشد. یکی در دنیا که عبارت از امامیست که پیروی او بر مردمان واجب میباشد. و دیگر در آخرت زیرا هر که امام را بشناسد و از او پیروی نماید از جسر جهنم خواهد گذشت و هر که او را در دنیا نشناسد در آخرت لغزش نموده و بدوزخ خواهد افتاد.

تفسیر عیاشی از رسول مکرّم صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که فاتحه الکتاب بهترین سوره قرآن کریم است که آفریدگار نازل نموده و سبب شفاء هر دردی جز مرگ میباشد.

کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده: هر بیماری را که خواندن حمد دواء نکند چیز دیگر سبب بهبودی آن نشود. مفسر گوید: یعنی برای درخواست شفاء از پروردگار وسیله‌ئی بهتر از مسئلت حالی و توسل بدین سوره نمیباشد. از حضرت صادق علیه السلام روایت شده چنانچه هفتاد مرتبه سوره حمد بر مرده‌ئی خوانده شود و سپس زنده گردد جای تعجب نمیباشد.

و در روایت دیگر فرمود سوره فاتحه از گنجهای عرش پروردگار میباشد (از اسرار قدرت و حکمفرمائی آفریدگارست). کتاب فقیه از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که سوره حمد را فاتحه الکتاب (دیباچه قرآن کریم) قرار داده زیرا سوره‌ئی در قرآن کریم نیست مانند حمد که همه خیر و حکمت را در برداشته باشد:

«أَمَّا الْحَمْدُ لِلَّهِ» برای اداء وظائف عبودیتست چونکه بر مردمان شکر نعمت هدایت را واجب نموده و کریمه «رَبُّ الْعَالَمِينَ» اقرار بیگانگی پروردگار که تنها او خالق موجوداتست و جز او هرگز شایسته ستایش نخواهد بود و کریمه «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اقرار بآنستکه همه نعمتهای بی‌پایان و گسترده در دنیا و آخرت از موهبتهای اوست.

ابن شهر آشوب از ابن عباس روایت نموده در تفسیر کریمه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» که ای بندگان درخواست نمائید از پروردگار که شما را بدوستی محمّد و اهلبیت او سلام الله علیهم ارشاد فرماید.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۴

سوره مبارکه بقره ص: ۳۴

اشاره

که دارای ۲۸۶ آیه میباشد و نخستین سوره مدنیست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[سوره البقره (۲): آیه ۱] ص: ۳۴

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الم (۱)

تفسیر قمی از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده: کریمه (الم) حرفی است از حروف اعظم آفریدگار که حروف آن جدا از یکدیگر در قرآن کریم ذکر شده و رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء او علیهم السلام چنانچه آنرا ترکیب نموده و پروردگار را به آن نام بخوانند درخواست آنرا اجابت خواهد فرمود.

مفسر گوید: استفاده میشود که حروف مقطعه که در پاره‌ئی از سوره‌های قرآنی ذکر شده رموزیست از پروردگار که درک آن برسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم اوصیاء او علیهم السلام اختصاص دارد، زیرا تخاطب و گفتگوی با حروف مفرده از آداب دوستی است که بیگانگان از درک آنحقایق مرموزه بی‌بهره‌اند.

تفسیر مجمع از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده برای هر کتابی خلاصه‌نیست و خلاصه قرآن کریم حروف مقطعه آنست. مفسر گوید: از رموز حروف مقطعه آنستکه چون ترکیب شود با حذف مکثرات جمله «صراط علی حق نمسکه» پدید میآید.

[سوره البقره (۲): آیه ۲] ص: ۳۴

اشاره

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲)

خلاصه ص: ۳۴

این قرآن همان کتابی است که بدون شبهه و تردید، رهبر پرهیزگاران است.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۵

شرح ص: ۳۵

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ»: اسم اشاره مبتداء، الکتاب بیان و تفسیر و الف و لام آن عهد که مراد قرآن کریم است. الکتاب بمعنی مکتوب و مبدء آن کتابت بمعنی ثبوت زیرا فرامین پروردگار ثابت بوده و هرگز زوال پذیر نمیباشد. «لَا رَيْبَ فِيهِ» جمله معدوله و خبر یا صفت الکتاب لا حرف نفی و ریب اسم مصدر و منصوب، و توصیف آن بنفی نقص و تردید بهترین تعبیر است از اینکه قرآن کریم بدلائل قطعیه بیشمار استناد پروردگار عالم دارد و هرگز شایسته تردید نیست.

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» هدی اسم مصدر که بطور مبالغه خبر واقع شده و یا بمعنی فاعل و هادی، و از آنست هدایت بمعنی راهنمایی و یا رسانیدن بمقصد که در کریمه بر حسب شایستگی پیروان متفاوت و دارای درجات است (از اینکه بپذیرند) و یا مجرد تعلیم و ارشاد باشد.

«لِّلْمُتَّقِينَ»: لام حرف اختصاص متعلق بکلمه هدی یعنی برای غیر اهل تقوی مجرد ارشاد و تهدید خواهد بود، «لِّلْمُتَّقِينَ»، بهیئت جمع و مفرد آن متقی اسم فاعل و مصدر آن اتقاء که از تقوی و وقایت گرفته شده و بمعنی خودداری و پرهیزست و چون بر حسب متعلق اختلاف می‌یابد، بدین لحاظ اتقاء در کریمه بمعنی ثبات عقیده بر توحید و پرهیز از شرک و مخالفت پروردگار میباشد، و متقی کسیست که در عقیده و ایمان ثابت بوده و از تزلزل و مخالفت جوارحی پرهیزد.

تعریف ایمان و ارکان تقوی بر حسب مقامات سه گانه آن (عقیده و خلق و عمل) در سه کریمه بعد ذکر میشود، و چون تقوی حفظ اعتقاد از شک و مخالفت عملیست؟

بدین تناسب عقیده بتوحید هر چه ثابت تر و مصون از تزلزل باشد ایمان زیاده خواهد بود، یعنی فصل اخیر و روح ایمان، تقوای اعتقادی و جوارحیست و دارای مراتب بیشمار بلکه غیر متناهیست، زیرا در صورتی که ایمان مشوب بتزلزل در عقیده و یا مخالفت پروردگار باشد در حقیقت تحقق نداشته و بر حسب کریمه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۶

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» انعام: ۸۲. آنانکه در ایمان خود شائبه ظلم و تزلزل نداشته و از اداء وظائف سرپیچی نموده‌اند تنها از عقوبت ایمن بوده و راه سعادت را می‌پیمایند.

مفهوم کریمه آنستکه کسانی که ایمانشان آمیخته بگناهان بوده هرگز از عقوبت ایمن نیستند.

و کریمه دارای سه جمله است و بطور توصیف و بدون حرف عطف ذکر شده از نظر تأکید در وضوح آن و ذکر کلمه «لِّلْمُتَّقِينَ» تخصیص هدایت قرآن کریمست در باره آنان و مشعر بآنستکه هدایت قرآن بطور اطلاق میباشد، فقط شرط آن قابلیت مورد پذیرفتن مردمانست.

[سوره البقره (۲): آیه ۳] ص: ۳۶

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳)

خلاصه ص: ۳۶

پرهیزکاران کسانی هستند که بجز این جهان طبیعت عوالم دیگر را معتقد بوده، و نیز همواره نماز را بپایدارند، و اندکی از آنچه را که بآنها ارزانی داشته‌ایم بنیازمندان روا بدارند.

شرح ص: ۳۶

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» کریمه تفسیر و بیان ارکان تقوی است، «يُؤْمِنُونَ» بهیئت جمع صلّه و مصدر آن ایمان که از ماده امن گرفته شده و تعدیه آنست. و عبارت از عقیده بآفریدگار و صفات کمالیه و نیز تسلیم و گردن نهادن بفرمان اوست. «بِالْغَيْبِ» متعلق بجمله متّصله، الف و لام آن عهد «الغیب» صفت مشبهه و مفرد محلی بلام، و مراد اصول عقاید حقّه میباشد از وجود آفریدگار و صفات واجبه او، و نیز رسالت پیغمبران و نزول کتابهای آسمانی و نشئه برزخ و قیامت و بهشت و دوزخ و سایر موجودات مجرّده، انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۷

که رفعت و ارجمندی آنان بالاتر از آنستکه در حیطه حواس درآیند، در برابر جهان طبیعت که محسوس بحواس پنجگانه بوده. و یگانه وسیله ایمان بآنها (عوالم غیب) طریق عقل و برهانست که نازلترین مرتبه ایمان اکتسابی میباشد. و مراتب عالیّه بیشمار آن بطور موهبت و وحی است، که اختصاص پیغمبران و نمایندگان آفریدگار دارد، مانند ایمان ابراهیم خلیل علیه السلام بر حسب کریمه. «قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ».

بقره: ۱۲۶. پروردگار وحی نمود بابراهیم علیه السلام که آفریدگار خود را پرستش نما، با انقیاد قلبی در مقام تسلیم و عبودیت برآمد.

تفسیر قمی روایت نموده که هدایت در قرآن کریم دارای مراتبی است و در ترجمه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» فرمود که تصدیق نمایند نشئه قیامت و حشر و بهشت و دوزخ را.

«وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»: کریمه مبنی بر تشریح بزرگترین رکن عملی ایمان و تقوی است، جمله معطوف، بهیئت جمع وصله، و مصدر آن اقامه بمعنی بپایداشتن و مداومت بامریست، و مجرّد آن قیام.

«الصَّلَاةَ» بروزن فعله، اسم مصدر و در لغت بمعنی دعاء و درخواست رحمت، و خضوع نسبت بآفریدگارست، و در همه دیانات و شرایع توحید از ارکان عبودیت بوده، بر حسب کریمه «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» طه: ۱۴، که یاد نعمتهای آفریدگار و دعاء، در دین توراّه از ارکان عبودیت میباشد. و کریمه «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» مریم: ۳۱ که در شریعت مسیح نیز دعاء شعار ایمان بوده. و صلاّه در شرع اسلام (نماز) دارای ارکان و شرائط و افعال بسیارست، و کاملترین مراتب دعاء و اظهار عبودیت میباشد. و از ارکان مهمّه ایمان مداومت بپایداشتن فرائض پنجگانه در اوقات مخصوصه است.

و چون کیفیت بجای آوردن نمازهای پنجگانه و چگونگی آنها از لحاظ فضیلت بسیار مختلف، و نیز نمازهای مستحبّه بسیاری (از رواتب و غیر آنها) در اسلام تشریح شده. بدینجهت بجای آوردن و مداومت بآنها بر حسب مراتب از شعار درجات بیشمار ایمانست بدینمعنی هر چه مرتبه ایمان بالاتر باشد التزام بنمازهای پنجگانه و نوافل زیاده خواهد بود و بر حسب کریمه مراتب بیشمار اقامه صلاّه و نوافل از شعار مراتب بیشمار ایمان است انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۸

و از نظر اهتمام بر کیفیت صلاّه از آن تعبیر بایمان فرموده در کریمه، «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ» بقره: ۱۴۳. (هنگام تبدیل قبله از

بیت المقدس بسوی کعبه) آفریدگار نمازهای گذشته را که بسوی بیت المقدس بجای آورده‌اید، پذیرفته و آنها را بدون اجر نخواهد گذارد.

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»: کریمه مبنی بر تشریح رکن دیگر از ارکان عملی ایمان میباشد، جمله معطوف، من حرف تبعیض، ما، موصول، رزقنا، بهیئت ماضی متکلم و اسم مصدر آن رزق در لغت بمعنی حظ و بهره است. و در کریمه عبارت از موهبت الهیست، آنچه را که بشر در زندگی بدان نیازمندست، چه از امور مالی و یا غیر آن و از نظر امتنان موهبت رزق را بیاریتعالی اسناد فرموده. ضمیر مفعول راجعست بموصول (الذین) و مفعول دوّم حذف شده.

«يُنْفِقُونَ» بهیئت مضارع و جمع و خبر برای موصول، و مصدر آن انفاق، تعدیه و مجرد آن نفق بمعنی فقر و نیاز و انفاق ضدّ نفقه و عبارت از رفع حاجت و احسان بینویان است، بوسیله پرداخت زکاة واجب و خمس و زکاة فطره و نظائر آنها از واجبات و حقوق مالی و همچنان اداء حقّ الناس مانند انفاق بر عیال و فرزند و پدر و مادر از حقوق مالیه واجبه بشمار آمده.

و مفاد کریمه «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»، بقرینه سیاق (تشریح رکن عملی برای ایمان) آنستکه اقامه صلاه و انفاق مالی بینویان باید بطور عبادی و قربی بجای آورده شود.

و همچنان بطور کلی هر یک از وظائف عبودیت و واجبات الهیه نیز باید بطور قربی و عبادی بجای آورده شود، تا امتثال واجب صدق نماید. و در خصوص واجبات توصلی در صورت بجای آوردن بطور غیر عبادی ملاک و مصلحت آن استیفاء شده بسبب فعل غیر عبادی و در حقیقت واجب توصلی امتثال نشده، زیرا عمل بداعی و منبعث از امر نبوده.

کتاب معانی و تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده در تفسیر کریمه «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»: آنچه از معارف و احکام الهیه که بآنها تعلیم نموده‌ایم انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۹

نشر دهند و مردمانرا بیاموزند.

مفسر گوید: استفاده میشود که موصول در کریمه «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» زیاده بر امور مالی بوده و شامل میشود آنچه را که پروردگار موهبت فرموده، که باید از آن انفاق نمایند و کیفیت انفاق نعمتها نیز مختلف است، همچنانکه انفاق علم باحکام الهیه تعلیم و نشر آن و ارشاد جاهلانست. و انفاق مال و حقوق واجبه بوسیله پرداخت بینویان و رفع حاجت نیازمندان میباشد. و انفاق جاه بوسیله قضاء حوائج مردمانست و اطلاق کریمه مراتب بیشمار انفاق حقوق واجبه و راجحه را شامل میشود که هر مرتبه‌ئی از آن شعاع مرتبه‌ئی از مراتب بیشمار ایمان خواهد بود، بدینمعنی هر چه مرتبه ایمان بالاتر باشد التزام بانفاق مالی واجب و یا راجح و یا کمک نیازمندان چه در امور مالی و یا غیر آن زیاده خواهد بود و اقصی مرتبه آن ایثار نیازمندانست بر خود، همچنانکه کریمه آنرا از جمله صفات پسندیده اهل ایمان ذکر کرده «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» حشر: ۱۰، که همواره حاجت نیازمندانرا برآورد گرچه خود نیز بدان نیازمند باشد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۴۰

[سوره البقره (۲): آیات ۴ تا ۵] ص: ۴۰

اشاره

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

خلاصه ص: ۴۰

مؤمنان کسانی هستند که بقرآن کریمی که بر تو نازل شده ایمان آورند.
و نیز بکتابهای آسمانی که بر پیغمبران پیش از تو نازل شده و بجهان دیگر و رستاخیز نیز معتقد باشند.
مؤمنان از فضل پروردگار همواره طریقه ستایش را می‌پیمایند و بحقیقت رستگاران از جامعه بشر میباشند.

شرح... ص: ۴۰

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»

: کریمه بیان رکن اعتقادی دیگر از ارکان ایمان و تفسیر کلمه «الْمُتَّقِينَ» میباشد.

جمله معطوف، الّذین موصول و جمله یؤمنون بهیئت مضارع و جمع صله آن، و مصدر آن ایمان، و از صفات فاضله نفسانیه، و عبارت از اعتقاد بیگانگی آفریدگار، و از صفات تعلقیّه که متعلق آن مقوم عقیده نفسانی است نسبت بارکان ایمان.

و هیئت مضارع بلحاظ اینکه حکایت از تلبس و اتّصاف فاعل بمبدء دارد، دلالت بردوام و بمنزله صفت میباشد، زیرا جنبه حکایت از اتّصاف ذات و تلبس آن بمبدء دارد، و بدین تناسب فعل مضارع معربست، که شبیه وصف میباشد.

و هیئت فعل ماضی دلالت بر تحقق حدث دارد، یعنی اخبار بوقوع حدث و انوار درخشان، ج ۱، ص: ۴۱

اشعار بزوال و گذشتن آن. و شائبه حکایت از اتّصاف فاعل بمبدء در آن نیست و بدین تناسب هیئت فعل ماضی مبنی است. همچنان آیات کریمه که بهیئت مضارع تعبیر شده و بیان ارکان ایمان بود، دلالت بر اتّصاف و دوام آن دارد.

«بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»: باء تعدیه، ما، موصول، انزل بهیئت ماضی و مجهول و مراد قرآن کریمست که بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم بطور وحی آسمانی فرستاده شده و از نظر تشریف بطور تخاطب بدین حقیقت گواهی فرموده و جهت تقدیم آن بر سایر کتابهای آسمانی بسبب شرافت و فضیلتی است که بر آنها دارد، با اینکه تأخر بر حسب زمان داشته که آن نیز شاهد بر کمال میباشد. و نیز سبب تصدیق و ایمان بکتابهای آسمانی دیگر است.

و مفاد کریمه آنستکه یکی از ارکان اعتقادی ایمان نبوت خاصّه و نزول قرآن کریمست.

«وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»: کریمه بیان رکن اعتقادی دیگر، از ارکان ایمانست.

و عبارت از تصدیق بنزول کتابهای آسمانی و ضمنا بیان نبوت عامّه. جمله معطوف و مراد از موصول سایر کتابهای آسمانی است که بر پیغمبران گذشته فرستاده و در کریمه تصریح بانها نشده از قبیل صحف ابراهیم و توراّه موسی و زبور داود و انجیل عیسی علیهم السلام و چون تصدیق بنزول کتابهای آسمانی ملازمست با تصدیق رسالت صاحبان کتاب بدین جهت تلویحا بیان رکن اعتقادی نبوت عامّه نیز میباشد.

«وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»: کریمه بیان رکن دیگر از ارکان اعتقادی ایمانست و جمله معطوف، باء حرف تعدیه. الآخرة، الف و لام آن عهد و بهیئت فاعل، متعلق بجمله یوقنون و نام جهان دیگر (رستاخیز) میباشد، بلحاظ اینکه در پیرو جهان طبع و نتیجه نظام اختیار میباشد. همچنانکه بلحاظ اختصاصات بسیاری که برای آن نشئه خواهد بود، نامهای دیگری بر آن اطلاق شده، مانند عقبی و قیامت و روز جزاء و محشر و یوم الفصل، و ضمیر فصل مبتدا و برای تأکید، و راجع بموصولست (الذین) «یُوقِنُونَ» بهیئت مضارع و جمع،

خبر برای ضمیر مبتدا و مصدر آن ایقان از باب انوار درخشان، ج ۱، ص: ۴۲

افعال و از آنست یقین که از صفات نفسانیه تعلقیّه است یعنی همواره بروز جزاء معتقد باشد، و چون بهیئت مضارع تعبیر شده عبارت از اتّصاف بدین عقیده خواهد بود.

و از ایمان بروز جزاء تعبیر بایقان فرموده که مرتبه عالیّه از ایمانست بدان تناسب که در صفت اعتقادی یقین حالت تذکر نیز اخذ شده و ایقان بروز جزاء عبارتست از اعتقاد بدان، بطوریکه همواره بآن توجه داشته و از آن غفلت نوزد، زیرا بزرگترین عامل مؤثر

در فضیلت اخلاقی و انتظام فردی و اجتماعی بشر همانا یاد روز جزاء و بررسی باعمال میباید. بدینجهت در خصوص ایمان بروز جزاء از نظر اهتمام بآن، حالت تذکر قید شده تا همواره متذکر باشد که پس از پایان زندگانی ناچار بنشئه برزخ و رستاخیز منتقل خواهد شد و آنچه را که هنگام زندگانی خود از اعمال شایسته و یا قبیحه و اخلاق فاضله و یا ردیله باختيار اکتساب نموده بسزای هر یک از آنها خواهد رسید و کریمه: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» زلزال: ۹، باین حقیقت ارشاد فرموده که هر که عمل نیک کند گرچه اندک باشد، از نتیجه آن بهرمنند خواهد شد، و هر که رفتار ناسزا پیشه کند ناچار بکیفر آن خواهد رسید.

و ضدّ حالت تذکر صفت نسیان و غفلت از روز جزاء و عدم توجه بآثار اعمال بوده که یگانه سبب اتّصاف برذائل اعمال و ملکات خواهد بود، همچنانکه کریمه:

«إِنَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» ص: ۲۶.

اشاره باین حقیقت فرموده، که یگانه سبب گمراهی بشر از طریقه فطرت توحید و دچار شدن بکیفرهای ابدی اعمال ناشایسته همانا نسیان روز جزاء و غفلت از کیفر اعمال میباید.

و بدین تناسب فصل اخیر ایمان بروز جزاء، تذکر و توجه بلوازم اعمال و سرایر کردار انسانست.

و سرّ اینکه سبب گمراهی و عقوبات ابدیه جهل و نادانی نبوده آنستکه بشر بافطرتی که در او بودیعت نهاده شده میتواند اسرار و حقایق را کشف کند و بآنها پی ببرد. بلکه یگانه سبب گمراهی بشر و دچار عقوبات ابدی شدن همانا حالت نسیان انوار درخشان، ج ۱، ص: ۴۳

از روز جزاء و غفلت از سرایر کردار ناشایسته میباید، که بواسطه حالت غفلت، از ایمان کاسته شده و لا محاله تزلزلی در آن رخ خواهد داد.

«أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ»: کریمه مبنی بر امتنان بجامعه ایمانست که در نتیجه تعلیمات قرآنی باسرار فطرت و طریقه پرستش آفریدگار آگاه گشته و راه سعادت خواهند پیمود. اولئک: اسم اشاره مبتدا و راجع بمتّقین، علی بمعنی استعلاء و پایداری بر طریقه هدایت است بسبب انقیاد.

هدی: اسم مصدر و عبارت از صفت فاضله ایمان و پرستش آفریدگار است بوسیله کشف اسرار فطرت و اداء وظائف عبودیت (وظائف اعتقادی و حالی و انقیاد جوارحی).

من ربّهم: من حرف نشو یعنی بوسیله تعلیمات قرآنی جامعه ایمان هدایت یافته و پذیرفته و باسرار فطرت پی برده‌اند، و ذکر لفظ ربّ و اضافه آن بضمیر از نظر امتنان و فضل بر جامعه ایمانست که بوسیله تعلیمات قرآنی آنانرا بسوی سعادت سوق داده. و نیز اشعار به این که جامعه ایمان در مقام انقیاد برآمده بدین جهت تعلیمات قرآنی در آنان تاثیر نموده و سبب هدایت آنان گشته و در حقیقت ارشادات قرآنی هیچگونه تعلیق نداشته، و تنها شرط، انقیاد اهل ایمانست و اختلاف مراتب بشمار اهل ایمان در اثر اختلاف درجه انقیاد آنانست که هرچه انقیاد زیاده باشد از حقائق ایمان بیشتر بهرمنند گردد. و اسناد هدایت پروردگار بطور حقیقت بوده هم چنانکه در کریمه هدایت حقیقیه را از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلّم نفی فرموده و بخود اسناد فرموده: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» القصص: ۵۷، که آفریدگار، قلب آنکه را شایسته بداند بسعادت نائل فرماید.

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» کریمه ارشاد بسیرت هدایت است که اهل ایمان چه در دنیا و نشئه اختیار و چه در نشئات برزخ و قیامت مقرون بسعادت خواهند بود جمله معطوف ضمیر مبتدا راجع بمتّقین ضمیر هم رفع و فصل مبنی بر تأکید و حصر میباید.

«الْمُفْلِحُونَ» بهیئت فاعل و جمع و مزید فیه و مجرّد آن فلاح بمعنی رستگاری انوار درخشان، ج ۱، ص: ۴۴

است و زیادی مبدء اشتقاقی دلالت بر مبالغه در معنی دارد، و مفاد جمله حصر آنستکه متّقیان از جامعه بشر تنها رستگارانند و سائر

مردمان راه ضلالت و گمراهی میپیمایند و هدایت که در نتیجه تعلیمات قرآنی اکتساب شود ظهور اسرار فطرت و کمال ثانویست که از آن تعبیر بصلاح و سعادت فرموده است.

تفسیر قمی از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که ایمان در قرآن کریم دارای چهار مرتبه است، مرتبه‌ئی مجزّد اقرار بلسان که از آن تعبیر بایمان فرموده کریمه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ» و مرتبه دیگر تصدیق قلبی است برحسب کریمه «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى» و این مرتبه از ایمان دارای شروط بسیاریست که در کریمه «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ» وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ».

ذکر شده و مرتبه سوّم اداء وظیفه عبودیتست بر حسب کریمه «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ» که از اقامه صلاه تعبیر بایمان فرموده، و مرتبه چهارم تأیید و موهبت است بر حسب کریمه «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ آيَدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ».

و مرتبه دیگر آنستکه ایمان خود را مشوب بظلم نماید بر حسب کریمه:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ» و لازم مفاد کریمه: هر که مرتکب گناهان شود ایمان خود را آلوده بظلم نموده و هرگز او را سودی نبخشد جز آنکه توبه کند.

کتاب معانی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده در تفسیر کریمه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»، مراد کسانی هستند که تصدیق نمایند قیام ولی عصر علیه السلام را.

مفسر گوید: چون روح ایمان و فصل اعتقادات حقّه متقوم بتصدیق وصایت اوصیاء علیه السلام بوده بدین تناسب تفسیر ایمان بغیب بجزء اخیر آن میباشد که اعتقاد بولایت خاصّه اوصیاء علیه السلام و از جمله وصایت و غیبت حضرت بقیّه الله علیه السلام است.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۴۵

[سوره البقره (۲): آیات ۶ تا ۷] ص: ۴۵

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶) خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)

خلاصه ص: ۴۵

ای پیغمبر آنانکه با تو دشمنی دارند هرگز انتظار مدار که بتو بگروند، چه آنانرا بترسانی و یا نترسانی، هرگز ایمان نخواهند آورد. آفریدگار دلهای منافقانرا بسته (مهر کرده) که هرگز پندی نپذیرند زیرا آنها بسوء اختیار بر گوش و چشمان خود پرده آویخته (حقیقتی را درک نمیکنند) و کیفرهای سخت برای آنان آماده شده است.

شرح ص: ۴۵

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا»: پس از ذکر ارکان ایمان و صفات فاضله مؤمنان در تعقیب آن آیات کریمه (سیزده آیه) مربوط بصفات اهل نفاق و ذکر رذائل اخلاق آنان است، و اشعار به این که رذیله عناد پست‌ترین صفات اخلاقی و یگانه سبب شقاوت ابدی و سرپیچی از وظائف عبودیت میباشد.

جمله با تأکیدی که در بردارد از تعبیر بجمله اسمیه موصول وصله، بمنزله عنوان وصفی است. جمله «كَفَرُوا» بهیئت ماضی و جمع صله، و مصدر آن کفر از صفات رذیله نفسانیه و دارای مراتب بشماربست و ضدّ صفت فاضله ایمان میباشد. و در مورد کریمه بقرینه سیاق مراد اقصی مرتبه کفر است که وابسته بعناد و نفاق باشد. و کفر در لغت بمعنی ستر و پنهانی و حرمانست و بتناسب آنکه در نتیجه رذیله عناد خود را از توجه باسرار فطرت بازداشته و از پرستش آفریدگار و قیام باداء وظائف عبودیت انوار درخشان، ج ۱، ص: ۴۶

خودداری نموده، و نیز از تابش نور حقائق و استفاده از آن خود را پنهان داشته بدین رذیله انکار فطرت کفر گفته میشود، یعنی قلبی که درک حقائق ننموده و در مقام سرپیچی و طغیان آفریدگار برآید. «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»:

سواء بفتح سین و الف ممدوده اسم مصدر بمعنی فاعل و مستوی مبتدا، از ماده سوی یسوی یعنی در هر دو حال یکسانست. «عَلَيْهِمْ»: علی حرف جرّ برای ضرر و بیان نتیجه کفر و عناد آنانست. «أَأَنْذَرْتَهُمْ»: جمله فعلیه، همزه استفهام ولی بقرینه عدل آن از استفهام تجرید شده و جمله باعدل آن (أم لم تنذرهم) معترضه بین مبتدا و خبر است. و تأویل بجمله اسمیه میشود بلحاظ اینکه مراد مطلق حدث بدون نسبت تحقیقیه میباشد، بقرینه اینکه بانقیض و عدل آن یکسانست. اسم مصدر آن انذار از باب افعال، تعدیه، بمعنی تهدید و ترسانیدن و جمله معترضه مبنی بر توییخ اهل نفاقست، که هرگز تهدید در آنان تأثیری نخواهد داشت.

«أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ»: أم حرف متّصله و عدل استفهام و تأکید مبتدا میباشد، و جمله فعل جحد بهیئت خطاب و مجزوم و ضمیر مفعول راجع بموصول است. و تأویل جمله معترضه چنانست «سواء علیهم إنذارک و عدم إنذارک» و در مقام توییخ اکتفاء بانذار فرموده و ذکری از بشارت نشده، بلحاظ آنکه دفع ضرر زیاده در قلب تأثیر دارد، و در صورتی که از تهدید بیم نداشته و در قلوب آنان تأثیر نکند بطریق اولی بشارت بنعمتهای ابدی برای ایمان و انقیاد از پروردگار تأثیری در آنان نخواهد نمود.

«لَا يُؤْمِنُونَ»: جمله نافیه بهیئت جمع خبر برای إنّ و موصول و صله آن و ذکر جمله «كَفَرُوا» بطور صله اشعار بآنستکه تیرگی عقیده و انکار فطری آنان سبب سرپیچی از ایمان میباشد بطوریکه هرگز تهدید در آنان تأثیر نخواهد نمود.

«خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»: کریمه تعلیل برای جمله سابقه و ذکر مبادی اعدادی آن و آثار و تبعات و خیمه عناد که سبب حرمان از نیل بسعادت خواهد شد.

«خَتَمَ» فعل ماضی و مصدر آن ختم و عبارت از پایان یافتن امریست که بدان صورت ثابت و پایدار مانده و تبدل پذیر نباشد. و علّت اینکه ختم بلفظ جلاله اسناد داده انوار درخشان، ج ۱، ص: ۴۷

شده، از نظر تهدید و نقمتی است که از پروردگار متوجّه آنان میشود. «علی» حرف تعدیه و در کریمه برای ضرر اطلاق شده. «قُلُوبِهِمْ» جمع قلب، صفت مشبّهه و از آنست انقلاب و تقلّب و عبارت از روح عاقله انسانست که ظرف تعقل حقائق، و نیز ظرف تصرّف و تفکر در امور جزئیّه نیست که بر سائر حواسّ وارد میشود. و بدینجهت سر چشمه همه افعال اختیاری انسانست، یعنی همه حرکات و سکانات ارادی از قلب و روح عاقله سر چشمه گرفته و بعرضه ظهور در آمده مانند قلب مادّی صنوبری شکل که مبداء همه گونه حرکات و سکانات اعضاء و قوام حیاتست. و ختم قلب کنایه لطیفی است از رسوخ رذیله کفر و عناد که بواسطه تیرگی صفحه قلب نور فطری در او خاموش شده و از درک حقائق محروم مانده مانند بهائم.

و کریمه «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ» نساء: ۱۵۴ و کریمه «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» منافقون: ۳ تفسیر این کریمه و بیان نقمت آفریدگار بر معاندانست. یعنی کفر و پیدایش تیره‌گی عناد بسوء اختیار سبب آنستکه پروردگار از نظر نقمت، درک حقائق و کمال انسانی را از آنان سلب فرموده و نیز از درک فیوضات و نیل بسعادت آنانرا باز خواهد داشت.

«وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ»: جمله تعلیل و بیان سبب ختم باریتعالی بر قلوب و دلهای منافقانست، و نیز سبب اعدادی آنرا بمعاندان اسناد فرمود.

جمله معطوف، علی حرف جرّ و تعدیه، سمع مصدر، بمعنی حسّ شنوائی و مصادر صیغه جمع ندارد، «وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ» معطوف، أَبْصَار جمع بصر و اسم مصدر و عبارت از حسّ بینائیت و جمله خبر مقدّم، «غِشَاوَةٌ»، اسم مصدر بمعنی فاعل و صفت، مبتدای مؤخر بر وزن عصابه، از ماده غشی یغشی، که در مورد کریمه بمعنی پرده آویخته شده است که مانع از احساس و درک امور جزئیّه گردد و از آن ماده است غشوه که بر حالت اختلال عقل و حواسّ گفته میشود. و تمثیل عناد قلبی و انکار فطرت پرده آویخته شده بر دیدگان کنایه لطیفی است از آنکه بواسطه تیرگی و آلوده گی صفحه قلب انسانی بکدورت عناد با پروردگار از درک حقائق محروم مانده انوار درخشان، ج ۱، ص: ۴۸

و لججاج درونی مانع از پذیرفتن پند میشود، مانند شخص مجنون که چشمان و سائر حواسّ او از درک و تعقل در امور بازمانده است. همچنانکه کریمه: «وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» یونس: ۱۰۱، ارشاد باین نکته فرموده، که تعلیمات قرآنی و تهدیدات آن هرگز در قلوب تیره معاندان تأثیری نخواهد داشت، زیرا تعلیم و تهدید در قلوب ساده و بی آرایش تأثیر خواهد نمود. و شاید جهت تقدیم کلمه سمع بر ابصار و افراد آن و جمع کلمه ابصار آن باشد که شنیدن آیات کریمه و مواعظ نبویّه از اختصاصات سامعه بوده، یعنی از مقوله مسموعات میباشد، زیرا یگانه وسیله درک حقائق معنویّه و شؤون قوه عاقله انسانیت، در صورتی که دیدنیها فقط از امور جزئیّه بشمار خارجیت، که در چشمان منعکس گردیده و بدینجهت کثرت داشته و بشمار میباشد.

و محتملست کریمه «حَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ» انشائیّه و مبنی بر نفرین در باره منافقان باشد، یعنی پروردگار دلهای آنانرا از هدایت بی بهره فرموده و از شایستگی تعقل آیات کریمه محروم دارد و بر گوش و چشمان آنان پرده غفلت بیاویزد، بدانسبب که بسوء اختیار خود تعلیمات قرآنی را نپذیرفته، و نفاق دیرینه را پیشه خود نموده‌اند.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»: کریمه مبنی بر تهدید منافقانست و بیان آنچه که در نتیجه عناد استحقاق دارند، «لهم»، لام برای استحقاق و ضمیر مجرور راجع به منافقانست، عذاب بفتح بر وزن نکال به معنی تعذیب و تعدیه و مفرد نکره و مراد کیفریست که آسایش را سلب کند و ضدّ عذب که عبارت از آسایش خاطر و گوارائی زندگیست.

«عَظِيمٌ»: صفت مشبّهه مبنی بر توصیف شدّت و نهایت سختی و دوام کیفر است. و چون موصوف آن بطور نکره تعبیر شده شاهد آنستکه دارای درکات بیشماری است که بر حدود آن جز آفریدگار احاطه نیابد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۴۹

(کفر و علامات آن) کفر امر ثبوتی نفسانی و عبارتست از حرمان تابش نور حقائق آفرینش که فطرت بر آن استقلال دارد، و از آن تعبیر بظلمت اعتقادی و انکار حکم فطرت میشود و ضدّ ایمان که امر وجودی و بهترین فضیلت نفسانیتست، و عبارت از انقیاد نسبت بافریدگار بر طبق فطرت میباشد، و از آن بنور و حیات قلب تعبیر میشود.

کفر پست‌ترین صفات نفسانیه و دارای مقام اعتقاد و حال و تخلّق و عملست، ضدّ صفت فاضله ایمان که آن نیز دارای مقام اعتقاد و حال و عمل میباشد یعنی انکار حکم فطرت و عدم اعتقاد بیگانگی آفریدگار کفر اعتقادیست. و اتّصاف بر ذائل از مقام حال و تخلّق کفرست. و نیز ارتکاب گناهان کفر جوارحیست. و هر یک از این سه مقام که ارکان کفرست دارای مراتب بشمار میباشد. و عناد با آفریدگار بالاترین مراتب کفر اعتقادی و خلقی است و چون هر یک از ارکان سه گانه ایمان با مقامات سه گانه کفر ضدّ و برابرند بدین جهت مرتبه ناقصه از ایمان مشوب بکفر حالی و یا خلقی و یا جوارحی خواهد بود.

همچنانکه کریمه: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» انعام: ۸۲ ایمان و هدایت کامل را تقیید فرموده به این که در آن شائبه کفر خلقی و جوارحی نباشد و بر حسب مفهوم کریمه در صورتی که مشوب بکفر خلقی و ارتکاب گناهان باشد آثار ایمان و هدایت از آن سلب و صاحب آن استحقاق کیفر خواهد داشت.

کتاب عیون اخبار الرضا، روایت نموده در تفسیر کریمه: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»، فرمود، مراد طبع و خاتمه یافتن استعداد قلوب کفارست، همچنانکه کریمه «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» نساء: ۱۵۴ بدین حقیقت اشاره فرموده است. مفسر گوید: مراد از ختم بر قلوب معاندان، طبع و ثابت داشتن صورت کفر اعتقادی و عناد قلبی آنانست که از درک حقائق و تعلیمات قرآنی بی بهره مانند و در کریمه «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ» تعلیل فرموده که کفر و عناد قلبی آنان سبب شده که انوار درخشان، ج ۱، ص: ۵۰

آفریدگار بر آنان نعمت فرماید و آنانرا از هدایت محروم دارد. همچنانکه کریمه «وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» منافقون: ۳ کریمه «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم: ۲۴ بلطائف دیگری این حقیقت را اعلام و معاندان را بدان تهدید فرموده، و سخت‌ترین مرتبه آن کفر عنادی است که ملازم با یأس از سعادت میباشد.

کتاب کافی و تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که کفر در قرآن کریم پنج قسم است قسمی از آن کفر جحود و انکار است که بر دو نوع میباشد انکار بدون عناد بر حسب کریمه «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» جاثیه: ۲۳. و دیگر کفر با عناد است بر حسب کریمه «وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» بقره: ۸۹.

و قسمی از آن کفر برائت است بر حسب کریمه «ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ» که هر یک از دیگری تبری جوید. و قسمی دیگر کفر عملی و سرپیچی از فرمان آفریدگار است بر حسب کریمه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ» که ترک زیارت خانه کعبه برای مستطیع کفر و انکار عملی است. و قسمی دیگر از آن کفر نعمت میباشد بر حسب کریمه «لِيُبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ» یعنی هر که سپاس گذاری نکند نعمت پروردگار را کفران نموده است.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۵۱

[سوره البقره (۲): آیات ۸ تا ۱۵] ... ص: ۵۱

اشاره

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸) يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۹) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۲) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳) وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ (۱۴) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵)

خلاصه ... ص: ۵۱

گروهی از مردمان گویند که ما ایمان پروردگار و بروز جزاء داریم و حال آنکه ایمان نیاورده دروغ میگویند. منافقان چنان پندارند که پروردگار و مؤمنان را فریب داده‌اند بلکه جز خود را فریب نداده و از نادانی بدین حقیقت هرگز پی نمیرند.

دلهای منافقان از عناد با تو تیره گشته و پروردگار بر بیماری دل‌های آنان بیفزاید تا از سعادت بی بهره مانند و بسبب دورویی برای

آنان کيفرهای دردناک آماده شده.

هنگامی که مؤمنان آنانرا پند دهند که فتنه نیانگیزید گویند که کارهای ما برای صلاح و آسایش مردمان است. آگاه باشید سعی آنان در فتنه انگیزیست و از نادانی پی نمیرند.

چنانچه بمنافقان گفته شود که شما نیز براستی ایمان آورید مانند خردمندان انوار درخشان، ج ۱، ص: ۵۲

گویند چگونه مانند بیخردان ایمان آوریم؟ آگاه باشید که آنان بیخردند و از نادانی هرگز نمی فهمند.

هنگامی که منافقان بمسلمانان برخوردند دعوی ایمان نموده و چنانچه با هم کیش خود نشینند گویند دل‌های ما با شما همراه و هم کیش بوده جز آنکه مسلمانانرا سبک شمرده و سخریه کنیم.

خدای آنانرا سبک شمرد چه آنکه آنانرا در گمراهی سرگردان و حیران کرده است.

شرح ص: ۵۲

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ»: کریمه بیان نفاق و دو روئی عده از مردمان است.

من حرف تبعیض «النَّاسِ» اسم جمع و مفرد آن انسان خبر مقدم که در اصل اناس بوده و از ماده انس گرفته شده بتناسب اینکه بشر بفطرت دارای زندگانی اجتماعی است و اناس بضم همزه و از نظر تخفیف حذف شده و نیز گفته‌اند که از ماده نوس گرفته شده و از آنست نوسان بمعنی حرکت ارتجاعی و تصغیر آن نویس میباشد.

و نیز گفته شده بمعنی ظهور است بلحاظ آنکه بشر در زندگی ظهور و آثار بیشماری دارد مانند کریمه «إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» طه: ۱۰ یعنی روشنائی از دور هویدا شده است.

و گفته شده که ناس و انسان از نسیان گرفته شده بقرینه کریمه «فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» طه: ۱۱۵.

«مَن يَقُولُ»: موصول وصله و قول بمعنی عقیده است و بلحاظ کاشفیت آن از رأی بر گفتار نیز اطلاق میشود. و بقرینه سیاق مجرّد گفتارست.

«آمَنَّا بِاللَّهِ»: جمله مفعول و گفتار منافقانست و مصدر آن ایمان از ماده امن گرفته شده یعنی اعتقاد بیگانگی آفریدگار. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۵۳

«وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ» جمله معطوف، الیوم ظرف و مجرور، الآخر بهیئت فاعل و صفت برای الیوم و مراد روز رستاخیزست که باعمال و ملکات مردمان بررسی میشود و چون در پیرو جهان طبع بوده و همه شؤون آن نتیجه‌یست که از افعال اختیاریه بشر در نظام طبع بدست آمده بدان تناسب آخرت بدان اطلاق میشود و دارای تأخر طبعی از این جهان است.

و از کریمه استفاده میشود که اعتقاد بروز جزاء از لوازم ایمان بیگانگی آفریدگار بوده و دو رکن اعتقاد بمبدء و معاد متلازم یکدیگرند.

«وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»: جمله سالبه با تأکید که در بردارد از ضمیر فصل، و نفی وصف عنوانی مبنی بر تکذیب منافقانست که دعوی ایمان آنان هرگز متکی بعقیده نمیشد.

«يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا» کریمه مبنی بر توییح و اینکه دعوی آنان مبنی بر خدعه و مکر است، یخادعون بهیئت مضارع و جمع مصدر آن مخادعه و مجرّد آن خدعه بمعنی حيله و نیرنگ است و باب مفاعله متقوم بدو طرف میباشد مانند مضاربه بمعنی زد و خورد و نسبت صدور مبدء و وقوع آن بدو طرف یکسانست و تحقق مکر با آفریدگار محال است زیرا بر قلوب و منویات مردمان آگاهست هم چنانکه تکذیب فرموده بلکه صدق خدعه و مکر بلحاظ قصور نظر منافقانست که چنان پندارند که آفریدگار از نفاق درونی آنان غافل بوده و آنانرا تصدیق خواهد نمود.

و محتمل است صدق خدعه بدان لحاظ باشد که منافقان بوسیله این گفتار اهل ایمانرا فریفته. و از نظر اهتمام باین خیانت، بآفریدگار نسبت داده شده و نظر اهل ایمانرا بدان معطوف داشته.

«وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» جمله سالبه و حال، اِلَّا حرف استثناء اُنْفُسَهُمْ مستثنی و مفرد آن نفس و عبارت از روح عاقله است و ضمیر مضاف اِلیه راجع بفاعل جمله میباشد و بلحاظ مغایرت اعتباری نفس اضافه بضمیر شده که مکر آنان بخود آنان راجع است زیرا غافل از آنند که پروردگار بر قلوب آنان آگاه میباشد. چنانکه کریمه نفاق انوار درخشان، ج ۱، ص: ۵۴ درونی آنانرا اعلام فرموده.

«وَمَا يَشْعُرُونَ» جمله سالبه و حال و شعور عبارت از کمترین مرتبه احساس امور جزئیّه خارجیه است و مفاد جمله مبالغه در توییح و نادانی منافقانتست و چون خدعه و نیرنگ از معانی معقوله و ذمائم اخلاق است از نظر بی‌اعتنائی بخدعه آنان و اینکه اثری بر آن مترتب نخواهد بود چنین تعبیر فرموده که هرگز درک نخواهند کرد که با خود خدعه نموده‌اند.

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» کریمه تعلیل است برای کریمه سابقه و اینکه عناد با آفریدگار و نفاق با رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم از ذمائم اخلاق و بزرگترین بیماریهای مزمن قلبی و مبنی بر انکار فطرتست که هرگز علاج پذیر نخواهد بود.

«فِي قُلُوبِهِمْ» خبر مقدم و «مرض» اسم مصدر مفرد نکره یعنی بیماری نفاق در سراسر دلهای آنان رسوخ یافته. و حدوث بیماری را به منافقان اسناد داده بلحاظ مبادی اختیاریّه نفسائیه آن از قبیل رشک و حسد و خودستائی.

«فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» جمله تفریع و بیان نتیجه ناپسند اعمال خدعه و نیرنگ است که در اثر مداومت بآن روی بتزاید گذارده و منتهی بنقمت ابدی پروردگار خواهد گردید.

و محتمل است جمله انشائیه و مبنی بر نفرین باشد و کریمه «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» زمر: ۲۲ اشاره باین حقیقت فرموده، که یگانه سبب بیماری و سختی دلهای مردمان همانا غفلت از آفریدگار بوده که حالت اختیاری و مبدء همه گونه رذائل اخلاقی و افعالی میباشد.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» کریمه مبنی بر ارشاد بسیرت عناد و تهدید باستحقاق کیفرست.

لام حرف استحقاق و ضمیر مجرور راجع بمنافقان و خبر مقدم، عذاب اسم مصدر بر وزن نکال بمعنی کیفر است، الیم صفت مشبهه توصیف ذاتی کیفر و کنایه از دوام آنست زیرا اجراء کیفر بر منافقان نشانه قهر آفریدگار است در مورد شایسته و کمال قهر بدوام و سختی آن میباشد.

«بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» جمله تعلیل که یگانه سبب اجراء کیفر بر آنان گفتار انوار درخشان، ج ۱، ص: ۵۵

نفاق آمیز و رفتار ناشایسته آنانست. با، سببیه، ما موصول، جمله كانوا فعل ناقص صلّه، یکذبون بهیئت مضارع و مصدر آن کذب و تعبیر بجمله ناقصه مشعر بمداومت آنان بگفتار نفاق آمیز میباشد.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»: إذا ظرف زمان و شرط، قیل لهم بهیئت مجهول مبنی بر نصح و ارشادست. لا تفسدوا، نهی ارشادی و مصدر آن افساد بمعنی فتنه انگیزی و القاء اختلاف و کشف اسرار مسلمانان در نزد کفار و ضد اصلاح میباشد.

«فِي الْأَرْضِ» متعلق بجمله متصله و مراد جامعه ایمانست.

«قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ»: جمله جواب إذا اِنَّمَا حرف حصر و نحن ضمیر فصل و کلمه مصلحون جمع و عنوان نعتی، مبنی بر اینکه نصح مسلمانانرا نپذیرفته و بواسطه بیماری و عناد قلبی رفتار خود را اصلاح می‌پندارند.

«أَلَا- إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ»: ألا حرف تنبیه مرکب از همزه استفهام انکاری و لا نافی، و تکرار ضمیر فصل و ذکر کلمه مفسدون که عنوان وصفی است مبنی بر تکذیب دعوی آنان میباشد و اینکه غرض آنان فتنه انگیزست.

«وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ»: جمله استدراک و نافی، و شعور نسبت بادراک امور جزئیّه گفته میشود.

و چون منافقان بواسطه کوتاهی نظر مفسد اعمال ناشایسته خود را با اینکه آشکارست درک نمیکنند بدینجهت بعدم شعور تعبیر فرموده.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا»: کریمه بیان عدل دیگر از نصیح و ارشادست که نهی از افساد و ترغیب بایمان مییابد.

إِذَا، ظرف زمان و شرطیه، آمنوا، امر ارشادی مبنی بر نصیح منافقان پرستش آفریدگار، و تصدیق رسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

«كَمَا آمَنَ النَّاسُ»، كما حرف تشبیه و ما مصدریه الناس الف و لام آن عهد و اسم جمع و کنایه از بزرگان و سابقین از مؤمنان است.

«قَالُوا أَوْ تَمُنُّ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ»: جمله جواب إذا و همزه استفهام انکاری، السفهاء، انوار درخشان، ج ۱، ص: ۵۶

الف و لام عهد و اشاره بکلمه الناس که از بزرگان اهل ایمان تعبیر بسفهاء نموده‌اند.

السفهاء، جمع سفیه و مصدر آن سفاهت و عبارت از نقصان عقل و عدم احراز صلاح و فساد و عدم تمیز عمل شایسته از رفتار ناشایسته، و ضد حلم است.

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ»: ألا حرف تنبیه و تکرار ضمیر فصل و ذکر کلمه السفهاء مبنی بر تکذیب گفتار آنانست که در باره بزرگان از

اهل ایمان بسفاهت تعبیر نموده بودند، پروردگار از نظر قصور عقل و اینکه نیکان را تمیز نمیدهند آنانرا سفهاء تعبیر فرموده.

«وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ»: جمله استدراک و نافی و چون صلاح و شایستگی ایمان بخدا و تصدیق بر رسالت رسول مکرم صلی الله علیه و

آله و سلم را درک نکرده و بزرگان از اهل ایمانرا سفیه پنداشته‌اند، بدینجهت از عقیده سست آنان تعبیر بجهل فرموده است.

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا»: کریمه مبنی بر حکایت گفتار نفاق آمیز و دو روئی منافقان با اهل ایمانست، إذا اسم و ظرف زمان

و شرط، لقوا، فعل ماضی و مصدر آن لقاء و عبارت از برخورد بطور دوستانه است.

«قَالُوا آمَنَّا»: جمله جواب إذا، آمنا را بهیئت فعل ماضی تعبیر نموده، که شاهد بر حدوث پرستش پروردگار می‌باشد.

«وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ»: إذا شرط و خلوا، فعل ماضی بهیئت جمع و مصدر آن خلوت و چون بحرف الی تعدیه شده، قرینه

آنستکه برخورد بطور دوستانه و خصوصی با همکیش است. شیاطینهم جمع شیطان: صفت و اسم مصدر آن شیطنت یعنی حيله و

نیرنگ در گفتار که سبب فریفتن دیگران شود، از ماده «شطن» بمعنی دوری از خیر و صلاح مییابد و یا از ماده «شاط» و نون آن

بطور زائد الحاق شده، بمعنی بطلان و فسادست، و اضافه بضمیر شده کنایه از اینکه با مشرکان در حيله و نیرنگ و فساد عقیده

همکیش هستند، و گفتار و رفتار هر یک در همکیش خود نهایت تأثیر را دارد.

«قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ» جمله جواب شرط و پاسخ بمشركان و همکیش خود است.

و بجمله تأکیدی «إِنَّا مَعَكُمْ» تعبیر نموده، شاهد بر اینکه با مشرکان اظهار ثبات انوار درخشان، ج ۱، ص: ۵۷

بر عقیده دیرینه کفر نموده و معیت در کیش و عقیده دارند.

«إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ»: إِنَّمَا کلمه حصر، و ضمیر فصل مبتدا، مبنی بر تأکید است، مستهزؤون بهیئت فاعل و جمع خبر برای مبتدا، و

مصدر آن استهزاء از ماده هزء بهمزه و یا هزو بواو بمعنی گفتار و رفتار مسخره آمیز است و جمله مبنی بر تأکید همکیشی و ثبات بر

عقیده دیرینه کفر بوده و اینکه ملاقات با اهل ایمان برای مسخره و سبک شمردن آنان است.

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»: کریمه تهدید آنستکه منافقان بسبب اظهار دو روئی و سخریه خود را سبک شمرده‌اند.

لفظ جلاله مبتدا، يستهزئ بهیئت مضارع، و چون بحرف باء تعدیه شده ضمیر مجرور مفعول جمله است و تعبیر باستهزاء بلحاظ جزاء

در برابر گفتار مسخره‌آمیز آنانست، یعنی تبعات استهزاء با اهل ایمان در حقیقت استهزاء خود بوده که خویش را حقیر و بیخرد

وانمود کرده‌اند. و اسناد جمله بآفریدگار بلحاظ آنستکه با آنان مقابله بمثل خواهد فرمود که در دنیا نفاق آنانرا اعلام و در روز

جزاء نیز آنانرا با مشرکان محشور فرموده و دچار مسخره اهل ایمان قرار خواهد داد، بر حسب کریمه «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ

يُضَحِّكُونَ» مطفنین: ۳۴.

«وَيَمِدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَغْمَهُونَ» جمله معطوف و تفسیر جمله متصله است یمدّ بهیئت مضارع و خبر و اسم مصدر آن مد بمعنی کشش و از آنست مادّه بهیئت فاعل و عبارت از موهبت استعداد موجود امکانیست برای تبدل و تکامل بصورتیکه شایسته آنست یعنی همواره از صورتی بصورت دیگر تبدل یابد، و استعداد کنونی خود را بعرصه ظهور و تکامل در آورد و از رحمت گسترده باریتعالی آن مادّه (استعداد کمونی) روی بتزاید و ظهور گذارد، و معنی ربط امکانی بآفریدگار نیز همانستکه هر موجودی بقدر استعداد خود از رحمت اطلاقیه بهره‌مند گردد.

و در مورد کریمه که اهل نفاق بسوء اختیار خود در مقام طغیان و حيله با پروردگار برآمده‌اند، همان استعداد، رذيله شیطنت آنانرا رو بتکامل و تزاید سوق میدهد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۵۸

«فِي طُغْيَانِهِمْ»: متعلق بجمله متصله که بیان سوق بتکامل در رذيله طغیان میباشد، طغیان اسم مصدر و عبارت از رذيله نفسانیه عناد قلبی و سرپیچی از فرمان آفریدگارست که صورت نفس خود را بدان خصلت ناپسند آمیخته و بدین تناسب طغیان را بضمیر اضافه فرموده مشعر به این که رذيله طغیان از صفات نفسانیه و مراتب وجودیه اهل نفاقتست.

«يَغْمَهُونَ» جمله حال از ضمیر مفعول بهیئت مضارع و جمع و مصدر آن عمه بمعنی کوری قلب و حیرت در عقیده است. و عمه و کوری را بمنافقان اسناد داده کنایه از آنکه بواسطه مداومت اختیاری برذيله طغیان و نفاق مورد نقتم پروردگار واقع گردیده‌اند و قلوب آنان از استعداد درک حقائق محروم مانده است.

(حقیقت ربط موجودات امکانی بآفریدگار) آثار طبیعیه موجودات و همچنان افعال اختیاریه بشر و یا صفات نفسانیه دارای دو استناد متباین بدو مبدء میباشد. یکی مبدء طبیعی و یا ارادی و دیگر مبدء ذاتیست که هر یک از آن دو مبدء در طول دیگری بوده. استناد اثر طبیعی بمؤثر خود بطور طبیعیت و همچنان استناد فعل اختیاری و صفت نفسانی بفاعل مختار بطور مباشری و ارادی و صدور ایندو قسم (طبیعی و ارادی) دارای شرائط بسیار خواهد بود، مانند شرائط تأثیر موجودات طبیعی از قبیل محاذات و قابلیت محلّ در سوزانیدن آتش جسمی را و یا مقدمات بیشمار هر یک از افعال اختیاریه. و سنخ استناد دیگر که در طول (مبدء) آن اسناد مذکورست عبارت از استناد ذاتی موجوداتست بلحاظ ربط امکانی آنان بآفریدگار که لازم ذاتی هر موجود امکانی میباشد که بر حسب اختلاف شئون وجودیه از رحمت گسترده آفریدگار بهره‌مند میگردد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۵۹

[سوره البقره (۲): آیات ۱۶ تا ۲۰] ص: ۵۹

اشاره

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶) مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (۱۷) صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَوْجِعُونَ (۱۸) أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (۱۹) يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)

خلاصه ص: ۵۹

منافقان کسانی هستند که گمراهی را در برابر پرستش آفریدگار برگزیدند، پس گفتار و رفتار آنان زیان داشته و هرگز بسعادت

نائل نخواهند شد.

مثل آنان همچون کسانی ماند که آتشی برافروخته و چون اطراف خود را روشنائی بخشید، خدای آنرا خاموش نموده و بتاریکی آنانرا دچار گرداند، که هرگز طریقه سعادت را تمیز ندهند.

آنان در گفت و شنید آیات قرآنی گنگ و کر بوده و از دیدن دلایل اسلام کورند و هرگز بسعادت بازگشت نخواهند نمود. و یا مثل آنان همچون کسانی ماند که در بیابان دچار باران تند و تیرگی هوا گشته و صیحه‌های آسمانی و شعله‌های آتشین آنانرا فرا گرفته و سرانگشتان خود را از هراس مرگ ناگهانی بر گوشهای خود نهند و چنان پندارند که از مرگ رهایی یافته در صورتی که قهر آفریدگار همواره منافقانرا فرا گرفته است.

نزدیک باشد که برق قهر آسای پروردگار روشنائی دیدگان آنانرا ببرد و هرگاه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۶۰ در پیشرفت نفاق خود بیندیشند، آتش فتنه را شعله‌ور نموده و چون نیرنگشان بی‌اثر گردد سرگردان شوند و چنانچه خدای بخواهد گوش و دیده آنانرا از صیحه‌های آسمانی و شعله‌های آتشین کر و کور سازد زیرا آفریدگار بر هر خواسته‌ئی توانا است.

شرح ... ص: ۶۰

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى»: کریمه مبنی بر توییح منافقان و اینکه از رفتار نفاق آمیز سودی نبرده و از نیل بسعادت نیز محروم خواهند بود.

اولئك: اسم اشاره مبتدا و جمله موصول وصله آن خبرست و مبنی بر توصیف ضلالت آنان میباشد. «اشترُوا» بهیئت ماضی و مصدر آن اشتراء بمعنی خریداری و بمنظور بهره‌ایست که از آن بدست آید.

«الضَّلَالَةَ»: اسم مصدر، مفعول جمله و عبارت از نفاق و عناد قلبی با پروردگارست که حقیقت آن گمراهی از طریقه فطرت و دچار شدن بشقاوت ابدی میباشد.

بالهدی: باء حرف بدل، الهدی اسم مصدر و عبارت از نور فطری و استعداد موهوبیست که بسبب آن تعلیمات قرآنی و فضائل اخلاق را میتوان آموخت، ولی منافقان ضلالت و گمراهی را پذیرفته، و از فضائل روی گردانیده‌اند.

«فَمَا رِبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ»: جمله تفریع و نافییه و ربیح عبارت از سودیست که از داد و ستد بدست آید و در مورد کریمه مطلق غرضی است که انسان فاقد آن بوده و بوسیله فعل اختیاری آنرا تحصیل کند، و کنایه است از اینکه بسبب رفتار نفاق آمیز هرگز منافقان بمقصود فاسد خود نائل نشده و جز زیان بهره‌ئی نخواهند برد.

«وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»: جمله سالبه و ناقصه، مهتدین بهیئت فاعل و جمع و منصوب و مصدر آن اهتداء بمعنی نیل بسعادت و کریمه مبنی بر سلب عنوان وصفی که با ائصاف بعناد قلبی، هرگز بسعادت نائل نخواهند شد.

«مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْقَدُوا نَارًا»: کریمه تمثیل رذیله نفاق است که انسانیرا انوار درخشان، ج ۱، ص: ۶۱

دچار شقاوت ابدی نموده و از نیل بسعادت باز خواهد داشت، مثل بدو فتنه، اسم مصدر و از آنست تمثیل و مثال و عبارت از آنست که حقیقت معقوله‌ئی را برای فهمانیدن مردمان بامر محسوسی تشبیه کنند و فضائل و رذائل اخلاقی را بصورت آثار مثال زنند، مانند آنکه فتنه انگیزی در جامعه ایمان همچون آتش جانگدازست.

«استوقد»: فعل ماضی وصله و مصدر آن استیقاد بمعنی افروختن آتش، نار، عنوان وصفی و نکره و مفعول و از آن ماده است نور و اناره و نیر، و بتناسب بر افروختگی آتش، از آن بکلمه نار تعبیر میشود و تشبیه فرموده فتنه انگیزی در جامعه ایمانرا به برافروختن آتش که خود از روشنائی آن استفاده کنند و اهل ایمانرا دچار تبعات و خیمه آن نمایند.

«فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ»: جمله تفریع و ذکر توانائی آفریدگارست که آتش فتنه آنانرا خاموش کند لِئَا، حرف

زمانیه و شرط، اضاءت بهیئت ماضی و ضمیر تأنیث راجع بنارست، و مصدر آن إضاءه و تعدیه، که بمعنی روشنائی افکندنت. «ما حَوْثَهُ» ظرف و منصوب، ما، موصول و حول صفت مشبهه که جوانب و اطراف چیز را گویند و از آنست حال و تحوّل. «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» جمله جواب لَمَّا، و اسناد فعل که بلفظ جلاله داده شده مشعر بر تهدیدست، باء حرف تعدیه، نورهم، مفعول جمله و ضمیر مضاف الیه راجعت بمنافقان (موصول).

و تعبیر بنور فرموده در صورتی که فتنه انگیزی آنان را تشبیه بنار فرموده، اشعار به این که فتنه انگیزی آنان سبب نقت پروردگار خواهد شد، که همه شوون حیاتی و توانائی آنانرا محو فرماید، زیاده بر اطفاء آتش فتنه آنان.

«وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ»: تفسیر جمله متّصله و معطوف بآن و ترک بمعنی واگذاردن و اسناد جمله بیاریتعالی داده شده بلحاظ تهدید بنقمت بر آنان و عدم توفیق هدایت و حرمان از سعادت و گر نه ترک قیوم علی الاطلاق نسبت بوجودات امکانی معنی ندارد.

«فِي ظُلُمَاتٍ» متعلّق بجمله متّصله، ظلمات جمع ظلمت: اسم مصدر بمعنی تاریکی انوار درخشان، ج ۱، ص: ۶۲ و فساد عقیده و دچار شدن آثار و خیمه نفاق میباشد، و بلحاظ مبالغه در کثرت و دوام تبعات گوناگون آن بهیئت جمع تعبیر فرموده و نیز شاهد آنستکه ترک اهل نفاق بسبب نقت بر آنان میباشد.

«لَا يُصِيبُ رُؤْنَ»: جمله نافی و حال بهیئت مضارع و جمع از باب افعال و مصدر آن عدم إِبصار مبالغه در عدم بصیرت بوده که هرگز امید بینائی و رهائی از ظلمت عقیده نخواهند داشت.

کتاب عیون از حضرت رضا علیه السّلام روایت نموده، که پروردگار هرگز بترک موصوف نمیشود، آنچنانکه بندگان موصوف میشوند، زیرا معنی ترک او چنانستکه چون بداند منافقان از رذیله کفر خود بر نمیگردند، آنانرا کمک نفرموده و در گمراهی واگذارند.

مفسر گوید: چون قوام وجودات امکانی عین ربط بآفریدگار بوده، بدان تناسب مراد از ترک در کریمه نقت و خذلانست. «صُمُّ بُكْمٌ عُمِيٌّ»: کریمه تشبیه دیگرست به این که عناد قلبی و سائر رذایل روح انسانرا از درک حقایق باز میدارد، همچنانکه فقد حواس پنجگانه انسانرا از درک امور محسوسه محروم میدارد.

صم و بکم و عمی بضم اوّل و سکون وسط صفت مشبه جمع، و صمم بدو فتحه اسم مصدر بمعنی فقد حسّ شنوائی و همچنان بکم بدو فتحه بمعنی کنندی در گفتارست، و عمی بفتح بمعنی نابینائی و صمّ و بکم و عمی بضمّ جمع و مفرد آن اصمّ و ابکم و اعمی مانند احمر که جمع آن حمر میباشد. و هر سه خبر برای مبتدای محذوف و مبنی بر تأکید فقدان شعار انسانیت که در نتیجه هرگز بهره‌ئی از حقائق نخواهند داشت.

و ذکر صفت بکم شاید بلحاظ آن باشد که گفتار فتنه انگیز منافقان اخلال در رابطه اهل ایمان نخواهد نمود.

«فَهُمْ لَا يَزِجُوعُونَ»: تفریع و ضمیر مبتدا و جمله نافی که در نتیجه عناد قلبی شایستگی درک حقائق و تعلیمات قرآنی را نداشته و از طریقه ضلالت خود هرگز بازنگردند. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۶۳

«أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ»: کریمه تشبیه از جهت دیگرست، که آیات کریمه قرآنی و تهدیدات آن همواره بمنافقان توجه دارد، و لذا از بیم بانها گوش فرانداده شاید که رهائی یابند.

او، حرف تردید یعنی تشبیه بهر یک متناسب میباشد. کاف برای تشبیه، صیب صفت مشبهه و مفرد نکره بر وزن سید و قیم بتشدید یاء از ماده صاب یصوب بمعنی حادثه ناگهانی و از آنست اصابت و مصیبت و کلمه صیب در اصل صیوب بسکون یاء و فتح واو بر وزن فیعل که واو قلب بیاء و ادغام شده، بمعنی مفعول.

«مِنَ السَّمَاءِ»: متعلّق بآن، السماء بمدّ صفت مشبهه از ماده سمّ که بمعنی رفعت و بلندیت یعنی مصیبت ناگهانی مانند باران بسیار تند که از آسمان فرو ریزد.

«فِيهِ ظُلُمَاتٌ»: بیان و تفسیر صیّب است، ظلمات جمع ظلمت بمعنی تاریکی و تعبیر بجمع مبالغه در تیرگی و تراکم ابرها می‌باشد، و رعد و برق: معطوف و تفسیر صیّب و رعد صفت و اسم مصدر و عبارت از صدای آسمانی است که در اثر برخورد ابرها بیکدیگر در طبقات مختلفه هوا تولید میشود.

برق نیز اسم مصدر و صیغه جمع ندارد و عبارت از شعله‌های آتشین که در اثر برخورد ابرهای مختلف بیکدیگر پدید می‌آید. «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ»: جمله فعلیه و صفت یا حال برای صیّب (آفت زدگان) و بیان چاره‌جویی از مخاطرات کارهای ناشایسته خود می‌باشد.

«أَصَابِعَهُمْ»: مفعول و مفرد آن أصبع بمعنی انگشتان و با آنکه بتناسب مورد شایسته است اطلاق انامل شود که بمعنی سر انگشتانست، ولی برای مبالغه در فشردن انگشتان در گوشها بتناسب تسمیه جزء با اسم کلّ تعبیر باصابع فرموده. «فِي آذَانِهِمْ»: متعلق بجمله و جمع اذن (گوش).

«مِنَ الصَّوَاعِقِ حَيْذَرَ الْمَوْتِ»: من حرف جرّ و متعلق بجمله یعنی بجهت فرار از خطر صاعقه. الصواعق جمع صاعقه و تاء آن برای مبالغه بهیئت فاعل و عبارت از صدای ناگهانی وحشت زاست «حَيْذَرَ الْمَوْتِ»، حذر اسم مصدر و منصوب و مفعول لأجله بمعنی انوار درخشان، ج ۱، ص: ۶۴

فرار از خطر می‌باشد. الموت، اسم مصدر و مضاف الیه بمعنی مرگ است.

«وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ»: جمله با تأکیدی که در بردارد از ذکر لفظ جلاله و صفت کامله و اطلاق کافر بر منافقان مبنی بر تهدید بآنستکه پروردگار بر همه شؤون آنان احاطه دارد و نیز بر دفع مکر و فتنه نهایت قدرت را دارد.

«يَكَادُ الْبَرْقُ يُخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ»: کریمه تبعات و خیمه نفاق در جامعه ایمانرا تشبیه فرموده است بخطر صاعقه‌های پی در پی آسمانی، یکاد بهیئت مضارع و از افعال مقاربه یعنی بواسطه عروض سبب، خبر در آینده نزدیکی بوقوع خواهد پیوست، بدین تناسب خبر آن باید مضارع باشد، البرق، اسم آن، یخطف بفتح ط و بهیئت مضارع و مصدر آن خطف بمعنی آفت ناگهانیت و جمله خبر یکاد، أبصارهم، جمع بصر و باصره بمعنی دیدگان و مفعول جمله یخطف.

«كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْوَافٍ فِيهِ»، کلّ برای شمول و ما زمانیه أضاء فعل ماضی و لازم و ضمیر آن راجع بکلمه البرق است. لهم، لام تعدیه و ضمیر مجرور راجع بصیّب (آفت زدگان) است. مشوا بهیئت ماضی و جمع و جواب کَلَّمَا، و مصدر آن مشی بمعنی رفتار و کنایه از پیشرفت مقصد ناپاک آنانست.

«وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا»: إذا اسم زمان و شرط، أظلم فعل ماضی و علی حرف تعدیه قاموا، جمله فعلیه و جواب یعنی چنانچه دچار تبعات کارهای ناشایسته خود شوند، در حیرت خواهند ماند. و محتملست کریمه تشبیه بدینجهت باشد: چنانچه بر اهل ایمان آسایش و رفاهی روی آورد آنان نیز شرکت نموده و بهرمند شوند و چون سختی و خطر پیش آید دچار حیرت شده و کناره‌گیری کنند.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ»: جمله شرطیه و مفعول جمله شاء بطور لزوم حذف شده که مانند آن یدهب باشد. «لَذَهَبَ» جواب شرط که از نظر تحتم مشیئت بدون تعلیق بامری، خواسته تحقق خواهد یافت، و چون لو حرف شرط بر ممتنع نیز تعلق می‌یابد، بدینجهت بطور التزام دلالت دارد بر نفی شرط بقرینه انتفاء مشروط و لازم آن و جمله تعلیقیه ارشاد بآنستکه همواره انوار درخشان، ج ۱، ص: ۶۵

تأثیر اسباب در آثار و نتایج آنها بطور اقتضاء و اعداد بوده و بطور لزوم وابسته بمشیئت آفریدگار می‌باشد.

«بِسَمْعِهِمْ»: باء حرف تعدیه و مفعول و أبصارهم نیز معطوف و از حواس پنجگانه فقط حسّ سامعه و باصره مورد تهدید واقع شده بلحاظ آنکه بسائر حواسّ اعتنائی نیست و از حسّ سامعه به افراد تعبیر فرموده و از باصره بجمع شاید بلحاظ آن باشد که محسوسات خارجیّه کثرت داشته ولی شنیدن آیات کریمه و تعقل آنها از صفات نفسانیّه بوده و تجرّد دارد.

«إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: جمله با تأکیدی که در بر دارد از ذکر لفظ جلاله و صفت قدرت قاهره بیان توانائی آفریدگارست نسبت بتهدید منافقان و احاطه بر کیفر آنان.

علی حرف جزّ برای استعلاء و استیلا می‌باشد کُلّ اسم برای شمول مدخول آن و شیء صفت مشبهه بمعنی مفعول و مشیء و جوده و مصدر آن مشیئت که از صفات فعل آفریدگارست و شیء بمعنی خواسته او که در سلسله نظام امکانی آمده و از رحمت گسترده هستی بهر مند گشته.

قدیر: از صفات حسنی و مصدر آن قدرت بطور اطلاق است یعنی قهر بر ممکنات داشته، و اراده او وابستگی و تعلیق بهیچ شرطی نخواهد داشت و همه شرائط از شوون وجودیه ممکنات می‌باشد تا صلاحیت آفرینش یابند. زیرا شرط و تعلیق از نواقص امکانست، و قدرت او واجب و علی الاطلاق می‌باشد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۶۶

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱ تا ۲۵] ص: ۶۶

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲) وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۳) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۴) وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأْتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَنْهَارٌ مُمْتَهَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵)

خلاصه ص: ۶۶

ای مردم بپرستید خدائی را که آفریدگار شما و پیشینیان شما است (و همه را از نیستی بعرصه هستی آورده) شاید از عقوبت سرکشی خود ایمن گردید.

آفریدگاری که برای زندگی بشر زمین را پهن و گسترده و آسمانرا برافراشت و از آن باران فرو بارید که میوه‌های گوناگون برای آسایش بشر آماده گردد پس شایسته نیست که برای او مانندی پندارید و خود نیز میدانید که آفریدگار عالمیان بی‌مانند است.

قرآن کریم را بر پیغمبر شایسته خود فرستادیم چنانچه پندارید که وحی آفریدگار نباشد پس یک سوره مانند آن آورده و یاران خود را بجز خدای بخوانید چنانچه راست پندارید (که قرآن کلام مخلوق است) انوار درخشان، ج ۱، ص: ۶۷

چنانچه مانند قرآن سوره‌ئی نیاورید و هرگز نتوانید پس بپرهیزید (از انکار آن) که دچار دوزخ گردید و آتش گیر آن کافران و سنگهای خارا، و برای مردم بد کیش آماده شده است.

ای پیغمبر مژده ده بکسانی که بقرآن کریم ایمان آورده و همواره رفتار شایسته و کار نیک را پیشه خود نموده‌اند به این که برای آنان باغهایی آماده نموده‌ایم که از زیر آنها نهرهای آب جاریست و چون از میوه‌ها بهر مند شوند گویند که اینها نیز مانند همان میوه‌هایی است که پیش از این نصیب ما بود، و از نعمتهای مانند یکدیگر همواره برخوردار گردند و نیز برای آنان همسران پاک و پاکیزه خواهد بود و در بهشت جاوید زیست خواهند نمود.

شرح ص: ۶۷

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ»

: کریمه ارشاد جامعه بشر است پرستش آفریدگار با تعلیل بآفرینش آنان که هرگز نتوانند انکار کنند. یاء حرف ندا، ای اسم موصول، منادی مبنی بر ضمّ برای شمول هر یک از افراد موصوف آنست و هاء حرف تنبیه، الناس اسم جمع نعت برای کلمه ای و مقصود بندها و مرفوع و مفرد آن انسان از ماده انس که بمعنی انتقال از مدرکات بحقائق و تفکر در آنها است و مراد جامعه بشر میباشد که از سعه رحمت خطاب بهمه آنانست بواسطه استعدادیکه در فطرت آنها نهاده شده گرچه برخی از آنان بدان خطاب گوش فرادهند.

«اعْبُدُوا» امر ارشادی تحقیقی است زیرا که در فطرت بشر سپرده شده که خود را آفریده و مخلوق پروردگار دانسته و بسبب انعام او را شایسته شکر و پرستش بدانند.

«رَبُّكُمْ» مفعول جمله و تعلیل آن، و ربّ از اسماء حسنی و بمعنی پروردگار که همواره مخلوقات را تدبیر و پرورش مینماید و مضایف آن مربوب بمعنی مخلوق و آفریده است و ربیبه و ربائب از آن ماده میباشد و کلمه ربّ اضافه بضمیر مخاطب شده برای مزید تشریف جامعه بشر بوسیله دعوت پرستش، و نیز اشعار به این که غرض از انوار درخشان، ج ۱، ص: ۶۸

آفرینش سائر موجودات عالم طبع همانا آسایش بشر است بشهادت کریمه «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا».

«الَّذِي خَلَقَكُمْ» جمله تفسیر کلمه جلاله ربّ و احتجاج به این که وظیفه عبودیت اداء شکر نعمتهای اوست، بسبب خلق و آفرینش که هرگز قابل انکار نمیشود. و خلق عبارت از آفرینش و پرورش پی در پی موجودات و تدبیر شوون آنهاست.

«وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: جمله معطوف بضمیر منصوب «خَلَقَكُمْ» یعنی سلسله بشر آفریده پروردگار هستند.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»: جمله حال برای ضمیر اعبدوا و یا ضمیر مفعول خلقکم و یا تعلیل است برای آن. لعلّ: حرف ترجیحی که در مورد رجاء و امید وقوع امری گفته میشود، و از صفات نفسانیه و قصور احاطه آنست بر حقیقت امر، و ساحت پروردگار از آن نقص منزّه است.

و اطلاق رجاء در کریمه بلحاظ شایستگی موردست برای پذیرفتن ارشاد و یا تخلف از آن، و جمله «تَتَّقُونَ» بهیئت مضارع و جمع و مصدر آن اتقاء از وقایت گرفته شده که بمعنی پرهیز از مخالفت و نیز ادا وظیفه عبودیت میباشد که جامعه بشر را اختصاصا بدان فضیلت برتری داده.

در تفسیر امام علیه السلام ذکر شده که کریمه «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» ممکنست قید برای جمله «خَلَقَكُمْ» باشد یعنی «خَلَقَكُمْ لَتَتَّقُوا» مانند «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، و وجه دیگر «اعبدوا ربکم لتتقوا النار» میباشد.

مفسر گوید: چون حکمت آفرینش بشر همانا نیل بفضیلت تقوی و عبودیت و تشبه بصفات باریتعالی میباشد، بدین تناسب ترجیحی قید «الَّذِي خَلَقَكُمْ» میباشد و چون غرض از عبودیت و ادا شکر منعم حقیقی ایمن بودن از عقوبت ابدیست بدینجهت قید «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» میباشد.

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا»: کریمه مبنی بر امتنان بر جامعه بشرست بفضیلت عبودیت و اینکه سائر موجودات جهان طبع را بمنظور آسایش آنان آفریده و آنرا بر چهار انوار درخشان، ج ۱، ص: ۶۹

امر استوار داشته زیرا که زمین را پهن و گسترده و آسمانرا برافراشته و برای رشد و نمو زمین باران را فرو باریده تا میوهها و سائر وسائل آسایش بشر بدانوسیله آماده گردد.

جمله تفسیر و صفت دیگر برای لفظ «رَبُّكُمْ» میباشد. یعنی موجودات این جهان همواره در پرورش و تدبیر اویند.

جعل از صفات فعل و آفرینش است، لکم، لام غایت یعنی غرض از آفرینش جهان طبع آسایش بشرست.

«الْأَرْضِ»: مفعول اول، فراشا بکسر فاء، مفعول دوم بر وزن بساط و مهاده که مرادف یکدیگر و بمعنی پهن و گسترده است یعنی از کتم عدم آنرا بعرضه هستی آورده و بدین هیئت آفریده است.

«وَالسَّمَاءِ بِنَاءً» جمله معطوف السَّمَاءِ بفتح اول و الف ممدوده از ماده سَمَوٌ بمعنی رفعت و قرارست که از آن تعبیر باسماں میشود، بناء بکسر اول و الف ممدوده مفعول دوم و از آنست بنیان و مبانی و بناء اسم مصدر بمعنی مفعول و عبارت از ترکیب و پیوست اجزاء بسیارست که بهیئت مخصوصی ساخته و بنا نهاده شود، و بدین تقریب بناء آسمانها عبارتست از اجرام و کرات بشماره که در جو بی پایان و فضای بی کران هر یک از آنها را بوسیله نیروهای مغناطیسی و قوه‌های کم و بیش جذب و انجذاب که در هر یک از آنها نهاده بیکدیگر پیوسته و از این روی هر یک در مدار مخصوصی در حرکت بوده و بدین هیئت شگفت‌انگیز آسماں را آفریده و پدید آورده و نظام آنها را پبای داشته است.

«وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»: جمله معطوف، أنزل، فعل ماضی از باب افعال و و تعدیه و صلّه برای الذی و بمعنی از فراز فرو ریختن است. و اسناد جمله بآفریدگار داده شده مانند آفرینش آسمانها و زمین با اینکه اسباب و علل طبیعی بشماره برای فرو باریدن باران میباشد. ولی کریمه ارشاد باین نکته فرموده که همه علل طبیعیّه آن وابسته باراده پروردگارست و همه آنها مسخر و فرمانبردارند، بدینجهت اسباب طبیعی آنرا الغاء فرموده و از نظر لازم امکانی آن بآفریدگار اسناد فرموده است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۷۰

«مِنَ السَّمَاءِ» متعلّق بجمله متّصله و بقرینه مورد کلمه سماء عبارتست از هوای محیط بر زمین که بلحاظ فراز بودن آن بر هر نقطه‌ئی از نقاط زمین بطور مجاز تعبیر باسماں میشود.

«ماءً»: مفعول و مفرد نکره و جمع آن میاه و بدین قرینه اصل آن ماه بوده و حرف ها قلب بهمزه شده و اطلاق آن شامل میشود آبهای را که در درون زمین بوده و یا از کوهها و چشمه‌ها جریان می‌یابد.

و نزول باران در کریمه بطور تعدیه بآفریدگار اسناد داده شده. که از لوازم امکانی و در طول علل طبیعی آن میباشد، زیرا اسباب آن بر حسب جریان طبیعی عبارت از اینستکه در نتیجه تماس هوا با دریاها و حرارت آفتاب رطوباتی را در برخواهد گرفت و در اثر اختلاف طبقات هوا و فشردگی که بر آنها رخ میدهد رطوبتها بصورت باران و برف ریزش کرده و بزمین فرود می‌آید.

«فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ»، جمله تفریع، أخرج فعل ماضی تعدیه و اسناد بباریتعالی داده شده و اخراج عبارتست از آنچه از قوه (نیرو) که در درون موجودی نهفته شده یعنی آن قوه در رشته نظام وجود نبوده و بسبب تحوّل و وسائل طبیعی بصورت فعلیّت در رشته نظام وجود درآمده و از نظر اینکه همه وسائل طبیعی برای ظهور قوا و نیروهای بشمار که در کمون موجودات طبیعی نهاده شده مسخر قدرت باریتعالی است بدینجهت اخراج آنها بصورت‌های متناسب بآفریدگار نسبت داده شده.

«بِهِ» باء حرف تعدیه و ضمیر مجرور راجعست بماء، یعنی آب رکن حیاتی همه موجودات طبیعی است.

«مِنَ الثَّمَرَاتِ» من حرف تبعیض و یا بیاتیّه، الثمرات جمع ثمره و محلی بلام و شامل همه اقسام گوناگون محصولات و میوه‌ها میشود. و بدیهیست اخراج میوه‌ها و نباتات بواسطه نیرویست که در هر یک از آنها گذارده شده و بوسائل طبیعی مربوطه بصورت ثمره و میوه درآمده، یعنی نیروی نهفته بصورت فعلیّت میوه بعرضه ظهور در آید. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۷۱

«رِزْقًا لَّكُمْ»: رزق بکسر اول و سکون وسط اسم مصدر بمعنی مرزوق و مفعول لأجله برای جمله فأخرج، و رزق عبارتست از صورتهای نوعیه و اقسام مختلفه محصولات و نباتات که ترکیب اجزاء آنها متناسب بامزاج انسانی باشد.

«لَّكُمْ»: لام غایت و ضمیر خطاب بجامعه بشرست از نظر تشریف و تخاطب با آنان، که غرض از اخراج و تحوّل نیروها بسبب وسائل طبیعی آنستکه شایسته غذای انسانی گردد.

و کریمه امتنان بر جامعه بشرست که غرض از اخراج و تحوّل بوسائل طبیعی همانا آماده شدن موادّ غذائی انسانیست و بسایر

تبدلات طبیعی که شایسته مزاج انسانی نیست اعتنائی نفرموده.

«فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا» کریمه تفریح بر احتجاجات و ذکر منتتهای بیشمار که پروردگار بر جامعه بشر نهاده است. لا تجعلوا، نهی ارشادی بحقیقتی که بر وفق فطرت و استقلال عقلست. و مصدر آن جعل، بقرینه سیاق بمعنی پنداشتن و پرستش میباشد، و یا جمله نافی و منصوب بآن مضمرة و جواب اعدوا باشد.

«أَنْدَادًا»: جمع ندّ بکسر نون و شدّ دال بمعنی مانند بر وزن مثل و مرادف آنست. یعنی با اینکه بطور بداهت آفریدگار آسمانها و زمین پروردگار یگانه است هرگز شایسته نیست که بشر مخلوقی را پرستش کند و برای آفریدگار توانا مثل و مانندی پندارد. «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: جمله حال برای ضمیر فلا تجعلوا، یعنی احتجاج مبتنی بر حکم فطرت و استقلال عقلست که بداهت اولیّه گواهی میدهد و هم چه آفریدگار توانا تنها او شایسته الوهیت و پرستش است و بس، و هرگز نظیر نداشته و در آثار نیز شریک و مانندی نخواهد داشت.

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا»: پس از احتجاج بآفرینش آسمانها و زمین برای اثبات یگانگی خود و استناد داوری بفطرت بشر کریمه در مقام احتجاج بامور معقوله است، و نیز اثبات رسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم بطور تعجیز، که بشر چنانچه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۷۲

پندارند آیات قرآنی وحی الهی نبوده مانند آن را بیاورند.

جمله شرطیه و فعل ناقص و خطاب تعجیزی بجامعه بشرست بطور قضیه حقیقه که هیچ فردی از بشر هیچگاه ازین خطاب خارج نخواهد بود، فی ریب، متعلق بجمله ناقصه، ریب اسم مصدر و مفرد نکره و اطلاق آن شامل هر گونه تزلزل در عقیده میشود و صفت ریب مورد تعلیق واقع نشده بلکه بطور نسبت ناقصه (کُنْتُمْ فِي رَيْبٍ) تعلیق بآن شده مشعر بآنستکه هرگز بشر با فطرت خود شک و تزلزلی در تعجیز آیات قرآنی نداشته و بطور بداهت تعجیز آنرا تصدیق خواهد نمود، و ریب از صفات تعلقیّه نفسانیه و ناشی از قصور و عدم احاطه قوه عاقله انسانست بر امریکه در نفس تمرکز یافته، و در برابر ریب و تزلزل در عقیده صفت نفسانی قطع و علم و شهود میباشد پس ریب و تزلزل نسبت بامری که در نفس متمرکزست ناشی از ضعف و قصور عاقله انسانست که از استقلال در حکم بآن بازماند.

و تعجیز آیات قرآنیّه گرچه از امور معقوله و حکم در آن محتاج بنظر و تعقل است، ولی از نظر وضوح و بداهت، فطرت بشر در تعجیز آن استقلال دارد و اینکه وحی الهیست و هرگز نسبت بآن تزلزل نخواهند داشت.

«مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا»: من بیائیه. و ما، موصول و متعلق بریب و بیان مقوم صفت ریب است در نفس زیرا آن نیز از صفات تعلقیّه نفسانیه مانند علم و یقین میباشد که باید متعلق آن در افق نفس متمرکز گردد. نزلنا: بهیئت ماضی و متکلم وصله، و مصدر آن تنزیل و مراد آیات کریمه قرآنیّه است که بتدریج و بر حسب مقتضیات بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده شده است. «عَلَىٰ عَبْدِنَا» متعلق بجمله متصله، عبد صفت مشبهه و اضافه بضمیر متکلم شده از نظر تشریف و اطلاق مقام عبودیت بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اشعار به این که بسبب کمال عبودیت شایسته نزول وحی الهی گردیده است.

«فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» جمله جزاء شرط و خطاب تعجیزی بجامعه بشر است بطور قضیه حقیقه و اسم مصدر تعدیه آن اتیان بمعنی آوردن، حرف با تعدیه «سوره» انوار درخشان، ج ۱، ص: ۷۳

مفرد نکره و جمع آن سور مانند غرفه و غرف. ممکن است و او جزء کلمه باشد مانند سور مدینه که بلحاظ احاطه دیوار بر بلد گفته میشود، و سور قرآنیّه نیز مشتمل بر قسمتی از آیات کریمه است، و یا از سوره بمعنی مرتبه‌ئی از فضل و شرف باشد و یا واو بدل از همزه که بمعنی قطعه و پاره‌ئیست از قرآن کریم و در مقام وحی و تعجیز بشر مربوط بیکدیگرست، و سوره عبارت از سه یا زیاده از آیات کریمه که بسمله نیز جزء آنها است.

«مِنْ مِثْلِهِ»: صفت برای سوره، من حرف بیان و یا تبعیض و ضمیر مثله بموصول راجعست (مِمَّا نَزَّلْنَا).

و محتملست که ضمیر مثله راجع بکلمه عبدنا باشد یعنی آوردن سوره‌ئی از قرآن کریم از مُحَمَّد صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ امریست خارق عادت زیرا هرگز از کسی حقائق ثمینه و معارف گرانبھائی را نیاموخته و همه شما او را میشناختید، و چهل سال با او معاشرت داشته و بر چگونگی زندگانی او آگاه بوده‌اید، و سپس قرآنی را که مجموعه علوم گذشتگان و آیندگان میباشد، در دسترس جامعه بشر نهاده است، ولی این احتمال از نظر تعجیز آیات کریمه نسبت بجامعه بشر بعیدست، زیرا مفاد کریمه برین تقدیر آنستکه قرآن در مقام تعجیز دانشمندان نمیباشد و در حقیقت معجزه‌ئیست از خصوص رسول مکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ.

و ظاهر کریمه آنستکه هر سوره و پاره‌ئی از آیات قرآنی در مقام تعجیز بشر است چه سوره‌های کوچک مانند سوره کوثر و یا سوره العصر و یا بزرگترین سوره‌ها مانند بقره و آل عمران و نیز تعجیز آنها اختصاص بجهتی نداشته بلکه از همه جهت میباشد.

یعنی دانشمندان هر فنی در برابر حقائق و معارف و عبارات و الفاظ قرآنی عاجز و زبون خواهند بود.

و تعجیز آیات قرآنی مانند سائر معجزات پیغمبران گذشته نیست که بوسائل امور محسوسه و افعال جزئی بطور خارق عادت باشد یعنی اعجاز آنها بهمان زمان واقعه و اشخاصی که حضور داشته‌اند اختصاص داشته باشد که پس از اجراء آن برای سایرین

انکارپذیر باشد و فقط بوسائل دیگری مانند تواتر پاره‌ئی از وقایع جزئی را بتوان احراز انوار درخشان، ج ۱، ص: ۷۴

نمود زیرا آیات قرآنی همواره ثابت و پایدار و در معرض عموم و دسترس همه مردمان گذارده شده است.

چه آنکه الفاظ عبارات آیات کریمه از امور محسوسه است و تنسیق آیات و فصاحت و بلاغت آنها و همچنان حکمتها که هر یک از آیات در بر دارد از امور معقوله ثانیه است که هرگز متزلزل و یا زوال پذیر نمیباشد، پس آیات کریمه مراتب ابتدائی و نهائی از تعجیز جامعه بشر را در هر زمانی در بردارد.

«وَ اذْعُوا شُهَدَاءَ كُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ» جمله معطوف بجمله «فَاتُوا بِسُورَةٍ» ادعوا خطاب تعجیزی و مصدر آن دعوت و مورد آن بقرینه عطف آوردن سوره‌ئیست مانند سوره‌های قرآن کریم.

«شُهَدَاءَ كُمْ» جمع شهید و شاهد مفعول جمله و مصدر آن شهود بمعنی احاطه و آگاهیست و کلمه جمع که اضافه بضمیر خطاب شده مبنی بر تعجیز بشر است گرچه بدین وسیله باشد که مردمان در هر زمان دانشمندان خود را گرد آورده بهمدستی آنان سوره‌ئی مانند قرآن کریم بیاورند.

«مِنْ دُونِ اللّٰهِ» وصف برای کلمه شهداء و یا حال از آنست، من بیائیه دون صفت مشبّهه یعنی دانشمندان و دوستانی که بجز آفریدگار برای اجراء معارضه با قرآن کریم بر گزیده‌اید.

«إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»: جمله تفسیر و بدل از جمله «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ» میباشد.

صدق بقرینه سیاق عبارتست از ریب قلبی. یعنی چنانچه تردید داشتید در اینکه قرآن وحی الهیست، لامحاله در مقام معارضه با آن برآئید، زیرا فطرت بشر بر آنستکه قدرت و توانائی خود را در مورد معارضه بکار خواهد برد، و چون هرگز سوره‌ئی مانند قرآن نیاورده‌اید دلیل قطعیت بر اینکه یقین دارید قرآن وحی الهیست و زیاده بر طاقت امکانی بشر میباشد.

بدین تقریب جزاء جمله «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، در تقدیر گرفته نمیشود، زیرا تفسیر و بدل از جمله «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ» بوده و جمله «فَاتُوا بِسُورَةٍ» جزای آنست، انوار درخشان، ج ۱، ص: ۷۵

و عنوان وصفی (صادقین) در این جمله بدل، مانند ریب در جمله شرطیه اولی بطور جمله ناقصه «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ» مورد تعلیق واقع شده، یعنی هرگز تردید و ریب نخواهید داشت در اینکه قرآن وحی الهیست.

کتاب کافی از حضرت موسی کاظم علیه السلام، روایت نموده: زمان جاهلیت عرب که به بعثت رسول مکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ پایان یافت، فضیلت و امتیازات عرب در خطابه و بلاغت کلام و فصاحت بیان بود، بدین جهت پروردگار بوسیله قرآن کریم و

بیان حکمتها و مواعظ، توانائی آنان را در گفتار باطل نمود، و نیز دلیل آشکاری بر رسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. همچنانکه موسی بوسیله معجزه، سحر و جادوی فرعونیان را آشکار نمود. زیرا در آن زمان امتیاز بشر در شعبده و سحر بود، و نیز عیسی علیه السلام، بمرگان روح دمیده و بیماران را بهبودی می‌بخشید، زیرا علم طب در آن دوره یگانه امتیاز و فضیلت بشر بود.

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا»: کریمه بیان آنستکه جامعه بشر عاجز و زبونند از اینکه سوره‌ئی مانند قرآن کریم بیاورند، و بفطرت تصدیق خواهند نمود که قرآن وحی الهیست و از نظر بداهت نیز هرگز نتوان آنرا انکار نمود، بدینجهت بحکم فطرت ناچار سر تسلیم فرود آورده و از عقوبت آفریدگار باید بهراسند.

جمله تفریع و جحد، إن شرطیه و حرف إن در مورد امکان تحقق شرط تعبیر میشود، و نیز ظاهر از جمله جحد امکان تحقق مبدء آنست در خارج (آوردن سوره‌ئی مانند قرآن).

بدینجهت برای امتناع آن و اینکه از طاقت بشر خارجست جمله لن تفعلوا قید شده، یعنی هرگز نتوان سوره‌ئی مانند قرآن آورد و بدین تقریب جمله، لن تفعلوا تأکید نفی جمله متصله و در حقیقت این جمله نافیه شرطیه می‌باشد. و مفاد جمله آن است خود نیز میدانید که قرآن کریم وحی الهیست.

«فَاتَّقُوا النَّارَ»: جمله جزائیه، بهیئت امر و جمع بطور قضیه حقیقیه و مبنی بر تهدید جامعه بشرست، و مصدر آن اتقاء بمعنی پرهیز، و کنایه از آنستکه عقل انوار درخشان، ج ۱، ص: ۷۶

استقلال دارد در اینکه بشر نسبت بحکم آفریدگار باید سر تسلیم فرود آورد، و از تکذیب و انکار آن پرهیزد، و از نظر بداهت بدان تعرض نموده.

«الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»: جمله توصیف و بیان ماهیت دوزخ است، و قود صفت مشبهه، بمعنی آتش برافروخته یا تعدیه آن. «النَّاسِ»: اسم جمع و خبر یعنی بشر رکن آتش سوزان دوزخ می‌باشد، بسبب سرائر ملکات رذیله که در نفس رسوخ داشته، و در حقیقت با آتش خود می‌سوزد. همچنانکه کریمه «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِنْدَةِ». لمزه: ۷ همین حقیقت را بیان فرموده. «وَالْحِجَارَةُ»: معطوف و بیان جزء دیگر آتش دوزخ است. و بر حسب تفسیر عبارت از سنگ خارا و کبریت می‌باشد که از همه سنگهای آتشین برافروخته‌تر است.

و ممکنست مراد سنگها و بتهایی باشد، که مشرکان شعار پرستش قرار داده و بخیالات واهیه آنها را وسیله تقرب بآفریدگار قرار داده، بقرینه کریمه «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» انبیاء: ۹۸ مشرکان و آنچه را که بجز آفریدگار پرستش نمودند آتش برافروخته دوزخ خواهند بود.

«أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»: جمله فعلیه و نیز توصیف چگونگی آفرینش دوزخ است، و جمله بهیئت مجهول و مصدر آن اعداد و بر حسب ماده و هیئت که دلالت بر نسبت تحقیقته دارد، آنستکه دوزخ در نظام امکانی مخلوق بوده و نشه‌ایست که کافران و مشرکان پس از طی جهان اختیار و اکتساب رذائل نفسانی بدان دچار گشته، و هرگز تبدل و زوال‌پذیر نخواهد بود.

«لِلْكَافِرِينَ»: لام برای استحقاق و ذکر عنوان وصفی (کافرین) تصریح بآنستکه بسبب کفر درونی و رذائل اخلاقی استحقاق عقوبت ابدی را خواهند داشت.

تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آتش دنیا یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است یعنی هفتاد مرتبه بوسیله آب خاموش گشته، سپس افروخته شده و اگر چنان نبود، آتش دنیا هرگز خاموش نمیشد، و چون در قیامت بر آتش دوزخ افزوده شود، فریادی برآرد که نماند ملک مقرب و نه پیغمبر مرسلی مگر آنکه از هراس انوار درخشان، ج ۱، ص: ۷۷ بزانو درآید.

مفسر گوید: کنایه از نهایت سختی و برافروختگی آتش است که قابل تصوّر نبوده چه آنکه ظهور غضب پروردگار بر مشرکان می‌باشد. و پیغمبران را نیز بلرزه در می‌آورد.

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»: کریمه مبنی بر بشارت و مژده بکسان نیست که قرآن کریم را تصدیق نموده و باحکام و فرامین آن گردن نهاده‌اند.

و سیره ستیه قرآن کریم همواره بر آنستکه پس از ذکر صفات و احوال کافران و گناهکاران و تهدید عواقب و خیمه آنان صفات اهل ایمان و تقوی را ذکر فرموده و مژده به نعمتهای ابدی میفرماید، و تقدیم تهدید در کریمه سابقه، بر بشارت اهل ایمان و تقوی شاید بدین لحاظ باشد که تهدید در قلوب بشر زیاده بر بشارت تأثیر خواهد داشت.

و قوام نبوت و تبلیغ احکام الهیه بجامعه بشر و سوق آنان بسوی سعادت مبنی بر دو رکن است، یکی ترغیب بملکات فاضله و مژده بنعمتهای ابدی، و دیگر تهدید از صفات رذیله و عقوبتهای و خیمه آن.

جمله «بَشِّرِ» بهیئت امر و خطاب بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، یعنی در مقام ترغیب اهل ایمان و تعظیم آنان بشارت بنعمتهای ابدی را بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم احاله فرموده، همچنانکه در کریمه سابقه (فَاتَّقُوا النَّارَ) کافرانرا تهدید فرموده به این که بآتش ملکات رذیله خود همواره دچار خواهند بود.

و مصدر آن تبشیر و از آنست بشارت که عبارت از اولین خبر و مژده می‌باشد. و بشره نیز از آنست که بر ظاهر جوارح بدن انسانی گفته میشود، و متناسب آنکه مژده سبب خورسندی و سرور شنونده میگردد و در رخسار او انبساطی آشکار شده از اخبار مسرت انگیز بشارت تعبیر میشود.

«آمَنُوا»: بهیئت ماضی و جمع که دلالت بر نسبت تحقّقه مبدء و ثبات بر ایمان دارد، و بمناسبت سیاق کریمه، ایمان عبارتست از پرستش آفریدگار بسبب تصدیق قرآن کریم و رسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم که رکن اعتقادی و یکی از ارکان سه گانه ایمانست. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۷۸

«وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»: جمله معطوف و بهیئت ماضی نیز تعبیر شده که دلالت بر ملازمت و نسبت تحقّقه مبدء دارد یعنی رکن دیگر ایمان مداومت بانقیاد جوارحیست زیرا ظهور ایمان قلبی و تحقّق آن در نظام اختیار همانا انقیاد و اداء وظائف عبودیتست در خارج. «الصَّالِحَاتِ»: جمع صالحه و مفعول و عبارت از کارهای شایسته نیستکه آسایش فردی و اداء حقوق اجتماعی و تحکیم رابطه عبودیت با آفریدگار را در برداشته باشد.

و چون مداومت باعمال صالحه، لامحاله ناشی از اتّصاف باخلاق فاضله نفسانی می‌باشد، بدین تناسب بشارت اختصاص دارد بکسانیکه دارای ارکان سه گانه ایمان، (اعتقادی و خلقی و جوارحی) باشند، زیرا کسیکه دارای صفت فاضله نفسانی نباشد، محالست بکارهای شایسته که از آثار آن صفت فاضله است مداومت نماید.

پس از عموم لفظی «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» اتّصاف بدو رکن اخلاقی و جوارحی استفاده میشود.

«أَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ»: جمله مفعول دوم، یعنی خلود در بهشت جاوید مورد بشارت اهل ایمانست. لام برای استحقاق، یعنی لازم ذاتی مداومت بارکان ایمان، آنستکه استحقاق فضل آفریدگار را خواهند یافت.

«جَنّاتٍ» جمع و مفرد آن جنّت از ماده جنّ یجنّ، بمعنی پنهان و از آنست جنین متناسب اینکه طفل در درون مادر پنهانست و نیز از آن ماده است جنون و عبارت از آنستکه حواسّ ظاهره و باطنه از احاطه و تدبیر قوه عاقله بی‌بهره ماند، و از حکمفرمائی او خارج گردد، و بدین تناسب از چگونگی بهشت جاوید و نعمتهای بی‌پایان آن که از تعقل بشر خارجست جنّت تعبیر میشود، و کریمه «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» سجده: ۱۸ بهمین حقیقت اشاره فرموده.

«تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»، جمله فعلیه و صفت و بیان و چگونگی بهشت جاویدست.

الأنهار جمع محلی بالف و لام و اسناد جریان آن بطور مجاز میباشد.

«كَلَّمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ تَمَرَةٍ رِزْقًا»: جمله بیان ماهیت نعمتهای بهشت جاوید انوار درخشان، ج ۱، ص: ۷۹

است، کَلَّمَا، موصول و شرطیه و منصوب بسبب ظرفیت «رَزَقُوا» بهیئت مجهول وصله یعنی غذاهای گوارا و پاکیزه که نزد آنان آماده است.

«مِنْ تَمَرَةٍ» من حرف بیان و ثمره مفرد، تاء آن برای وحدت و جمع آن ثمر و و اُثْمَار و ثمرات و جمله بر حسب عموم لفظی و اطلاق سیاقی دلالت دارد، بر اینکه همواره نعمتهای بهشتی آنچنانست. «رِزْقًا»: مفعول مطلق.

«قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ»: جمله جواب کَلَّمَا و قول بمعنی عقیده و جمله مقول قول است و بیان آنکه هر چه از نعمت‌ها نصیب آنان گردد خواهند دانست که همان نعمتی بوده که قبلا از آن بهره‌مند شده و بر حسب حقیقت نعمتها نیز جاوید و با نهایت طیب و گوارائی است و هرگز زوال و فساد بر آنها روی نخواهد داد، و این حقیقت نیز زیاده بر تعقل بشر میباشد.

«مِنْ قَبْلُ»: ظرف و مبنی بضمّ بسبب حذف مضاف إلیه، و محتملست مراد آن باشد که آنچه از نعمتها بهره‌مند شوند گویند که این سیرت و حقیقت همان نعمتهای دنیویست که مورد رغبت بوده و بدان انس داشته‌ایم.

و نیز محتملست مراد آن باشد که آنچه نزد آنان آماده شود از نظر نهایت شباهت، با یکدیگر، گویند همانستکه قبلا خورده بودیم در صورتی که طعم و حقیقت آنها مختلف میباشد.

همچنانکه روایت شده از امام حسن مجتبی علیه السّلام که نعمتهای اهل بهشت با اینکه انواع و اقسام مختلفه دارد، بر حسب صورت مانند یکدیگرند، در صورتی که بر حسب طعم و حقیقت مختلفند.

«وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا»: جمله حالیه و اتوا بهیئت ماضی و جمع و مجهول، با حرف تعدیه و ضمیر مجرور راجعت برزق، متشابهها: بهیئت فاعل و حال برای ضمیر و تشابه عبارتست از اینکه بر حسب صورت دو موجود مانند یکدیگر ولی بر حسب حقیقت و آثار مختلف باشند.

و نیز گفته شده مراد از جمله «كَلَّمَا رَزَقُوا» شاید آن باشد که نعمتهای گوناگون انوار درخشان، ج ۱، ص: ۸۰

بهشت نتیجه و سیرت ایمان و اَصْصاف ملکات و اعمال شایسته‌ئی بوده که در دنیا با اختیار بدان مداومت داشته و در نشئه جزا بحدّ رشد و ظهور رسیده.

«وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ»: جمله حالیه و مژده دیگریست. ازواج، جمع زوج بمعنی همسر که اطلاق بر هر یک از شوهر و همسر او میشود زیرا لغت زوجه ردی بوده و فصیح نیست.

«مُطَهَّرَةٌ»: بهیئت مفعول و مصدر آن تطهیر و تعدیه که بمعنی مبالغه در طهارت و پاکیزگی از قذارات مادی و اخلاقیست، یعنی از همه گونه منافرات طبعی و خلقی پاک و منزّه باشند.

«وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»: جمله حالیه و بیان ماهیت شؤون وجودیه اهل بهشت و دوام نعمتهای آنست که هرگز زوال پذیر نخواهد بود و بهترین مژده‌نیست بر بندگان شایسته زیرا بهترین مظاهر رحمت میباشد که قوام آن بدوام و ثبات آنست، چون تبدل هر نعمت و زوال آن عین نقص بوده که لازم آن آلودگی بناگوارها میباشد.

«خَالِدُونَ»: بهیئت فاعل و مصدر آن خلود و عبارت از دوام فضل باریتعالی است، و دوام نعمت آفریدگار که از آثار حکمت اوست، لامحاله در مورد شایسته خواهد بود.

و بدیهی است که رکن اعتقادی و خلقی ایمان از صفات نفسانیه بلکه حقیقت انسانیت، پس همواره دائم و ثابت خواهد بود ولی رکن جوارحی ایمان گرچه از لحاظ اینکه از مقوله عرضیه است توأم بتبدل و زوال میباشد، ولی بلحاظ اینکه دارای نشئات دیگری از ظهورست، چه در نفس و چه در نظام امکانی که هرگز قابل زوال و انقلاب نخواهد بود، بدین نظر افعال صالحه اختیاریّه نیز ثابت

بوده مانند دو رکن دیگر ایمان.

و چون ارکان سه‌گانه ایمان از مراتب نفس و حقیقت انسانیت و همواره دائم و باقی می‌باشد، بدینجهت اهل ایمان و تقوی بواسطه رسوخ ارکان ایمان اقتضای دوام فضل آفریدگار را خواهند داشت.

تفسیر صافی روایت نموده که کریمه «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا» در باره علی بن ابی طالب انوار درخشان، ج ۱، ص: ۸۱ علیه السلام و حمزه و جعفر علیهما السلام و عبیده نازل شده است.

مفسر گوید: کریمه بطور قضیه حقیقیه و مبنی بر بشارت و مژده بعموم اهل ایمان می‌باشد، که اقتضای بشارت همانا ایمان و تقوی آنان بوده ولی از نظر سبقت ذاتی و زمانی آن وجودات مقدسه مورد نزول کریمه و بشارت پروردگار بوده‌اند و بسبب پیروی از طریقه آنان سائر اهل ایمان و تقوی نیز مورد بشارت می‌باشند.

فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که زوجات و همسران اهل بهشت هرگز حائض نمی‌شوند و قذاراتی نیز نخواهند داشت.

کتاب علل از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده، چون منویات اهل ایمان و تقوی آن بوده که هر چه درین جهان زندگی نمایند باطاعت آفریدگار بسر برند پس بهمان نیات در بهشت بطور جاوید متنعم خواهند بود.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۸۲

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶ تا ۲۷] ص: ۸۲

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (۲۶) الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۷)

خلاصه ص: ۸۲

آفریدگار باک ندارد از اینکه برای بیان حقیقت بمگس ناتوان و با ناچیزتر از آن مثال بزند، و آنانکه ایمان دارند میدانند برای بیان حقیقت (و تنزل آن بوده) و بیگانگان خرده گرفته و گویند برای چه این مثال گفته شده و حال آنکه این مثال حکمت‌آمیز سبب گمراهی برخی و سعادت بسیاری دیگر خواهد شد، و هرگز گمراه نشوند جز آنانکه از طریقه فطرت بدور افتاده‌اند. آنانکه پیمان آفریدگار را پذیرفته و سپس گسسته‌اند و از فرمان کسانی که امر بدوستی آنها شده، سرپیچی نموده و نیز در جامعه ایمان فتنه انگیزانند، بحقیقت آنان زیانکارانند.

شرح ص: ۸۲

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا»: کریمه بیان شأنی از شئون اعجاز‌آمیز آیات قرآنی است، که چه بسا حقائق معقوله‌ئی که حکمت اقتضاء کند. بطور مثال گفته شود، و بصورت امر محسوسی تنزل داده شود، بدینجهت اهل ایمان پاره‌ئی از حقائق آنرا دریافته و حکمت اعجاز‌آمیز آنرا پذیرفته‌اند، ولی بیگانگان در اثر عناد انوار درخشان، ج ۱، ص: ۸۳

قلبی خرده گرفته و آنچه وسیله هدایتست زیاده سبب گمراهی آنان گشته.

جمله لا یستحیی، بهیئت مضارع و مزید فیه و مصدر آن استحياء و حیاء از آن ماده و از ملکات فاضله انسانیست، و عبارت از حالت انکسار خاطر که بسبب سرزنش بر انسانی رخ می‌دهد.

و چون حیاء از صفات فاضله نفسانیه ولی قوام آن بانقیاد و تأثر خاطر است پس ساحت آفریدگار از آن منزّه می‌باشد. و مفاد کریمه لا یستحیی که مبالغه در نفی بوده آنستکه برای تعلیم حقائق و تفهیم عقول مختلفه بشر، هرگز فروگذار نخواهد کرد از اینکه بر وفق حکمت حقائق معقوله‌ئی را بصورت محسوس تنزل دهد، که با همه مراتب افکار تناسب داشته باشد، گرچه مثال به مگس و یا عنکبوت و یا ناچیزتر از آنها باشد.

«أَنْ يَضْرِبَ» تأویل بمصدر و مفعول جمله متصله است و ضرب فعل رابطه است که در بسیاری از موارد گفته میشود، مانند آنکه از خروج از وطن و مسافرت، بضرب فی الأرض تعبیر میشود و یا از ذکر مثالی برای نزدیک نمودن حقیقتی گفته میشود: ضرب المثل. و کلمه مثلاً، بدو فتحه منصوب و صفت برای مفعول مطلق محذوف و ما اسم موصول برای ابهام در حقیقت و اقسام مثالست، که هر چه را بلاغت اقتضاء کند، در مقام تعلیم حقائق و تنزل و تناسب آنها با اذهان عامیه بصورت محسوس در آورده و مثال ساده‌ئی گفته شود.

«بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا»: تاء آن برای وحدت، و اسم جمع آن بعوض و عبارت از مگس ناچیزست که دارای آفرینش عجیبی می‌باشد، زیرا دارای شش دست و پا و چهار بال و خرطوم بلند و دم است، و با ناتوانی خود حیوانات عظیم الجثه و توانا را مانند شتر با خرطوم خود در اندک زمانی از پای در می‌آورد.

و نیز از نظر لطافت و بیان عجز و ناتوانی بشر اشاره نمود در کریمه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ انوار درخشان، ج ۱، ص: ۸۴ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفْئِدُوهُ مِنْهُ» حج: ۷۳ یعنی ای مردمان مثالی گفته شود بدان گوش فرا دهید، آنچه را که بجز آفریدگار پرستش کنید، هرگز نتوانند مگسی بیافرینند گرچه با یکدیگر همدست شوند، و چنانچه مگسی از آنان چیزی بریابد نتواند آنرا باز گیرند.

«فَمَا فَوْقَهَا»: تفریع و عطف بکلمه بعوضه و منصوب بظرفیت و تأکید در لطافت و دقت مثالست که در نتیجه تمثیل بوجود ناچیزی چه حقائقی در آن بطور اشاره درج شده مانند کریمه «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعُنكَبُوتِ» عنکبوت: ۴۱ آنانکه بجز آفریدگار دوستانی برگزینند و بآنان تعلق یابند تعلق آنها مانند وابستگی عنکبوت برشته‌هائست که خود آویخته و بحقیقت سست‌ترین پیوستگی همانا آویختگی برشته‌های عنکبوتست چنانچه مردمان دریابند.

و ارشاد باین نکته می‌باشد که هرگز شایسته نیست که بشر بجز آفریدگار بوجودی تعلق یابد زیرا وابستگی بجز او مانند آویختگی عنکبوتست برشته‌های خود و این مثال رموز بسیاری از شؤون ضعف و ناچیزی اینجهان را در بر دارد که هر چه در آن دقت شود لطائف و اسرار آن بیشتر کشف میشود، زیرا همانطور که رشته‌های عنکبوت وابسته باطراف و جوانبست و بخود ثبات و قرار ندارد همچنان علائق دنیوی برای بشر مانند آویختگی عنکبوت است برشته‌های خود که هرگز قرار ندارد و نیز رشته‌ها را عنکبوت بظهور آورده و بدان تعلق یافته و چنان پندارد که بجز رشته‌های او چیزی در اینجهان محکمتر نبوده و آنرا بنیان محکمی پنداشته که هرگز ننگسند، با اینکه رشته‌ها بی اندازه ناچیز بوده، که گویا از دیدگان پنهان و جز هنگام تابش آفتاب که پاره‌ئی از آن رشته‌ها که در حرکت بوده پدیدار نشوند. و چنانچه این رموز در نظر گرفته شود، اسرار و چگونگی علائق قلبی بشر بغیر آفریدگار آشکار

میگردد، که جز تخیل و هوی و هوس نبوده و هرگز شایسته حقیقتی در آن علائق نخواهد بود. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۸۵ «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ»: بیان لوازم ایمانست، یعنی آنانکه بیگانگی آفریدگار و برسالت رسول صلی الله علیه و آله ایمان آورده و قرآن کریم را تصدیق دارند پاره‌ئی از اینگونه رموز و اسرار پی خواهند برد.

أما، حرف تفصیل و در آن معنی شرطیت درج شده، فیعلمون جواب و تعبیر بعلم فرموده چه لازمه ایمان آنستکه اعتقاد کنند، که مثال در کریمه برای ارشاد بر موز و حقائق است، أَنَّهُ الْحَقُّ مَفْعُولُ جَمَلِهِ، الْحَقُّ صِفَتٌ مَشْبَهَةٌ وَ خَبَرٌ، مِنْ رَبِّهِمْ، مُتَعَلِّقٌ بِأَنْ يَعْنِي بَدَانَهُ كَمَا مِثَالِي كَمَا فِي كَرِيمَةٍ ذَكَرَ شَدِيدٌ بِرِوَجِّ حِكْمَتِهَا.

«وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ» بیان پنداشت بیگانگان از درک حقائق میباشد.

أَمَّا حَرْفُ تَفْصِيلٍ وَ عَدَلٌ دِيْغَرُ جَمَلِهِ اسْت. كَفَرُوا: صِلَةٌ، وَ كَفَرٌ عِبَارَتٌ اسْتِزْجَارٌ مِنْ رَذِيلَةِ نَفْسَانِيَّةٍ وَ ضِدٌّ إِيْمَانٍ وَ بِمَنْزِلَةِ تَعْلِيلٍ اسْت، يَعْنِي أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ نَوْرِ فَطَرْتِ وَ دَرَكٌ حَقَائِقٍ فِي أَثَرِ كَفَرٍ وَ عِنَادِ قَلْبِي بِبِئْرِهِ اسْت.

«فَيَقُولُونَ»: جواب أَمَا و قول بمعنی پنداشت و گفتاریست که مبنی بر حقیقت نباشد.

«مَا ذَا» اسْتِفْهَامٌ انْكَارِيٌّ وَ ذَا، مُوَصُولٌ وَ مَفْعُولُ جَمَلِهِ «أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا»، جَمَلُهُ مُورِدٌ پَرَسِشٍ وَ لَازِمٌ كَفَرٌ أَنَانِسْتِ كَمَا ذَكَرَ مِثَالٌ بِأَخْسَسْتِ وَ پَسْتِيَّ اسْتِ شَائِسْتَهٗ مَقَامِ رِبُوبِيَّ نَمِيْشَادُ.

«مَثَلًا». تَمِيْزٌ وَ يَأْ مَفْعُولُ جَمَلِهِ انْكَارِيَّةٌ.

«يُضِلُّ بِهٖ كَثِيرًا»: جَمَلُهُ جَوَابٌ وَ پَاسِخٌ أَهْلِ عِنَادِ اسْتِ يَضِلُّ مُصْدَرٌ اسْتِ إِضْلَالٌ وَ تَعْدِيَّةٌ وَ ضَمِيْرٌ رَاجِعٌ بَلْفِظِ جَلَالِهِ اسْتِ وَ بِهَيْئَتِ مُضَارَعِ تَعْبِيْرٍ فَرْمُودَهٗ بِجَايِ مُصْدَرِ كَمَا اشْعَارٌ دَاشْتَهٗ بِرِ حُدُوثِ وَ پِيْدَائِشِ عِلَلِ وَ عِنَادِ قَلْبِيَّ اسْتِ.

«بِهٖ». بَاءٌ سَبْبِيَّةٌ وَ ضَمِيْرٌ مُجْرُورٌ رَاجِعٌ بِمِثْلِ، كَثِيْرًا، صِفَتٌ مَشْبَهَةٌ وَ مَفْعُولٌ اسْتِ.

وَ تَفْسِيْرُ إِضْلَالِ وَ كَسَانِيْكِهِ بَدِيْنُوسِيْلِهِ بِرِ ضَلَالَتِ وَ كَمْرَاهِيَّ اسْتِ اسْتِ اَفْزُودَهٗ شَدِيْدٌ فِي ذِيْلِ كَرِيْمَهٗ بِيَانِ شَدِيْدِهِ اسْتِ. انْوَارِ دَرِخْشَانِ، ج ۱، ص: ۸۶

«وَ يَهْدِي بِهٖ كَثِيْرًا»: بِيَانِ تَأْثِيْرِ مِثَالِهَائِ اسْتِ اعْجَازِ آيَاتِ كَرِيْمَهٗ فِي قُلُوبِ مُرْدِمَانِ شَائِسْتَهٗ اسْتِ كَمَا بِپَارَهٗئِيَّ اسْتِ اَزِ رَمُوزِ اسْتِ پِيَّ مِيْرِنْدِ، يَهْدِي، بِهَيْئَتِ مُضَارَعِ اسْتِ اسْنَادِ بَأْفَرِيْدِ گَارِ دَادَهٗ شَدِيْدِهِ كَمَا اشْعَارٌ دَارِدُ بِرِ اِيْنِكِهٗ بِمَقْتَضَايِ رَحْمَتِ پِيَّ فِي هِدَايَتِ نَسْبَتِ بِنْدِ گَانِ شَائِسْتَهٗ اسْتِ اِنْوَارِ فِي طَرِيْقَهٗ اِيْمَانِ هَمُوَارَهٗ بِتَكَامُلِ وَ سَعَادَتِ سُوْقِ مِيْدَهْدُ.

«وَ مَا يُضِلُّ بِهٖ اِلَّا الْفَاسِقِيْنَ»: اِرْشَادِ بَايْنِ نَكْتَهٗ اسْتِ كَمَا بَشَرٌ فِي نَتِيْجَهٗ انْحِرَافِ اسْتِ طَرِيْقَهٗ فَطَرْتِ وَ طَغْيَانِ بِرِ اَفْرِيْدِ گَارِ رُوِيَّ بَانْحِطَاطِ نَهَادَهٗ وَ نَوْرِ فَطَرْتِ كَمَا بَاوِ سَپْرَدَهٗ شَدِيْدِهِ فِي نَتِيْجَهٗ عِنَادِ خَامُوشِ خَوَاصِدِ گَرْدِيْدِ كَمَا هَرِ گَزِ شَائِسْتَهٗ رِشْدِ وَ سَعَادَتِ فِي اَوِ نَبَاشْدِ اسْتِ فِي نَتِيْجَهٗ سِيْرِ وَ تَكَامُلِ اِيْنِ حَالَتِ رَذِيْلَهٗ، مُنْتَهَى بِنَقْمَتِ پَرُورِدِ گَارِ خَوَاصِدِ شَدِيْدِهِ.

«مَا يُضِلُّ»: جَمَلُهُ نَافِيَهٗ وَ تَعْدِيَّةٌ وَ مُصْدَرٌ اسْتِ إِضْلَالِ وَ مُسْتَسْتَنِيٌّ اسْتِ نَظَرِ قَرِيْنَهٗ حَذْفِ شَدِيْدِهِ (كَمَا كَلِمَةُ اَحْدَا بَاشْدِ).

إِلَّا حَرْفُ اسْتِسْتِنَاءِ، الْفَاسِقِيْنَ مُسْتَسْتَنِيٌّ وَ عِنْوَانٌ وَ صِفَتِيٌّ دَلَالَتِ بِرِ اِتِّصَافِ بِرَذِيْلَهٗ فَسُوْقِ وَ عِنَادِ قَلْبِيَّ دَارِدُ اسْتِ وَ تَصْرِيْحِ سَبَبِ إِضْلَالِ اسْتِ كَمَا فِي قَلْبِ بُوَاسِطَهٗ انْحِرَافِ اسْتِ طَرِيْقَهٗ فَطَرْتِ بِسُوءِ اِخْتِيَارِ اسْتِ عِنَادِ بِرِ اَفْرِيْدِ گَارِ هَمُوَارَهٗ رُوِيَّ بَانْحِطَاطِ گِذَارَدَهٗ اسْتِ وَ بِرِ تِيْرَهٗ گِيَّ وَ ضَلَالَتِ اسْتِ اَفْزُودَهٗ خَوَاصِدِ شَدِيْدِهِ تَا اَنْجَائِيْكِهِ اسْتِ سَعَادَتِ پِيَّ بِپَرَهٗ گَرْدِدُ. وَ بِدِيْهِيْسْتِ كَمَا اَفْعَالِ اِخْتِيَارِيَّةٗ بَشَرِ مَآنِدِ سَايْرِ اَثَارِ اسْتِ عِلَلِ طَبِيْعِيَّةٗ وَابِسْتَهٗ بِدُوِّ مَبْدِئِهِ اسْتِ هَرِ يَكِّ اسْتِ فِي طَوْلِ دِيْغَرِيْسْتِ، يَكِيَّ بِطَوْرِ مَبَاشَرَتِ بُوْدَهٗ يَعْنِي بَشَرٌ بِرِ مَبَادِيَّ اِخْتِيَارِيَّةٗ بِمَنْظُورِ اسْتِكْمَالِ، فَعْلِيَّ رَا بِجَايِ اَوْرِدِ كَمَا فِي نَتِيْجَهٗ اسْتِ بِهَرْمَنْدِ گِشْتَهٗ وَ كَمَالِيَّ رَا كَمَا فَاقِدِ اسْتِ بُوْدَهٗ دَرِيَابِدُ. وَ فُسُوْقِ وَ انْحِرَافِ اسْتِ طَرِيْقَهٗ فَطَرْتِ اسْتِ سَرِپِچِيَّ اسْتِ اَزِ وُظَائِفِ عِبُوْدِيَّتِ كَمَا فِي اَزِ جَمَلِهِ اَفْعَالِ قَلْبِيَّةٗ وَ جَوَارِحِيَّةٗ اِنْسَانِيْسْتِ، (هَمِچِنَانِكِهٗ كَرِيْمَهٗ تَعْبِيْرِ بَفَاسِقِ فَرْمُودَهٗ) فِي نَتِيْجَهٗ سِيْرِ اسْتِ تَكَامُلِ اِخْتِيَارِيَّ اسْتِ فِي اِيْنِ رَذِيْلَهٗ نَفْسَانِيَّةٗ اسْتِ وَ كَرْدَارِ نَاشَائِسْتَهٗ اسْتِ اِيْنِكِهٗ هَرِ چَهٗ سَبَبِ اِرْشَادِ اسْتِ پِنْدِ بَاشْدِ بَدَانِ اسْتِ نَظَرِ عِنَادِ بِنْگَرْدِ، لَا مَحَالَهٗ سَبَبِ اَزْدِيَادِ ضَلَالَتِ اسْتِ خَوَاصِدِ گَرْدِيْدِ.

پس افعال اختیاریه بشر هرگز شایسته اسناد بآفریدگار نباشد زیرا ساحت او منزّه است از جسمانیت و لوازم آن هم چنان آثار علل طبیعیّه و نسبت دیگر که افعال اختیاری بشر بآفریدگار دارد، و در طول استناد مباشریست مانند موجودات طبیعی، بلحاظ امکان انوار

ذاتی آنها است، و اضلال فاسقان که در کریمه بآفریدگار اسناد داده شده عبارتست از آماده نکردن وسائل و مبادی هدایت که در اثر طغیان، برخی از مردمان، بلحاظ اّتصاف بصفات رذیله از مقام انسانیت انحطاط یافته و در نتیجه مورد نقتم آفریدگار واقع خواهند شد.

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»: کریمه تفسیر جمله استثنائیه (مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ) و ذکر علل و مبادی اختیاری ضلالت و حرمان از سعادت میباشد.

الذین، موصول و صفت برای الفاسقین و جمله ینقضون، بهیئت مضارع و جمع وصله که دلالت بر حدوث و استمرار نقض دارد، و مصدر آن نقض بمعنی تخلف از التزام و سرپیچی از پیمان است.

«عَهْدَ اللَّهِ»: عهد اسم مصدر و اطلاق آن شامل همه گونه وظائف عبودیت میباشد که در فطرت بشر نهاده شده و عقل باداء آن وظائف استقلال دارد و پیمان الهی که بر عهده بشر نهاده شده عبارتست از رابطه اعتقادی و پرستش آفریدگار و تصدیق وسائط فیوضات تکوینیّه و تشریحیه یعنی پیروی از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و تصدیق قرآن کریم و پیروی از اوصیاء طاهرین او علیهم السلام.

«مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»: ظرف و مجرور، میثاق اسم مصدر و از آنست وثوق و عبارت از التزام و پیمانی است که عقل بشر بر آن استقلال دارد، یعنی یکی از علل حرمان بشر از سعادت آنستکه بواسطه طغیان پیمان الهی را گسسته و در مقام سرپیچی برآیند «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ»: جمله نیز بیان تخلف از اوامر الهیه و ارشاداتیست که بوسیله رسول مکرم صلی الله علیه و آله و قرآن کریم بجامعه بشر اعلام شده و اداء آنها از وظائف عبودیت میباشد.

جمله معطوف وصله و بهیئت مضارع نیز تعبیر شده، که دلالت بر حدوث و مباشرت در قطع رابطه عبودیت دارد.

«مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُؤْصَلَ»: موصول وصله و مفعول جمله است، آن یوصل بهیئت مجهول و تأویل بمصدر میشود، و مفعول جمله متّصله است. و ایصال عبارت از تحکیم انوار درخشان، ج ۱، ص: ۸۸

رابطه‌یست که بشر با آفریدگار و وسائط فیوضات تکوینیّه و تشریحیه دارد، (رسول مکرم و اوصیاء طاهرین او علیهم السلام).

«وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ»: جمله معطوف وصله و بیان تضییع حقوق مردمان و فتنه انگیزی در جامعه ایمان و سوء تبلیغات که از علل خسران و حرمان از سعادت میباشد.

جمله یفسدون بهیئت مضارع و مصدر آن افساد و عبارت از ارتکاب جنایتها و القاء فتنه که جامعه ایمانرا دچار تبعات آن نمایند. «أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»: جمله نتیجه طغیان بر آفریدگار است، ضمیر فصل دلالت بر حصر دارد، الخاسرون، خبر و بعنوان وصفی که دلالت بر اّتصاف دارد، و مصدر آن خسران و عبارت از زیان و حرمان ابدی از سعادت میباشد، که از آن در کریمه تعبیر باضلال و نقتم پروردگار فرموده است.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۸۹

[سوره البقره (۲): آیات ۲۸ تا ۲۹] ... ص: ۸۹

اشاره

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸) هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)

خلاصه ص: ۸۹

چگونه توانید پروردگار کافر شوید، و حال آنکه شما را از کتم عدم بعرضه هستی آورد و سپس شما را بمیراند و دگر بار زنده کند و عاقبت بسوی او باز گردید.

او چنان خدائست که همه موجودات اینجهانرا برای زندگانی بشر آفریده و سپس بآفرینش آسمانها نظر گماشت و همه را با ترتیب و نظام خاصی بر فراز یکدیگر برافراشت و بهر خواسته‌ئی که در نظام آفرینش است دانا و توانا می‌باشد.

شرح ص: ۸۹

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ»

: کریمه مبنی بر احتجاج با جامعه بشر است بدلائل بدیهی و اینکه از بشر اثری نبوده، او را آفریده و پس از زمانی او را بمیراند و دگر بار زنده نماید، پس چگونه در مقام طغیان برمی‌آیند؟ کیف حرف استفهام انکاری و توییخی.

«تَكْفُرُونَ»: بهیئت مضارع و جمع و کفر عبارت از انکار رابطه عبودیت و آنچه را که فطرت بشر بر آنست، و دارای سه رکن اعتقادی و خلقی و عملی است و ذکر لفظ جلاله مشعر بتعلیل و اینکه او شایسته عبودیت و پرستش می‌باشد.

«وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا»: جمله حالیه و بجمله ناقصه تعبیر فرموده که دلالت بر ازلیت دارد، امواتا، جمع میت و صفت مشبیه و مصدر آن موت و بقرینه سیاق عبارتست از نیستی ازلی، یعنی هیچگاه از جامعه بشر اثر و نشانی نبوده.

«فَأَحْيَاكُمْ»: جمله تفریح، اُحیی بهیئت ماضی و تعدیه، و نسبت تحقیقیته و مصدر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۹۰

آن احیاء و عبارت از آنستکه پروردگار بشر را بر حسب جریان علل و اسباب طبیعی از عالم اصلاّب و ارحام گذرانیده تا اینکه شایسته آن شده که باو روح دمیده و حیات بخشد، و در کمون فطرت اوسعه وجودی و حیات بی‌پایانی بودیعت نهاده که یگانه فضیلت و موهبتی است که بشر را بدان امتیاز داده است.

«ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» ثم حرف تفریح و ترتیب، یمیت بهیئت مضارع و تعدیه و مصدر آن اماته و عبارت از قطع علاقه تدبیری روح انسانیست از بدن عنصری، و موت عنوان ثبوتی و ضدّ حیات است که عنوان وجودیست، و اطلاق موت فقط بلحاظ جدائی روح انسانی از بدن عنصری است، که از آن نیز فوت (عنوان ثبوتی است) تعبیر میشود، و بدین نظر روح انسانی بسبب قطع علاقه طبیعی از بدن بحیات دیگری انتقال خواهد یافت، زیرا از جوارح و قوای عامله خود بی‌نیاز گشته و در حدّ وجودی خود استقلال یافته و این کمال و حیات بهتریست برای روح زیرا دارای حیات برزخی گشته و بی‌نیاز از حیات طبیعی می‌باشد.

و از این حقیقت موت و اماته تعبیر نمیشود، بلکه اطلاق موت فقط بلحاظ آنستکه روح تعلق طبیعی خود را از بدن عنصری قطع نموده و اعضاء و جوارح روی بفساد و پراکندگی خواهد گذارد.

و روح عاقله انسانی با تجرد و وحدت آن عین سائر قوای باطنه و ظاهره می‌باشد، یعنی در حقیقت سائر قوا مرتبه‌ئی از ظهور قوه عاقله است، بدینجهت دارای منازل و مراحل از ظهور می‌باشد.

و رابطه روح عاقله با سایر قوا و جوارح از نظر استفاده استکمال و تدبیر متفاوت بوده، بدانسبب تعلقات بسیاری با جوارح و قوای عامله خود خواهد داشت که بسبب موت فقط علاقه طبیعی آن از بدن عنصری منقطع میشود و سائر تعلقات تدبیری غیر طبیعی مانند رابطه مؤثر با اثر و ذی ظلّ با ظلّ خود همواره باقی بوده و انفکاک پذیر نخواهد بود.

و از این سنخ حیات برای روح انسانی تعبیر به برزخ فرموده است در کریمه: انوار درخشان، ج ۱، ص: ۹۱

«وَمِنْ وَّرَائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلٰی يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» مؤمنون: ۱۰۱ یعنی پس از مرگ ناچار در نشئه برزخ تا هنگام رستاخیز زیست خواهند نمود و بسبب هرگونه افعال و ملکات که درین جهان اکتساب نموده در نشئه برزخ (حیات متوسط) منتعم و یا معذب خواهند بود.

«ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»: بیان حیات دیگر است، که پس از طمی نشئه برزخ دگر بار پروردگار ارواح جامعه بشر را با بدان آنان بازگشت خواهد داد، و حیات در این نشئه قیامت نسبت بدو نشئه سابقه نسبت کمال بنقص است، یعنی حیات و زندگانی حقیقی و دائمیست و هنگام رشد و ظهور سرائر نفوس و ملکات و افعال اختیاری بشر می‌باشد.

همچنانکه کریمه «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» یس: ۸۰ از زندگانی در نشئه قیامت تعبیر بحیات حقیقی فرموده و از زندگی در نشئه طبع و دنیا بنشو و نمو تعبیر فرموده است.

از عالم قیامت بلحاظ آثار و اوصاف آن تعبیرات چندی شده، از جمله قیامت بلحاظ رستاخیز مردمان از قبور خود و نیز آخرت تعبیر شده بتناسب آنکه در پیرو جهان طبع بوده و ظهور نتایج نشئه اختیارست و نیز عقبی گفته شده بدانجهت که آخرین مرحله‌یست که بشر باید بپیماید و نیز از آن به «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» تعبیر شده به لحاظ اینکه سرائر نفوس و عقاید و مکامن ملکات و افعال اختیاری بشر بعرضه ظهور در خواهد آمد. و نیز از آن بنشئه حیات حقیقی و ابدی تعبیر فرموده در کریمه «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» عنکبوت: ۵.

«ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»: ثم حرف تفریع و ترتیب یعنی نشئات حیات و مراحلی که بشر باید بپیماید هر یک پس از دیگریست و منتهی سیر بشر مرحله‌یست که نتیجه ظهور سرائر نفوس و رشد ملکات و افعال اختیاری بشر می‌باشد.

جمله ترجعون بهیئت مجهول و جمع و مقتضای رحمت گسترده که بر جامعه بشر ارزانی داشته آنستکه در نتیجه ایمان و تعلق اعتقادی بآفریدگار و اداء وظائف عبودیت شایستگی فضل دائم باریتعالی را یافته و در نعمتهای جاوید متنعم گردد، و یا در نتیجه قطع تعلق انوار درخشان، ج ۱، ص: ۹۲

و رابطه عبودیت و طغیان بر آفریدگار سزاوار نعمت ابدی گردیده و دچار عقوبت‌های بی پایان شود.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»: کریمه مبنی بر احتجاج بیگانگی آفریدگار و نیز امتنان بر جامعه بشر که همه مراتب موجودات جهان طبع را برای آسایش و پیمودن راه سعادت آنان آفریده و آنان را غرض از خلقت جهان قرار داده است.

ضمیر «هُوَ» مبتدا و راجع بلفظ جلاله در کریمه سابقه می‌باشد «الَّذِي خَلَقَ» موصول وصله و توصیف قدرت و توانائی آفریدگارست. خلق، بهیئت ماضی و وصله و بقرینه سیاق عبارتست از آفرینش موجودات جهان طبع بر حسب جریان علل و مبادی طبیعیه اعدادیه یعنی بر حسب سنّت سستی، قوه و استعداد سیر و تکامل را در همه ذرات بی‌پایان موجودات بودیعت نهاده که همواره در نتیجه تأثیر مبادی طبیعیه در تبدل و تحوّل هستند، و بدینوسیله روی بتکامل نهاده و از صورتی بصورت کاملتری در می‌آیند، و هرگز موجودات بی‌پایان اینجهان سکونت و ثباتی نخواهند داشت، و بدین روش نظام تدریجی جهان طبیعت همواره پایدار است. در برابر سائر مراتب آفرینش و مظاهر قدرت آفریدگار که از نظر رفعت مقام وجودی آنها وابسته بعلل و مبادی اعدادی نمی‌باشد.

«لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ»: لام غایت و ضمیر مجرور خطاب بجامعه بشرست بمنظور تشریف و امتنان بر آنان، یعنی هم چه شایستگی در فطرت آنان نهاده که سائر موجودات جهان طبع را بمنظور آسایش بشر آفریده است. ما، اسم موصول و باصله مفعول جمله متصله و شامل همه مراتب موجودات بی‌پایان عالم طبع میشود.

فی، حرف برای ظرفیت و متعلق بفعل مقدر، و ظاهر از جمله «ما فی الأرض» آنستکه کلمه الأرض، ظرف برای موصول (همه موجودات جهان طبع) می‌باشد، یعنی أرض خارج از حکم است.

«جَمِيعًا»: صفت مشبّهه و تأکید برای موصول یعنی هیچ موجودی از جهان طبع از درخشان، ج ۱، ص: ۹۳

ازین حکم خارج نبوده و بشر بر همه آنها فضیلت و برتری دارد.

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ»: جمله مبنی بر احتجاج دیگریست با جامعه بشر و نیز اظهار قدرت و توانائی بی‌مانند آفریدگار که او شایسته پرستش است و بس.

«ثُمَّ»، حرف تفریع و ترتیب، و در مورد کریمه بمعنی ترتیب و تأخیر بر حسب رتبه می‌باشد نه تأخیر زمانی، یعنی گرچه آفرینش آسمان بر خلق موجودات جهان طبع سبقت زمانی داشته، ولی بر حسب غرض و رتبه متأخر از موجودات جهان طبع است، زیرا غرض از آفرینش کرات دیگر انتظام زمین و سیر و تکامل موجودات آن می‌باشد.

استوی، بهیئت ماضی و ضمیر فاعل راجع بلفظ جلاله است و بقرینه سیاق عبارتست از استیلاء قدرت قاهره آفریدگار بر موجودات امکانی و مقتضای اعتدال و شأن امکانیست که از کتم عدم بدون مبادی طبیعی آنها را آفرید و چون بوسیله حرف اِلی بکلمه السماء تعدیه شده شاهد آنستکه السماء مورد تعلق اراده و استیلاء آفریدگار می‌باشد.

السماء: صفت مشبیه با الف ممدوده مفرد محلی بالف و لام و یا عهد و اسم مصدر آن سمو بمعنی رفعت و بلندیت که تعبیر با آسمان میشود و عبارت از کرات و اجرام بیشمار است که در فضای بیکران اینجهان هر یک از آنها در نتیجه قوای مغناطیسی جذب و انجذاب که بطور کم و بیش در آنها نهاده شده در مدار مخصوص در سیر و حرکت بوده و بدین منوال انتظام کرات همواره پایدار خواهد ماند.

و اطلاق کلمه السماء شامل کره زمین نیز میشود زیرا خارج از حکم جمله متصله بوده و آن نیز مانند سایر کرات در تحت نظام اجرام بالا مانند آفتاب و ماه در سیر و حرکت می‌باشد و بدانوسیله نظام آن همواره پایدار است.

و محتملست بلحاظ اینکه خاک رکن مواد اصلیه همه مراتب موجودات اینجهانست کریمه «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» آفرینش زمین را بطور اعداد نیز شامل شود، چه آنکه موجودات که عبارت از عناصر مختلفه بسیطه جهان طبیعت باشد از زمین سر چشمه گرفته.

خلاصه آنکه خلق و آفرینش مراتب موجودات تدریجیه در زمین بطور جریان انوار درخشان، ج ۱، ص: ۹۴

طبیعی و وابسته بعلل مربوطه بوده ولی خلق و آفرینش کرات و اجرام و همچنان زمین بطور دفعی و بدون مبادی طبیعی می‌باشد، همچنانکه از کریمه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» و از کریمه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا» فصلت: ۱۱ استفاده میشود که بطور استیلاء و دفعی و بدون مبادی طبیعی می‌باشد و بر تقدیر بودن ماده اعدادی تسلسل و محال لازم می‌آید.

«فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»: فاء حرف تفریع و جمله بیان ترتب آفرینش آسمان و زمین بر اراده قاهره باریتعالی بدون تعلیق و وابستگی بشرطی می‌باشد.

سوئی، بهیئت ماضی و ضمیر فاعل راجع بلفظ جلاله است، و مصدر آن تسویه و تعدیه و مزید فیه مانند استواء، و ضمیر هن مفعول و راجع بکلمه السماء می‌باشد و بقرینه سیاق و تفسیر کریمه دیگر تسویه عبارتست از خلق و آفرینش موجود امکانی باراده قاهره و بدون ماده طبیعی همچنانکه کریمه «فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا، قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»، فصلت: ۱۱ این حقیقت را تفسیر فرموده که آفرینش آسمان و زمین را اراده فرمود، آنها با مدلت امکانی پاسخ دادند که ناچار پذیرفته و بعرضه هستی قدم نهادیم. و نیز کریمه فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فصلت: ۱۲. که از چگونگی آفرینش آسمان تعبیر بقضا فرموده که بمعنی حکمفرمائیست.

و همچنان از کریمه «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» بقره: ۱۱۲. استفاده میشود که قضا و اراده قاهره باریتعالی چنانست که بر تقدیر تعلق با آفرینش موجودی، خواسته او بدون هیچ قید و تأخیری تحقق خواهد یافت.

و چون متعلق تسویه السماء می‌باشد، بدین تناسب در معنی تسویه نیز آفرینش بنظام و ترتیب خاصی درج است، که همه کرات و اجرام سماوی با رابطه مخصوصی بیکدیگر پیوسته و با آنکه قوام آنان بسیر و حرکت در مدار مخصوصی است همواره در نتیجه آن پیوستگی و ترتیب پایدار می‌باشند.

«سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» بیان چگونگی خلقت اجرام و کرات سماویست، سبع عبارت از عدد هفت می‌باشد و سماوات جمع سماء و تمیز و

ظاهر از عدد هفت فقط کثرت عددیست انوار درخشان، ج ۱، ص: ۹۵

بدون نظر بحد آن مانند کریمه «إِنْ تَشِئْ تَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» توبه: ۸۱ که خلاصه بواسطه عدم اقتضاء مغفرت برای منافقان گرچه زیاده بر هفتاد مرتبه طلب مغفرت برای آنان فرمائی هرگز آفریدگار آنانرا نخواهد آمرزید. و کریمه «لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفٌ سَنَةً وَمَا هُوَ بِمُزَخَّرٍ مِنْ الْعَذَابِ». بقره: ۹۶ زیرا بدیهیست که آرزوی یکهزار سال زندگانی در دنیا از نظر مبالغه و نهایت علاقه یهودست بآن. و بدین تناسب مفاد کریمه آن باشد که کرات و اجرام سماوی بسیاری خلق فرموده و آفریده است.

و یا بلحاظ آن باشد که همه کرات سماوی در تحت هفت منظومه انتظام یافته که هر یک از آنها اجنبی از منظومه دیگر است. و بر هر تقدیر مفاد کلمه السماء در کریمه (ثم استوی إلى السماء) مطلق کره سماویست که بطور آفرینش دفعی و جعل بسیط آنها را بهفت منظومه آفریده است. و مفاد کریمه آفرینش و جعل بطور ترکیب نیست یعنی پس از آفرینش اجرام و کرات سماوی آنها را بهفت منظومه تقسیم نموده است.

«وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»: جمله مبنی بر تعلیل و در مقام احتجاج و حائیه است و ضمیر هو راجع بلفظ جلاله میباشد، با، تأکید، کل اسم برای شمول همه افراد مدخول آن شیء مضاف الیه و صفت مشبیه بمعنی مفعول و مشیء و جوده (خواسته) و مصدر آن مشیء و مرتبه ناقصه امکانی آن از صفات نفسانیه بوده، ولی مشیء قاهره از صفات باریتعالی است و عنوان شیء بر همه مراتب غیر متناهی موجودات امکانی اطلاق میشود بتناسب اینکه وجود آنها خواسته و جزء نظام تام امکانی میباشد که مشیء قاهره باریتعالی بدان تعلق یافته و مشعر به این که بدون تعلیق خواسته او موجود خواهد شد.

«عَلِيمٌ»: از صفات کامله و عین ذات واجب میباشد، و علم باریتعالی عبارت از احاطه شهودی و قدرت بر آفرینش عوالم امکانیست به این که اراده او در همه عوالم نافذ بوده و شرط و قیدی در تأثیر اراده او دخالت نخواهد داشت، زیرا ذات و صفات او واجب بوده و هرگز نقصی در فاعلیت اراده او نمیباشد، در برابر علم و احاطه امکانی مانند افعال اختیاریه بشر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۹۶ که لامحاله وابسته بعلم و شرائط بشماری خواهد بود، در اثر ضعف و امکان وجودی فاعل مختار.

و از جمله آثار و مظاهر علم و احاطه باریتعالی نشئت است که برای بشر مقرر داشته، یعنی از کتم عدم او را بعرصه هستی آورده و از عالم ذر و اصلاّب و ارحام گذرانیده و از مواد اصلیه جهان طبیعت او را آفریده و بسبب موهبت روح بر جامعه ممکنات برتری داده است، و او را وابسته و آمیخته بعالم ماده نموده، و در جهان طبیعت توانائی و اختیار نامحدودی باو موهبت فرموده که بسوی تکامل سوق داده شود، و لذا او را باقی و ابدی خواهد گذارد و نیز از آثار توانائی او خلق عوالم سماوی و تنظیم آنها بطور شگفت‌انگیز می‌باشد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۹۷

[سوره البقره (۲): آیات ۳۰ تا ۳۳] ص: ۹۷

اشاره

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲) قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳)

خلاصه ص: ۹۷

بیاد آور هنگامی را که پروردگار فرشتگان را فرمود که در زمین نماینده‌ئی خواهم گماشت، آنان عرضه داشتند آیا کسانی را خواهی آفرید که فساد نموده و خونهای یکدیگر بریزند، و حال آنکه ما تو را از هر گونه نقص تنزیه نمائیم، پروردگار فرمود که بر اسراری از آفرینش بشر آگاه هستم که بر آن هرگز احاطه نخواهید داشت.

پروردگار گنجینه و نمونه‌ئی از صفات واجبه بآدم موهبت فرمود آنگاه آن اسرار را در نظر فرشتگان پدید آورده و فرمود حقائق نهفته آنها را مانند آدم آشکار سازید چنانچه در دعوی خود صادق هستید.

فرشتگان عرضه داشتند بار إلهای از نواقص امکانی منزّه هستی، ما نمیدانیم جز آنچه را که از اسرار آفرینش بما تعلیم فرمائی زیرا تو دانا و توانائی.

پروردگار بآدم فرمود که فرشتگان را بکمالات نهفته خود آگاه ساز و چون آنانرا از اسرار صفات وجودی خود آگاه ساخت، پروردگار بفرشتگان فرمود اکنون دانستید که بر اسراری از آفرینش آگاه بوده‌ام، و نیز بر آنچه آشکار و پنهان دارید (از حکمت آفرینش آدم و گمان برتری بر او) احاطه دارم.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۹۸

شرح ص: ۹۸

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»: کریمه مبنی بر امتنان و ذکر یگانه موهبتی است که بر بشر فرموده و برخی از آنانرا بنمایندگی از خود بر عوالم امکانی مقرّر داشته و بدین سبب آنانرا بر فرشتگان نیز فضیلت داده است. اذ، اسم و ظرف زمان گذشته و اخبار از تحقّق امری، و دارای معنی تعلیل و مبنی بسکون و معمول جمله «اذکر» میباشد که در تقدیرست.

قال ربّک: جمله خطاب بر رسول مکرّم صلی الله علیه و آله از نظر تشریف و امتنان بر او که رسالت و پیامبری تو و سائر نمایندگان خود را بجامعه فرشتگان اعلام داشته‌ام.

للملائکة، متعلّق بجمله قال، ملائکة جمع و مفرد آن ملک بدو فتحه بمعنی فرشته و در اصل مألک بفتح میم و سکون همزه و فتح لام از ماده الوک بدو ضمّ که مصدر میمی آن مألک بوده و بواسطه قلب و تبدیل لام بجای همزه ملثک شده و از نظر تخفیف در استعمال همزه آن نیز حذف و ملک شد، و مألک بر وزن شمثل که جمع آن شمائل میباشد.

و ملائکة جمع، و دارای همزه اصلی بوده که فاء الفعل است و تاء آن برای مبالغه و یا تأنیث و مصدر آن الوک و مألک بمعنی رسالت و پیامبریت، زیرا ملائکة (فرشتگان) موجودات مجردئی هستند که با نهایت قدرت امکانی و بهترین آثار و مظاهر توانائی آفریدگار میباشند، و برخی از آنان رسالت و پیامبری از جانب آفریدگار را بر انبیاء و رسولان بعهدہ دارند، و نیز همه گونه وساطت در فیوضات تکوینیّه را نسبت بعوالم امکانی و جهان طبع بر حسب اختلاف مراتب عهده دارند.

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»: جمله مقول و مفعول (إذ قال ربّک). جاعل، انوار درخشان، ج ۱، ص: ۹۹

بهیئت فاعل از صفات فعل باریتعالی است، و مصدر آن جعل و در باره پروردگار عبارتست از موهبت خلافت برای پیغمبران و نیز تشریح احکام برای تهذیب اخلاق بشر و سوق آنان بسعادت، و رسالت و پیامبری نمایندگان آفریدگار از آثار و مظاهر این صفت حسنی (جاعل) میباشد.

فی الأرض: فی برای ظرفیّت و متعلّق بجاعل میباشد یعنی مورد تشریح و فرستادن نمایندگان در زمین خواهد بود، به این که برخی از سلسله بشر را بنمایندگی خود بر همه موجودات عموماً و بر جامعه بشر خصوصاً خواهم برگزید، و از ذکر این قید تلویحاً استفاده

میشود که اعلام بآفرینش جامعه بشرست، که مرکب از نفس و قوای طبع از قبیل قوه شهوت و غضب می‌باشد، و بوسیله روح کلیه الهیه شایستگی مقام خلافت را خواهد یافت، خلیفه، صفت مشبهه و تاء آن تأکید و مبالغه و مفرد نکره و مفعول کلمه جاعل می‌باشد، و جمع آن خلفاء و خلائف و از آن است خلافت بمعنی نمایندگی، و خلیفه کسی است که همواره قیام بخلافت و نمایندگی از آفریدگار بر جامعه بشر خصوصا و بر جامعه ممکنات عموما بنماید، و این از مناصب عالیه و بهترین موهبت‌های الهیست که بر جامعه ممکنات ارزانی داشته. و لازم وجود بشر و نظام تکلیف وجود خلیفه می‌باشد.

و اظهار پروردگار این حقیقت را بفرشتگان مبنی بر اعلام فضیلت برخی از جامعه بشرست بر ممکنات و ضمنا ارشاد ملائکه است بمقامات سامیه و صفات فاضله آنان.

«قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»: بیان پرسش فرشتگان و استعمال از اینکه بشر که دارای قوای طبع از قبیل شهوت و غضب است چگونه شایستگی مقام خلافت و نمایندگی آفریدگار را خواهد یافت.

قالوا، بهیئت ماضی و جمع و اخبار از نسبت تحقیقته و ضمیر راجع بملائکه می‌باشد و قول آنان مبنی بر استعمال و اظهار مذلت وجودیست نسبت بآفریدگار، همزه استفهام بطور تعجب است از نظر قصور و عدم احاطه بحقیقت امر، جمله تجعل بهیئت مضارع و استفهام و خطاب بباریتعالی می‌باشد. و معنی جعل گذشت که عبارت از موهبت نمایندگی انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۰۰
ببرخی از بشر می‌باشد.

فیهما ظرف و ضمیر مجرور راجع است بکلمه الأرض، «مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» جمله موصول وصله و مفعول جمله متصله، یفسد بهیئت مضارع و تعدیه و مصدر آن افساد و عبارت از مخالفت آفریدگار و تراحم با یکدیگر و ستم و تعدی بحقوق دیگران می‌باشد.

و از اعلام پروردگار به این که نمایندگانی از بشر در زمین خواهم برگزید فرشتگان استفاده کردند، که آثار این صفت حسنی (جاعل) آنستکه سلسله بشر را بیافریند که دارای قوای متضاده و پست از قبیل قوه غضب و شهوت و سائر قوای طبع بوده باشند و لازمه طبع رذیله و کثرت افراد بشر آنستکه منتهی بتراحم و زد و خورد با یکدیگر گردد، و نیز جلب نفع و دفع ضرر که مجبوری بشرست منتهی بفساد و اخلال نظام زندگی آنان و مخالفت پروردگار خواهد گردید. فیهما ظرف و متعلق بجمله یفسد می‌باشد.

«وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»: جمله معطوف و صلّه، بهیئت مضارع و مصدر آن سفک که از خصوص خونریزی بشر بطور ظلم و ستم تعبیر میشود.

«الدِّمَاءَ»: مفعول جمله و جمع مفرد آن دم و در اصل دمو بوده بقرینه اینکه جمع آن دماء بهمزه ممدوده است و بمعنی خون می‌باشد. و جمله نیز مورد پرسش بطور تعجب و استعمال از باریتعالی است بذکر خصلت رذیله بشر یعنی قوه غضب آنان منتهی بخونریزی یکدیگر خواهد شد و استفاده میشود که فساد و اخلال آسایش زندگانی بشر و همچنان خونریزی سخت‌ترین گناهان جامعه بشر است.

با این مفساد از نظر آنکه بر خلقت و آفرینش سلسله بشر خیر دائم و صلاح ابدی مترتب خواهد شد، پروردگار آنرا ترجیح بر اندکی از فساد داده و سلسله بشر را از فیض خلقت و سعه رحمت خود بی‌بهره نفرموده است و فرشتگان نیز از عدم احاطه بر صلاح دائم این استعمال را نموده‌اند.

«وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»: جمله جزء گفتار و استعمال فرشتگانست، و مبنی بر سپاسگزاری از آفریدگار می‌باشد، زیرا آنانرا بهترین آثار و مظاهر صفات انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۰۱

کامله خود قرار داده و از نواقص عالم طبع منزّه داشته است، ولی با این موهبت‌ها شایسته خلافت نبوده و بشر که دچار عالم طبع و دارای همه گونه نواقص می‌باشد، شایسته خلافت بوده تا بهترین مظاهر صفات واجب گردد.

اینجمله مبنی بر تعریض نسبت بآفریدگار و اظهار فخر نبوده زیرا ساحت فرشتگان از این رذیله منزّه است بلکه مبنی بر درخواست

موهبت خلافت بآنان بوده! جمله حالیه نحن، ضمیر متکلم و مبتدا، نسبج، بهیئت مضارع و متکلم مع الغیر، و مصدر آن تسبیح و عبارتست از تنزیه باریتعالی از نواقص. امکانی.

«بِحَمْدِكَ»: حال با، برای ملاسه و دوام اِتِّصاف میباشد حمد اسم مصدر و اضافه بضمیر خطاب شده، و چون بجمله اسمیه و هیئت مضارع تعبیر شده دلالت بر دوام تسبیح و تنزیه باریتعالی از نواقص دارد.

«وَنُقَدِّسُ لَكَ»: او عاطفه، نقدس بهیئت مضارع و متکلم مع الغیر و مصدر آن تقدیس، بمعنی تنزیه از نواقص است و حرف لام برای تأکید در اختصاص و ضمیر خطاب بباریتعالی میباشد، یعنی برای شایستگی ذاتی آفریدگار و اهلیت او همواره او را پرستش نموده و از نواقص امکانی تنزیه مینمائیم، بدون شائبه خوف و یا طمع و بدین سبب شایسته خلافت هستیم.

«قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»: جمله مبنی بر پاسخ اجمالی و ارشاد فرشتگانست باسراری که در فطرت بشر بودیعت خواهد گذارد، به این که روح و نفس ناطقه بشر را بهترین نمونه از صفات واجبه قرار خواهد داد، که باسرار آن موهبت فرشتگان هرگز پی نبرند.

إِنِّي، حرف تأکید و ضمیر متکلم، أعلم، بهیئت مضارع که دلالت بر اِتِّصاف ذاتی دارد. ما لا تعلمون، ما اسم موصول و جمله نافیه یعنی هرگز بر اسرار آفرینش بشر احاطه نخواهید یافت و بر رفعت و ارجمندی مقام روح قدسیه و کلیه الهیه هرگز پی نخواهید برد.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، کریمه تفسیر جمله «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» می باشد. و نیز امتنان بر آدم ابو البشر و همچنان بر سائر پیغمبرانست، به این که بآنان انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۰۲

موهبتهای وجودیه و نفوس قدسیه‌ئی ارزانی داشته که شایستگی خلافت و برتری بر ملائکه مقربان را یافته‌اند.

عَلَّمَ، بهیئت ماضی و ضمیر فاعل راجع بلفظ جلاله (رَبُّكَ) است. آدم. مفعول اول جمله متصله و گفته شده که کلمه عجمه بوده بر وزن آذر و شالغ و یا آنکه از ماده ادمه بمعنی الفت و انس میباشد. مانند ادریس که از درس اشتقاق یافته و ابلیس که از ابلاس و یعقوب که از عقب گرفته شده.

الأسماء، جمع اسم که از ماده سمو بمعنی رفعت و یا وسمه بمعنی علامت و نشانه است. و جمع محلی بالف و لام و بدلالات لفظیه و قرینه سیاقیه عبارتست از همه آثار و نشانه های وجودیه.

و چون منشأ آثار و کمالات همانا وجودست بدین قرینه اسماء عبارت از صفات فاضله وجودیه است که باریتعالی بآدم موهبت فرموده، زیرا تعلیمی که متناسب با ساحت قدس او باشد، همانا موهبت روح قدسیه الهیه است، که بهترین مسطوره وجود واجب و آشکارترین اسماء امکانی و مظاهر صفات او میباشد و آدم در نتیجه آن موهبت شایسته خلافت شده و بر جامعه ممکنات و ملائکه فضیلت یافته است و ظاهر از تعلیم اسماء مجرد اعلام لغات مختلفه بشر و یا اسماء و صفات نبوده، زیرا آن فضیلتی نیست که شایسته امتنان بر آدم باشد، و نیز سبب خلافت آدم از باریتعالی گردد، و بر ملائکه مقربان فضیلت و برتری یابد، چه آنکه مقام ملائکه بالاتر از آنست که بوسیله الفاظ و یا لغات بشر مقاصد آنانرا درک نمایند بلکه ملائکه مقربان بر موجودات عالم طبع و همچنان بر مقاصد قلبیه بشر احاطه دارند، بدون حاجت بشنیدن الفاظ و یا لغات، پس علم بلغات و الفاظ مختلفه بشر فضیلتی برای آدم نیست و نیز سبب برتری او بر ملائکه نخواهد بود.

كُلَّهَا، تأکید برای کلمه الاسماء و تفسیر آنست (الأسماء بکلیتها). یعنی آثار و صفات وجودیه که کلیه الهیه است مورد تعلیم وجودی بآدم بوده همچنانکه روایت شریفه از امیر المؤمنین علیه السلام در جواب کمیل باین حقیقت اشاره فرموده، و برای آن پنج رکن و دو خاصیت که عبارت از رضا و تسلیم است بیان فرموده و حقیقت آنرا روح کلیه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۰۳

إلهیه معرفی نموده و لذا کریمه در باره آدم فرمود «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي».

و بدین تقریب لفظ کلّ برای شمول افراد کلمه الاسماء نمیشد، زیرا جمع محلی بالف و لام بر حسب لفظ و اطلاق دلالت بر همه افراد دارد، بلکه ظاهر از سیاق کلیت آن اسماء و سعه حقائقی است که بآدم موهبت فرموده.

«ثُمَّ عَرَضَ لَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»: جمله بیان تعجیز ملائکه است از احاطه با سرار و تعلیم وجودی که بآدم موهبت فرموده و ارشاد ملائکه مقرّبان که شایستگی خلافت را نخواهند داشت.

ثمّ، حرف تفریع و ترتیب، عرض، بهیئت ماضی و ضمیر فاعل راجع است بلفظ جلاله «رَبِّكَ» و ضمیر مفعول راجعت بکلمه الاسماء یعنی اسرار وجودیه و کلّیه الهیه که بآدم موهبت شده.

و چون عرض بحرف علی تعدیه شده، عبارتست از اظهار و اعلام آن حقائق موهوبه بر ملائکه بمنظور اختبار آنان.

«فَقَالَ أَنْبُؤُنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ»: تفسیر جمله متصله و بیان چگونگی عرضه و آزمایش احاطه ملائکه است بر آن اسرار موهوبه که در نتیجه اظهار عجز نمایند.

فا، حرف تفریع و ضمیر فاعل راجع بلفظ جلاله است، أَنْبُؤُنِي بهیئت امر و مقول قول. مبنی بر تعجیز ملائکه و ارشاد بعدم شایستگی آنان برای خلافت میباشد.

و مصدر آن انباء و عبارت از اخبار و اعلام بامری که پاسخ امر تعجیزی است، با حرف تعدیه و جمله مفعول دوّم أَنْبُؤُنِي، هَؤُلَاءِ اشاره جمع که بر ذوی العقول اطلاق میشود و راجعت بکلمه الاسماء کلّها، و شاهد آنستکه (الاسماء) عبارت از حقائق اسماء و صفات وجودیه‌ئست که بآدم موهبت شده، و اطلاق جمع بلحاظ کثرت و کلّیت آنها بوده و یا بلحاظ اینکه زیاده بر تعلیم وجودی امتنان دیگری بر آدم نهاده که انوار مقدّسه خلفاء را عموماً و انوار شامخه رسول مکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء طاهرین او را خصوصاً در صلب او بودیعت نهاده تا بر ملائکه مقامات شامخه آدم و سائر خلفای پروردگار که بهترین مظاهر صفاتی آفریدگار هستند ارائه و اعلام شود بدین تناسب کلمه «بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» که مورد پرسش انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۰۴ از ملائکه و آزمایش آنان بوده محتملست عبارت از پاسخ تعجیزی بآثار آن صفات وجودیه باشد.

و جمله خطاب تعجیزی بملائکه است به این که آثار و علائم حقائق صفات وجودیه و روح کلّیه الهیه (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) که بآدم موهبت شده و همچنان بر سائر خلفاء چنانچه فرشتگان نیز هم چه صفات و کمالات وجودیه‌ای دارند در پاسخ اظهار داشته و ارائه دهند.

«إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»: قید راجع بجمله تعجیزی است و ارشاد بقصور ملائکه مقرّبان از شایستگی برای خلافت میباشد، یعنی با عدم احاطه بر اسرار و حقائق وجودیه (الاسماء کلّها) خواهند دانست که شایسته خلافت نخواهند بود.

«قَالُوا سُبْحَانَكَ» کریمه بیان اظهار عجز و قصور ملائکه است در برابر امر تعجیزی أَنْبُؤُنِي و تصدیق کریمه «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» و اقرار وجودی بفضیلت و برتری آدم از آنان بسبب صفات وجودیه و کلّیه الهیه که باو موهبت شده و نیز شایستگی او برای خلافت.

«قَالُوا» ضمیر فاعل راجع بملائکه، و قول دارای حقائق مختلفه‌ئست و در مورد کریمه عبارت از اظهار مذلت وجودی و تصدیق بعجز در برابر امر اختباری و تعجیزی میباشد.

«سُبْحَانَكَ» مقول قول و اسم مصدر بر وزن غفران و منصوب و مفعول مطلق برای فعل محذوف (سُبْحْنَا) که همواره اضافه با اسماء جلاله و یا ضمیر آن میشود، و در مقام سپاسگزاری و اعتذار و عجز گفته شده، و عبارت از تنزیه آفریدگار از نواقص امکانی است و نیز گواهی وجودی بصفات واجبه و اینکه موجود امکانی احاطه بر علوم غیبیه او نخواهد داشت.

«لَا عِلْمَ لَنَا»: جمله اسمیه و نافی و تفسیر سبحانک میباشد، لا حرف نفی و علم اسم مصدر، و مفرد نکره واقع در سیاق نفی مبنی بر نفی احاطه وجودی و اقرار بنقص ذاتی است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۰۵

«إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»: جمله استثنائیه و مفعول دوّم آن بقرینه حذف شده یعنی موجودات امکانی عین تعلّق بآفریدگار بوده و هرگز استقلال در شؤون وجودیه نخواهند داشت.

«إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»: جمله برهان بر عجز و تصدیق آنکه هر که را پروردگار شایسته بدانند بخلافت منصوب خواهد فرمود، جمله با تأکید و ضمیر فصل دلالت بر حصر دارد. العلیم، صفت مشبیه و از صفات وجودیه واجب و عین ذات و عبارت از احاطه وجودی بر ممکنات است. الحکیم، نیز از صفات وجودیه باریتعالی، مبنی بر گواهی ملائکه مقربان آنچه که در سلک نظام امکانی درآورد، بر وفق صلاح و حکمت بوده و مصون از شائبه نقص میباشد. و نظام امکانی مسطوره صفات واجب و بر طبق نظام شریف ربوبیت، و ذکر ایندو صفت نیز برهان آنستکه تعلیم وجودی اسماء کلّیه الهیه بآدم و همچنان بسائر خلفاء و نیز تشریح نظام تکلیف برای جامعه بشر که لطیفه و غرض عوالم امکانیست از آثار ایندو صفت کامله میباشد.

«قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»: کریمه بیان نتیجه تعلیم وجودی اسماء و کلّیه الهیه بآدم و فضیلت او بر ملائکه مقربان، و اینکه خلقت و آفرینش آدم و موهبت خلافت باو از اسرار الهی و غرض از نظام امکانیست.

قال، ضمیر راجع بلفظ جلاله (ربّک)، انبئهم، جمله، مقول قول انبئهم، امر مبنی بر ارشاد و ضمیر مفعول راجعت بملائکه و گفته شد که انباء عبارت از اعلام بامری و اظهار از حقیقت آنست.

بأسمائهم، با حرف تعدیه، و مرجع ضمیر اسمائهم حقائق صفات وجودیست که در کریمه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» ذکر شده، بدینجهت اسماء عبارت از آثار و نشانه‌های صفات وجودیه و کلّیه الهیه خواهد بود که آدم آنها را برای ارشاد و آزمایش بملائکه اعلام و اظهار داشت.

«فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» جمله تفریع، لَمَّا زمانیه و حرف شرط و ضمیر، مفعول اول و راجع بملائکه، و کلمه بأسمائهم مفعول دوم جمله است و ضمیر مضاف الیه راجع بأسماء انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۰۶

و کلّیه الهیه است (الأسماء کلّها) که بآدم موهبت شده، «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ» جمله جواب شرط همزه برای توبیخ و یا انکار که مفاد آن اثبات جمله منفیه و اشاره بکریمه «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» میباشد.

«إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» جمله مقول قول و تفسیر کریمه «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» میباشد أعلم بهیئت مضارع و دلالت بر اتّصاف ذاتی دارد غیب صفت مشبیه و بقرینه سیاق عبارت از حقائق مکنونه و اسرار نهانیست که ملائکه مقربان از احاطه بر آن قاصرند.

«السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: السماوات جمع سماء بالف ممدوده صفت مشبیه از ماده سمّ بمعنی رفعت و بلندی است و در مورد کریمه بقرینه سیاق رفعت و سمّ معنوی و مقامی است و عبارت از موجودات شامخه و نفوس کلّیه الهیه خلفاء و نمایندگان پروردگار میباشد، و انوار مقدّسه وابسته بعالم طبع بوده که دارای اسراری است، از جمله اسرار و لوازم خلافت آنان، خلق و آفرینش سلسله بشر است و نیز تأسیس نظام اختیار در جهان طبیعت و تشریح و تأسیس نظام تکلیف در آن.

و از جمله نشئات و عوالم بسیاری برای بشر مقرر داشته از عالم ذرّ و اصلاّب و ارحام و جهان طبع و نظام اختیار و برزخ و قیامت. و از جمله غرض از خلقت و آفرینش عوالم امکانی، آفرینش خلفاء و نمایندگان پروردگار بوده زیرا بهترین مظاهر صفات او میباشد و نیز آفرینش سلسله بشر و سوق آنان بسوی سعادت ابدی.

و از قرینه سیاق و تفضیل جامعه انبیاء بر ملائکه مقربان استفاده میشود که مراد از کلمه «غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، اسرار مکنونیست که در انوار مقدّسه خلفاء عموماً و رسول مکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء طاهربین او خصوصاً نهاده است که ملائکه مقربان بر حدود وجودیه آنان پی نخواهند برد.

«وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ»: جمله معطوف و مبنی بر توبیخ و اشاره بکریمه «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» که ملائکه مقربان از نظر قصور بحقائق مکنونه، خصال انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۰۷

ردیله بشر را مورد استعلام قرار دادند.

جمله «ما تُبْدُونَ» موصول و صله و مفعول، «إِنِّي أَعْلَمُ» است بدون بهیئت مضارع و خطاب بملائکه مقرّبان میباشد و مصدر آن ابداء بمعنی اظهار است یعنی اسرار خلقت و آفرینش خلفاء و نیز خلق سلسله بشر و تأسیس نظام اختیار و تشریح نظام تکلیف و وسائل سعادت ابدی از جمله اسراریست که ملائکه بدان پی نبرده و فقط پاره‌ئی از آثار طبع و قوای شهوی و غضب برخی از بشر را در نظر گرفته و مورد استعمال قرار داده‌اند.

«وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» اشاره بکریمه «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» میباشد.

یعنی ملائکه مقرّبان در نتیجه تنزیه آفریدگار از نواقص امکانی خود را بهترین مظاهر صفات واجبه و شایسته خلافت میدانستند. ما، موصول، تکتمون، بهیئت مضارع و خطاب بجامعه ملائکه و خبر جمله کنتم میباشد، و چون کتمان بفعل ناقص تعبیر شده که مفاد آن نسبت ثانویه است استفاده میشود که همواره شایستگی خود را برای خلافت پنهان داشته‌اند.

و نیز محتملست بلحاظ آن باشد که شیطان در زمره ملائکه بوده و سیرت کفر خود را پنهان میداشته، و ملائکه نیز بسیرت کفر او پی نبرده بودند، بدینجهت پروردگار عالم بطور عموم بآنان مخاطبه فرموده است.

شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده در تفسیر کریمه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» که حقائق حجّتها و خلفای خود را بآدم تعلیم فرمود، و سپس آن ارواح را بر ملائکه عرضه و آشکار داشت و فرمود چنانچه برای خلافت شایسته‌تر از آدم هستید، از این اسرار مرا خبر دهید؟ ملائکه اظهار عجز نموده و عرضه داشتند که آفریدگار هر که را شایسته بداند سزاوار خلافت میباشد، و فرمود بآدم که بملائکه اخبار نما و چون آن حقائق را اعلام داشت ملائکه شایستگی مقام آدم و سائر خلفاء را احراز کردند سپس ارواح را از ملائکه پنهان داشت و آنانرا بولایت و تصدیق خلفاء امر فرمود.

و نیز از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت نموده که خبر داد مرا پدر بزرگوارم از امیر المؤمنین علیه السلام از رسول مکرم صلی الله علیه و آله فرمود که آدم نور درخشانی را در صلب خود انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۰۸

دید چه آنکه پروردگار ارواح ما را از عرش خود بصلب او منتقل نموده ولی برای او آشکار نبود آدم عرضه داشت بار إلهای این چه نوریت، باریتعالی فرمود نور ارواحیست که آنها را از بالاترین مقام عرش خود در صلب تو نهاده و بدانسب فرشتگان را فرمان دادم که بتو سجده کنند، آدم عرضه داشت آن ارواح را ارائه فرما، فرمود ای آدم نگاه کن بزایوه عرش و چون نور ارواح ما از صلب آدم بعرش تابش داشت مانند صورت که در آینه انطباق یابد، و ارواح ما را دید عرضه داشت: این ارواح کیانند؟ پروردگار فرمود اینها ارواح اشرف مخلوقات و بهترین جامعه بشر هستند، یعنی محمّد صلی الله علیه و آله است و من حمید و پسندیده در افعال خود میباشم. نام او را از نام خود گرفته‌ام و نیز علی است و من علی عظیم هستم اسم او را از اسم خود گرفته‌ام و این فاطمه علیها السلام است و من فاطر و آفریدگار آسمانها هستم که دشمنان را از رحمت در روز جزا برانم، نام او را از نام خود گرفته‌ام و نیز حسن و حسین هستند من محسن و نام آنها را از نام خود گرفته‌ام و این ارواح گرامیترین بندگان من هستند و بوسیله آنها فضل خود را شامل موجودات مینمایم و ببندگان شایسته خود اجر و ثواب موهبت مینمایم، ای آدم چنانچه بر تو مصیبتی روی آورد بآنها توسّل نما و آنانرا شفیع نزد من قرار بده زیرا عهد نموده‌ام هر که بآنان توسّل جوید مسئلت او را بپذیرم.

کتاب عیون الاخبار از عبد السلام بن صالح هروی از حضرت رضا روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود چون باریتعالی گرامی داشت آدم را بسبب سجده ملائکه بر او و نیز او را در بهشت جایداد، نزد خود گمان کرد که کسی بفضیلت او نبوده باو وحی فرمود که بساق عرش نظر کن دید نوشته شده، لا إله إلا الله محمّد رسول الله، علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمه سیده النساء و الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة، آدم عرضه داشت اینها کیانند پروردگار فرمود اینها فرزندان تو هستند و بهتر از تو و همه مخلوقات من میباشند، چنانچه آنها نبودند تو را خلق نمیکردم و نه بهشت و نه دوزخ و نه آسمانها و نه زمین را.

تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که راوی سؤال کرد از تفسیر کریمه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» فرمود

نامهای بیابانها و نباتات و کوهها بوده و نظر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۰۹

نمود بیساطی که در آنجا گسترده بود فرمود این بساط نیز از آن بود که بآدم تعلیم فرمود.

و نیز عیاشی از داود بن سرحان روایت نموده که حضور حضرت صادق علیه السلام بودم غذا طلبید و پس از صرف غذا فرمود طشت آوردند عرضه داشتم فدایت شوم، تفسیر کریمه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» چیست فرمود بیابانها و درّه‌ها و این طشت نیز از آنها است.

مفسر گوید: از روایات شریفه نیز استفاده میشود که اسمائی که آفریدگار بآدم تعلیم فرمود، عبارت از موهبت کمالات وجودیه‌ئی است که بدان سبب شایسته خلافت گردید و از جمله لوازم آن وساطت در فیوضات تکوینیّه است بر ممکنات و نیز احاطه علمی بر آنها که در روایات شریفه تنظیر فرموده است بیساط گسترده و یا بکوهها و بیابانها.

کتاب کافی از صالح از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده که بعضی از قریش عرضه داشتند برسول مکرم صلی الله علیه و آله بچه سبب بر سائر پیغمبران فضیلت یافتی در صورتی که پس از همه مبعوث شده‌ئی حضرت فرمود اولین کسی بودم که ایمان پیروردگار آورده و پاسخ او را باقرار بعبودیت گفتم، هنگامیکه از انبیاء پیمان عبودیت میگرفت و آنانرا بر بوبیت خود گواه میخواست، بکریمه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» و نیز کافی بطریق دیگری این روایت را نقل نموده.

مفسر گوید: از روایات شریفه استفاده میشود (همچنانکه مقتضای امکان اشرف است) که پروردگار از جامعه ممکنات ابتداء خلفاء را آفریده زیرا بهترین مسطوره کمالات واجبه و وسائط فیوضات الهیه هستند، بسبب شرافت ذاتی و فضیلت عبودیت که بدانها موهبت فرموده و از سلسله انبیاء نیز مقام شامخ رسول مکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء طاهرین او علیهم السلام را سابقتر آفریده است، بواسطه فضیلت ذاتی و سبقت در عبودیت که بر انبیاء دارند.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۱۰

[سوره البقره (۲): آیه ۳۴] ص: ۱۱۰

اشاره

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)

خلاصه ص: ۱۱۰

بیاد آور هنگامی که فرشتگان را بسجده آدم فرمان دادیم، همه پذیرفته و سجده نمودند جز ابلیس که خودداری و خودستائی کرده و در زمره دشمنان درآمد.

شرح ص: ۱۱۰

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»: کریمه بیان آنستکه پس از تشریح منصب خلافت برای آدم و نیز اخبار بخلافت سائر نمایندگان و خلفاء (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) امر فرمود که ملائکه آدم را سجده نمایند که بدانوسیله تصدیق خلافت او و سائر خلفاء را نیز نموده باشند، و امر ایجابی بسجده ملائکه بدانلحاظ است که پس از تشریح منصب خلافت برای آدم و سائر خلفاء حقیقت ایمان و عبودیت ملائکه دارای دو رکن گردید، یکی پرستش آفریدگار و دیگر تصدیق بخلافت آدم و سائر خلفاء.

إذ، اسم، ظرف زمان و مبنی بسکون و عامل آن جمله مقدره اذکر میباشد. و از نظر تشریف واقعه را برای رسول مکرم صلی الله علیه و آله در کریمه ذکر فرموده.

«قلنا» بهیئت ماضی و تعبیر به این جمله شاید بلحاظ آن باشد که در مقام امر و تکلیف بملائکه بوده.

«لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»: اسجدوا بهیئت امر و خطاب تکلیفی و مقول قول و مصدر آن سجده و صدور آن از بشر عبارت از گذاردن

پیشانی است بر خاک، و نهایت مرتبه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۱۱

اظهار عبودیت عملیست بدینجهت سجده برای غیر آفریدگار شایسته نمیشد و شرک خواهد بود.

و از سیاق کریمه استفاده میشود که سجده ملائکه برای امثال تکلیف و اظهار عبودیت نسبت بآفریدگار و در ضمن تعظیم آدم بوده

است، زیرا پرستش آفریدگار وابسته به تصدیق خلافت آدم و سائر خلفاء بوسیله سجده بآدم میباشد.

و تحقق سجده از ملائکه در صورتی فقط برای آدم خواهد بود که در مقام امثال امر تکلیفی پروردگار نباشند، و چون ملائکه از

نظر امثال امر پروردگار سجده بآدم نمودند. در حقیقت سجده برای پروردگار و امثال امر او بوده و ضمناً تعظیم آدم و اقرار

بخلافت و وساطت او است. و اینکه تصدیق بخلافت او رکن ایمان میباشد.

«فسجدوا» جمله تفریح و جزاء و حکایت از پذیرفتن فرشتگان به این که آدم خلیفه پروردگار بوده زیرا که بوسیله سجده باو اظهار

عبودیت و پرستش آفریدگار را نموده که ضمناً اقرار بخلافت و وساطت او میباشد.

«إِلَّا إِبْلِيسَ» جمله استثنائیه، ابلیس بر وزن افعیل از ماده ابلس بمعنی یأس و ناامیدی از رحمت پروردگار است مانند کریمه «لَا يُفْتَرُ

عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ» زخرف: ۷۵.

و ابلیس نام شیطان و غیر منصرف میباشد، بواسطه وصف و علمیت آن و نیز گفته شده که کلمه عجمه و غیر عربی است. و مشعر

بیأس او از رحمت ابدی میباشد.

«أَبَى وَاسْتَكْبَرَ»: بیان مخالفت و انکار ابلیس است که بواسطه خودداری از سجده بآدم بلحاظ انکار خلافت او کفر بآفریدگار

میباشد. و استفاده میشود که انکار خلافت خلفاء و وساطت آنان در فیوضات تکوینیه و تشریحیه که رکن ایمان قرار داده شده

مستلزم کفر و انکار ربوبیت آفریدگار میباشد.

أبی، بهیئت ماضی و مصدر آن ابا بمعنی خودداری از امثال امر بسجده است و استکبر، نیز بهیئت ماضی و مصدر آن استکبار که

بمعنی اظهار بزرگی و برتری و بخود بستگی کمالی است که فاقد آن میباشد.

«وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»: من حرف تبعیض و کریمه بیان آنستکه شیطان در نتیجه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۱۲

خودداری از سجده بآدم و انکار فضیلت او، بر پروردگار نیز طغیان نموده و بدانسب ربوبیت آفریدگار را انکار داشته و در زمره

کافران درآمده.

و نیز محتملست جمله حالیه و اخبار باشد از کفر دیرینه شیطان که کتمان مینموده و بواسطه تخلف از سجده کفر خود را بر

آفریدگار آشکار نموده همچنانکه در کریمه گذشته «وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» گفته شد.

تفسیر قمی روایت نموده که آفریدگار چهل سال هیئت آدم را در آب و گل واگذاشت، ابلیس میگذشت و میگفت چنانچه

پروردگار مرا بسجده آدم امر کند مخالفت خواهم کرد و چون ملائکه را امر بسجده آدم فرمود فرشتگان سجده نمودند، و ابلیس

حسادت و کفر درونی خود را آشکار نمود و از سجده آدم خودداری کرد.

تفسیر برهان از داود بن فرقد از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که: پرهیزید از غضب که وسیله هر شر و کار

ناشایسته‌ایست، زیرا ابلیس در زمره فرشتگان بود و گمان میرفت از آنها باشد ولی در علم پروردگار از جمله فرشتگان نبود، و چون

امر فرمود که بآدم سجده نماید غضب کرد، و کریمه فرمود «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ

عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» كهف: ۵۰ مفسر گوید: کریمه حکایت دارد از اینکه ابلیس از جمله جنّ بوده ولی در زمره فرشتگان بود و بطریق اولی او نیز مأمور بسجده آدم شده و در نتیجه خودداری و مخالفت، از طریقه عبودیت بیرون رفته است و شاهد آنستکه کریمه و کان «مَنْ الْكَافِرِينَ» حائیه میباشد.

کتاب بحار بسند معتبر روایت نموده که ابلیس مأمور شد بسجده آدم، عرضه داشت بار الها چنانچه مرا عفو فرمائی از سجده هر آینه ترا پرستش نمایم بطوریکه هیچ فرشته هم، چنان عبادت ننماید پروردگار فرمود دوست دارم اطاعت شوم بآنچه امر نمایم و ابلیس چهار مرتبه فریاد ناله برآورد یکی هنگامیکه از رحمت رانده و دچار لعن گردید و دیگر هنگام فرود آمدن آدم بر زمین و دیگر هنگام بعثت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و نیز موقع نزول قرآن کریم. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۱۳

کتاب احتجاج از حضرت موسی بن جعفر از آباء گرام خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که شخصی یهودی از آنحضرت سؤال نمود از معجزات رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم همچنانکه برای سائر انبیاء مقرر شده، و نیز عرضه داشت که پروردگار امر فرمود که ملائکه بآدم سجده کنند آیا برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز ازین قبیل فضیلتی مقرر داشته؟ حضرت فرمود آری فرشتگان را امر فرمود بآدم سجده کنند برای پرستش پروردگار و نیز اقرار بفضیلت آدم و در خواست رحمت بر او و فضیلتی را که بهتر از آنست به محمد صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص داد زیرا پروردگار و همچنان ملائکه بر او رحمت فرستادند، و امر فرمود که اهل ایمان نیز همواره برای او طلب رحمت کنند.

و نیز از جابر بن یزید جعفری از حضرت باقر از آباء گرام خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که آفریدگار چهل سال هیئت آدم را در گل نهاده بود، ابلیس بر او میگذاشت و میگفت چنانچه پروردگار مرا بسجده او امر کند مخالفت خواهم نمود و پس از آنکه پروردگار بآدم روح دمید عطسه کرد و گفت الحمد لله، پروردگار فرمود رحمت بر تو باد و سبقت رحمت از پروردگار بر آدم بود و امر فرمود فرشتگان را که باو سجده کنند، همه پذیرفتند و سجده نمودند جز ابلیس که آنچه را از کفر پنهان داشته بود آشکار کرد، پروردگار فرمود برای چه از فرمان من سرپیچی نمودی عرضه داشت من بهتر از اویم زیرا مرا از آتش آفریده‌ئی و او را از گل، و نیز حضرت فرمود ابلیس اولین کسی بود که قیاس و خودستائی بر پروردگار نمود زیرا اولین گناه و طغیان او اظهار نخوت بود باستناد اینکه بر آدم فضیلت دارد.

مفسر گوید: از روایت شریفه و هم چنان از کریمه «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»: استفاده میشود که ابلیس برای مخالفت خود از سجده بآدم احتجاج نموده بفضیلت خود بر آدم به این که پروردگار او را از آتش آفرید و آدم را از گل و فضیلت آتش بر گل آشکار است. و چون این احتجاج که خود کفر و طغیان بر آفریدگار بوده در نزد بعض مفسرین از عامّه مورد نظر شده بدین لحاظ تشریح میشود.

در حقیقت ابلیس در مقام احتجاج بسبب قصور، بمفضولیت و پستی خود از مقام انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۱۴

آدم اقرار نمود، زیرا عرضه داشت که مرا از آتش آفریدی و آدم را از گل و چنان پنداشت که آتش بهتر از گل بوده ولی این اقرار است بفضیلت آدم زیرا آتش گرچه بصورت فعلیه دارای روشنائی وحدت و حرارت و مرتبه‌ئی از کمال وجودی میباشد ولی در کمون آن فضیلتی و استعدادی نهاده نشده که بصورت بهتری درآید و هر چه دارد فعلیت محض است ولی گل ماده‌ئیست قابل همه گونه ترقیات و شایسته است که پروردگار باو روح بدمد و در فطرت و کمون او کمالات بی‌پایانی ودیعت بسپرد، همچنانکه تعبیر فرموده از موهبت روح بآدم «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»: که از آن بپرتو روح الهی تعبیر فرموده بدین تقریب ابلیس در ضمن احتجاج اقرار بفضیلت آدم و پستی خود نمود.

و بمقتضای عبودیت ذاتی او نسبت پروردگار و فضیلتی که برای آدم اقرار نموده لازم بود که بآدم سجده کند و خلافت او و نیز امر پروردگار را بپذیرد همچنانکه ملائکه پذیرفته و سجده نمودند ولی بسبب سرپیچی و دعوی فضیلت بر آدم از زمره کافران گردید.

و ظاهر از کریمه «إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» و همچنان از روایات شریفه استفاده میشود که شیطان از نوع ملائکه و موجودات مقدسه نبوده است بلکه از نوع جن میباشد که از آتش آفریده شده بر حسب کریمه «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» حجر: ۲۸. و پس از آنکه فرشتگان و جنّ مأمور سجده بآدم شدند ابلیس تخلف ورزیده و کفر و حسد خود را آشکار نمود.

تفسیر قمی در کریمه «وَرَفَعَ أَيُّوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ»، از حضرت ابو الحسن الرضا علیه السلام روایت نموده که سجده یعقوب و فرزندان او برای یوسف نبود، بلکه برای سپاسگزاری آفریدگار از این نعمت و نیز تکریم یوسف بود همچنانکه سجده فرشتگان برای آدم نبوده بلکه ستایش آفریدگار و اقرار بفضیلت آدم بود و یعقوب و فرزندان او با یوسف سجده نمودند برای شکرانه پروردگار که آنها را گردهم آورده زیرا یوسف در سپاسگزاری خود عرضه داشت «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده: چون پروردگار آدم را آفرید بفرشتگان فرمان داد باو سجده کنند ملائکه

گمان نداشتند که خلقی را بیافریند که از انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۱۵

ملائکه گرامی تر و بهتر باشد و لذا فرمود «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» مفسر گوید: از روایات شریفه و سیاق کریمه استفاده میشود که ملائکه احاطه علمی بر حدود وجودی نفوس کلیه الهیه نداشتند، بلکه می پنداشتند که بشر دارای خصال رذیله طبع و شهوت و غضب بوده بدون اینکه بر اسرار نظام طبع و عالم تکلیف و اختیار آگاه باشند.

از آیات کریمه و تفسیر روایات استفاده شد، که کمالات وجودیه که بآدم موهبت شده عبارت از عبودیت اعتقادی و تشبیه صفاتی بآفریدگار است که این حد نامحدود از عبودیت بملائکه و فرشتگان موهبت نشده، و موجودات امکانی که لباس عبودیت ذاتی را در بر پوشیده و هرگز از برخورد نتوانند بکنار افکنند هر چه عبودیت تکوینی بر حسب اعتقاد، و تشبیه صفاتی زیاده باشد، لامحاله مقام بالاتری از عبودیت را پیموده و خلفای باری تعالی عموماً و رسول مکرم صلی الله علیه و آله خصوصاً بواسطه موهبت وجودی اقصی مرتبه تشبیه صفاتی امکانی را بآفریدگار دارند. بدین سبب وسائط فیوضات الهیه نسبت بعوالم مادون خود شده اند.

و مقتضای وساطت تکوینی با اختلاف مراتب بیشمار آن آنستکه رابطه عبودیت سائر موجودات بوساطت آنان باشد. بدین نکته پس از تشریح خلافت برای آدم و اخبار بخلاف سائر خلفاء، رابطه عبودیت بوساطت آنان خواهد بود، همچنانکه بر حسب فیوضات تکوینی چنان بوده، پس رکن ایمان پروردگار تصدیق خلافت خلفاء و اوصیاء آنان میباشد. و شیطان در ضمن احتجاجات خود اقرار بر بوبیت آفریدگار نموده و فقط فضیلت آدم را بر خود انکار داشته و در حقیقت وساطت تکوینی او را انکار نموده، بدینجهت ایمان او پروردگار پذیرفته نشده و از زمره کافران و منکران گردیده است.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۱۶

[سوره البقره (۲): آیات ۳۵ تا ۳۹] ... ص: ۱۱۶

اشاره

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۳۶) فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)

خلاصه ... ص: ۱۱۶

ای آدم با همسر خود در بهشت سکونت نما و از نعمتهای آن برخوردار شوید و بر شما گوارا باشد، اما نزدیک این درخت نروید که در زمره ستمکاران خواهید بود

سپس شیطان آندو را بلغزش افکند. تا از آن درخت بخوردند و هر دو را از مکان ارجمند و آسایشگاه که داشتند بدر کرد، و فرمان دادیم که از بهشت فرود آید. و برخی از فرزندان شما با یکدیگر دشمنی و ستیز خواهند نمود و زمین برای شما جای زندگی می‌باشد.

سپس آدم اسراری را از آفریدگار بیاموخت و بدانسبب توبه او پذیرفته شد. زیرا پروردگار بندگان مهربانست.

گفتیم که بزمین فرود آید تا از جانب پروردگار پیشوایانی بسوی شما آیند و هر که در طریقه پرستش از آنان پیروی کند همواره ایمن بوده و هرگز بیمناک نخواهد گردید.

و نیز آنانکه آفریدگار را انکار نموده و از پیشوایان پیروی نکنند در آتش دوزخ و عقوبت ابدی دچار خواهند شد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۱۷

شرح ص: ۱۱۷

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ»: کریمه مبنی بر امتنان دیگرست بر آدم که پس از موهبت مقام خلافت و فرمان ملائکه بسجده او، آدم و حوا را در بهشت سکونت داد و در نتیجه لغزشی که از آنان سرزد محروم از سکونت در بهشت شده و بزمین فرود آمدند.

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ»: قول پروردگار بقرینه متعلق عبارت از امر تکوینی بسکونت آدم و حوا در بهشت می‌باشد.

اسکن، بهیئت امر و مقول قول یعنی امر بطور تکوین بوده نه تکلیف و صدور امر تکوینی نظر بمقتضیاتی بوده که از سیاق آیات استفاده می‌شود. و زوجک، معطوف و زوج بر هر یک از مرد و زن اطلاق می‌شود و لغت زوجه فصیح نیست. و استفاده می‌شود که سکونت حوا بتبعیت از آدم بوده. الجنه: الف و لام آن عهد و صفت مشبهه و تاء آن وحدت از ماده جنین و جنون گرفته شده که بمعنی پنهان و بر حسب سیاق کریمه و روایات شریفه بهشت دنیا بوده که از انظار پنهان می‌باشد.

«وَكَلَّا مِنْهَا رَعْدًا» جمله معطوف و امر ارشادی مبنی بر امتنان و توصیف زندگانی در بهشت است. رعدا بدو فتحه صفت مشبهه و مصدر آن رعد بمعنی زندگانی گوارا و آماده که حاجتی برنج و زحمت نداشته باشد، و صفت برای مفعول مطلق محذوف (أكلوا رعدا) حیث شتتا: حیث اسم و ظرف و مبنی بضم و ما موصول و مضاف إلیه آن حذف شده است.

«شَتَّتُمَا»: بهیئت ماضی جمله تأکید رعدا می‌باشد که هر چه را خواسته باشید از غذاهای گوارا آماده بوده و احتیاج برنج نخواهید داشت.

«وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»: جمله ارشاد به این که موهبت سکونت در بهشت مادامیست انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۱۸

که این پند را بپذیرید و در صورت تخلف از آن از این موهبت محروم خواهید شد. و جمله شاهد آنستکه بهشت دنیا بوده که سکونت در آن آمیخته بامرست که پایدار نخواهد بود.

«لَا تَقْرَبَا»: جمله معطوف و نهی ارشادی و مصدر آن قرب بمعنی نزدیک شدن و کنایه است از اینکه متعلق آن دارای مفسده است که از نزدیک شدن بآن نیز باید خودداری شود مانند کریمه «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ»

: که از نظر مبالغه در نهی از تصرف در مال یتیم چنان تعبیر شده که از اموال یتیم همواره در حذر باشید.

«هَذِهِ الشَّجَرَةُ»: مفعول و الف و لام آن عهد، الشجره بدو فتحه و تاء آن وحدت و جمع آن شجر و اشجار و عبارت از موجود نباتی

معهود (گندم) است. و یا شجره و رشته کمالات وجودیه رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء علیهم السلام میباشد که بر حسب روایات تفسیر شده.

«فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»: جمله مبنی بر ارشاد و تأکید در اینکه تخلف از دستور و پند، سبب حرمان از سکونت و زندگی گوارای در بهشت شده و علاوه دچار زندگانی سخت و ناگوار دیگری خواهید گردید.

جمله تفریع و جواب امر و خطاب بآدم و حوّا، من حرف تبعیض و تعبیر بعنوان وصفی ظالم فرموده مشعر بآن که در صورت تخلف از دستور ارشادی دچار تبعات ناگوار آن خواهید شد و تدارک پذیر نخواهد بود.

و مصدر آن ظلم بمعنی تجاوز از حدّ و وظیفه و ضدّ عدل که رفتار بر حسب حدود وظیفه است. و ظلم از صفات رذیله نفسانیه و دارای درجات و مراتب بیشمار است و اقصی مرتبه آن شرک و انکار آفریدگار میباشد که رابطه ذاتی خود را بر حسب اعتقاد از آفریدگار قطع نموده و لامحاله بهلاکت منتهی خواهد گشت.

و از جمله درجات نازله آن ظلم اخلاقی و افعالی و ارتکاب گناهان مانند قتل نفس و سرقت و ستم بر مردمان و نظائر آنها میباشد. و مرتبه ناقصه آن نیز ارتکاب افعال مکروهه که برخلاف شئون و وقار انسانی بوده و دارای رکاکت در انظار است و قبح انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۱۹

درجات ظلم بر حسب فطرت و استقلال عقل میباشد. و ساحت خلفاء و نمایندگان پروردگار از آلودگی بآنها منزّه است زیرا بر حسب کمالات وجودیه که بآنان موهبت شده هرگز گرد افعال ناشایسته نخواهند گردید. و آیات کریمه طهارت ذاتی و اخلاقی آنانرا گواهی فرموده و از ضروریات دینات توحید بشمار آمده است و همه مراتب ظلم بر حسب اختلاف، حدّی از تجاوز از حدود عبودیت میباشد.

و سنخ دیگر از ظلم که حقیقت دیگر و تجاوز از حدود عبودیت نمیشد، بلکه فقط تجاوز و صرف نظر از صلاح شخصی بوده، که در نتیجه دچار تبعات آن گردد عبارت از تخلف از دستور ارشادی است که مبنی بر پند و نصیحت است مانند تخلف از دستور طیب که جز زیان شخصی تبعاتی در بر نخواهد داشت، و حکمت باری تعالی بآنستکه زیاده بر تشریح اوامر و نواهی تکلیفیه اوامر و نواهی ارشادیه نیز دارد که جهت مولویت در آن اعمال نشده و فقط مبنی بر پند و ارشاد بصلاح و فساد میباشد. و کریمه «لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» مبنی بر ارشاد بوده بقریه اینک مفسده آنرا ذکر فرموده: در کریمه «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ».

و تعبیر بفعل ناقص و عنوان وصفی فرموده که بر تقدیر تخلف همواره دچار تبعات آن خواهید شد که تدارک پذیر نباشد و نیز در کریمه «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» طه: ۱۱. نتیجه تخلف از دستور ارشادی را حرمان از سکونت در بهشت و دچار زندگانی ناگوار مقرّر داشته، گذشته از اینکه بهشت که آدم در آن سکونت داشت جای تکلیف نبود.

و از جمله آنکه آثار و تبعاتی که بر مخالفت از نهی ارشادی مترتب میشود زوال پذیر نخواهد بود ولی تبعات مخالفت نهی تحریمی پس از پذیرفتن توبه رفع خواهد شد و در مورد تخلف از نهی «لَا تَقْرَبَا» با اینکه آدم توبه نمود و پذیرفته شد، باز ببهشت برگردانیده نشد و دچار زندگانی ناگوار گردید.

«فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا»: جمله تفریع و تفسیر چگونگی ظلم آدم و حوّا است که ابلیس بوسیله وسوسه و گفتن عبارات نصح آمیز آنانرا فریب داد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۲۰

«فَأَزَلَّهُمَا»: بهیئت ماضی و مصدر آن ازلال و تعدیه بمعنی بلغزش افکندن و واداشتن بمخالفت است. و مجرّد آن زلت و از آنست تزلزل که انحراف از طریقه استقامت می باشد.

الشّیطان: صفت مشبّهه و شرح اشتقاق آن گذشت و اسم مصدر آن شیطنت که عبارت از مکر بصورت نصح و پند است و تعبیر بلفظ شیطان نیز مشعر بهمین نکته میباشد همچنانکه در کریمه دیگر تعبیر فرموده «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ» اعراف: ۲۰ و نیز در کریمه

«وَقَاتِمَهُمَا إِنِّي لَكَمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» اعراف: ۲۱. که وسوسه خود را با سوگند بنام پروردگار پیوست نموده و از طرفی صفاء و خلوص آدم که هرگز گمان نمی‌کرد نام پروردگار بسوگند بر خلاف حقیقت برده شود باعث شد که وسوسه شیطان را پذیرفته و این تسیب شیطان بوده که آدم را بلغزش افکند بلکه جنایات دیگر در باره او اجراء داشت از قبیل خدعه و گفتار دروغ و بهتان پروردگار و اضرار و خیانت بصورت نصح و نیز سوگند دروغ.

ولی پذیرفتن آدم گفتار او را از کمالات نفسانیه بوده خصوصاً در زمینه ذکر سوگند گرچه تخلف از نصح آفریدگار نیز لغزشی بوده که دچار تبعات آن گردید.

عنها، ضمیر مجرور راجعت بشجره و کنایه از آنستکه مفسده آنرا رعایت نموده و نیز محتملست ضمیر راجع باشد بکلمه الجنة، یعنی شیطان در نتیجه حيله سکونت آدم را در بهشت متزلزل ساخت.

«فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ»: جمله تفریع و نتیجه لغزش آدم است، أخرج بهیئت ماضی و تعدیه و ضمیر راجعت بشیطان بلحاظ وسوسه و تسیب به این که آدم از سکونت در بهشت محروم گردید و از سیاق کریمه استفاده میشود بهشتی که آدم در آن سکونت داشت بهشت دنیا بوده زیرا قابل تزلزل و زوال است و نیز شیطان که رانده از رحمت پروردگار بود توانائی آنرا داشته که در آن راه یابد و چنانچه بهشت خلد بود قابل تبدل و زوال نبود و شیطان نیز در آن راهی نداشت. گذشته از اینکه سکونت در بهشت جاوید تأخر ذاتی از عالم دنیا و نظام اختیار دارد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۲۱

«مِمَّا كَانَا فِيهِ»: متعلق بجمله متصله، ما، موصول و جمله صله آن و شامل سکونت در بهشت و نیز حرمان از نعمتها و زندگانی گوارای آن میشود.

«وَقَلْنَا اهْبُطُوا»: مترتب بر جمله متصله و عبارت از امر تکوینی و تعلق اراده قاهره بفرود آمدن آدم و حوا بزمین و سکونت خود و فرزندان آنان در زمین میباشد، و سلب نعمت از پروردگار بوده که بر آنان توجه یافت ولی مبادی اختیاریه آنرا در کریمه بشیطان اسناد فرمود.

و محتملست خطاب اهبطوا بلحاظ آن باشد که شیطان نیز مشمول بوده و بزمین فرود آمد که پس از آن همواره در زمین بوده و القاء وسوسه در قلوب بشر نماید و محتملست هیئت جمع خطاب بلحاظ فرزندان و نسل آدم و حوا باشد که همواره در زمین زندگی نمایند.

و بیرون شدن آدم و حوا از بهشت گرچه سلب نعمت از آنان بود ولی بر حسب اقتضاء، نظام تأسیس سلسله بشر و فعلیت خلافت او و تشریح دین توحید در جامعه بشر وابسته بفرود آمدن آنان بزمین بود.

«بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»: جمله بیان لازم طبع بشر و زندگانی آنان در زمین است که بواسطه تراحم مصالح آنان با یکدیگر منتهی بعداوت و ستیز خواهد شد و نیز مشعر به این که برای جلوگیری از اختلال نظام بشر و تأمین مصالح آنان ناچار خلیفه و نماینده‌ئی تعیین گردد که حقوق فردی و اجتماعی را تشریح و سعادت و صلاح آنانرا تأمین نماید.

و محتملست که خطاب جمع شامل شیطان نیز باشد که با آدم و فرزندان او همواره دشمنی خواهد نمود.

و چون بشر دارای قوای مختلفه شهوت و غضب و دیگر قوه عاقله میباشد. در صورتی که دو قوه طبع (شهوت و غضب) در تحت حکمفرمائی قوه عاقله باشند، کمال و صلاح بشر است. و در صورتی که قوای شهویه و یا غضبیه در تحت حکومت قوه عاقله نباشد، لامحاله شیطان بوسیله القاء وسوسه در آن دو قوه و سائر قوای طبع حکمفرمائی خواهد نمود، و اساس فساد در جامعه بشر و ارتکاب جنایات از قبیل قتل نفس و ظلم و نظائر آنها از انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۲۲

شؤون همین رذیله و غلبه قوای طبع بر قوه عاقله میباشد. و در کریمه مبادی فساد و اختلال نظام بشر را بیان فرموده که عبارت از عداوت و دشمنی با یکدیگر باشد.

«وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» بیان تعلق اراده باری تعالی است به این که سلسله بشر در زمین سکونت نمایند.

مستقر، بهیئت مفعول و بمعنی مصدر و یا اسم مکان میباشد، و متاع نیز اسم مصدر بمعنی آسایش و زندگیت.

«إِلَىٰ حِينٍ»، حین اسم و صفت از ماده حان بمعنی هنگام و تنوین آن عوض از مضاف إليه که محتملست کلمه الموت باشد و نیز محتملست کلمه القيامة باشد بقرینه کریمه «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ» طه: ۵۵.

«فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»: کریمه بیان امتنان دیگریست بر آدم که بدان سبب شایسته مقام خلافت و فعلیت نمایندگی بر جامعه بشر گردید.

فتلقى، فا، تفریع بروقاع گذشته در آیات سابقه. تلقی بهیئت ماضی و مصدر آن تلقی از باب تفعّل که بر حسب ماده و هیئت بمعنی لیاقت و شایستگی است بطور تحقق که هرگز زوال پذیر نخواهد بود و بدین تناسب تعبیر بتلقى وجودی میشود.

«مِنْ رَبِّهِ»: متعلق بجمله متصله، و ذکر لفظ جلاله و اضافه بضمیر، تشریفی است نسبت بمقام آدم که عبودیت او و فضل آفریدگار اقتضاء این تعلیم وجودی را داشته است.

«کلمات» جمع کلمه و بمعنی علامت و نشانه میباشد. و بجمله لفظیه کلام و کلمات گفته میشود بتناسب حکایت از مقاصد و صورت نفسانیه متکلم، بلکه حکایت از حدود وجودیه و نظریه قوه عاقله متکلم نیز خواهد داشت و در صورتی که کلام حکایت از مقام وجودی و اعتقادی و احوالی گوینده داشته باشد موجودی که مسطوره کمالات واجبه و بهترین موهبت‌های آفریدگار باشد اطلاق کلمه و کلمات بر او نهایت تناسب را دارد.

کافی از احد الصادقین علیهما السلام روایت نموده در تفسیر کریمه «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» که فرمود آن کلمات عبارتست از «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ عَمَلْتُ سُوءًا أَنْوَارِ دَرُخْشَانِ، ج ۱، ص: ۱۲۳

و ظلمت نفسی فاغفر لی و أنت خیر الغافرین».

مفسر گوید: بوسیله القاء این کلمات بآدم حقائق اعتقادیّه آنها نیز بر او موهبت شده است.

شیخ صدوق از سعید بن جبیر از ابن عبّاس روایت نموده که سؤال نمودم از رسول مکرّم صلی الله علیه و آله و سلم از کلماتیکه تلقی نمود آدم از پروردگار، فرمود سؤال کرد بحقّ محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین که از من درگذر، پروردگار، از او پذیرفت.

و در روایات مستقیضه دیگر نیز بهمین حقیقت تفسیر شده و خلاصه ظاهر از کلمات عبارت از کمالات وجودیه‌یست که لازم آن وساطت در فیوضات الهیه و فعلیت خلافت که بهترین موهبت‌هایی است که بآدم ارزانی داشته شده و هر موجود امکانی که رابطه ذاتی و تعلق وجودی و اعتقادی او بآفریدگار بیشتر باشد فضیلت او زیاده خواهد بود و چون مقام رسول مکرّم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء او علیهم السلام در مقام عبودیت بر همه انبیاء سبقت داشته بدینجهت وسیله توجه آدم بآفریدگار میباشد.

«فَتَابَ عَلَيْهِ»: جمله تفریع و بهیئت ماضی و مصدر آن توبه بمعنی رجوع و بازگشت است. و چون بحرف علی تعدیه شده عبارتست از رجوع رحمت باری تعالی و توجه فضل او بآدم. که در نتیجه تلقی کلمات لغزشی که از او سرزده بود تدارک گردید و شایسته فعلیت خلافت و تشریح دین توحید شد.

«إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»: جمله با تأکید و حصر و ضمیر فصل تعلیل است برای جمله، التّوَّاب از صفات حسنی یعنی همواره از فضل خود بارشاد و تعلیم طریقه توبه و برگرداندن بندگان بسوی عبودیت سبقت میفرماید.

«الرَّحِيمُ» نیز صفت حسنی، یعنی در نتیجه پذیرفتن توبه بندگان فضل خود را شامل آنان میفرماید.

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا»: کریمه مبنی بر تعلق اراده پروردگارست به این که آدم و سلسله بشر در زمین زندگانی نمایند، و در اینجهان آلوده بناگواریهای بیشمار در معرض امتحان و تکلیف درآیند، و مشعر به این که نتیجه فرود آمدن آدم و حوّا بزمین انوار درخشان،

ج ۱، ص: ۱۲۴

برای تأسیس دین توحید و سوق بشر بسوی سعادت می‌باشد. و برای توطئه باین نکته جمله «قُلْنَا اهْبِطُوا» تکرار شده است. «اهْبِطُوا» امر تکوینی که تعلق اراده پروردگار بفرود آمدن آدم و حوّا بزمین می‌باشد و تعبیر بجمع بلحاظ آنستکه آن دو و فرزندان آنان مورد تعلق اراده هستند.

جمیعا تأکید ضمیر فاعلست زیرا که فرود آمدن آدم و حوّا تسبیب آنستکه سلسله بشر نیز در زمین زندگانی نمایند. «فَأَمَّا يَا تَيْنِكُمْ مِّنِّي هُدًى»: بر حسب سیاق کریمه اولین ارشاد است که بوسیله آدم بجامعه بشر اعلام شد، ضمنا مشعر بغرض از فرود آمدن آدم و حوّا بزمین می‌باشد، یعنی ناچار برای تعدیل قوای بشر و تأمین نظام زندگانی آنان نمایندگانی از جانب پروردگار فرستاده خواهد شد.

جمله تفریع و بیان نتیجه جمله سابق، اِمَّا مرکب از اِن شرطیه و ما تأکید شرط، يَا تَيْنِكُمْ، بهیئت مضارع و مؤکد. هدی، اسم مصدر بمعنی فاعل و اطلاق آن شامل همه خلفاء و نمایندگان پروردگار و کتابهای آسمانی میشود. این جمله شرطیه و بیان رکنی از ارکان هدایت است که عبارت از فرستادن خلفاء بسوی جامعه بشر می‌باشد.

«فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ»: این جمله نیز مرکب از جزاء و شرط که مجموع آن جزاء برای جمله شرطیه سابقه می‌باشد. من اسم موصول و شرط. تبع بهیئت ماضی وصله. هدی، اسم مصدر بمعنی فاعل و مضاف بضمیر متکلم. فلا خوف، جمله جزاء برای شرطیه متصله. خوف، اسم مصدر و نکره مرفوع واقع در سیاق نفی و از صفات نفسانیه است و عبارت از ترس خاطر بسبب روی آوردن تبعات رفتار ناشایسته می‌باشد.

«وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»: جمله معطوف و جزائیه و بیان لازم دیگری از پیروی پیغمبرانست که هرگز اندوهی بر آنان روی نخواهد آورد و از اینجمله جزائیه (فمن تبع هدی) استفاده میشود که یگانه وسیله تعدیل قوای بشر و ایمن بودن از عقوبات پیروی از پیغمبران می‌باشد. و مفهوم و لازم آن آنستکه یگانه وسیله اختلال نظام بشر و دچار شدن عقوبات ابدی نیز تخلف از پیغمبران خواهد بود و سائر احکام و تشریحات الهیه در انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۲۵

دیانات توحید و کتابهای آسمانی شرح و تفصیل همان حقیقتی است که بوسیله آدم ابو البشر بجامعه اعلام شده است. و کریمه بیان رکن دیگر از پیامبریت که مبنی بر تبشیر می‌باشد.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: کریمه مبنی بر تهدید جامعه بشرست از انکار و طغیان بر آفریدگار و تصریح بلازم کریمه «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ» می‌باشد و بیان رکن دیگر از رسالت و پیامبریت که مبنی بر تهدید و انذار جامعه بشرست از تخلف از پیغمبران.

جمله کفروا بهیئت ماضی و دارای نسبت تحقّیه و کفر از صفات رذیله نفسانیه و انکار اعتقادی نسبت بامریست که در فطرت بشر نهاده شده یعنی انکار آفرینش آفریدگار که مجبوری و فطری بشر می‌باشد که هرگز عاقلی نتواند این حقیقت را انکار نماید.

و کفر دارای ارکان اعتقادی و خلقی که از صفات نفسانیه است و رکن دیگر عملی که از آثار و نشانه‌های کفر اعتقادی می‌باشد، «وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: جمله معطوف و بهیئت ماضی و مصدر آن تکذیب یعنی انکار امریکه آشکار و هویداست و تکذیب نیز دارای مرتبه اعتقادی و جوارحی است، با، حرف تعدیه، آیات جمع آیه و در اصل اویه بر وزن تمره و یا اویه بفتح و او بمعنی علامت آشکار است.

و آیات پروردگار عبارت از پیغمبران و کتابهای آسمانی می‌باشد. و مقتضای وساطت آنان در فیوضات تشریحیه آنستکه انکار و تکذیب آنان طغیان بر پروردگار بوده و سبب کفر خواهد شد. زیرا آیات روابط و وسائلی است که آفریدگار برای سوق بشر بسعادت تعیین فرموده که انکار و تکذیب آنها انکار آفریدگار خواهد بود و کریمه بیان ارکان کفرست که یکی انکار یگانگی آفریدگار و دیگر انکار و تکذیب پیغمبران و کتابهای آسمانی می‌باشد.

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ»: جمله خبر برای موصول مبتدا اصحاب جمع صحب بسکون حاء و مصدر آن صحابت بمعنی ملازمت همیشگی بطوریکه از یکدیگر جدا نشوند، النَّار، الف و لام آن عهد و عبارت از آتش دوزخ است که در کریمه «وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ» گذشت، و تعبیر بعنوان وصفی (اصحاب) مشعر بر علّیت و اینکه التزام بکفر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۲۶ اعتقادی و قطع رابطه عبودیت از پروردگار اقتضاء ذاتی آن دچار شدن تبعات و آثار و خیمه می‌باشد و طغیان بر پروردگار در نشئه اختیار سیرت و سریره آن عقوبات ابدی خواهد بود.

«هُم فِيهَا خَالِدُونَ»: ضمیر فصل و تعبیر بعنوان وصفی (خالد) نیز تأکید در اقتضای ذاتی کفر و قطع رابطه عبودیت از پروردگار نسبت بعقوبات می‌باشد.

(سر استحقاق کفر برای خلود در عقوبات) روح عاقله و نفس ناطقه انسانی از موهبت‌های آفریدگارست که بشر را بدان بر سائر موجودات فضیلت و برتری داده. و حدّ وجودی آن هنگام تعلق بدن قوه تعقل بوده یعنی هیچ مرتبه‌ئی از فعلیت را واجد نیست ولی در کمون و فطرت آن درجات بی‌پایان و غیر متناهی از تعقل و احاطه بر حقائق نهاده شده که هرگز تمام قوه بمقام فعلیت تعقل نخواهد رسید. و از آغاز موهبت و تعلق روح ناطقه بدن عنصری در اثر حرکات طبیعیّه و ادراکات جزئیّه که بر قوای باطنه از قبیل تخیل و مانند آن رخ می‌دهد و نیز قوه متفکره که در آنحقیقت تصرفاتی نموده و قوای باطنه که از مراتب نازله روح ناطقه بوده و از اعمال قوه متفکره استفاداتی نموده، احاطه بر کلیات یافته و در نتیجه حظّ و اثری از فعلیت تعقل واجد خواهد شد. و در حقیقت روح عاقله در پایان زندگی عبارتست از کتاب و صحیفه‌ئی که صورت و سیرت آن عقائد و احاطه بکلیات و ملکات مکتسبه بطور جمعی می‌باشد.

و در همین حال چنانچه تعلق طبیعی روح از این نشئه منقطع شود صورت فعلیه نفس ثابت و باقی خواهد ماند یعنی تبدل‌پذیر نمی‌باشد. و در عالم برزخ که نشئه متوسطی است روح عاقله آنچه را که بدان متّصف گشته از عقائد و احاطه بر کلیات و ملکات و افعال اختیاریّه رو بر شد خواهد گذارد و در نشئه رستاخیز که عالم ظهور سرائر است (یوم تبلی السرائر) اقصی مرتبه رشد و ظهور را خواهد یافت و انسانی بدانصورت پسندیده نفس ناطقه متّعم بهمه گونه نعمت‌های روحانی و جسمانی ابدی و یا بصورت خبیثه نفسانیّه دچار همه گونه عقوبت‌های ابدی خواهد گردید. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۲۷

بدین مقدمه استفاده شد که صورت روح و فعلیت عاقله که مرکب از عقائد و احاطه بر کلیات و ملکات و مجموعه افعال اختیاریّه بوده بواسطه دوام و بقاء آن استحقاق خلود در نعمت‌ها و یا عقوبت‌ها را خواهد داشت و نیز نفوس بشریّه که در نشئه اختیار رابطه اعتقادی و ایمان بافریدگار و اصول آن داشته ولی در نتیجه ضعف در برابر بادهای تند هوی و هوس پایداری ننموده و دچار گناهان گردیده‌اند بواسطه اینکه صدور این اعمال ناشایسته برخلاف ایمان و در نتیجه عوارض نفسانی بوده، صدور گناهان بطور عارضی بوده و زوال‌پذیر می‌باشد. که پس از سختی‌ها در نشئه برزخ و یا قیامت تدارک تیره‌گی آن عوارض خواهد گردید گرچه مدّت زمانی نیز دچار عقوبت گردد بالاخره از فضل پروردگار شایستگی خلود بهشت را خواهد داشت، زیرا ایمان و رابطه پروردگار در مکامن نفس او رسوخ داشته و صورت نفس او بوده گرچه آلوده بتیرگی گناهان می‌باشد. و بالاخره سبب استحقاق خلود در بهشت خواهد شد.

کتاب کافی و تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده فرمود بهشت که آدم در آن سکونت داده شد از بهشت دنیا بود که آفتاب و ماه بر آن می‌تابید و چنانچه بهشت خلد بود هرگز از آن خارج نمیشد.

کتاب عیون الاخبار از عبد السلام بن صالح هروی روایت نموده که سؤال کردم از حضرت رضا علیه السلام شجره‌ئی که آدم و حوا از آن خوردند چه بوده است؟ زیرا مردمان در آن اختلاف دارند بعضی گویند گندم بوده برخی گویند انگور و دیگران عقیده دارند که شجره حسد بوده، حضرت فرمود این گفتارها صحیح است. عرضه داشتم چگونه با اختلاف همه صحیح‌اند.

حضرت فرمود ای ابا صلت شجره بهشت میوه‌های گوناگون دارد، از جمله گندم و یا انگور و مانند دنیا نیست و چون پروردگار آدم را گرامی داشت به این که ملائکه بر او سجده کنند و نیز او را در بهشت جای داد، در قلب او چنان خطور نمود که پروردگار خلقی از او بهتر نیافریده، و آنچه در قلب او خطور یافت آفریدگار بر آن احاطه داشت و فرمان داد بآدم که بساق عرش نظر کند در آن نوشته شده بود «لا إله إلا الله»، محمد رسول انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۲۸

اللّه، علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمه سیده نساء العالمین و الحسن و الحسین سید شایب اهل الجنّه». آدم علیه السلام عرضه داشت بار الها کیانند اینها پروردگار فرمود فرزندان تو و از تو و همه خلق من بهتر میباشند و اگر آنها نبودند هرگز تو را خلق نمیکردم و نه بهشت و نه آتش و نه آسمان و نه زمین را و پرهیز از اینکه بر آنها حسد بری که تو را از جوار خود خارج خواهم نمود. سپس آدم بر مقام آنان حسد برد و آرزوی منزلت آنها را نمود و شیطان بر او دست یافت و از آن شجره که نهی شده بود بخورد و نیز شیطان بر حوا دست یافت بواسطه نظر کردن بمقام فاطمه بطور حسد و از همان شجره که آدم خورده بود بخورد بدین سبب پروردگار آنان را از بهشت و جوار خود بزمین فرود آورد.

صدوق علیه الرحمه از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آفریدگار ارواح را بدو هزار سال پیش از اجساد آفریده و اشرف آنها ارواح محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و سائر اوصیاء علیهم السلام میباشند، و آن انوار مقدسه را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه فرمود و نور آنها بر همه احاطه و افزایش یافت، فرمود که این ارواح دوستان و حجت‌های من هستند نیافریدم خلقی را محبوب‌تر نزد خود از آنها و برای پیروان خود بهشت را آفریدم.

و در طی روایت حضرت فرمود که پروردگار آدم و حوا را آفرید و آنان را در بهشت جایداد و فرمود از همه گونه میوه‌های بهشت بخورید و بر شما گوارا باد و نزدیک درخت گندم نروید که از ستمکاران خواهید شد، و آدم و حوا بمنزلت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نظاره نموده منازل آنانرا بالاترین منزلت در بهشت دیدند آدم عرضه داشت برای کیست این مقام؟ پروردگار فرمود بساق عرش نظر کن، پس دید اسماء محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و سائر امامان علیهم السلام را که در ساق عرش بنور نوشته شده بودند عرضه داشت بار الها چه سبب کرامت منزلت آنها نزد تو گردیده که آنها را دوست داری؟ پروردگار فرمود اگر آنها نبودند هرگز شما را خلق نمیکردم زیرا آنان خازنان علم و واقفان بر اسرار من میباشند و پرهیز از اینکه بر آنان حسد ورزیده و انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۲۹

و منزلت آنانرا آرزو نمائید که بدین سبب از زمره ستمکاران خواهید شد. آدم عرضه داشت که ستمکاران کیانند؟ فرمود کسانی که دعوی مقام آنها را نمایند.

و نیز در طی روایت فرمود که پروردگار بآدم و حوا خطاب نمود که هرگز بر آن انوار مقدسه حسد نبرید که شما را از جوار خود بزمین فرود خواهم آورد که بزندگانی سخت دچار گردید.

سپس شیطان در آدم و حوا وسوسه کرد برای اینکه آشکار کند آنچه از آدم و حوا پنهان بود و گفت پروردگار از این شجره نهی ننموده جز آنکه از فرشتگان نبوده و همواره زیست نداشته باشید، و سوگند یاد نمود که این پند است و آنها را بغرور افکند که منزلت محمد و آل او را آرزو کنند. پس آدم و حوا بر آنها حسد برده و بخذلان دچار شدند و از شجره گندم بخوردند.

تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: موسی از پروردگار درخواست نمود که آدم را مشاهده و ملاقات کند. پس از آنکه موسی آدم را دید عرضه داشت ای پدر آفریدگار تو را بقدرت خود آفرید و از روح خود بتو موهبت فرمود و فرمان داد ملائکه را که بتو سجده کنند و نهی نمود از خوردن شجره چگونه مخالفت نمودی؟

آدم گفت ای موسی چه مدّت قبل از آفرینش مخالفت مرا در تورا خوانده‌ای؟ موسی گفت سی هزار سال، آدم فرمود سبب مخالفت من نیز همین است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود آدم با حجت و برهان پاسخ موسی را گفت.

کتاب کافی روایت نموده که سؤال شد از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام کدامیک از اعمال نزد پروردگار فضیلت بیشتری دارد؟ حضرت فرمود پس از ایمان پروردگار و تصدیق رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم خصلتی بهتر از بغض دنیا نیست، و برای آن رشته‌های بیشمار است همچنان که برای گناهان اقسام بسیاریست. و نخستین گناهی که پروردگار بآن مخالفت شد کبر و خودستائی ابلیس بود که از سجده بآدم خودداری نمود و از زمره کافران گردید. و نیز حرص و آز آدم و حوا بود که پروردگار بآنها فرمود از هر گونه میوه‌های بهشتی بخورید و از خوردن شجره خودداری نمائید که از زمره ستمکاران خواهید شد سپس آدم و حوا از آنچه حاجت بدان نداشته برگرفتند و بدین سبب این خصلت در فرزندان انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۳۰

آدم و حوا تا روز قیامت بماند زیرا بیشترین چیزیکه فرزندان آدم طلب کنند چیزیست که بدان حاجت ندارند. و نیز صدوق از حضرت باقر از آباء گرام خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که سکونت و زیست آدم و حوا در بهشت تا هنگامیکه از آن بیرون شده و بزمین فرود آمدند هفت ساعت از روزهای دنیا بود.

صدوق علیه الرحمه از علی بن محمد بن الجهم روایت نموده که در مجلس مأمون حاضر بودم و حضرت رضا علی بن موسی علیهما السلام نیز حضور داشت مأمون عرضه داشت یا بن رسول الله چنان عقیده داری که انبیاء و پیامبران معصوم و از گناه بری هستند؟

حضرت فرمود، بلی. عرضه داشت پس مفاد کریمه «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»، چیست؟ حضرت در طی پاسخ فرمود، آدم و حوا قبل بر آن گمان نمی‌کردند که نام پروردگار بسوگند دروغ برده شود بدینجهت شیطان بوسیلله سوگند دروغ آنها را فریب داد و با اعتماد صحت گفتار و سوگند او از شجره منهیه بخوردند و این گناه قبل از نبوت و پیامبری آدم بود ولی سبب عقوبت آدم نشد، زیرا از زمره صغائر موهوبه‌ئیست که قبل از نزول وحی صدور آن از انبیاء ناشایسته نمیباشد و هنگامیکه پروردگار او را پیامبری برگزید معصوم بود زیرا فرمود: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى» و نیز فرمود، «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ».

مفسر گوید: این روایت که از علی بن محمد بن الجهم روایت شده بر خلاف اصول حقه در باره عصمت انبیاء علیهم السلام میباشد زیرا مقتضای کمالات وجودیه و کلیه الهیه که بانبیاء موهبت شده ممتنع است که از آنان کوچکترین گناه و لغزشی در مقام عبودیت سر زند چه هنگام تصدی خلافت و پیامبری و چه قبل از آن و در کریمه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، برهان آنرا اشاره فرموده است.

و راوی علی بن محمد بن الجهم بر حسب آنچه در باره او نقل شده از مخالفان و معاندان اهلیت طهارت بوده است.

و برای توضیح این حقیقت روایتی است که شیخ صدوق در امالی از ابی صلت هروی انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۳۱ روایت نموده گفت در مجلسی که مأمون برای علی بن موسی الرضا علیهما السلام تشکیل داده بود از علمای اهل اسلام و دیانات توحید از یهود و نصاری و از غیر دین توحید از مجوس و صابئین و سائر ملل هر که از آنان با حضرت رضا علیه السلام احتجاج میکرد جواب و پاسخ او داده میشد، پس علی بن محمد بن الجهم شروع باحتجاج نمود عرضه داشت یا بن رسول الله آیا بعصمت انبیاء معتقد هستی؟ حضرت فرمود بلی عرضه داشت پس مفاد کریمه «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» چیست؟ حضرت فرمود وای بر تو ای علی بن محمد بترس از پروردگار و نسبت گناه و کار زشت بانبیاء مده و تأویل منما کریمه را بر طبق رأی خود زیرا فرمود «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ أَمَا كَرِيمَهُ «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى چنانستکه پروردگار آدم را آفرید که خلیفه و حجت او بر جامعه بشر باشد و او را نیافرید برای سکونت در بهشت. و واقعه خوردن آدم از شجره منهیه هنگام سکونت او در بهشت بود نه در زمین، و برای اینکه تقدیر فرموده بود که از بهشت بزمین فرود آید و او را خلیفه بر بشر قرار دهد. و گواهی بعصمت او فرموده

در کریمه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ».

شیخ صدوق علیه الرحمه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که پروردگار اسماء خلفاء و نمایندگان خود را بآدم تعلیم فرمود و سپس ارواح آنها را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود مرا از مقام آنان خبر دهید چنانچه برای خلافت شایسته تر هستید، آنگاه امر فرمود که آدم بملائکه خبر دهد و چون اسماء آنها را خبر داد ملائکه فضیلت و منزلت آنان را در نزد باری تعالی فهمیده و نیز شایستگی آنانرا برای خلافت احراز کردند سپس ارواح را از ملائکه پنهان داشت و امر فرمود بولایت و محبت آنان.

و از اخبار مستفیضه که در تفسیر آیات کریمه بعضی از آنها ذکر شد استفاده میشود که یکی از جهات فضیلت و برتری آدم بر جامعه ملائکه موهبت و تعلیم وجودی کمالات و تشبیه صفاتی او بآفریدگار میباشد، و دیگر اینکه انوار مقدسه (رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء طاهرین او علیهم السلام) در صلب آدم نهاده شده بود، و نیز ارائه مقام شامخ آنان بآدم که در حقیقت تصدیق با فضیلت و وساطت آنان است جزء ایمان آدم بوده، همچنانکه وساطت انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۳۲ بر جامعه انبیاء دارند.

پس همانطور که تصدیق بخلافت آدم و سائر خلفاء رکن ایمان ملائکه بوده همچنان تصدیق با فضیلت و وساطت انوار مقدسه نیز جزء ایمان آدم میباشد.

و بلحاظ اینکه افضلیت انوار مقدسه از جامعه انبیاء امری محتوم و قابل تبدل نمیشد، بدین تناسب نهی در کریمه: «لَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» نیز ارشاد و نهی از غبطه بر منزلت و مقام انوار مقدسه بوده است که هرگز بر مقام و منزلت نامحدود امکانی آنان غبطه نبرید، گرچه در روایات تعبیر بکلمه حسد شده ولی مراد غبطه بوده که از فضائل نفس میباشد، زیرا حسد از رذائل اخلاق و هرگز از آدم و جامعه انبیاء شایسته نخواهد بود.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۳۳

[سوره البقره (۲): آیات ۴۰ تا ۴۴] ص: ۱۳۳

اشاره

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰) وَ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا - وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱) وَلَا تَلْبَسُوا الْحِقِّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲) وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ آذْكُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳) أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴)

خلاصه ص: ۱۳۳

ای بنی اسرائیل نعمتهائی را که بشما ارزانی داشته‌ام بیاد آورید و نیز پیمانهای که از شما گرفته‌ام وفا کنید تا من نیز بعهد خود وفا کنم و از تخلف عهد من بترسید.

و نیز بقرآن که بر پیغمبر شایسته خود فرستاده‌ام که تورا آسمانی را تصدیق دارد ایمان آورید و اولین گروهی نباشید که آنرا تکذیب نمودند و نیز بشارتهای تورا را در باره نزول قرآن پنهان نکنید و ببهای ناچیز آنرا نفروخته و از کیفر من بپرهیزید.

هرگز حق را بسبب غرض فاسد پنهان مدارید و حقیقتی را که بصدق آن همواره گواهی داده‌اید انکار ننمائید.

نماز را بیای دارید و نیز زکاء مال خود را به بینوایان پرداخته و با اهل ایمان پروردگار را پرستش کنید.

چگونه مردمان را بنیکوکاری پند داده و خود را فراموش مینمائید و حال آنکه تورا را خوانده‌اید، پس چرا اندیشه و تعقل در آن ننموده‌اید که بدان رفتار کنید (و حق را پنهان نکنید).

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۳۴

شرح ... ص: ۱۳۴

«یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»: سیاق آیات کریمه بطور قضیه حقیقیه و توجّه خطاب بجامعه یهود میباشد. و چون این سوره نخستین سوره‌یست که در مدینه نازل شده و در آن هنگام بیشتر ساکنان آن یهود و صاحبان شوکت و نفوذ و شعار آنان توحید بوده و همواره به بعثت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نزول قرآن بشارت میدادند، بدینجهت کریمه بطور اجمال نعمتهای بسیاری را یادآوری فرموده که بر سلسله یهود ارزانی داشته است و بآنان نیز نعمتها را استناد داده که زیاده سبب امتنان بر آنان گردد. و نیز اشعار به این که دین اسلام نعمتی است که شایسته است آنرا پذیرفته و عناد و لجاج خود را کنار گذارده و در مقام سپاسگزاری بر آیند.

«بنی»: جمع ابن و اصل آن بنین و منادی و منصوب و نون بواسطه اضافه حذف شده است و مصدر آن بنوت که از ماده بنا گرفته شده مانند بنت که آن نیز از همین ماده اشتقاق یافته.

«اسرائیل»: لقب یعقوب فرزند اسحاق علیهما السلام میباشد و در لغت عبری کلمه‌یست مرگب از اسراء و ایل که بمعنی عبد الله است.

«اذکروا»، بهیئت امر و جمع، مبنی بر توییخ و اینکه چگونه شعار خود را فراموش نموده و این نعمتها را انکار دارید؟ و مصدر آن ذکر بضم از صفات نفسانیه و ضد نسیان است.

«نعمتی»: بکسر نون اسم مصدر بمعنی مفعول و اسم جنس و اضافه بضمیر متکلم شده و عبارت از موهبتهای بسیار است بجامعه یهود که در آیات کریمه بدان اشاره فرموده از قبیل رهایی بنی اسرائیل از ظلم و ستم فرعونیان و عبور از دریای نیل و غرق و هلاکت فرعون و لشکریان او و نظائر آن.

«الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»: جمله صله و صفت برای نعمت. أنعمت بهیئت ماضی و نسبت انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۳۵
تحقیقیه و مصدر آن انعام و تعدیه و عبارت از موهبت و احسان امریست بطور تبرع. و ضمیر مفعول و عائد بقرینه سیاق حذف شده. و جمله بحرف علی تعدیه و مبنی بر امتنان است که سلسله یهود نتوانند انکار نمایند.

«وَأَوْفُوا بَعْهْدِي»: جمله تفسیر جمله متصله و مبنی بر توییخ جامعه یهودست.

«أَوْفُوا»: بهیئت امر و جمع و مصدر آن ایفاء میباشد و مبنی بر مبالغه و تأکید در ملازمت و مداومت به پیمان میباشد. و بقرینه سیاق ایفاء عبارتست از تأکید در سپاس گذاری نعمتهائیکه پروردگار بجامعه یهود ارزانی داشته.

«بِعْهْدِي» باء حرف تعدیه، عهد اسم مصدر بمعنی مفعول و اسم جنس و بقرینه اضافه بیاء متکلم عبارت از همه گونه نعمتهائیکه پروردگار بواسطه سبقت احسان و فضل بجامعه یهود ارزانی داشته و در آیات کریمه بآنها اشاره میشود. از جمله بعثت موسی و نزول تورا و الواح و نیز بشارتهائیکه نسبت بتشریح دین اسلام و نزول قرآن کریم در تورا ذکر شده است.

و جمله مبنی بر توییخ یهودست که چگونه نعمتهائی را که بآنان ارزانی داشته شده از نظر عناد در مقام کفران و انکار آنها برآمده و مژده‌های تورا را در باره دین اسلام و نزول قرآن انکار نموده‌اند.

«أَوْفِ بِعْهْدِكُمْ»: جمله جواب امر و بهیئت مضارع و مجزوم و متکلم وحده است، و دلالت بر دوام و اتصاف بمبدء دارد. و مصدر آن ایفاء و مزید که مبالغه در آنست.

«بِعَهْدِكُمْ»: بآء حرف تعدیه. عهد اسم مصدر و اسم جنس و بقرینه سیاق و اضافه بضمیر خطاب عبارتست از وعده باریتعالی فضل خود را در مورد شایسته. یعنی در نتیجه تخلف جامعه یهود از پیمان و کفران نعمت‌ها از جمله کتمان بشارت توراۀ در باره تشریح دین اسلام و نزول قرآن کریم شایسته شمول فضل نخواهند بود، و استحقاق غضب آفریدگار را خواهند داشت.

و جمله شرطیه بیان سنت جاریه در نظام امکانیست که نعمت و فضل باریتعالی همواره گسترده شده و هر موجودی بقدر شایستگی و استعداد وجودی خود بهرمنند خواهد انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۳۶

گردید. و در صورتی که ناسپاسی و کفران نعمت پروردگار را نمایند، شایستگی شمول نعمت از آنان سلب خواهد شد. و از فضل گسترده برخوردار نمیشوند. همچنانکه تشریح دین اسلام و نزول قرآن کریم نعمت همیشگی است برای جامعه بشر و در صورتی که جامعه یهود در مقام لجاج برآیند از خود سلب صلاحیت نموده‌اند.

«وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»: جمله نیز مبنی بر توبیخ و تهدید است. یعنی بسبب کفران نعمت و کتمان مزده‌های بر تشریح دین اسلام از غضب پروردگار در بیم و هراس باشید.

ایای، ضمیر مفعول و مقدم و دلالت بر حصر و تأکید دارد جمله «فَارْهَبُونِ» جزائیه و بهیئت امر مبنی بر تهدید و مصدر آن رهب بمعنی ترس و پرهیز از کفر و غضب پروردگار میباشد. و از حالات نفسانیه و بر حسب ماده و هیئت دلالت دارد بر تهدید از کفران نعمت‌ها و انکار دین اسلام. و نون وقایه و کسره آن قرینه بر حذف ضمیر مفعول است.

و تقدیم ضمیر مفعول بر جمله عامل دلالت بر حصر دارد بتناسب آنکه قبل از ذکر عامل رابطه آنرا اختصاص بمفعول داده و مانع از اطلاق عامل نسبت بمعمول خواهد شد. و ضمیر بآء محذوف نیز مبنی بر تأکید و حصر مفعول است، و ارشاد باین حقیقت است که اهل ایمان هرگز از چیزی در بیم و هراس نباشند جز از آفریدگار.

شیخ صدوق از ابن عباس روایت نموده هنگامیکه کریمه «أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ» نازل شد رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخدا سوگند که آدم از دنیا رفت در حالی که برای فرزندش شیث التزام گرفته بود و مردمان پیمان خود رفتار نکردند. و همچنان نوح از دنیا رفت و بوصایت فرزندش از مردمان پیمان گرفت و بآن نیز رفتار نکردند.

و موسی از مردمان بوصایت یوشع بن نون پیمان گرفت و همچنان عیسی شمعون بن حمون الصفا را وصی خود قرار داد در حالیکه مردمان از هیچیک پیروی نکردند. و من نیز از میان شما خواهم رفت و پیمان وصایت علی بن ابی طالب علیه السلام را از امت خود گرفته ولی مانند سائر امتها به پیمان خود رفتار نخواهند نمود.

«وَآمَنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ»: پس از توطئه و تهدید جامعه یهود، کریمه آنانرا بخصوص، مورد خطاب و نصح قرار داده است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۳۷

«آمَنُوا»: بهیئت امر و مبنی بر ارشاد جامعه یهود میباشد. و امر ارشادی عبارت از ترغیب و بیان حقیقتی است که عقل و فطرت بشر بر آن استقلال دارد. و چون جامعه یهود از توراۀ بشارت تشریح دین اسلام و نزول قرآن را داشتند، بدینجهت آنانرا پند داده که آنچه را مژده داشتید کتمان نکنید.

«بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا»: بآء حرف تعدیه، ما، موصول أنزلت بهیئت ماضی و مراد قرآن کریمست که بطور تدریج و بر حسب مقتضیات آیات کریمه بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده. «مصدقاً»: بهیئت فاعل و منصوب و حال برای موصول است.

«لِمَا مَعَكُمْ»: مراد توراۀ میباشد. و جمله بیان و توصیف کمال ذاتی قرآن کریم است که کتابهای آسمانی را عموماً تصدیق داشته و مبنی بر تکمیل آنهاست. و نسبت بخصوص توراۀ نیز اصول معارف و احکام سیاسی و حقوق اجتماعی آنرا تکمیل نموده و این اقوی شاهدیست، بر فضیلت ذاتی قرآن کریم. و این کریمه نیز توراۀ را تصدیق نموده و احتجاجی است بر یهود زیرا عقیده واهیه آنان بر آنستکه دین توراۀ نسخ پذیر نیست و کریمه اعلام فرموده که قرآن کریم مبنی بر تکمیل توراۀ میباشد.

و تعبیر از توراہ بجمله «لِما مَعَكُمْ» نیز مشعر آنستکه جامعه یهود توراہ را شعار خود قرار داده ولی از آن پیروی ننموده و آنرا تغییر و تحریف کرده‌اند.

«وَلَا تُكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ»: جمله نیز مبنی بر توبیخ یهود است.

«أَوَّلَ»: صفت و منصوب و خبر کان، و در اصل اُمول بوده و از مادّه اول گرفته شده. از نظر تخفیف، همزه قلب بواو و ادغام گردیده است. «کافر»: مفرد نکره و مضاف إلیه واقع در سیاق نفی و اطلاق دارد. و ضمیر مجرور «به» راجعت بقرآن کریم (ما أنزلت).

و محتملست مراد از جمله «أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ» نهی از سبقت در کفر و انکار قرآن کریم باشد بتناسب آنکه یهود قبل از زمان بعثت و نزول قرآن کریم بشارت تشریح دین اسلام و بعثت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بمشركان میدادند. با این سابقه انکار آنان زیاده در قلوب مشركان تأثیر سوئی خواهد داشت. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۳۸

و نیز محتملست بلحاظ آن باشد که انکار یهودی که در زمان بعثت و رسالت بوده‌اند تأثیر سوئی در فرزندان خودشان خواهد داشت و آیندگان نیز از نیاکان خود پیروی خواهند نمود.

«وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا»: جمله مبنی بر توبیخ از خصلت رذیله آز و طمع علمای یهودست که نسبت ببشارتهای توراہ در باره نزول قرآن و تشریح دین اسلام معمول میداشتند.

«لَا تَشْتَرُوا»: نهی توبیخی و مصدر آن اشتراء بمعنی مبادله و داد و ستد است «بِآيَاتِي»: با، حرف بدل و یا تعدیه میباشد.

آیات، جمع آیه که در اصل اویه بوده. و تاء آن وحدت و بقرینه سیاق عبارت از بشارتهایست که توراہ آسمانی در باره تشریح دین اسلام و نزول قرآن در بر دارد.

«ثَمَنًا»: مفعول جمله و صفت مشببه و از آنست ثمین که بمعنی گرانها است و ثمن عبارت از عوضی است که در برابر پرداخت چیزی دریافت شود.

«قَلِيلًا»: صفت مشببه و تأکید ناچیزی عوض و ثمن است زیرا که علمای یهود از نظر حرص و طمع بشارتهای توراہ را انکار نموده‌اند در برابر استفادات سوئی که از جامعه یهود و پیروان خود داشتند و جمله مشعر بآنستکه سبقت در کفر و انکار قرآن و کتمان بشارتها ناشی از رذیله طمع بمنال دنیوی میباشد.

«وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ»: جمله تأکید در پرهیز از رذیله حرص و طمع است که سبب غضب پروردگار خواهد گردید «إِيَّايَ»: ضمیر مفعول و مقدم و دلالت بر حصر و تأکید دارد.

«فَاتَّقُونِ»: جواب نهی و مصدر آن اتقاء که مبالغه در پرهیز و تأکید در آنست.

و از مادّه تقوی و وقوی گرفته شده و نون وقایه و کسره آن قرینه بر حذف یا: ضمیر متکلم و مفعول میباشد. یعنی از تبعات خصلت رذیله طمع و آز که سبب غضب پروردگارست در حذر باشید.

تفسیر مجمع از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که حبیب بن اخطب و کعب بن اشرف و گروهی از علمای یهود وظائف مستمری همه ساله از یهود داشته بدین سبب از انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۳۹

تصدیق رسالت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کراهت داشتند، و آیات توراہ را که مبنی بر بشارت بعثت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و صفات او بود تغییر داده و تحریف نمودند.

«وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»: کریمه نیز مبنی بر توبیخ علمای یهودست که بشارتهای آشکار توراہ را در باره دین اسلام و نزول قرآن انکار نموده و از پیروان خود کتمان داشته‌اند.

«لَا تَلْبِسُوا»: بهیئت نهی و مصدر آن لبس بمعنی خلط و پنهان داشتن امر آشکاراست.

«الْحَقَّ»: صفت مشببه و الف و لام آن عهد و مفعول جمله و بمعنی امر ثابت و پایدارست که هرگز متزلزل و یا زوال‌پذیر نباشد و

بقرینه سیاق عبارت از قرآن کریم و سائر دلائل و بشارتها می‌باشد که بر تشریح دین اسلام و رسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و صفات او موجود بوده است.

«بِالْبَاطِلِ»: با، سببیه. الباطل، عبارت از امر بی پایه است و ضدّ حق می‌باشد و بقرینه سیاق عبارت از افتراءات و یا تغییراتیست که در بشارتهای توراّه داده شده.

«وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ»: جمله معطوف و مجزوم و تفسیر جمله متصله. تکتّموا، بهیئت نهی و مصدر آن کتمان بمعنی پنهان داشتن امری که آشکار و هویدا است. و محتملست که حرف آن ناصبه نیز در تقدیر باشد. الحقّ، مفعول جمله و الف و لام آن عهد و صفت مشبهه و از آنست حقیق بمعنی امر شایسته و ثابت، و تکرار کلمه الحقّ مشعرست بر تأکید زیرا قبح کتمان حقّ امریست فطری.

«وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: جمله اسمیه و حال و تأکید در تویخ می‌باشد. یعنی همواره بشارت بعثت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و صفات او و مژده نزول قرآن را بمشركان میدادید، چگونه آنحقائق آشکار را از نظر عناد انکار و پنهان مینمائید.

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ»: پس از توجه خطاب بجامعه یهود و ارشاد بارکان ایمان و تویخ علمای آنان، بسبب تغییر و کتمان بشارتهای توراّه، و نیز تهدید آنان از خصلت رذیله آز و طمع که بیان ارکان اعتقادی و خلقی ایمانست درین کریمه نیز ارکان جوارحی که شعار ایمانست ذکر فرموده و مشعر بر تکمیل احکام عملیه‌یست که در توراّه و سائر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۴۰ دیانات توحید بوده و نیز شاهد آنستکه قرآن کریم توراّه را تصدیق داشته و در مقام تکمیل اصول معارف و احکام سیاسیّه و جزائیه و حقوق اجتماعیه آنست.

«أَقِيمُوا»: فعل امر ایجابی و تکلیفی و مصدر آن اقامه که تعدیه و مزید است بمعنی بیاداشتن و همواره بعملی ملتزم شدن است.

«الصَّلَاةَ»: الف و لام آن عهد و در اصل صلوت و اسم مصدر و بمعنی خضوع و پرستش و اظهار نیازست. و در شریعت اسلام حقیقت این دعاء و پرستش بصورت بسیار کاملی در آمده و در همه دیانات توحید حقیقت دعاء مقرر بوده بقرینه کریمه «إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»: انعام: ۱۶۲ که در دین حنیف ابراهیم علیه السلام بوده و بقرینه کریمه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرِي» طه: ۱۴ که در دین توراّه تشریح شده و کریمه «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا». مریم: ۳۱. که در دین مسیح علیه السلام تشریح شده و حقیقت صلاّه و شعار عبودیت در شریعت اسلام دارای ارکان و افعال و اذکار و شرائط و موانع بسیارست، و کلمه الصلاّه نیز اشاره بآنوظیفه است که کاملترین مراتب دعاء و اقصی شعار عبودیت می‌باشد، گذشته از اینکه یگانه وسیله اتصال بفضائل اخلاق و تنزه از رذائل ملکات و قبائح افعال بوده و نیز رکنی از ارکان حیاتی و اصلاح اجتماعی اهل ایمان می‌باشد.

«وَأَتُوا الزَّكَاةَ»: و رکن عملی دیگر از احکام اسلام که نیز در دین توراّه و انجیل بوده پرداخت مقداری از اموال و عوائد بینویان و نیازمندان است. آتوا بهیئت امر ایجابی و تکلیفی و مصدر آن ایتاء و تعدیه بمعنی پرداخت بطور تبرّع و بعنوان عبادت و کمک بینویان می‌باشد. «الزَّكَاةَ»: اسم مصدر از ماده زکی یز کو بمعنی رشد و نمو مالست.

و چون اموال و عوائد را از آفت و خطر ایمن میدارد و نیز سبب مواسات با زیر دستان و تنزه از رذیله بخل و حرص خواهد شد بدین تناسب از پرداخت مقداری از مال برای کمک بینویان زکاه گفته میشود. و مشعر به این که یگانه وسیله ائتلاف و مواسات بین طبقات مختلفه اهل ایمان همانا کمک در آسایش زیر دستان و نیازمندان می‌باشد و نیز بهترین روش برای جلوگیری از تمرکز ثروت و سرمایه نزد طبقات بارزه است زیرا تمرکز انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۴۱

ثروت یگانه وسیله انقلاب و حسادت غالب طبقات نسبت بسرمایه داران می‌باشد. و همچنان پرداخت و کمک بینویان یگانه وسیله تهذیب اخلاق و دفع حرص و طمع است که اساس همه جنایات و رذائل می‌باشد.

«وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»: جمله مبنی بر تأکید بصلاّه بوده که بهترین شعار ایمانست، ارکعوا، نیز امر ارشادی بهیئت امر و مصدر آن

رکوع بمعنی انحاء بعنوان عبودیت و اظهار مذلت در پیشگاه آفریدگار می‌باشد. و بدین سبب اختصاص پیروردگار دارد، و برای غیر او کفر و شرک خواهد بود و تعبیر از صلاه برکوع بتناسب آنستکه بزرگترین افعال و رکن صلاه که دارای شعار عبودیت بوده رکوع می‌باشد.

«مَعَ الرَّاکِعِينَ»: قید و حال ضمیر فاعل جمله است مبنی بر ارشاد به این که بهیئت اجتماع با سائر اهل ایمان در یک مکان و یک هنگام صلاه را که بزرگترین شعار ایمان است انجام دهید و نیز بهیئت اجتماع و ارتباط بیکدیگر که از آن بصلاه جماعت تعبیر میشود، و نیز تعبیر از صلاه در اینجمله برکوع برای احتراز از صلاه در دین تورا و انجیل است که مجرد دعاء و بدون رکوع و سائر ارکان و شرائط می‌باشد.

ابن شهر آشوب از ابی عبیده و نیز از خصائص از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر کریمه «وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّاکِعِينَ» روایت نموده که: کریمه در شأن رسول مکرّم صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده زیرا آندو نخستین نماز گذار بودند.

و نیز موفق بن أحمد از ابن عباس روایت نموده: کریمه مبنی بر ترغیب پیروی و ملازمت با رسول مکرّم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام هنگام اداء نمازهای واجب می‌باشد.

و نیز گفته شده که ترغیب بنماز جماعت می‌باشد.

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ»: کریمه نیز مبنی بر توبیخ علمای یهودست با اینکه شعار آنان تعلیم و تربیت جامعه یهود می‌باشد، ولی خود دارای خصال رذیله عناد و حرص و طمع بمنال دنیوی هستند.

«أَتَأْمُرُونَ»: همزه استفهام انکاری و توییخی، تأمرون بهیئت مضارع و جمع و خطاب و مصدر آن امر بمعنی حکمفرمائی بر پیروانست، و کنایه از تعلیم دستورات تورا بجامعه یهود می‌باشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۴۲

«النَّاسَ»: اسم جمع و الف و لام آن عهد و مفرد آن انسان و از ماده انس و یا نسیان گرفته شده و اشاره بجامعه یهود است که پیروان علمای دین تورا هستند.

«بِالْبِرِّ»: با، حرف تعدیه و «بر» اسم مصدر بکسر با و تشدید را و مفرد محلی بالف و لام که دارای اطلاق و شمول است و بمعنی رفتار نیک و شایسته است و از آن ماده گرفته شده بر بفتح که بر بیابان بی پایان بتناسب آزادی و سعه آن گفته میشود. و بر هر رفتار و کردار شایسته‌ئی نیز بر بکسر گفته میشود، بتناسب اینکه هر عمل شایسته‌ئی لا محاله دارای مصالح فردی و اجتماعی خواهد بود. «وَتَسْوَنَ أَنْفُسِكُمْ»: جمله حالیه و مبنی بر توبیخ است «تَسْوَنَ»: بهیئت مضارع و جمع و خطاب و مصدر آن نسیان بمعنی غفلت و فراموشی است و کنایه از ائصاف برذائل اخلاق می‌باشد. «انفس»: جمع مکسر مانند نفوس و مفرد آن نفس و عبارت از روح ناطقه انسانست.

«وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ»: جمله اسمیه و حال، تلتون بهیئت مضارع و جمع و خطاب و مصدر آن تلاوت و بمعنی خواندن پی در پی می‌باشد. «الْكِتَابَ»: الف و لام آن عهد و بقرینه سیاق تورا است. و کریمه نیز مبنی بر توبیخ علمای یهود بوده زیرا با اینکه تورا را همواره میخوانند هرگز از ارشادات و تعلیمات آن پند نگرفته و از آن پیروی نمیکنند.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ»: اینجمله نیز توییخ است، همزه استفهام انکاری و توییخی، فا حرف تفریع و با اینکه باید صدر جمله در آید بلحاظ اینکه شأن همزه استفهام در صدر جمله است بدین تناسب همزه بر حرف فا، مقدم داشته شده.

جمله نافی و از آن ماده است عقل و عاقله که انسان را در نتیجه احاطه و آگاهی بمصالح و مفسد امور از خطرات پیروی هوی و هوس نگاهداری مینماید. و عقال نیز از آنست که بر زانوی شتر بسته میشود.

و کریمه توبیخ علمای یهود می‌باشد که تورا را همواره خوانده ولی هرگز در آن تدبّر و تعقل ننموده و بر حقائق آن آگاهی نیافته‌اند

و در مقام عناد و انکار رسالت رسول و نزول قرآن کریم و کتمان بشارت‌های توراۀ بر آمده‌اند.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۴۳

[سوره البقره (۲): آیات ۴۵ تا ۴۶] ص: ۱۴۳

اشاره

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵) الَّذِينَ يَلْقَوْنَ رَبَّهُمْ مُلَاقًا وَرَبَّهُمْ وَإِنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۴۶)

خلاصه ص: ۱۴۳

بوسیله صبر در ناگواریها و خواندن نماز از آفریدگار یاری جوئید که امریست بس بزرگ و دشوار، مگر بر اهل ایمان که با اشتیاق بحضور آفریدگار میشتابند.

آنچنان کسانی که یقین بمرگ داشته و همواره در انتظار آنند، که بدین سبب مشمول رحمت پروردگار گردند.

شرح ص: ۱۴۳

«وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»: کریمه در مقام تأکید بملازمت صلاۀ، و نیز ارشاد به این که نیل بسعادت و انصاف بفضائل وابسته بدو رکن است: یکی صبر و بردباری در برابر رنجها و ناگواریهای مقصود که مسئلت و درخواست حالست. و دیگر صلاۀ و توجه بآفریدگار که مسئلت قلبی و جوارحی است.

«اسْتَعِينُوا»: بهیئت امر ارشادی و جمع و مصدر آن استعانت و بر حسب سیاق بمعنی درخواست کمک از آفریدگار میباشد، زیرا او یگانه توانا و پشتیبانیست که میتواند ببندگان کمک فرماید، همچنانکه کریمه بدان ترغیب فرموده. و نیز کریمه «وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»: بدان تعلیم و ارشاد فرموده.

«بِالصَّبْرِ» با سببیه و اسم مصدر بمعنی تحمیل و بردباری در برابر ناگواریها و از ملکات فاضله بلکه پایه و اساس همه فضائل و کمالات میباشد زیرا بوسیله صبر و بردباری در برابر رنجهای مقصود میتوان بدان نائل شد و در حقیقت ملکه صبر عبارت از شایستگی انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۴۴

همه گونه کمالات و مسئلت حالی از پروردگار است که مشمول فضل و کمک او گردد و هرگز بشر بدون وسیله اعمال صبر بهیچ هدف و مقصد نیک و پسندیده‌ئی نخواهد رسید و هر چه مقصد مهمتر باشد لامحاله صبر و بردباری برای رسیدن بآن نیز زیاده خواهد بود و شاید بهمین نکته از امساک و صوم (روزهداری) تفسیر بصبر شده زیرا در برابر شدت میل نفسانی مقاومت نموده و خودداری میکند.

«وَ الصَّلَاةِ»: معطوف و ارشاد برکن دیگر از اساس کمالات و فضائل است یعنی بوسیله اداء صلوات عموماً و فرائض یومیّه خصوصاً از پروردگار کمک و نیل بمقصود را درخواست نماید و در حقیقت مسئلت وجودی و حالی و عملی از پروردگار است برای رسیدن بکمالی که فاقد آن بوده تا باو موهبت فرماید.

و محتملست سبب تقدیم صبر بر صلاۀ نیز آن باشد که ملکه صبر برای شایستگی و مسئلت حالی است که پروردگار مورد را شایسته دانسته و هنگام نماز درخواست وجودی و جوارحی او را اجابت فرماید.

و ذکر خصوص صلاة نه مطلق دعاء بدان لحاظ است که اقصی مرتبه عبودیت اعتقادی و خلقی و عملی است، و گفته شده که مراد مطلق دعاء و درخواست حاجت از پروردگار میباشد.

«وَأَنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»: تعلیل آنستکه استعانت در صورتی که واجد شرایط باشد باجابت خواهد رسید، زیرا فضل باری تعالی تام و زیاده بر آنست و هرگز وابسته بشرطی نخواهد بود. و چنانچه درخواست باجابت نرسد، بسبب قصور در مسئلت حالی درخواست کننده میباشد و نیز استعانت از آفریدگار اختصاص باهل ایمان و تقوی دارد.

ضمیر منصوب راجعت باستعانت که از کریمه استفاده میشود و محتملست ضمیر راجع بصلاة باشد، بلحاظ اهتمام بشأن آن و اینکه استعانت و مسئلت حالی و جوارحیت «لَكَبِيرَةٌ» مستثنی منه و لام تأکید و خبر و مرفوع و بقرینه سیاق عبارتست از سختی و تکلف که از لوازم خودستائی و طغیان میباشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۴۵

«إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»: جمله استثنائی و بحرف علی تعدیه شده که مشعر بر سختی است.

«الْخَاشِعِينَ» بهیئت فاعل و مجرور و مصدر آن خشوع و عبارت از انقیاد قلبی است.

یعنی از جمله شعار اهل ایمان آنستکه همواره بوسیله بردباری برای رسیدن بمقاصد خود از آفریدگار درخواست یاری نمایند.

«الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ»: کریمه تفسیر الخاشعین و ذکر مبادی نفسانی خشوع است. الذین، موصول و صفت. يظنون، بهیئت مضارع و جمع وصله و اسم مصدر آن ظن که از صفات تعلقیه نفسانیه و از مراتب نازل علم و یقین میباشد ولی در مورد کریمه بقرینه سیاق عبارت از یقین بموت و حساب است.

«أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ»: جمله بجای دو مفعول برای يظنون، ملاقوا بهیئت فاعل و مضاف و مصدر آن لقاء و کنایه از رسیدن بنعمت‌های ابدی است و بدین تناسب تعبیر میشود که اهل ایمان در اینجهان بواسطه حرمان از مشاهده حقائق که در نشئه برزخ و قیامت است پس از فرا رسیدن مرگ و انقطاع روح از بدن عنصری بر حقائق واقف و آگاه خواهند شد.

و اضافه لفظ جلاله ربّ بضمیر شاهد آنستکه لقاء رحمت باری با اعتماد قلبی و آرامش خاطر خواهد بود جمله و بیان مبادی اعتقادی حالت خشوع قلبی است که عبارت از یقین بآخرت و تذکر عالم حشر و حساب میباشد. و اتّصاف باین حالت فاضله تذکر یگانه وسیله سعادت و حالت خشوع نسبت پروردگار میباشد. و شاید بدین تناسب تعبیر بظن فرموده که همواره انتظار لقاء رحمت را دارند.

و نیز محتملست بدین تناسب باشد، که ظنّ بعالم حشر و جزاء و تذکر آن قطعاً سبب خشوع و هراس از پروردگار خواهد بود تا چه رسد بصفت علم و یقین و سائر مراتب آن.

«وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»: جمله معطوف و مفعول. و بیان اینکه از مبادی و علل خشوع قلبی آنستکه اهل ایمان یقین دارند که زندگانی و تنعم بنعمتهای ابدی هرگز پایان نخواهد داشت. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۴۶

تفسیر عیاشی از علی علیه السلام روایت نموده در تفسیر کریمه که فرمود: جمله يظنون بمعنی یوقنون میباشد یعنی یقین دارند در عالم محشر حضور خواهند یافت.

تفسیر امام علیه السلام فرمود: یعنی همواره انتظار دارند که رحمت پروردگار را دریابند زیرا بزرگترین کرامتی برای بندگان شایسته است.

و محتملست که ظنّ بمعنی امید باشد بلحاظ اینکه همواره از سوء عاقبت و پایان زندگی خود در بیم هستند بقرینه تفسیر امام علیه السلام که پایان زندگی بر آنان پنهانست.

و ایمن نیستند از اینکه بر آنان شقاوتی روی آورد.

از رسول مکرّم صلی الله علیه و آله و سلّم روایت شده که مؤمن همواره از سوء عاقبت خود ترسان خواهد بود. و تا هنگام احتضار و

مرگ بیم آنرا دارد که از مرضات پروردگار محروم ماند.

ابن شهر آشوب از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده کریمه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام و عثمان بن مظعون و عمار بن یاسر و اصحاب او نازل شده.

تفسیر عیاشی از امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر کریمه روایت نموده یعنی همواره یقین دارند، که هنگام رستخیز برای رسیدگی باعمال برانگیخته خواهند شد. و ظنّ بمعنی یقین است.

تفسیر قمی فرموده که ظنّ در قرآن کریم بدو وجه است ظنّ بمعنی یقین و شهود مانند کریمه «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ»: و نیز ظنّ بمعنی شک و تردید مانند کریمه «وَوَظَنَّاكَ ظَنَّ السَّوءِ».

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۴۷

[سوره البقره (۲): آیات ۴۷ تا ۴۸] ص: ۱۴۷

اشاره

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۴۷) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۸)

خلاصه ص: ۱۴۷

ای بنی اسرائیل بیاد آورید نعمتهائی را که پروردگار بر گذشتگان و نیاکان شما ارزانی داشته و آنانرا بر سائر طوائف بشر در آرزمان برتری داده است.

پرهیزید از عناد با پروردگار که هنگام رستخیز هرگز کسی کفایت از دیگری ننموده و جلوگیری از اجراء کیفر بر او نکند، و وساطت از اجراء کیفر بر دیگری پذیرفته نشود، و فداء و عوض در برابر گناهان پذیرند و هرگز گناهکاران و معاندان با پروردگار کمک و یاری نخواهند داشت.

شرح ص: ۱۴۷

«یا بنی اسرائیل اذکروا نِعْمَتِيَ الَّتِي» کریمه خطاب توییخی بجامعه یهود است مبنی بر امتنان بر آنان به این که بر اسلاف و نیاکان آنها نعمتهای بیشماری ارزانی داشته که سبب فضیلت آنان بوده و یگانه جامعه توحید در سلسله بشر بشمار آمده‌اند و آنها را از فرزندان ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط قرار داده که از طبقات ممتازه جامعه بشر و از انبیاء و رسولان و مؤسسان توحید در جامعه بشر بوده و نیز همه انبیاء را جز معدودی از بنی اسرائیل قرار داده ولی این نعمتها را کفران نموده و همواره در مقام عناد با آنان برآمده‌اند. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۴۸

«اذکروا نِعْمَتِيَ» بهیئت امر مبنی بر توییخ و ضمنا ذکر نعمتها که بر اسلاف و نیاکان آنها ارزانی داشته است.

«نِعْمَتِيَ» اسم مصدر و اضافه بضمیر متکلم و اطلاق آن شامل همه گونه نعمت هائی است که در آیات کریمه پاره‌ئی از آنها یادآوری میشود.

«أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» خطاب بجامعه یهود است که در زمان بعثت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نزول قرآن کریم میزیسته و هم

چنان بر آیندگان آنان که بر آن سیرت و روش باشند و امتنان باعتبار اسلاف آنان بوده.

«وَأَنْتَ فَضَّلْتَكُمُ عَلَى الْعَالَمِينَ»: جمله بیان و تفسیر نعمتهای پروردگار است «فَضَّلْتَكُمُ»: بهیئت ماضی و ضمیر مفعول، خطاب امتنانی بر جامعه یهود است باعتبار فضیلت‌هایی که بر نیاکان و اسلاف آنان ارزانی داشته است از جمله فضیلت نژادی آنانست که از فرزندان پیشوایان توحید مانند ابراهیم و اسحاق و یعقوب بوده‌اند و از جمله نعمتهائی که بوساطت موسی کلیم علیه السلام بر بنی اسرائیل موهبت شده که پاره‌ئی از آنها در آیات کریمه ذکر شده است.

«عَلَى الْعَالَمِينَ»: علی حرف تعدیه. العالمین، جمع عالم بفتح لام شرح آن گذشته است و مورد کریمه بقرینه سیاق عبارتست از سائر قبائل و طوائف جامعه بشر که در زمان اسلاف و نیاکان آنان میزیسته‌اند.

و از این تقریب استفاده شد که تکرار خطاب توبیخی بیهود در این کریمه بلحاظ امتنان بر اسلاف و نیاکان آنانست بواسطه فضیلت‌هایی که بآنان موهبت شده.

«وَأَنْتَ يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»: کریمه بتناسب سیاق نیز مبنی بر توبیخ و تهدید جامعه یهودست. بسبب کفران نعمت‌ها و خصلت رذیله عناد که سیرت آنان میباشد. ولی مفاد کریمه ارشاد بسری از اسرار نشئه قیامت و حساب است، از جمله آنکه نوامیس جهان طبیعت هرگز در آن نشئه تأثیری نخواهد داشت. زیرا وابسته بمبادی و علل تدریجیه نبوده و نیز مقرون بتبدل که از لوازم ذاتی جهان طبیعت است نخواهد بود.

«أَنْتَ يَوْمًا»: بهیئت امر و جمع و مبنی بر تهدید و مصدر آن اتقاء که مبالغه در پرهیز انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۴۹

از کیفر اعمال ناشایسته و خصال رذیله کفر و عنادست. و از ماده وقایه گرفته شده. یعنی همواره پرهیزید از اینکه مستوجب کیفر آفریدگار گردید.

«يَوْمًا» ظرف زمان و منصوب بظرفیت و یا بنزع حرف جرّ. و مفرد نکره و عبارت از عالم قیامت و نشئه رستاخیزست که تفسیر و لوازم و شؤون ذاتی آن ذکر خواهد شد.

«لَا تَجْزِي نَفْسٌ»: جمله بهیئت نفی و مجرّد بمعنی کفایت و جلوگیری است. نفس، مفرد و نکره واقع در سیاق نفی و اطلاق آن شامل همه نفوس و افراد جامعه بشر میشود. جز آنانکه استثناء ذاتی و تخصّص موهوبی دارند.

«عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»: چون جمله «لَا تَجْزِي» بحرف عن تعدیه شده بقرینه سیاق عبارتست از عدم کفایت و اینکه هرگز کسی از اجراء کیفر بر دیگران نتواند جلوگیری کند. نفس، نیز مفرد و نکره و مجرور واقع در سیاق نفی و اطلاق آن شامل نفوس سلسله بشرست که دچار کیفر و عقوبت میباشند.

«شَيْئًا» صفت مشبهه و مفرد نکره و مفعول و بقرینه سیاق کنایه از کیفر و عقوبت است. و اطلاق آن شامل همه گونه مراتب عقوبات میشود.

و کریمه ارشاد و بیان حقیقت نشئه رستاخیزست که از آثار و لوازم قطعی آنست که هرگز کسی نتواند از کیفر و عقوبتی که نفوس دیگر از بشر استحقاق آنرا داشته کفایت نموده و بتوانائی خود از اجرای آن جلوگیری کند، زیرا عالم قیامت نشئه‌ئیست که بشر آنچه را که در نظام اختیار اکتساب نموده و در او رسوخ یافته سرائر آن مکشوف و هویدا گردیده و بدان صورت محشور خواهد شد، و هرگز قابل تبدل نخواهد بود.

زیرا صورت ذاتی اکتسابی آنانست. و لازم نشئه ظهور سرائر نفوس بشر، آنست که نوامیس طبیعت در آن تأثیر نخواهد داشت. و از جمله آن عدم کفایت فردی از دیگرست، یعنی باستناد قدرت خود از اجرای کیفر بر دیگری هرگز نتواند جلوگیری کند، چه بطور استقلال و یا اعداد.

«وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»: از جمله احکامیکه نظام اجتماع بشری میباشد آنستکه هرگاه کسی مرتکب جنایت شود برای اجراء کيفر مجتمع در باره او چنانچه شخص انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۵۰ شایسته‌ئی درخواست عفو کند شفاعت او پذیرفته شده و مجرم مورد عفو قرار میگیرد.

و چون نشئه رستاخیز وابسته بقوانین و نوامیس طبیعت نیست این قانون در آن حکمفرما نبوده و تأثیری نخواهد داشت. «لَا يُقْبَلُ»: جمله معطوف و نافیه و بهیئت مجهول و بیان لازم ذاتی دیگری از نشئه جزاست. و اسم مصدر آن قبول. «منها»: ضمیر مجرور راجعست بنفوس بشر.

«شَفَاعَةٌ»: اسم مصدر و مفرد نکره واقع در سیاق نفی و بقرینه سیاق عبارت از درخواست عفو از اجراء کيفر بر گناهکار میباشد. و قانون شفاعت که از نوامیس و ارکان حیاتی بشرست در نشئه قیامت جاری نخواهد بود، جز از آنانکه دارای مقام وساطت فیوضات تکوینی و تشریحیه‌اند مانند انبیاء و اوصیاء آنها علیهم السلام که استثناء ذاتی دارند بر حسب آیات کریمه. و شفاعت آنان در باره پیروان خود سنخ دیگر از شفاعت بوده و از مظاهر رحمت پروردگار در آن نشئه میباشد. زیرا شفاعت آنان از شئون مقام وساطت و شهادت آنانست بر پیروان خود بر حسب کریمه:

«لَيَكُونَنَّ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» حَج: ۷۹. و دارای مراتبی است: از جمله وساطت در تعریف که اقصی مرتبه آن شفاعت و شهادت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم در پیشگاه آفریدگار بر انجام وظائف تبلیغیه سائر انبیاء علیهم السلام میباشد.

و دیگر شفاعت انبیاء از پیروان خود، و همچنان شفاعت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء طاهرین او علیهم السلام در باره اهل ایمان دارای مراتبی است از جمله وساطت در تعریف آنان و گواهی بمقامات اهل ایمان که از شئون شهادت آنانست بر عقائد و ملکات و سرائر افعال اهل ایمان. و مرتبه نازله آن عبارت از شفاعت در باره گناهکاران از اهل ایمان میباشد. و در حقیقت سبب استحقاق گناهکاران برای شفاعت همانا ظهور و رشد ایمان و رابطه اعتقاد است که بوسائط فیوضات و رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء طاهرین او علیهم السلام داشته‌اند، و در نشئه قیامت بسر حد نصاب و ظهور رسیده و استحقاق یافته‌اند که مورد فضل گردیده و مشمول شفاعت شفعاء شوند.

از این تقریب استفاده شد که شفاعت در باره جنایتکاران که در نظام حیاتی بشر جاری انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۵۱ است، مبتنی بر علل و صلاحیت ذاتی نبوده، بدینجهت در نشئه جزاء این سنخ شفاعت هرگز پذیرفته نخواهد شد. «وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ»: از جمله قوانین جاریه در نظام بشر آنستکه چه بسا در برابر جنایت از مجرمان بدل مالی گرفته شود که از آن بجریمه و کيفر مالی تعبیر میشود.

و این قانون در نشئه جزاء در باره کفار و معاندان اجراء نخواهد شد. زیرا نفوس شریه آنان استحقاق ذاتی برای عقوبات ابدی دارند. گذشته از اینکه اموال و اعتبارات مالی نیز از ارکان نظام حیاتی این نشئه است. بدین برهان در باره نفوس خبیثه کافران و معاندان این قانون یعنی پرداخت جریمه در نشئه قیامت اجراء نخواهد شد.

«لَا يُؤْخَذُ»: جمله معطوف و بهیئت مضارع و مجهول و مصدر آن اخذ و بقرینه سیاق عبارت از پذیرفتن عوض و رهائی کافرانست از اجراء کيفر بر آنان. ضمیر مجرور «منها» راجعست بنفوس خبیثه کافران.

«عَدْلٌ»: صفت مشبیه و مفرد نکره واقع در سیاق نفی و عبارت از عوض مالیست که برابر و معادل با جرم باشد. «وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ»: از جمله قوانین جاریه در نظام حیاتی نصرت و کمک بشرست با یکدیگر در برابر دشمنان. و این قانون نیز در نشئه جزاء در برابر قدرت و قهر پروردگار هرگز امکان‌پذیر نیست.

جمله اسمیه و نافیه و ضمیر فصل برای تأکیدست. و بهیئت مضارع و مجهول و اسم مصدر آن نصرت و عبارت از یاری دیگریست

در برابر دشمن بمنظور غلبه بر او.

تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر کریمه: «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» روایت نموده که فرمود هیچیک از پیغمبران و رسولان شفاعت نتوانند نمود مگر پس از آنکه پروردگار بآنان اذن فرماید جز رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم زیرا پروردگار قبل از روز قیامت در باره شفاعت اهل ایمان با اذن فرموده است بدینجهت ولایت بر شفاعت از شؤون رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء او علیهم السلام میباشد و سپس برای سائر انبیاء و پیغمبران خواهد بود. انوار درخشان، ج ۱، ص:

۱۵۲

تفسیر عیاشی از عبیده بن زراره روایت نموده که شخصی از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود از اینکه آیا مؤمن میتواند شفاعت نماید گنجهکاران را؟ حضرت فرمود آری. و نیز شخص دیگر که در حضور حضرت بود عرضه داشت آیا مؤمنان نیز بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیازمند هستند؟ حضرت فرمود بلی، زیرا برای مؤمنان نیز ناچار لغزشها و گناهانی خواهد بود. و هرگز کسی در روز قیامت از شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بی نیاز نخواهد بود.

تفسیر عیاشی از احد الصادقین علیهما السلام در تفسیر کریمه: «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً» روایت نموده که مراد ولایت بر شفاعت است.

شیخ صدوق در کتاب امالی از حضرت رضا از آباء گرام خود علیهم السلام از امیر المؤمنین علیه السلام از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده: هر که ایمان بحوض کوثر نیابد پروردگار او را نزد حوض کوثر بر من وارد نخواهد فرمود. و نیز هر که بشفاعت من ایمان نیابد آفریدگار او را هرگز بشفاعت من نائل نفرماید و نیز رسول مکرم فرمود همانا شفاعت من در باره گنجهکاران از اهل ایمانست. و اما نیکان و نیکوکاران از مؤمنان بر آنان باکی نخواهد بود.

راوی از حضرت رضا علیه السلام سؤال نمود از تفسیر کریمه: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى». حضرت فرمود یعنی هرگز شفاعت از پروردگار در باره گنجهکاران شفاعت نخواهند نمود جز در باره آنانکه دارای دین مرضی بوده و با ایمان باشند.

کتاب خصال از علی علیه السلام روایت نموده از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم، سه طائفه نزد پروردگار شفاعت کنند و پذیرفته شود. پیغمبران و سپس علماء و دیگر شهداء (آنانکه در نشر دین اسلام بدرجه رفیع شهادت نائل گشته‌اند).

و نیز کتاب خصال از حضرت رضا علیه السلام از آباء گرامی از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که روز قیامت پروردگار در باره مؤمنان بذل رحمت فرماید و آنانرا بر گناهان خودشان آگاه ساخته و سپس از آنان عفو فرماید، بطوریکه هیچیک از پیغمبران و فرشتگان بر گناهان آنان آگاه نشوند و سپس گناهان و لغزشهای آنانرا بحسنات تبدیل فرماید. انوار درخشان،

ج ۱، ص: ۱۵۳

مفسر گوید: تبدل گناهان بحسنات بتناسب آنست که افعال ناشایسته‌ئی که از اهل ایمان صادر شود بطور قسر و برخلاف ایمان (بواسطه غلبه میل نفسانی) بوده بدین جهت تبدل پذیر بوده که جنبه عبودیت یافته و بصورت اصل و مبدء نفسانی آن که ایمانست درآید.

و نیز روایت شده در ذیل کریمه: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا» بقره: ۱۴۳. که پیغمبران بر پیروان خود گواه هستند و رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم شاهد بر همه آنهاست. پس او شاهد بر همه گواهان میباشد و چنانچه شهادت و گواهی انبیاء نباشد نشئه جزاء مبتنی بر پایه و اساسی نخواهد بود (یعنی ظهور سعه رحمت پروردگار بوسیله وساطت و شهادت پیغمبران عموماً و رسول مکرم و اوصیاء طاهرین او علیهم السلام میباشد).

مفسر گوید: ظهور تام و سبقت رحمت پروردگار در نشئه جزاء بواسطه شهادت و گواهی پیغمبران خواهد بود. و چون رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و همچنان اوصیاء او سبقت رتبی در مقام عبودیت بر همه انبیاء علیهم السلام داشته‌اند پس او و اوصیاء

طاهرین او شاهد بر همه آنان میباشند چه از لحاظ تعریف مقامات و چه در انجام وظائف تبلیغیه آنان.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۵۴

[سوره البقره (۲): آیات ۴۹ تا ۵۶] ... ص: ۱۵۴

اشاره

وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبُّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹) وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۰) وَ إِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۵۱) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۲) وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۵۳) وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ مِنْكُمْ لَمَنِ الظُّلْمَ أَنْفُسِي كُنْتُ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۵۴) وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذْنَاكُمُ الصَّاعِقَةَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۵) ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۶)

خلاصه ... ص: ۱۵۴

ای بنی اسرائیل بیاد آورید هنگامی که شما را از ستم فرعونیان رهانیدیم در حالیکه زیر شکنجه آنان بودید. چه آنکه پسران نوزاد شما را کشته و دختران را باسارت و کنیزی نگاه میداشتند. و این آزمایش دشواری بود که پروردگار شما را بدان آزمود. و نیز در نظر داشته باشید هنگامیکه رود نیل را برای رهائی شما شکافتیم. که از آن گذر نمودید و سپس فرعون و لشکریان او را در دریا هلاک کردیم در حالیکه بآنان نظاره میکردید. و بیاد آورید هنگامیکه موسی را چهل شبانه روز (بکوه طور برای نزول تورا) خواندیم آنگاه در غیبت او از پرستش آفریدگار کناره گیری نموده و گوساله را پرستیدید. پس از پرستش گوساله شما را کیفر نموده و سپس از گناه شما درگذشتیم شاید بدینوسیله همواره در پرستش آفریدگار پایداری نموده و سپاسگزاری کنید.

و نیز برای رهنمائی شما تورا را بر موسی فرستادیم شاید راه سعادت بیمائید. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۵۵

و بیاد آورید گفتار موسی را بنی اسرائیل که: چون پرستش گوساله نمودید شایسته عقوبت گردیدید، برای بازگشت بسوی خدا یکدیگر را بکشید که این کیفر وسیله آمرزش خواهد بود. پس از آنکه چنان کردند پروردگار توبه و ایمان آنانرا پذیرفت زیرا که او در باره گنهاران مهربانست.

و نیز بیاد آورید درخواست ناشایست خود را از موسی که: هرگز ما بتو نگریم جز آنکه خدایرا آشکارا ببینیم بدانجهت آتش سوزانی شما را فرا گرفته و غضب پروردگار را مشاهده کردید. و پس از مرگ ناگهانی شما را برانگیختیم شاید از این موهبت سپاسگزاری کنید.

شرح ... ص: ۱۵۵

«وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»

: آیات کریمه در تفسیر کریمه «یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» بقره: ۴۷ و اشاره بیکایک نعمتهای بی‌مانندیست که پروردگار بوسیله موسی علیه السلام بجامعه بنی اسرائیل موهبت فرموده. و در آیات گذشته در طی توبیخ و تهدید بطور اجمال بآنها اشاره فرموده است که در برابر آن نعمت‌ها کفران نموده و در مقام عناد برآمده‌اید.

«وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ» إذ اسم و مبنی و ظرف زمان برای ماضی است و متعلق بجمله «اذکروا» که در تقدیر گرفته شده. نجینا، بهیئت ماضی و متکلم و تعدیه که بمعنی رهانیدن از خطر و هلاکت است و از ماده نجات گرفته شده و ضمیر خطاب راجعست بیهود، چه آنانکه در زمان موسی میزیسته‌اند و چه پس از آن. و پس از نزول آیات کریمه، جامعه یهود همواره مورد خطاب امتنانی و توبیخی خواهند بود به این که نعمت‌های بی‌مانند که بر نیاکان آنان موهبت شده و سلسله یهود نیز از آن بهرمنند گشته همواره کفران نموده و در مقام لجاج هستند.

آل، در اصل اهل بوده بقرینه تصغیر آن که اهیل میباشد و یا از اول که بمعنی انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۵۶ رجوع است مانند عول که عائله را گویند. و آل اختصاص بخویشان نسبی و سببی دارد و در مورد کریمه بقرینه سیاق بر پیروان فرعون و قبطیان اطلاق شده.

«فِرْعَوْنَ»: صفت و از آنست تفرعن بمعنی طغیان و خودپرستی، و لقب پادشاهان و عمالقه مصر بوده همچنانکه قیصر لقب پادشاهان روم. و نیز کسری به پادشاهان فرس و نجاشی بسلاطین حبشه و خاقان بشاهان ترک و تاتار گفته میشود و بر حسب تواریخ پادشاه مصر در زمان موسی رامسس ششم بوده که آنرا مصعب بن ریّان نیز گفته‌اند. و هنگامی که یعقوب اسرائیل علیه السلام بدرخواست یوسف از کنعان با فرزندان و خانواده خود بمصر آمدند هفتاد نفر بودند و در زمان موسی کلیم علیه السلام که چهار صد سال و اندی گذشته بود فرزندان یعقوب اسرائیل در مصر ششصد و بیست هزار بودند. با آنهمه شکنجه‌های قبطیان که زیاده بر هفتاد سال ادامه داشت. و کریمه بطور تلویح شکنجه و آزارهاییکه بر بنی اسرائیل وارد شده بآل فرعون (قبطیان) اسناد داده بلحاظ کثرت نفوذ و قدرتیکه هر یک از قبطیان بر بنی اسرائیل داشته و برای شؤن حیاتی آنان احترامی قائل نبوده بدینجهت از هیچگونه جنایتی در باره آنان فرو گذار نبودند.

«يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» جمله فعلیه و حال برای آل فرعون و یا برای ضمیر مفعول نجیناکم و یا بیان حال از هر دو. «یسومون» بهیئت مضارع و جمع و تعدیه و مصدر آن سوم بمعنی بخطر و هلاکت افکندنست و جمله دلالت بر تلبس و اتّصاف فاعل بمبدء دارد یعنی همواره بر آنان جنایت روا می‌داشتند.

«سُوءَ الْعَذَابِ»: سوء بضم سین اسم مصدر از ماده سوء و از آنست مسائه و سیئه که بمعنی کار زشت و ناشایسته میباشد. العذاب، اسم مصدر و تعدیه و از آنست تعذیب که بمعنی آزار و شکنجه است. سوء، منصوب و مضاف بموصوف و جمله صفت برای مفعول مطلق محذوف است و کنایه از شدت آزار و شکنجه میباشد.

و بر حسب نقل بعض تفاسیر از جمله آزارهای بر بنی اسرائیل آن بوده که زورمندان آنانرا بکارهای سخت و دشوار از قبیل شکستن سنگ و بناء و امیداشتند و زنان را برای انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۵۷ بافندگی و از ضعفاء و ناتوانان نیز جزیه میگرفتند.

و سبب آزار قبطیان ببنی اسرائیل آن بوده که فرعون در خواب دید آتشی از بیت المقدس بسوی مصر روی آورد و خانه‌های قبطیانرا سوزاند ولی بنی اسرائیل سالم ماندند. بدینجهت در بیم و هراس شد و تعبیر آنرا از کاهنان پرسش نمود، گفتند که از بنی اسرائیل نوزاد پسری بدنیآید که سلطنت و پادشاهی فرعون را واژگون خواهد نمود. از آن هنگام در صدد آزار گوناگون ببنی اسرائیل برآمد که کریمه به پاره‌ئی از آنها اشاره فرموده است.

«يَذَّبْحُونَ أَبْنَاءَكُمْ» تفسیر و بیان جمله «يَسْؤُمُونَكُمْ» و حال برای «آلِ فِرْعَوْنَ» و یا برای ضمیر مفعول «نَجَّيْنَاكُمْ» میباشد. یذبّحون،

بهیئت مضارع و جمع و مزید فیه از باب تفعیل و مجرد آن ذبح بمعنی کشتن و بریدن رگهای گردنست. و جمله بهیئت مزید فیه مبالغه در ایراد جنایت و کشتن نفوس از بنی اسرائیل میباشد. و جمله بتخفیف نیز خوانده شده.

«أَبْنَاءُكُمْ»، مفعول جمله و جمع و مفرد آن ابن که از ماده بناء گرفته شده و در مورد کریمه بقرینه سیاق عبارت از پسران نوزاد است زیرا از جمله جنایات بر بنی اسرائیل آن بوده که پسران نوزاد آنها را سر میبردند.

«وَيَسِيخِيُونَ نِسَاءَكُمْ»: جمله معطوف و تفسیر جمله یسومونکم و بهیئت مضارع و جمع و مصدر آن استحياء و مبالغه در جنایات و رفتار شنیع و ناسزاست که مورد حیای طبع و نفرت فطری زنان میباشد. و بدین نکته تعبیر بنساء فرموده که دختران نوزاد از بنی اسرائیل را برای رفتار زشت و ناشایسته نگاه میداشتند. نساء و نسوه و نسوان اسم جمع و مفرد آن مرأه است.

«وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ»: جمله حالیه. فی ذلکم متعلق ببلاء و ضمیر جمع اشاره بانواع آزارها و شکنجه‌ها و یا اشاره بنعمت و رهایی آنان بوسیله موسی علیه السلام میباشد. بلاء، بفتح و الف ممدوده مبتدای مؤخر از ماده بلیه و بلوه و اسم مصدر و عبارت از شکنجه و سختی است که از قبطیان بر بنی اسرائیل وارد میشد که بدان انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۵۸

آزمایش شدند و یا بمعنی نعمت و رهاییست که بوسیله موسی بآنان روی آورد.

«مِن رَّبِّكُمْ»: متعلق ببلاء و ذکر لفظ جلاله، مشعر بقدرت پروردگارست که بواسطه شایستگی بنی اسرائیل برای کیفر، قبطیان بر آنان دست یافته و از هیچگونه جنایتی در باره آنان خودداری نداشتند. همچنانکه کریمه «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّن السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ». بقره: ۵۹. سبب شایستگی برای اجراء عقوبت در باره یهود را ظلم و ستمهای بیشمار آنان ذکر فرموده. «عَظِيمٌ» صفت برای بلاء زیرا بسیار سخت و دشوار بوده است.

در بعض تفاسیر از جمله تفسیر مجمع در ضمن شرح کریمه ذکر نموده که پس از تعبیر کاهنان خواب فرعون را، دستور داد که پسران نوزاد از بنی اسرائیل را بکشند و دختران را واگذارند. و بدینمنوال چندین سال بر بنی اسرائیل بگذشت و از طرفی بسبب آزار و شکنجه اغلب از بنی اسرائیل میمردند.

قبطیان نزد فرعون شکایت نمودند که بجهت بسیاری مرگ در بنی اسرائیل نزدیکست کارهای سخت بر ما واگذار شود. بدینجهت فرعون دستور داد که یک سال نوزادان را بکشند و سال دیگر واگذارند و هارون فرزند عمران در سالی بدنیا آمد که نوزادان را وامیگذاشتند و موسی بن عمران در سال دیگر بدنیا آمد که نوزادان را میکشند.

«وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ»: کریمه مبنی بر امتنان بنعمت بی مانند دیگرست که بر بنی اسرائیل ارزانی داشته شده و دشمنان دیرینه را در پیش روی آنان بهلاکت افکنده یعنی از هنگامیکه موسی سبطیان (بنی اسرائیل) را از مصر شبانه بیرون آورد که بسوی بیت المقدس روانه شوند، فرعون با لشکریان خود که بالغ بر یک میلیون و هفتصد هزار بودند در تعقیب موسی علیه السلام و بنی اسرائیل برآمدند و موسی علیه السلام آنانرا از رود نیل عبور داد و فرعون و لشکریان او در دریا هلاک شدند.

«إِذْ»: ظرف زمان ماضی مبنی بسکون و عامل آن جمله «اذکروا» که در تقدیرست «فَرَقْنَا»: بهیئت ماضی و متکلم و تعدیه و مصدر آن فرق که بمعنی گشودن میباشد.

«با»: سببیه و ضمیر خطاب بنی اسرائیل راجعست. البحر: الف و لام آن عهد و انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۵۹

مفعول و عبارت از رود نیل که شهر مصر در ساحل آن بوده است.

«فَأَنْجَيْنَاكُمْ»: جمله تفریع و بهیئت ماضی و نسبت تحققیه و تعدیه و مصدر آن إنجاء از باب افعال یعنی کسی را از خطر و هلاکت رهاییدن که بوسیله گشودن راههایی چند در رود نیل همه قبائل بنی اسرائیل بآسانی از آنها گذر نموده و بساحل رسیدند.

«وَأَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ»: ذکر نعمت و منت دیگرست بر بنی اسرائیل، جمله معطوف و بهیئت ماضی و تعدیه و مصدر آن اغراق است. «آلَ فِرْعَوْنَ»: مفعول جمله و بقرینه سیاق عبارت از قبطیان و لشکریان که بهمراه فرعون در تعقیب موسی آمده بودند.

«وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»: جمله اسمیه و حال. «تَنْظُرُونَ» بهیئت مضارع و جمع و این نیز امتنان دیگریست که هلاکت دشمنان دیرینه خود را در دریا میدیدند. و پس از آنکه فرعون و لشکریان او در تعقیب بنی اسرائیل بدریای نیل وارد شدند دوازده راه که در نیل برای عبور بنی اسرائیل گشوده شده بود بیکدیگر پیوسته و فرعونیان غرق شدند.

از ابن عباس نقل شده که پروردگار بموسی وحی فرمود که برای رهائی بنی اسرائیل از ستم فرعون و قبطیان شبانه قوم خود را از مصر بیرون ببر. هنگامیکه موسی آنها را بیرون برد فرعون با لشکریان خود که بالغ بر یک میلیون و کسری بودند در تعقیب آنها برآمدند. در صورتی که بنی اسرائیل ششصد و بیست هزار بودند.

و چون موسی با قوم خود نزدیک دریا رسیدند صدای لشکریان فرعون را از دنبال شنیدند بموسی گفتند ما را آزار رسانیدی، چه آنکه بدریا رسیدیم و فرعون نیز با لشکریان خود از دنبال میرسد. موسی گفت امیدست که پروردگار فرعونیان را هلاک کند و شما را از آزار آنان رهائی بخشد. یوشع بن نون بموسی گفت بچه مأموری؟ فرمود مأمور هستم که عصا را بدریا بزنم.

پروردگار بدریا وحی فرمود که از موسی اطاعت نما. چون عصا را بدریا زد گشوده شد و دوازده راه نمایان گشت که هر قبیله از بنی اسرائیل از یک راه عبور نمایند. سبطیان گفتند که راه دریا گل و از آن عبور نخواهیم نمود. پروردگار باد تندی بر آن مسلط انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۶۰

کرد که راه‌ها را خشکانید همچنانکه کریمه «فَأَضْرَبَ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا». طه: ۸۰.
حاکمی است.

سپس موسی با قوم خود بدریا وارد شده برخی گفتند که ما قبیله‌های دیگر را نمیبینیم؟ بموسی وحی شد که عصای خود را بسمت راست و چپ دریا اشاره نما، در این هنگام فرعون با لشکریان خود بکنار دریا رسیده و ترسیدند که در راههای گشوده دریا وارد شوند.

جبرئیل متمثل و بهیئت انسانی درآمده بر مادیانی سوار وارد دریا شد. سپس فرعون با لشکریان خود وارد شدند هنگامیکه بنی اسرائیل از دریا گذشته و بساحل رسیده بودند. پروردگار دریا را بهم آورد هنگامیکه فرعون با لشکریان خود در دریا راه مییمودند. جملگی غرق شدند و بنی اسرائیل هلاکت آنانرا مشاهده میکردند.

«وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»: کریمه مبنی بر توبیخ دیگریست بلحاظ بلادت فکر و لجاج آنان به این که موسی گروهی از آنانرا با خود بکوه طور برد برای اینکه توراۀ بر او نازل شود سائر بنی اسرائیل در غیبت موسی گوساله سامری را پرستش نمودند و این ننگ در آنان باقی ماند.

«وَإِذْ وَاَعَدْنَا»: إذ ظرف زمان ماضی و مبنی. واعدنا: بهیئت ماضی و مصدر آن مواعده از باب مفاعله که نسبت فعل بهر دو طرف مربوطست، یعنی پروردگار موسی را برای نزول توراۀ بر او بکوه طور خواند و موسی نیز پذیرفت.

لفظ موسی در لغت عبری مرکب از مو بمعنی ماء (آب) و شی (بنقطه) بمعنی شجر (درخت) بتناسب اینکه کنیزان آسیه ملکه مصر در کنار نیل در زیر درختان صندوقی یافتند که در آن طفل نوزادی بود و او را موسی نامیدند.

و موسی علیه السلام تا سنّ رشد در دربار فرعون پادشاه مصر زندگی مینمود و فرزند عمران فرزند یصهیر فرزند فاهث فرزند لاوی فرزند یعقوب اسرائیل علیه السلام میباشد.

و لفظ موسی که بر کلیم علیه السلام گفته میشود عجمه یعنی لفظ مرکب عبری است و لفظ موسی نیز در عربی که گفته میشود اسم مفعول از ماده ایساء و تعدیه میباشد و از انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۶۱

آنست «أوسیت رأسه» که بمعنی سر تراشیده است.

«أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»: منصوب و ظرف که مدّت میقات و مواعده با پروردگار بوده و مفرد آن أربع و عبارت از چهل که حدی از عددست

«لَيْلَهُ» مفرد و نکره و تاء آن وحدت و منصوب و تمیز برای عدد بمعنی شب و بتناسب تیره گی و تاریکی آن لیل گفته میشود و از آنست «لَيْلَةُ لَيْلَاء» که شب بسیار تیره و تاریک را گویند و جمع آن لیالی. و هنگام دعوت موسی بکوه طور چهل شبانه روز بوده که پس از گذشتن آنمَدّت و خلوت و مناجات با پروردگار، توراّه که بهترین موهبت الهیست بر موسی کلیم علیه السلام نازل شده. و بر حسب کریمه «فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» اعراف: ۱۳۹ استفاده میشود که میقات چهل شبانه روز پی در پی ادامه داشته است.

و تناسب تعبیر از شبانه روز بلیله آنست که شب بر حسب زمان بر روز مقدم است و اول هفته و همچنان اول ماه از شب شروع میشود بلحاظ آنکه قرائن تشخیص زمان از حرکت ماه و ستارگان استفاده، و سبب امتیاز هر شب از شبهای دیگر و نیز سبب امتیاز هر ماه از ماه دیگر میشود و همچنان امتیاز فصول شمسی از یکدیگر همانا از چگونگی حرکت ستارگان تشخیص داده میشود. و در مورد کریمه که میقات را شب مقرر فرموده و روز را تابع و پیرو آن قرار داده ممکنست بقرینه مورد بدان لحاظ باشد که شب هنگام خلوت و انس و مناجات با پروردگار میباشد.

و بر حسب کریمه «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ» اعراف: ۱۳۹ و تفسیر که از روایات شریفه استفاده میشود اول میقات از شب اول ذیقعه بوده و اینمَدّت را نیز بقوم خود وعده فرموده، و سپس ده شب از اول ذیحجه نیز بدان افزوده شد پس مجموع میقات موسی بطور برای نزول توراّه چهل شبانه روز پی در پی بوده است. که پس از پایان چهل شب بهترین عطیه الهی بموسی کلیم علیه السلام موهبت شده.

و بر حسب ظاهر کریمه و سیاق آن و نقل بعض تفاسیر دعوت موسی بکوه طور برای نزول توراّه پس از غرق فرعون و لشکریان او بوده که موسی بنی اسرائیل را دگر بار بشهر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۶۲ مصر برگردانید.

«ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ»: کریمه مبنی بر توییح جامعه یهودست یعنی با اینکه پروردگار، موسی کلیم علیه السلام را بکوه طور دعوت فرموده که توراّه را برای تعلیم و تربیت بنی اسرائیل بر او نازل کند و از مرحله همجیت آنان را بسوی سعادت سوق دهد و نیز سالیان دراز بنی اسرائیل دعوی ایمان مینمودند، باز از رذالت اخلاقی و عناد چند روزی از غیبت موسی بیش نگذشته بود که بسیاری از آنان گوساله پرستی را اختیار نمودند.

گرچه معدودی این ننگ را بر جامعه یهود رواداشته ولی کریمه بطور مخاطبه اسناد بجامعه آنان فرموده، بلحاظ اینکه رابطه اجتماعی بشر با یکدیگر همانا وحدت عقیده و سیرت اخلاقی و روش و کردار و رفتار آنانست، و چون جامعه یهود در اظهار این عقیده و شعار با نیاکان خود هم آهنگ بوده بدین تناسب در کریمه خطاب توییح آمیز بهمه آیندگان از یهود فرموده زیرا در هیچ جامعه از توحید، هم چه سابقه نداشته که پس از مدتی دعوی ایمان پروردگار، شعار خود را گوساله پرستی قرار دهند؟! «ثُمَّ»: حرف تفریح و ترتیب «اتَّخَذْتُمُ»: بهیئت ماضی و جمع و خطاب توییحی بجامعه یهودست و مصدر آن «اتَّخَذَ»: از باب افتعال و بقرینه سیاق عبارت از پرستش و شعار دینی خود قرار دادند.

«الْعِجْلَ»: مفعول اول برای جمله و الف و لام آن عهد و اشاره بگوساله سامریست. و بقرینه سیاق مفعول دوم جمله حذف شده که «الها» باشد یعنی سامری جامعه یهود را فریفت و گوساله‌ئی را که ترتیب داده بوده پرستش کردند.

«مِنْ بَعْدِهِ»: ظرف و مجرور و متعلق بجمله و بواسطه اضافه مجرور بوده و ضمیر آن راجعت بموسی یعنی پس از غیبت موسی و رفتن بکوه طور بنی اسرائیل گوساله را پرستش و سجده کردند.

«وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ»: جمله اسمیه و حال و نیز خطاب توییح آمیز بجامعه یهودست و تعبیر بعنوان وصفی ظالم فرموده بلحاظ آنکه شرک بآفریدگار پس از دعوی ایمان، اقصی مرتبه ظلم و کفر اعتقادی است. بدین تناسب کریمه یهود را جامعه بت پرستان و گوساله انوار

درخشان، ج ۱، ص: ۱۶۳

پرستان معرّفی فرموده است.

تفسیر مجمع از ابن عباس نقل نموده که سامری از ساکنان باجرمی و نام او میحا و از قبیله گاوپرستان بود ولی در میان بنی اسرائیل دعوی ایمان و پرستش آفریدگار مینمود. و هنگامیکه موسی بکوه طور رفت و هارون برادر خود را بنماینده گی در میان بنی اسرائیل نهاد. هارون بقوم خود گفت زینتهای قبطیان را که بهمراه دارید در آتش افکنید، همگی چنان کردند.

و چون میحای سامری هنگام هلاکت فرعون و لشکریان او در نزد موسی بود مشاهده نمود که جبرئیل متمثل شده بهیئت بشر و بر اسب سوار است ولی خاک زیر پای اسب او جنبش و حرکت مینمود بدینجهت مقداری از آن خاکرا برداشته و بهمراه داشت، و بهارون عرضه نمود و گفت آنچه در دست دارم در آتش بیفکنم؟، و سامری بدینوسیله سبب فتنه و فریفتن بنی اسرائیل گردید.

تفسیر قمی روایت نموده: موسی بقوم خود گفت بکوه طور میروم که تورا و الواح بر من نازل شود و پس از سی روز برمیگردم. پس از سپری شدن آنمدت بازنگشت.

ابلیس بصورت پیر مردی متمثل شد و بنی اسرائیل گفت موسی فرار کرده و نزد شما نخواهد برگشت، پس زینتهای خود را بیاورید تا از آن خدائی ترتیب دهم و آنرا پرستش کنید، و چون سامری هنگام غرق فرعون نزد موسی بود مشاهده نمود که جبرئیل بر اسبی سوار است و هر کجا که اسب او پای مینهاد خاک جنبش میکرد، از آن خاک قدری برداشته و بهمراه داشت، و بر بنی اسرائیل افتخار میکرد. ابلیس بسامری گفت که آن خاک را بیاور. پس در درون هیئت گوساله گذارد. آنگاه گوساله فریاد برآورد و بنی اسرائیل فریب خورده و بآن سجده نمودند. و شماره این گروه هفتاد هزار بوده است.

«ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»: کریمه مبنی بر امتنان و اینکه پس از اجراء کیفر و عقوبت، از ارتداد جامعه یهود گذشته و دعوی ایمان دگر بار آنانرا پذیرفتیم.

«ثُمَّ»: حرف تفریع و ترتیب «عَفَوْنَا»: بهیئت ماضی و متکلم و مصدر آن عفو و چون بحرف عن تعدیه شده بقرینه سیاق عبارت از پذیرفتن ایمان دگر بار یهودست انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۶۴

پس از اجراء کیفر و عقوبت بر آنان، و از آنست عافیت بمعنی آسایش.

«مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»: محتملست جمله اشاره بواقع ارتداد از دین توحید و پرستش گوساله باشد. و نیز محتملست اشاره بواقع اجراء کیفر دشواری باشد که در کریمه بعد تفسیر آن ذکر خواهد شد.

«لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: این جمله نیز در مقام امتنان بر یهودست «لعل»: حرف ترجیحی که در مورد امید بوقوع امری تعبیر میشود و از حالات نفسانیه بلحاظ قصور بر نتیجه و آینده امریست، و بدینجهت ساحت قدس پروردگار از رجاء نسبت بامری منزه میباشد. «تَشْكُرُونَ»: بهیئت مضارع و جمع حاضر و خبر و متعلق رجاء و امید است. و مصدر آن شکر و عبارت از سپاسگزاری از نعمت است. و بقرینه مورد اعتقاد قلبی بآفریدگار میباشد.

بدین تناسب تعبیر بترجیحی در کریمه باعتبار امتنان بر جامعه یهودست که با این وسائل سعادت و عفو آفریدگار و پذیرفتن ایمان دگر بار، شاید که برایمان پایدار بوده و همواره سپاسگزاری نمایند.

«وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ»: کریمه نیز مبنی بر امتنان بر جامعه یهود است بمنظور اینکه آنانرا از مرحله همجیت خارج نموده و بمرحله انسانیت و تکلیف واداشته. شاید بدینوسیله سعادت یابند و از خصال رذیله کفر و عناد بری گردند.

«إِذْ»: ظرف زمان و متعلق آن فعل ماضی است. «آتَيْنَا»: بهیئت ماضی و متکلم و مصدر آن ایتاء و تعدیه و بقرینه مورد عبارت از نزول تورا و کتاب آسمانی میباشد.

«الْكِتَابَ»: الف و لام آن عهد و مراد تورا است که بر موسی نازل شد و بهترین موهبتی است که پروردگار بجامعه یهود ارزانی و

مفتخر داشته، کتاب بمعنی مکتوب و عبارت از مجموعه احکام آسمانی و حقوق فردی و اجتماعی و قوانین سیاسی و جزائست که بر عهده بنی اسرائیل نهاده شده بود.

«وَالْفُرْقَانَ»: معطوف و مفعول جمله و بضمّ فا: اسم مصدر مانند غفران و بمعنی فاعل و صفت میباشد، یعنی توراّه سبب آشکار شدن حقّ از باطل است، و یا پیروان حقّ را از اهل باطل تمیز داده و جدا میسازد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۶۵

«لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»: لعلّ حرف ترجیحی «تَهْتَدُونَ»: بهیئت مضارع و جمع و خبر و مورد ترجیحی میباشد. و مصدر آن اهتداء و بقرینه سیاق عبارت از پذیرفتن توراّه و التزام اعتقادی و عملی بآن، که در نتیجه نیل بسعادت و اتّصاف بفضائل است. و تعبیر بترجیحی نیز بلحاظ مورد میباشد، یعنی جامعه یهود از توراّه که موهبت الهیست استفاده کرده و در آیات آن تدبّر و تفکر نموده و بسعادت نائل شوند.

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ»: کریمه نیز مبنی بر امتنان بر یهودست که بوسیله موسی آنانرا توبیخ فرموده بسبب پرستش گوساله، و ترغیب فرموده به این که در مقام اعتذار و توبه برآید تا پروردگار گناه شما را عفو و ایمان دگر بار را بپذیرد.

«إِذْ»: ظرف زمان «قال»: مبنی بر حکایت از تبلیغ و توبیخ موسی بجامعه یهود است و بدین تناسب تعبیر «لِقَوْمِهِ» فرموده، که موسی بلحاظ قرابت و خویشاوندی نظر آنانرا جلب و بدینوسیله پند داده و توبیخ نموده است. و نیز ترغیب باعتذار و توبه فرموده.

«يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ»: جمله مقول قول موسی و بهیئت خطاب (یا قوم) که زیاده جلب نظر آنانرا نماید و با تأکید که در بردارد مبنی بر توبیخ یهود است که ظلم و ستم بر خود نموده‌اند یعنی با اینهمه معجزات و خارق عادت بی مانند که پروردگار بشما بنی اسرائیل موهبت داشته، در مقام گوساله پرستی برآمده‌اید و آن را شعار خود قرار داده‌اید یعنی خود را شایسته پرستش گوساله دانسته و از ستایش آفریدگار عالم خود را محروم نموده‌اید.

«أَنْفُسِكُمْ»: جمع نفس و اضافه بضمیر خطاب شده و کنایه از آنکه هرگز بآفریدگار ستمی روا نداشته‌اید زیرا ساحت او منزّه است. بلکه از پستی و رذالت طبع، خود را شایسته پرستش پست‌ترین حیوانات دانسته و برای او سر فرود آورده و سجده نموده‌اید. «بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ»: بآء سببیه، اتّخاذ: اسم مصدر و بقرینه مورد عبارت از اظهار تعلق قلبی و ستایش و شعار دینی خود قرار دادنت. و اضافه بضمیر فاعل شده.

العجل: مفعول اوّل و الف و لام آن عهد و اشاره بگوساله سامریست. و از نظر اهتمام انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۶۶

باین جنایت و رذالت طبع یهود، کریمه مفعول دوّم را ذکر فرموده که إلها باشد.

«فَتَوَبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ»: جمله مبنی بر تبلیغ حکم کیفر و عقوبت بر جامعه یهودست فا: حرف تفریح. توبوا، بهیئت امر ایجابی و مصدر آن توبه و چون جمله بحرف إلی و لفظ جلاله تعدیه شده عبارت از تکلیف بیازگشت و پرستش آفریدگار و اعتذار از ارتداد میباشد.

بارئکم: باری از اسماء فعل آفریدگارست و بهیئت فاعل و مصدر آن براء و از آنست کریمه «وَأُبرئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ» آل عمران: ۴۴. که از مسیح حکایت فرموده و تعبیر لفظ جلاله باری در مورد بدان تناسب است که آفریدگار همواره موجودات عالم طبع را بوسیله ترکیب اجزاء صغار مختلفه و تألیف آنها با یکدیگر بصورت موجود متباین دیگری در آورده مانند آنکه بشر را از عالم جماد و نبات و اصلاّب و ارحام گذرانیده و در نتیجه تحولات بهترین صورتی باو موهبت نموده است. و اضافه لفظ جلاله بضمیر خطاب نیز مشعر به تعلیل و احتجاج دیگرست که چگونه آفریدگار خود را انکار داشته و از رذالت طبع به پست‌ترین حیوانات سر فرود آورده و خود را شایسته پرستش و ستایش آن دانسته‌اید.

«فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»: جمله حکم جزائی و کیفریست که در باره گوساله پرستان از یهود تشریح و تبلیغ فرموده است. فا: تفریح. اقتلوا: بهیئت امر ایجابی و خطاب بطور عامّ مجموعی یعنی گوساله پرستان همه با یکدیگر در مقام ستیز برآمده و با شمشیر و خنجر یکدیگر را بکشند.

«أَنْفَسِيكُمْ»: جمع نفس و مفعول جمله و ضمیر، خطاب بگوساله پرستان از یهودست و قرینه آنستکه تکلیف بطور عام مجموعی بوده که تعبیر بلازم آن فرموده. زیرا لازم آنکه همه آنها با یکدیگر در ستیز برآیند و یکدیگر را بکشند آنستکه هر یک نیز آماده کشته شدن و بخون آغشته شدن گردد، زیرا این کیفر و عقوبتی است که سبب آموزش کشته شدگان خواهد شد. و از تعلیل کریمه «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ» استفاده میشود که عقوبت ارتداد در دین توراۀ منحصر بقتل بوده است همچنانکه در دین اسلام نیز فی الجمله چنانست. (مرتد فطری). انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۶۷

«ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ»: بیان آنستکه یگانه وسیله قبول توبه از ارتداد اجرای قتل در باره همه مجرمانست. ذلکم، اسم اشاره و خطاب بجمع که اشاره بلوازم حکم قتل باشد از قبیل اقدام بقتل خویشان و اقرباء و مانند آن. خیر، صفت مشببه و بمعنی سزاوار و شایسته است. و چون تعلیل برای تشریح حکم کیفرست، استفاده حصر میشود، یعنی یگانه وسیله کفاره و آموزش ارتداد و رهائی از تبعات شرک قبول و اجراء این کیفرست.

«عِنْدَ بَارِئِكُمْ»: عند ظرف و منصوب و ذکر لفظ جلاله نیز مشعر بآنستکه مقتضای اعتذار در مقام عبودیت چنانست که نسبت بکیفر سر فرود آورند تا آنکه شقاوت و عناد با پروردگار که در قلب خود جای داده‌اند بدینوسیله زائل شود و مبدل بتعلق اعتقادی و انقیاد جوارحی گردد.

«فَتَابَ عَلَيْكُمْ»: جمله انشائیۀ و گفتار موسی میباشد که مبنی بر تشریح عفو از عقوبت است پس از آنکه مدت زمانی مجرمان در ستیز بوده و بسیاری از آنان کشته شده بودند، همچنانکه بر حسب روایات چنانست که در اثناء زد و خورد مجرمان با یکدیگر و کشته شدن بسیاری از آنان حکم عفو از پروردگار در باره باقیمانندگان تشریح و بوسیله موسی علیه السلام اعلام شد. و در حقیقت توبه در باره باقیمانندگان همان پشیمانی و مجروح شدن آنها میباشد و نیز عقوبتهائست که با کشتن خویشان و اقرباء بر آنها وارد شده و بر این تقدیر جمله «فَتَابَ عَلَيْكُمْ» انشائیۀ و بمنزله نسخ حکم کیفر است که بوسیله موسی بیهود اعلام شد. و محتملست جمله «فَتَابَ عَلَيْكُمْ» اخبار و مبنی بر امتنان باشد یعنی کریمه بیهود در زمان قرآن کریم توجه دارد که پس از اجراء مقداری از عقوبت در باره گوساله پرستان و نیاکان شما از باقیمانندگان عفو نموده و توبه آنانرا پذیرفیم.

«إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»: جمله تعلیل و اینکه تشریح حکم قتل بلحاظ رحمت و سوق مجرمان بسعادت است که بدینوسیله عناد قلبی با پروردگار از آنان زائل گردد و مبدل انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۶۸

بتعلق قلبی و انقیاد و فداکاری شود. و جمله با تأکیدی که در بردارد از جمله ضمیر فصل در مقام حصر صفات کامله باری تعالی است.

التَّوَّابُ: صفت و از اسماء حسنی و ذکر آن بدان تناسب است که پس از قبول و اجراء کیفر، توبه آنان پذیرفته، و آمرزیده شده‌اند. و همچنان باقیمانندگان از آن معرکه بواسطه نسخ حکم نیز مورد عفو و مغفرت واقع شدند.

الرحیم: صفت کامله و ذکر آن بدان تناسب است که تشریح حکم قتل فقط بلحاظ شایسته شدن مجرمانست برای رحمت ابدی زیرا عناد قلبی و بعد ذاتی آنان از رحمت پروردگار چاره‌ئی جز قتل نداشته که بدینوسیله شایسته سعادت ابدی گردند.

تفسیر قمی روایت نموده در ذیل کریمه: هنگامیکه موسی علیه السلام بکوه طور رفت برای نزول توراۀ، بسیاری از بنی اسرائیل گوساله سامری را پرستش نمودند موسی پس از برگشت از کوه طور بر آنان عتاب و توبیخ کرد. و آنانرا بتوبه واداشت. بدین ترتیب که همه یکدیگر را بکشند. عرضه داشتند چگونه است؟ فرمود بامداد فردا همه آنانکه گوساله پرستیده‌اند در بیت المقدس حاضر شده و هر یک با خود کارد و یا شمشیر بیاورند و نیز رخسار خود را پیچیده که یکدیگر را نشناسند. هنگامیکه بمنبر درآیم یکدیگر را بکشند. در آنروز هفتاد هزار در بیت المقدس حضور یافتند موسی بمنبر در آمد مجرمان از بنی اسرائیل شروع بکشتن یکدیگر نمودند. پاسی بعد جبرئیل نازل و بموسی عرضه داشت که بآنان بگو از کشتن یکدیگر خودداری کنند زیرا پروردگار

آنرا عفو فرمود و ایمان دگر بار آنرا پذیرفت. در آن هنگام ده هزار نفر کشته شده بودند.

و از روایت استفاده میشود که جمله «فَتَابَ عَلَيْكُمْ» انشائی و حکم عفو است که پروردگار بوسیله موسی بایمانندگان از مجرمان بنی اسرائیل بیان فرمود.

«وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ»: کریمه مبنی بر توبیخ جامعه یهودست بلحاظ اینکه گفتار گذشتگانرا بهمکیش و پیروان آنان اسناد فرمود.

و إذ قلت: جمله معطوف و از جمله مواردیست که اظهار عناد قلبی و کفر دیرینه خود را نموده‌اند. إذ: ظرف زمان و مبنی است بر سکون و عامل آن جمله «و اذکروا» حذف انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۶۹

شده. قلت، بهیئت ماضی و خطاب بجامعه یهودست باعتبار پیروی از کیش و عقیده خرافیه گذشتگان خود.

«لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» جمله نافیه بنفی ابد و مقول قول و مفعول جمله یعنی هرگز بگفتار موسی ایمان قلبی نیاورده و فقط بر حسب ظاهر ایمان را پذیرفته بودیم. و اشتقاق ایمان در صورتی که نسبت پروردگار باشد بحرف با تعدیه میشود. مانند کریمه «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ» اعراف: ۱۵۸ و در صورتی که متعلق برسول باشد بحرف با و یا بحرف لام تعدیه میشود مانند کریمه «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ».

«حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»: جمله بیان شرط تصدیق برسالت موسی و ایمان قلبی بآفریدگارست که یهود اظهار نموده‌اند.

حتی: حرف جرّ برای پایان یافتن کفر و شرط تصدیق و ایمان بآفریدگارست.

نری، بهیئت مضارع و متکلم مع الغیر و مصدر آن رؤیت و ظاهر، دیدن با چشم و دیدگان است که کاشف از پستی فکر و خرافت عقیده و اینکه هرگز ایمان بیگانگی آفریدگار نداشته‌اند. و بسبب اظهار کفر دیرینه مورد عقوبت ناگهانی واقع گردیدند.

الله، اسم جلاله و مفعول جمله. جهرة: اسم مصدر بر وزن رفعة و جهر در مورد شنیدنیها گفته میشود و بمعنی صداهای آشکارست. و در مورد کریمه بطور استعاره در مطلق آشکارا بودن استعمال شده یعنی هفتاد نفر که بهمراه موسی بکوه طور رفته بودند درخواست نمودند که همه آنها خدا را بطور آشکار مشاهده نمایند.

جهرة، صفت برای مفعول مطلق محذوف و حال برای فاعل جمله نری و یا برای مفعول و نیز جهرة بدو فتحه که بهیئت جمع باشد خوانده شده و حال از ضمیر فاعل نری میباشد.

«فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ»: جمله تفریع و بیان کیفر و مجازات درخواستی است که کاشف از کفر دیرینه آنانست.

«فَأَخَذَتْكُمْ» بهیئت ماضی و مصدر آن أخذ و بقرینه سیاق عبارت از دچار شدن بامر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۷۰

ناگهانست. الصاعقة، بهیئت فاعل و مسند الیه جمله و اسم مصدر آن صعق و عبارت از صدای آسمانی و کنایه از مرگ ناگهانی میباشد.

«وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» جمله اسمیه و حال برای درخواست کنندگانست یعنی هفتاد نفر که بموسی اظهار کفر دیرینه خود را نمودند. بلای آسمانی را مشاهده کردند که بر آنان نازل شده و همگی بهلاکت افتادند. و نیز محتملست که تعبیر بجمله «أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» باعتبار آن باشد که هر یک مرگ ناگهانی دیگران را مشاهده نموده باشد.

و ظاهر از آیه و کریمه «وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا» اعراف: ۱۵۵.

و کریمه «فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ» نساء: ۱۵۲ آنستکه هفتاد نفر که موسی از بنی اسرائیل برگزید و برای نزول توراہ آنانرا بهمراه خود بطور برد، در آن واقعه آن هفتاد نفر این گفتار را که مبنی بر کفر دیرینه خود بوده اظهار نمودند، بدین جهت مورد عقوبت ناگهانی واقع گردیدند.

کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده: سؤال شد از آنحضرت چگونه موسی کلیم نمیدانست که پروردگار دیده نخواهد شد که این درخواست را نمود «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» حضرت فرمود: موسی بن عمران میدانست که ساحت

قدس پروردگار منزّه است از اینکه دیده شود.

و چون خداوند با موسی تکلم فرمود او بسوی قوم خود برگشت و آنانرا خبر داد.

قوم او گفتند که ما هرگز تصدیق نخواهیم نمود جز آنکه ما نیز بشنویم کلام او را همچنان که تو میشنوی. موسی علیه السلام از هفتصد هزار قوم خود هفتاد هزار را برگزید و سپس از آنان نیز هفتصد نفر را انتخاب نمود و هفتاد نفر از آنها را برگزیده و بکوه طور برد و در پائین کوه آنانرا واداشت و خود بتنهائی بالا رفت و درخواست نمود که پروردگار با او گفتگو نماید و آن هفتاد نفر نیز بشنوند.

پس تکلم فرمود و همگی از اطراف و جوانب شنیدند زیرا که پروردگار توسط شجره تکلم فرموده و از آن منتشر میشد.

عرضه داشتند بموسی که تصدیق نخواهیم نمود به این که آنچه شنیدیم کلام پروردگار انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۷۱ بود جز آنکه آشکارا خدا را ببینیم. و چون این عقیده کفر آمیز را اظهار داشتند صاعقه نازل و همه آن گروه ناگهان هلاک شدند موسی عرضه داشت بار الها چگونه برگردم نزد بنی اسرائیل و چه جواب گویم چنانچه بگویند این گروه را بردی و چون در دعوی خود کاذب بودی آنان را بهلاکت افکندی؟ پروردگار آن گروه را زنده نمود و بهمراه موسی برگشتند.

سپس از موسی درخواست نمودند چنانچه سؤال نمائی که خود پروردگار را بینی اجابت خواهد نمود و سپس خبر ده که چگونه است تا او را بحقیقت بشناسیم! موسی عرضه داشت بار الها تو بگفتار بنی اسرائیل دانا هستی، پروردگار فرمود سؤال نما آنچه را درخواست کردند و تو را بگفتار آنان مؤاخذه نخواهم نمود. عرضه داشت «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ».

و چون مأمون عباسی در آن مجلس حضور داشت عرضه نمود بحضرت رضا علیه السلام یا بن رسول الله چه بسیار نعمتهائی را پروردگار بتو موهبت نموده است.

تفسیر امام علیه السلام در ذیل کریمه «وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» فرمود بنی اسرائیل هلاکت گروهی را که با موسی بطور رفته بودند مشاهده نمودند. و پروردگار جامعه بنی اسرائیل را توبیخ نمود بسبب اظهار این عقیده که بطور آشکارا خدا را ببینیم. در صورتی که فقط آن هفتاد نفر که برگزیده و از نیکان بودند این عقیده کفر را اظهار داشتند! «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ»: کریمه بیان خارق عادت و نعمت بی مانند دیگریست که بدرخواست موسی بجامعه بنی اسرائیل موهبت فرموده است و در برابر آن را کفران نموده اند. ثم، حرف تفریع و ترتیب یعنی پس از هلاکت آن هفتاد نفر اینواقعه روی داد.

بعثنا، بهیئت ماضی و متکلم و بلحاظ عظمت و اظهار قدرت قاهره بهیئت جمع تعبیر فرموده است و اسم مصدر آن بعث و بقرینه متصله برانگیختن و دگر بار مردگانرا روح بخشیدن است. و ضمیر، مفعول و خطاب امتنانی بجامعه یهودست «مِنْ بَعْدِ» ظرف و بواسطه اضافه مجرورست. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۷۲

موتکم، موت اسم مصدر و عبارت از مرگ که امر ثبوتیست. یعنی جدا شدن روح انسانی از پیکره آن و قطع تعلق طبیعی و تدبیری روح از بدن عنصری، که پس از عروض مرگ صورت نوعیه پیکره انسانی بصورت جمادی در میآید و بدین لحاظ موت امر ثبوتیست و گر نه بلحاظ روح و قطع نظر از بدن عنصری مرگ برای او حیات و زندگانی استقلالیست.

«لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: لعل حرف ترجیحی و حقیقت رجاء از نقص و عدم احاطه بآینده امریست و ساحت پروردگار از آن منزّه است بلکه رجاء بلحاظ متعلق امکانیست. تشکرون بهیئت مضارع و جمع و متعلق رجاء مییباشد. و رجاء و امید از حالات نفسانیّه تعلقیه است یعنی باید در نفس نسبت بوقوع امری امید داشته و احتمال عدم وقوع نیز داده شود. و اسم مصدر آن شکر و عبارت از سپاسگزاری و اینکه همواره این نعمت را در نظر داشته و در ایمان پایداری نمائید. و بدیهی است شکرانه جامعه یهود از این نعمت بی مانند بآن استکه از قرآن کریم پیروی کنند.

تفسیر برهان از اصبح بن نباته روایت نموده که ابن کوا سؤال نمود از امیر المؤمنین علیه السلام که برخی از پیروان تو گمان بردند که پس از مردن بدنیا خواهند برگشت.
حضرت فرمود بلی سؤال نما آنچه شنیده‌ئی ولی از خود چیزی مگو.

ابن کوا عرضه داشت آنچه را گفتم تصدیق نخواهم نمود. حضرت فرمود وای بر تو پروردگار گروهی را پیش از رسیدن اجل آنان بسبب گناهان هلاک نمود، و سپس برای آنکه رزق مقدر خود را استیفاء نمایند آنانرا بدنیا برگردانید و هر یک باجل حتمی خود مردند. این گفتار بر ابن کوا گران آمد و تصدیق نکرد. حضرت فرمود کریمه «وَ اَخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا» فرمود و پس از آنکه آن هفتاد نفر برگزیده بهمراهی موسی بکوه طور رفتند و گفتگوی پروردگار را با موسی شنیدند باز تکذیب نموده درخواست کردند که خدایرا با دیدگان ببینند بدینجهت پروردگار آنانرا بصاعقه و مرگ ناگهانی کیفر فرمود.

و کریمه «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ». فرمود که هفتاد نفر همراهان موسی را انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۷۳
دگر بار زنده نمود تا با موسی نزد قوم خود برگشتند ابن کوا عرضه داشت شاید که نمرده بودند. حضرت فرمود چنان نیست زیرا در کریمه اخبار فرموده است.

تفسیر قمی ذکر نموده: کریمه دلالت دارد بر وقوع رجعت در باره اهل اسلام زیرا از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که هر واقعه‌ئی در بنی اسرائیل رخ داده باشد در امت من نیز واقع خواهد شد.

مفسر گوید: امکان رجعت و اقامه برهان بر آن از اموریست که شایسته تذکر میباشد. بلحاظ اینکه مقتضای تجرد روح عاقله انسانی آنستکه بهمه مراتب قوای نفس تنزل یافته و ظهور نماید، و روح نیز تعلقات بسیاری ببدن عنصری خواهد داشت و مرتبه نازل آن تعلق طبیعی است که شئون اعضاء و جوارح را همواره در اختیار داشته و نسبت بآنها حکمفرمائی دارد.

و چون روح ناطقه از عالم امر و از مواهب الهیه است و یگانه وسیله فضیلت عالم بشریت میباشد بدین جهت با بدن عنصری و سائر موجودات نشئه طبع تغایر ذاتی داشته و لا محاله در احکام و آثار نیز متفاوت خواهد بود. و از جمله لوازم نشئه طبع آنستکه حدود وجودیه موجودات همواره در تبدل و وابسته بزمان و مکان و محدود بعقل و مبادی مربوطه می‌باشد، ولی روح ناطقه از عالم امر بوده و فوق دائره نشئه طبع و زمان و مکان میباشد.

و قوام روح انسانی بکمالات و ملکات است که اکتساب نموده و در بردارد و بعبارت دیگر حدّ وجودی روح ناطقه احاطه علمی و کمالات آنست بدین لحاظ قطع تعلق طبیعی روح از بدن و نشئه طبع هیچگونه تأثیری در حدّ وجودی روح نخواهد داشت و در نشئه برزخ که عالم انفصال از نشئه طبع است روح با حدود وجودی و احاطه خود باقی خواهد ماند. و رجعت روح ناطقه و تجدد تعلق آن ببدن عنصری خود سبب نقص و یا انقلابی در حقیقت روح نخواهد شد. زیرا بهمان حدّ وجودی و صورت مکتسبه ذاتی که هنگام مرگ داشته دگر بار ببدن خود تعلق خواهد یافت.

و رجعت روح از عالم برزخ بنشئه طبع در صورتی امتناع دارد که مستلزم انقلاب انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۷۴
در حدّ وجودی روح گردد به این که فعلیت خود را از دست داده و بحدّ قوه محضه در آید. و بطور انقلاب بفطرت اولیه برگردد، همچنانکه عقیده تناسخ بر آنست.

و در مورد گروهی که بهمراه موسی علیه السلام بطور رفته و پس از تکذیب دلائل محسوسه دچار مرگ ناگهانی شدند و سپس پروردگار بدرخواست موسی آنانرا برانگیخت.

چون مراتب نفسانیه و حدود وجودیه خود را داشته، اینگونه رجعت که مستلزم انقلابی در مراتب روح نباشد امکان پذیر است. و نظر به این که برخلاف سنت جاریه در نظام طبع میباشد فقط بموردی که صلاح نظام، این خارق عادت را اقتضاء کند اختصاص خواهد داشت.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۷۵

[سوره البقره (۲): آیات ۵۷ تا ۵۹] ص: ۱۷۵

اشاره

وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوٰی كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلٰكِن كَانُوا أَنفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ (۵۷) وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹)

خلاصه ص: ۱۷۵

و نیز بیاد آورید که ابر را سایبان شما قرار داده و پرنده بریان و ترانگین (که غذای گوارا و آماده‌یست) همه روزه برای شما فرستادیم که برخوردار شده و سپاسگزارید ولی با کفر و ناسپاسی هرگز ستمی پروردگار ننموده بلکه بر خود ظلم نموده‌اید. و نیز فرمان دادیم که بشهر بیت المقدس وارد شده و از غذاهای گوارای آن هر چه خواسته بخورید، ولی هنگام ورود برای پروردگار سجده نموده و سر فرود آورید و درخواست کنید که از گناهان شما در گذرد تا اینکه پاداش نیکوکاران ببفزائیم. آنگاه ستمکاران از فرمان ما سرپیچی نموده و هنگام ورود گفتار دیگری بطور مسخره بزبان رانند بدینجهت آنانرا بکیفر ناگهانی عقوبت نمودیم.

شرح ص: ۱۷۵

«وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ»: کریمه بیان نعمت بی‌مانند دیگریست که بر بنی اسرائیل موهبت فرموده به این که بر حسب دستور پروردگار موسی کلیم علیه السلام بنی اسرائیل امر فرمود که آماده ستیز و جنگ شوید با قبیله ستمگر که در اریحاء سکونت دارند. و همراه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۷۶

موسی ششصد هزار از بنی اسرائیل بدانسوی روانه شدند و بسبب عناد و لجاج با موسی در بیابان شام و مصر چهل سال در حیرت و سرگردانی بماندند. و چون روزها راه میپیمودند راه را از دست داده باز بسر منزل اول برمیگشتند در آن هنگام از تابش و سوزش آفتاب شکایت داشتند. پس ابر را بر آنان سایبان قرار دادیم.

«ظَلَّلْنَا»، جمله معطوف و بهیئت ماضی و مزید فیه از باب تفعیل و بحرف علی تعدیه شده و بمعنی سایه افکندن میباشد. و از آنست ظل بمعنی سایه.

«الْعَمَامَ»، اسم جمع و مفرد آن غمامه و عبارت از ابر است که سبب تیره گی هوا گردد و بدان تناسب نیز از حالت افسردگی انسان غم تعبیر میشود.

«وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوٰی»: جمله معطوف و بهیئت ماضی و متکلم و ضمیر فاعل جمع برای اظهار عظمت و قدرت قاهره است، و بحرف علی تعدیه شده که بمعنی فرستادنست. المَنَّٰن، بتشدید نون اسم و مراد عسل و یا ترانگین بوده که بر بنی اسرائیل این غذای گوارا و آماده هر روز فرستاده میشد. و بدین تناسب من گفته میشود که از منت و امتنان اشتقاق داشته یعنی غذای گوارا و آماده موهبت پروردگار بر بنی اسرائیل است.

«وَالسَّلْمَى» معطوف بر وزن فعلی بمعنی گوارا می‌باشد و از آن ماده است سلوه و تسلیت. و مراد پرنده‌ئست که گوشت آن گواراترین گوشتهای پرنده‌گانست، و غذای آماده‌ئی بوده که آن نیز همه روزه بر بنی اسرائیل نازل میشد. «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»: کلو، بهیئت امر ارشادی و کنایه از آماده‌گی غذاست و گفته شده کنایه بوده از اینکه ذخیره نموده و پس انداز نکنند. من، حرف بیان.

طیبات، جمع طیبه صفت مشبهه و مصدر آن طیب بکسر بمعنی پاکیزگی است ما رزقناکم، موصول وصله و عبارت از غذای آماده من و سلوی است که بطور خارق عادت فرستاده میشد.

و ما ظلمونا، جمله نافی، مبنی بر توییح بنی اسرائیل است و بطور سالبه بانتفاء موضوع یعنی هرگز مردمان توانائی آنها ندارند که بر آفریدگار توانا ستم کنند. بلکه جمله انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۷۷

بلحاظ تنزیل پیغمبرانست بمنزله باریتعالی، یعنی همچنانکه توانائی ظلم بر پروردگار را ندارند، ستم بر پیغمبران نیز نتوانند نمود، زیرا بر خود ستم روا داشته‌اند.

«وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»: جمله استدراک و با تأکیداتی که در بردارد مبنی بر تعلیل برای جمله سالبه «وَمَا ظَلَمُونَا» می‌باشد. کاناو: فعل ناقص و نسبت ثانویه یعنی دلالت بر اّصاف بمبدء دارد. اّنفسهم، مفعول مقّدم که آن نیز دلالت بر حصر دارد و جمله «يَظْلِمُونَ» بهیئت مضارع و ضمیر راجع باسم کان و اّنفسهم مفعول مقّدم آن که جمله دلالت بر اّصاف برذیله ظلم دارد. بدین تقریب هر گونه رفتار ناسزا و ستم که مردمان بر پیغمبران روا دارند، لامحاله ناشی از عناد قلبی آنان خواهد بود و در حقیقت بواسطه اّصاف باین رذیله خود را از استفاده فیوضات تعلیمی و تربیتی محروم داشته و از مقام عبودیت برکنار رفته و هرگز بسعادت نائل نخواهند شد.

تفسیر قمی روایت نموده: پس از آنکه موسی قوم خود را از دریای نیل گذرانید و در بیابان جایداد، بموسی گفتند ما را هلاک نموده و از شهر آباد بیرون آوردی و در بیابانی که سایه و درخت و آب ندارد جای داده‌ئی، بدینجهت روزها بر آنان ابر سایه میافکند و شبانگاه نیز من و ترانگین بر نباتات میارید. و برای غذای آنان پرنده بریان فرستاده میشد و با موسی سنگی بود آنها میگذارد و با عصای خود بر او میزند دوازده چشمه آب از آن جاری میشد.

شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده خفتن پیش از طلوع آفتاب شوم و مانع رزق است و نیز رخسار را زرد میکند زیرا پروردگار روزی مردمانرا پس از سحرگاه تا هنگام طلوع آفتاب تقسیم میکند پس پرهیزید از خوابیدن پیش از آفتاب. و من سلوی نیز در همین هنگام بر بنی اسرائیل نازل میشد. هر که خواب بود سهم نداشته ناچار از دیگران میگرفت.

تفسیر مجمع ذکر نموده سبب نزول من و سلوی بر بنی اسرائیل آن بود که موسی امر نمود آنها را که بسوی شهر بیت المقدس رفته با عمالقه جنگ کنند در جواب گفتند انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۷۸

تو با خدای خود بجنگ آنان برو، و ما در بیابان توقّف مینمائیم، بدین سبب مدّت چهل سال در بیابان بسرگردانی مبتلا بودند. در این هنگام موسی و هارون علیهما السلام از دنیا رفتند. و پس از موسی یوشع بن نون که جانشین او بود پیشوای بنی اسرائیل شد. و چون از رفتارهای ناشایسته و لجاج که با موسی نموده پشیمان شدند پروردگار بر آنان لطف فرموده ابر را سایبان آنان قرار داد و نیز من و سلوی را برای آنها میفرستاد.

کتاب کافی از زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده در تفسیر کریمه «وَمَا ظَلَمُونَا» که پروردگار منزّه است از اینکه مردمان بر او ظلم کنند. بلکه بطور تشریف ظلم و ستم بر ما را بخود نسبت داده. همچنانکه تصدیق ولایت و پیروی از ما را پیروی خود تعبیر فرموده، در کریمه «إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا». که مراد اوصیاء رسول مکرم صلی الله علیه و آله میباشند. کتاب کافی از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که ساحت پروردگار منزّه است از آنکه مردمان بر او ستم کنند. و از نظر

تشریف ستم بر ما را ظلم بر خود تعبیر فرموده همچنانکه دوستی ما را محبت بخود قرار داده. و در کریمه فرمود «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» راوی عرضه داشت این تنزیل کریمه است؟ فرمود بلی.

مفسر گوید: کریمه «وَمَا ظَلَمْنَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» گرچه در ذیل واقعه و مبنی بر توبیخ بنی اسرائیل است ولی سیاق آن بطور قضیه حقیقیه و نیز بر حسب تفسیر روایات شریفه انطباق دارد بر ستمکاران از جامعه اسلام که ستم بر رسول مکرم و اوصیاء او علیهم الصلاة والسلام روا داشته‌اند. و چون ستم بر آنان بسبب انجام وظائف تبلیغیه بوده از نظر تسلیم و رضا نسبت پروردگار بر آنان گواراست. ولی ستمکاران خود را و همچنان بسیاری از مردمانرا از فیوضات اوصیاء علیهم السلام محروم داشته و خود نیز از سعادت بی بهره گشته‌اند.

«وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ» کریمه در مقام امتنان بر بنی اسرائیل است که چون از امر موسی علیه السلام بجنگ با عمالقه خودداری نموده و تخلف ورزیدند، چهل سال انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۷۹

دچار سرگردانی در بیابان شدند و در آن هنگام نیز هارون و موسی علیهما السلام فوت کردند و کریمه مبنی بر بشارت بآنستکه مدت حیرت و بیابان گردی آنان پایان یافت.

و إِذْ قُلْنَا، جمله معطوف إِذْ ظرف زمان و عامل آن جمله اذکروا. ادخلوا بهیئت امر و جمع مبنی بر ارشاد بیابان یافتن عقوبت بیابان گردی بنی اسرائیل میباشد.

«هَذِهِ الْقَرْيَةَ» الف و لام آن عهد و از ماده قری گرفته شده که بمعنی اجتماع میباشد و بر مکانی که عده‌ئی از مردمان در آن گرد آمده و زندگی نمایند قریه گفته میشود و بر حسب تفسیر کریمه «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ» مائده: ۴۰. ظاهراً بیت المقدس باشد که قدس و طهارت آن موهوبی و مقابر بسیاری از انبیا و نیز قبله بنی اسرائیل بوده و نیز گفته شده که مراد قریه اریحا در نزدیکی بیت المقدس و حوران بوده.

«فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا»: جمله تفریع و امر ارشادی و مبنی بر امتنان بلحاظ شکایت بنی اسرائیل از اینکه غذای آنان در هنگام بیابان گردی منحصر بمن و سلوی بوده ولی در قریه یعنی بیت المقدس و یا قریه اریحاء همه گونه مواد غذایی آماده بوده است.

منها، من حرف بیان و متعلق بجمله است و ضمیر مجرور راجع بقریه و کنایه از غذاهای آنشهر میباشد. حیث، ظرف و مبنی بر ضم و مضاف إليه آن محذوف و شئتم صله آنست. رغدا، بدو فتحه صفت مشبیه و مصدر آن رغد بمعنی گوارائی و منصوب و صفت برای مفعول مطلق محذوف که «أَكَلَا رَغَدًا» باشد.

«وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا». جمله معطوف و بهیئت امر ایجابی. الباب الف و لام آن عهد و عوض از مضاف إليه است که عبارت از درب بیت المقدس (اورشلیم) و یا بقعه بیت المقدس که در هنگام دعاء قبله یهود بوده و بدانسوی توجه مینموده‌اند. سجداً، بهیئت جمع و کثرت و حال برای فاعل ادخلوا و مفرد آن ساجد و سجده برای نعمت ورود بآن شهرست که سالها از ورود و سکونت در آن محروم بوده بر حسب کریمه «فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ». مائده: ۲۹ که در اثر عناد با موسی و هارون سالیان دراز دچار بیابان گردی شده بودند و بسبب یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام این دستور امتنانی بآنان انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۸۰

اعلام شد، که برای شکرانه این نعمت هنگام ورود بسجده روند و اعتذار جویند. و سجده عبارتست از اقصی مرتبه فروتنی و پرستش آفریدگار بوسیله نهادن پیشانی که بهترین جز صورت و رخسارت بر زمین. و بدینجهت برای غیر پروردگار شایسته نیست و شرک خواهد بود. و باب حطه یکی از دربهای مسجدست که الآن نیز بدان نام معروفست.

«وَقُولُوا حِطَّةً»: جمله معطوف و بهیئت امر الزامی به این که جزء سجده، گفتار جمله «حِطَّةً» میباشد. و مصدر آن قول بمعنی گفتار که ناشی از عقیده و ایمانست. حطه، بکسر حاء و تشدید طاء، بر وزن غفله اسم مصدر و مرفوع و خبر برای مبتدای محذوف که

«هذه» (سجده) باشد. و در مورد کریمه گفتار جمله حطه بوده برای اعتذار از گناهان گذشته و لجاج که همواره با موسی و هارون علیهما السلام معمول داشته بودند.

«تَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ»: جمله مجزوم و جواب امر و بهیئت مضارع که دلالت بر تلبس و اتّصاف دارد و اسم مصدر آن غفران و چون بحرف لام تعدیه شده عبارت از آمرزش و عفو از گناهان بسبب سجده و گفتار «هذه حطه» میباشد.

خطایاکم، مفعول دوّم و جمع کثرت و مفرد آن خطیئه بمعنی گناه و لغزش و کفر و دارای مراتب بشماربست، خطایا، در اصل خطائی مانند غرائم بوده و یا، قلب بالف شده و چون دو الف و همزه پی در پی ثقیل است همزه قلب بیا و خطایا شده است. «وَسَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»: جمله مبنی بر امتنان و بشارت بفضل دائم پروردگار است بر آنانکه نیکوکارند. سنزید: بهیئت مضارع مبنی بر وعد فضل زیاده بر استحقاق میباشد.

المحسنین، بهیئت فاعل و جمع و مشعر بر علیت است. یعنی سبب فضل شایستگی آنان میباشد. تفسیر مجمع از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده، فرمود ما اهل بیت رسول مکرم صلی الله علیه و آله باب حطه یعنی سبب آمرزش گناهان پیروان خود هستیم.

مفسر گوید: کنایه از اینکه اعتقاد بوصایت و پیروی از اوصیاء طاهرین از شئون عبودیت و رکن ایمانست و جمله «قُولُوا حِطَّةً» بطور قضیه حقیقیّه و بیان وظیفه عبودیت است انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۸۱

و بدین تناسب در ادعیه و روایات مستفیضه عنوان باب حطه بر اوصیاء طاهرین علیهم السلام تفسیر و تطبیق شده گرچه نزول آن در باره بنی اسرائیل میباشد.

«فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا»: کریمه مبنی بر حکایت لجاج و عناد همیشگی بنی اسرائیل است. جمله تفریع، بدل بهیئت ماضی و تعبیر بجمله موصول وصله مشعر بآنستکه بسبب تخلف از اجراء دستور، بر خود ستم کرده و از وظائف عبودیت سرپیچی نموده‌اند.

«قُولًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»: قولا اسم مصدر و مفعول جمله و مراد گفتار کفر آمیزست بجای اعتذار از گناهان و جمله «غَيْرَ الَّذِي» قیل لهم نیز تفسیر آن گفتارست که کفر آمیز بوده و مغایر با طلب آمرزش میباشد.

«فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا»: جمله نیز تفریع بر جمله متّصله و در مقام تهدید است. آنزلنا، بهیئت ماضی و چون بحرف علی تعدیه شده بقرینه سیاق عبارت از دچار نمودن بعقوبت ناگهانی است. «عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا»: تکرار موصول وصله و تعبیر بظلم نیز تعلیل است بر اینکه استحقاق عقوبت را داشته‌اند.

«رِجْزًا» اسم مصدر بکسر اوّل و مفعول و بمعنی عقوبت است. «مِنَ السَّمَاءِ»: من حرف نشو و متعلق بر جز. السماء بالف ممدوده از ماده سمو گرفته شده و کنایه از عقوبت ناگهانی است که بر مردمان احاطه یافته و رهائی از آن نیز نخواهند داشت.

«بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»: جمله تعلیل، با، سببیه. ما، موصول کانا وصله و فعل ناقص که دلالت بر نسبت و اتّصاف دارد. یفسقون: بهیئت مضارع و خبر کان و مصدر آن فسق و عبارت از انحراف از طریقه عبودیت است و کنایه از عناد و لجاج با پروردگار میباشد.

و چون تعلیل بفعل ناقص و هیئت مضارع شده تصریح بآنستکه سبب نزول عقوبت ناگهانی بر آنان سیرت عناد پروردگار بوده است.

تفسیر امام علیه السلام ذکر نموده: بنی اسرائیل هنگام ورود بآن شهر از پشت سر خود وارد شدند و جمله «هطاسمقانا» را بزبان میراندند که بلغت سریانی عبارت از آنستکه گندم نزد ما گواراتر است از آنچه بدان مأمور شده‌ایم.

و نیز روایت شده که در عوض گفتار حطه از روی مسخره حنطه میگفتند که بمعنی گندم است، انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۸۲

تفسیر امام ذکر نمود: رجز عبارت از بیماری طاعون بود که در یكروز يكصد و بیست هزار از آنانرا بهلاکت افکند.

تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که جبرئیل کریمه را چنین نازل نمود «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ غَيْرَ

الَّذِي قِيلَ لَهُمْ».

و نیز کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که کریمه چنین نازل شد فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ. مفسر گوید: کریمه مبنی بر توییح بنی اسرائیل است و در ضمن نزول کریمه جبرئیل امین بطور تأویل اعلام داشته که در جامعه اسلام نیز مانند آن واقع خواهد شد و کریمه «قُولُوا حِطَّةً» در روایات تفسیر شده است بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و تنزیل کریمه بهمان الفاظ مبارکه بوده و تأویل چنانستکه مردم عقیده و رفتار و گفتار خود را تغییر داده و بر اوصیاء او علیهم السلام ستم خواهند نمود.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۸۳

[سوره البقره (۲): آیات ۶۰ تا ۶۱] ص: ۱۸۳

اشاره

وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كُفُوتًا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۶۰) وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِيَّهَا وَ بَصِیْلَهَا قَالَ أَلَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَ ضَرِبْتَ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةَ وَ أَلْمَسِيكَنَّهَ وَ بَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يُكْفَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۶۱)

خلاصه ص: ۱۸۳

و نیز بیاد آور هنگامی را که موسی برای رفع تشنگی قوم خود آب طلب نمود باو گفتیم عصای خود را بدانسنگ بزن، پس دوازده چشمه آب از آن جاری شد که هر قبیله‌ای از یک چشمه سیراب شدند و گفتیم از نعمت‌ها که پروردگار بشما ارزانی داشته بخورید و بیاشامید و در زمین فساد ننموده و بفتنه‌انگیزی نپردازید.

و نیز گفتید بموسی که هر روز بیک نوع غذا اکتفا نخواهیم نمود پس از آفریدگار خود درخواست کن که سبزیجات و نباتات را در زمین برویاند. مانند سبزی و خیار و گندم و عدس و پیاز. موسی در پاسخ شما گفت آیا میخواهید که غذای گوارا و آماده آسمانی بغذای پست و با مشقت تبدیل شود؟ حال که چنانست وارد آنشهر شوید زیرا آنچه خواسته اید آماده است و بسبب کفران نعمتها پستی و خواری در زندگی را برای آنان مقرر داشته و نیز دچار غضب و نقمت پروردگار گردیدند. چه آنکه سیرت رذیله آنان کفران نعمت‌ها و ارتکاب جنایات بر پیغمبران بوده و غضب همیشگی پروردگار بر آنان بواسطه جنایات است که مرتکب میشدند.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۸۴

شرح ص: ۱۸۴

«وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ»: کریمه مبنی بر امتنان دیگرست بر بنی اسرائیل که هنگام حیرت و سرگردانی آنان در بیابان شام و مصر از تشنگی خود و چارپایان نزد موسی شکایت نمودند و تعداد نفوس بنی اسرائیل که به همراه موسی و هارون بودند ششصد

هزار جمعیت میشد.

«إِذِ اسْتَسْقَى»: إذ ظرف زمان و عامل آن جمله اذکر که خطاب برسول مکرم است استسقی، بهیئت ماضی و مصدر آن استسقاء بمعنی درخواست و طلب آب است برای رفع تشنگی بنی اسرائیل.

«فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»: جمله تفریع و بهیئت ماضی و عبارت از وحی بموسی است. اضرب بهیئت امر و ارشاد. بعصاک، با، عصا، مفرد و جمع آن عصوان و عصی بدو کسره و عصای موسی نزد شعیب پیغمبر بود. که هنگام چوپانی گوسفندان آنرا بموسی عطا نمود. و با آن بدریای نیل زد و راه برای عبور بنی اسرائیل گشوده شد. و نیز بصورت حیوان درنده در آمده و سحر ساحران را فرو میرد. الحجر، الف و لام آن عهد و عبارت از سنگ مخصوصی است که از کوه طور برداشته و همواره موسی آنرا بهمراه خود میرد و گفته شده که بشکل مکعب بوده و هر بعد آن یکذراع و از هر جانب نیز سه چشمه آب جاری میشد، برای دوازده قبیله از بنی اسرائیل.

«فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»: جمله تفریع و بهیئت ماضی و مصدر آن انفجار و چون بحرف من تعدیه شده بمعنی جوشش و جریان آب میباشد و از آن ماده است فجر که هنگام سپیده را گویند. و در کریمه «أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَأَنْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» اعراف: ۱۶۱. تعبیر بانجاس فرموده و کنایه از تراوش و ریزش آبست و شاید بلحاظ شدت و ضعف جریان آن باشد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۸۵

«اثْنَتَا عَشْرَةَ»: حدیست از عدد و فاعل جمله، عینا: تمیز و منصوب و نکره و عبارت از چشمه‌ایست که از آن آب جوشش میکند و بتناسب تانیث معنوی آن عدد نیز بطور تانیث ذکر شده. و چشمه‌ها بعدد دوازده قبیله بنی اسرائیل بوده و هر چشمه‌ئی بقبیله‌ئی اختصاص داشته است.

«قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبُهُمْ»: جمله حالیه و بیان. کل، اسم برای عموم. اناس اسم جمع و عبارت از هر یک از دوازده قبیله و سبط بنی اسرائیل است. مشربهم، مفعول جمله و اسم مکان و عبارت از مجرای آنست که بهر یک از دوازده قبیله اختصاص داشته.

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ»: جمله مبنی بر امتنان است. کلوا، بهیئت امر، و اشربوا نیز معطوف و بهیئت امر.

«مِنْ رِزْقِ اللَّهِ»: من حرف بیان. رزق اسم مصدر و بر مفعول اطلاق شده و عبارت از غذاهای گوارا و متناسب با مزاج است.

«وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»: جمله نهی توییخی بر بنی اسرائیل میباشد که در برابر این نعمتها در جامعه فتنه نیانگیزید.

«لَا تَعْتُوا» نهی توییخی و از ماده عثی بکسر گرفته شده که بمعنی طغیان میباشد و یا آنکه از ماده عیث و عیوث گرفته شده که نهایت شدت فساد و فتنه انگیز است.

«فِي الْأَرْضِ»: متعلق بجمله و کنایه از نهی از افشاندن تخمهای فتنه است در قلوب بشر که همواره رشد و نمو داشته و ثمرات مسمومه آن سبب اختلال نظام بشر گردد.

مفسدین، حال از ضمیر فاعل و عنوان وصفی مبنی بر تأکید سیرت رذیله فتنه انگیز است.

«وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ»: کریمه حکایت از عناد و کفران بنی اسرائیل مینماید.

وَ إِذْ قُلْتُمْ: جمله معطوف. إذ، ظرف زمان و عامل آن جمله «اذکروا» که خطاب توییخی ببنی اسرائیل بوده و در تقدیر است.

لن نصبر: جمله مقول قول و مبنی بر شکایت و کفران نعمت بی مانند میباشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۸۶

لن نصبر، بهیئت نفی ابد.

طعام، بفتح بمعنی مطعموم و عبارت از غذائیست که متناسب با ذائقه و ترکیب مزاجی انسانی باشد. و با اینکه غذای گوارای آسمانی که هر روز بر آنان نازل میشد عبارت از منّ و سلوی بوده ولی از نظر انحصار بآندو غذا تعبیر بیک قسم غذا شده است.

«فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ»: جمله تفریع و بهیئت امر و چون بحرف لام تعدیه شده مبنی بر درخواست میباشد.

رَبِّكَ، مفعول جمله و اضافه لفظ جلاله بضمیر خطاب در مورد تخاطب با موسی شاهد بر سیرت لجاج بنی اسرائیل است. «يُخْرِجُ لَنَا» جمله مفعول دوّم ادع و مجزوم. مَمِّا، من حرف بیان و ما موصول تنبّت الأَرْض، صله و عبارت از مواد اوّلیه غذائیست و اسناد اِنبات و رویانیدن نباتات بزمین اسناد بطور مجاز و بلحاظ جزء عمده قابل است، که عبارت از زمین و هوا میباشد. «مِنْ بَقْلِهَا»: نیز بیان موصول. بقل عبارت از سبزی است و قَنَائِهَا، بمعنی خیار و فومها، عبارت از سیر و بصلها، که پیاز میباشد. «قَالَ أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى»: جمله پاسخ موسی است در مقام توبیخ آنان.

همزه استفهام توبیخی تستبدلون، بهیئت مضارع مبنی بر توبیخ و مصدر آن استبدال بمعنی درخواست تغییر چیزیست. «الَّذِي هُوَ أَدْنَى»: جمله موصول وصله و مفعول جمله. أدنی، أفعال التفضیل و مصدر آن دنائت که بمعنی پستی و ناچیزیست. «بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ» با، حرف بدل و مراد از موصول غذای گوارای آسمانی مَن و سلوی میباشد. خیر، خبر و صفت مشبّهه بمعنی شایسته و از آنست اختیار و عبارت از عملیست که بر وفق حالت شوق بوده و از نظر صلاح آنرا برگزیده باشند و مبنی بر توصیف مَن و سلوی است که نعمت بی مانند و گوارا بوده، ولی در اثر کفران از آن شکایت داشته‌اند.

«اهْبِطُوا مِصْرًا» جمله بهیئت امر مبنی بر ارشاد و مصدر آن هبوط و چون سالیان انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۸۷ دراز بنی اسرائیل دچار بیابان گردی بودند. بدین تناسب از امر بنزول و سکونت و استقرار در بیت المقدس تعبیر بهبوط شده است. مصرا، مفعول و تعبیر دیگرست از قریه که در کریمه گذشته معهود بوده. و مصر عبارت از شهرستان بزرگ و پر جمعیت است. «فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ» جمله امتنانی و مبنی بر تعلیل که هر چه درخواست داشتید از مواد اوّلیه غذا آماده است.

«وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ»: جمله مبنی بر تهدیدست که کفران نعمتهای بی مانند سبب استحقاق نعمت دائم از پروردگار در باره آنان شده است جمله ضربت، بهیئت مجهول و چون بحرف علی تعدیه شده کنایه است از استحقاق محتوم بنی اسرائیل نسبت باین نعمت همیشگی که بر جامعه یهود مقرّر شده است.

الذَّلَّةُ، اسم مصدر و بکسر ذال بمعنی پستی و خواریست. المسکنه، نیز اسم مصدر و از ماده سکونت گرفته شده و عبارت از نقص عضوی از اعضاء قویمه انسانی است که نسبت بجلب نفع خود زبون باشد و ایندو نعمت کنایه است از اینکه جامعه یهود در تحت سیطره دیگران بوده و همواره محکوم بپرداخت جزیه و مورد نفوذ و حکمفرمائی دیگران خواهند بود و این یگانه نعمتی است از پروردگار که بر جامعه یهود مقرّر میباشد.

«وَبَاؤُاُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ» جمله معطوف و انشائیّه و مبنی بر نفرین که همواره دچار ذلّت و خواری باشند جمله باؤوا: بهیئت ماضی و مصدر آن بوء بمعنی رجوع و کنایه از دوام است.

بغضب، باء سببیه غضب اسم مصدر و بقرینه سیاق عبارت از مذلّت و مسکنت است که بر آنان مقرّر شده. من: حرف جرّ و ذکر لفظ جلاله نیز مزید تهدید است یعنی نعمتهای گسترده پروردگار بسبب اتّصاف برذیله عناد وسیله شقاوت آنان گردد و همواره از سعادت محروم مانند.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» جمله با تأکیداتی که در بر دارد، در مقام تعلیل و بیان سبب استحقاق جامعه بنی اسرائیل است برای هم چه نعمت بی مانند. ذلک: مبتدا انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۸۸

و اشاره بحکم کیفر محتوم است «بِأَنَّهُمْ كَانُوا» با، سببیه کانوا فعل ناقص که دلالت بر نسبت ثانویه و اتّصاف بآن دارد. «يَكْفُرُونَ» بهیئت مضارع و اسم مصدر آن کفران و بقرینه سیاق عبارت از انکار بواسطه رذیله عناد و لجاج است.

«بِآيَاتِ اللَّهِ» جمع آیه و در اصل اویّه بمعنی علامت و نشانه است و ذکر لفظ جلاله نیز مزید تأکید بوده که هرگز نتوانند انکار نمود از قبیل معجزات بی مانند موسی کلیم و عیسی علیهما السلام و هم چنان معجزات محسوسه و معقوله رسول مکرم صلی الله علیه و آله.

«وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ» جمله معطوف و تعلیل دیگر و بیان آشکارترین کفران و ارتکاب جنایت فطریست. النَّبِيُّ: جمع نبی صفت مشبیه بمعنی پیامبر که بطریق وحی و یا الهام با پروردگار ارتباط داشته و ذکر این عنوان مشعر بعلیت است که سبب ارتکاب جنایت بر آنان همانا مقام تبلیغ و پیامبری آنانست.

«بِغَيْرِ الْحَقِّ» متعلق بجمله و قید تأکیدست زیرا قتل پیغمبران و پیشوایان بشر بالضروره بطور جنایت بوده و بلحاظ مجازات و کیفر و یا قصاص نخواهد بود بلکه فقط از لجاج و عناد با پروردگار میباشد مانند قتل زکریا و یحیی و شعیا.

«بِغَيْرِ» صفت مشبیه و از آنست تغایر و مغایرت «الْحَقِّ» صفت مشبیه بمعنی شایسته و نقیض آن یعنی عنوان «بِغَيْرِ الْحَقِّ» بمعنی باطل میباشد و در مورد کریمه عبارت از جنایت است که قبح آن فطری بشر است.

«ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا» اینجمله نیز تعلیل دیگریست که اینگونه جنایات ناشی از رذیله عناد و طغیان بر آفریدگار میباشد. و گر نه فطرت بشر امتناع دارد از ارتکاب جنایت بر نیکان و پرهیزگاران.

ذلک، اشاره بآن جنایات ناشی از طغیان است. با، سببیه. ما، موصول و مصدریه.

عصوا: بهیئت ماضی و اسم مصدر آن عصیان و عبارت از رذیله عناد قلبی و طغیان بر آفریدگار است که سبب همه گونه جنایت میباشد و از جمله افشاء سر و القاء فتنه که منتهی بقتل انبیاء میگردد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۸۹

«وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»: جمله معطوف وصله و بفعل ناقص و هیئت مضارع تعبیر شده که دلالت بر اتصاف بملکه رذیله ظلم و طغیان دارد. و اعتداء بمعنی مداومت بظلم و ستم و و جنایت که سبب تضییع حقوق جامعه گردد.

در تفسیر برهان از امیر المؤمنین علیه السلام، روایت شده که خطاب فرمود بمعناویه که بنی اسرائیل زکریای پیغمبر را با منشار (اره) کشتند و نیز یحیی را بقتل رسانیدند در صورتی که مردمانرا بطریقه توحید دعوت میکردند و همواره پیروان شیطان با دوستان پروردگار در جنگ و ستیز هستند.

کتاب کافی و تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که همه بنی اسرائیل مباشرت در قتل و جنایت بر پیغمبران نداشته بلکه دشمنی با آنها نموده و در نتیجه فتنه انگیزی، طاغیان از بنی اسرائیل آنانرا بقتل میرسانیدند.

در تفسیر امام علیه السلام از رسول مکرم صلی الله علیه و آله روایت شده فرمود ای مردمان بترسید از آلودگی و اصرار بگناهان و نیز هرگز بنظر پستی و ناچیزی بگناه نظر ننمائید. زیرا سبب خذلان و خواری شما خواهد شد. و در نتیجه دچار گناهان و ارتکاب جنایات خواهید گردید. و چه بسا در مقام طغیان و جنایت بر پیغمبران و اوصیاء آنان برآمده که کفر بر پروردگار و ارتداد از توحیدست.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۹۰

[سوره البقره (۲): آیه ۶۲] ... ص: ۱۹۰

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

خلاصه ... ص: ۱۹۰

هر مسلمان و یهودی و نصرانی و ستاره پرست، چنانچه با حقیقت بآفریدگار و روز رستاخیز ایمان آورده و نیز همواره نیکوکاری را

پیشه کند، پاداش عقیده و کارهای نیک خود خواهد رسید. و هرگز هراس و اندوه بر او روی نخواهد آورد. (و در کمال استقرار خاطر خواهد بود).

شرح ... ص: ۱۹۰

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»: کریمه بیان حقیقت ایمان و ارکان آنست که بهترین کمالات نفسانیه میباشد. یعنی هر که خود را از زمره اهل توحید پندارد و معتقد بآرکان ایمان نباشد هرگز بهره‌ئی از ایمان و آثار عبودیت نخواهد داشت. جمله موصول وصله. آمنوا بهیئت ماضی و بقرینه سیاق عبارت از دعوی ایمان و اظهار تعلق پیروردگارست.

«وَالَّذِينَ هَادُوا»: معطوف و موصول وصله. هادوا، بهیئت ماضی جعلی یعنی اشتقاق نداشته و از ماده یهود گرفته شده و عبارتست از کسانی که خود را از فرزندان یعقوب اسرائیل میدانند زیرا بزرگترین فرزندان یعقوب پیغمبر یهودا بوده، بدین تناسب نواده‌های او را انتساب بیهودا میدهند گرچه از سائر فرزندان یعقوب باشد. و نیز انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۹۱

محتملست از ماده هاد، یهود، هودا بمعنی توبه گرفته شده باشد، بتناسب آنکه گروهی از بنی اسرائیل گوساله پرستی نمودند و پس از اجراء کیفر بر آنان باقیمانده‌گان توبه نموده و پرستش آفریدگار بازگشتند. و از آنست «تهود الرجل» یعنی دین و آئین یهودیت را پذیرفته است و هود جمع هائد میباشد مانند کریمه «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا» بقره: ۱۰۵.

«وَالنَّصَارَى»: جمع نصری بقصر و نیز گفته شده که مفرد آن نصران مانند حیران که جمع آن حیاری و ندمان که جمع آن ندامی است و در انتساب آنان نصرانی گفته میشود و گفته شده بلحاظ آنستکه مسیح پیروان خود را خطاب نمود و گفت، «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» و آنان خود را از انصار و یاران و پیروان مسیح پنداشته، و یا بتناسب. آنکه قریه‌ئیکه مسیح در آن سکونت گزیده بود بنام نصران و یا ناصره بوده و چون پیروان مسیح در آن قریه سکونت داشته‌اند بدان نام نامیده شده‌اند.

«وَالصَّابِئِينَ»: جمع صابئ از ماده صبا، یصبو، گرفته شده که بمعنی ترک و انکارست. و صابئین گروهی هستند که ستارگان را پرستش نموده و خود را بصابئ فرزندان شیث فرزند آدم ابوالبشر نسبت میدهند و نیز گفته شده گروهی هستند که بر دین نوح بوده و شعار آنان آنستکه در وسط روز بسوی شمال ایستاده و پرستش مینمایند. و نیز گفته شده گروهی هستند که ترک پیروی پیغمبران و دیانات توحید را نموده و غیر معجوس بوده که ستارگان را پرستش مینمایند.

«مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»: جمله موصول وصله، و بدلست از اسم موصول و دارای مفاد شرط و بیان ارکان ایمانست که اساس آن عقیده بیگانگی آفریدگار و تصدیق رسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله میباشد. و الیوم الآخر: بیان رکن دیگر از ایمان پیروردگار که عبارت از عقیده بنشئه جزاء و محصول و نتیجه نظام اختیار بشر میباشد.

«وَعَمَلٍ صَالِحًا»: جمله بهیئت ماضی که دلالت بر تحقق دارد. صالحا: صفت برای مفعول مطلق محذوف و یا حال برای ضمیر فاعل و بیان رکن عملی ایمانست که ایمان بآندو رکن اعتقادی بسبب ملازمت باعمال شایسته در خارج تحقق خواهد یافت. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۹۲

«فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ»: جمله جواب شرط. لام، برای استحقاق و ضمیر برای تأکید است. أجر اسم مصدر و از آنست اجرت بقرینه اضافه بضمیر عبارت از ثواب و پاداش عقائد حقه و اعمال آنانست که بسبب ملازمت بارکان ایمان استحقاق ذاتی نعمتهای پروردگار را خواهند داشت.

«عِنْدَ رَبِّهِمْ»: ظرف و منصوب و تعبیر بلفظ جلاله و اضافه بضمیر دلالت بر محتوم بودن و انجام وعد و فضلست که هرگز تخلف پذیر نخواهد بود. و مشعر به این که اجر آنان لازم شعار عبودیت آنانست و از همه گونه نعمتهای ابدی تعبیر باجر شده بتناسب استحقاق اهل ایمان است در برابر تعلق بآفریدگار و اعمال صالحه که نعمتها بآنان بطور فضل موهبت میشود.

«وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» بیان آنستکه نعمتهای ابدی هرگز آلوده بناگواریهای خاطر نخواهد بود، جمله معطوف و لا مشبهه بلیس. خوف، اسم مصدر و مرفوع و اسم لا، و از حالات نفسانیه است و عبارت از بیم پیش آمد ناگوار میباشد که در اثر عدم احاطه بآن، قلب همواره ترسان و لرزان باشد و اهل ایمان با تنعم بنعمتهای ابدی هرگز دچار باین حالت ناگوار نفسانی نخواهند بود زیرا لازم ذاتی نعمتهای ابدی آنستکه وابسته باطمینان و استقرار نفس باشد، که اساس همه نعمتهاست. و خوف در دنیا از عقوبات نفسانی میباشد، تا چه رسد بخوف در نشئه جزاء و اهل ایمان با تنعم بنعمتهای ابدی لامحاله مقرون باطمینان خاطر و استقرار نفس خواهند بود.

«وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»: جمله نیز بیان و بشارت آنستکه نعمتهای ابدی آلوده بحزن و اندوه نخواهد بود. جمله نافیه و معطوف و ضمیر فصل مبتدا و مبنی بر تأکید است و جمله بهیئت مضارع و جمع و اسم مصدر آن حزن که از حالات نفسانیه و عبارت از اندوه بسبب دچار بودن بامر ناگوار است.

و لازم ذاتی و قوام تنعم بنعمتهای ابدی سرور قلب و استقرار خاطر میباشد. بدینجهت اهل ایمان در نشئه جزاء از حالت ناگوار نفسانی و حزن منزّه خواهند بود. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۹۳

تفسیر قمی ذکر نموده که صابئین گروهی هستند غیر مجوس و یهود و نصاری بلکه ستارگان را پرستش مینمایند. شیخ صدوق از علی بن فضال از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده، که سؤال شد بچه جهت مسیحیان نصاری نامیده شده‌اند؟ فرمود بدان تناسب که مریم و عیسی پس از خروج از مصر در قریه ناصر سکونت گزیدند. در تفسیر امام علیه السلام ذکر شده نصاری چنان پندارند که در پرستش آفریدگار یکدیگر را کمک کنند. و صابئین گروهی هستند که خود را اهل توحید دانند در حالیکه دروغ گویند.

در تفسیر امام علیه السلام ذکر شده که امیر المؤمنین علیه السلام شخصی از اهل ایمانرا ملاقات نمود که حالت ترس و خوف در او تأثیر نموده بود. فرمود ترا چه باکست؟ عرضه داشت که از پروردگار بسیار میترسم. حضرت فرمود که از اعمال ناشایسته خود بترس و نیز از گناهان بپرهیز و از مظالم عباد خودداری کن، و آنچه را که بتو واجب نموده بجای آور، آنگاه از پروردگار نترس و از عقوبت او ایمن باش. زیرا بر کسی ستم روا نداشته و هرگز زیاده بر استحقاق عقوبت نفرماید. بلی شایسته است که از پایان زندگی خود در هراس باشی که مبادا از طریقه عبودیت بر کنار روی. و چنانچه بخواهی که پروردگار تو را از سوء عاقبت ایمن فرماید، همواره بیاد داشته باش آنچه از خیر که بتو روی آورد از فضل و توفیق او بوده و آنچه از کارهای ناشایسته که از تو سرزند تو را مهلت داده است.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۹۴

[سوره البقره (۲): آیات ۶۳ تا ۶۶] ص: ۱۹۴

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ أذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳) ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۴) وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۶۵) فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۶۶)

خلاصه ص: ۱۹۴

ای بنی اسرائیل بیاد آورید هنگامیکه از شما پیمان گرفته و کوه طور را بر فراز شما بداشتیم، تا اینکه توراہ را پذیرفته شاید که از آن پیروی نموده و از عقوبت پروردگار ایمن باشید.

با آن عهد و پیمان که از شما گرفتیم باز از فرمان پروردگار سرپیچی نموده و چنانچه فضل پروردگار نبود، هر آینه از زیانکاران بودید.

بتحقیق شنیده و دانسته‌اید که گروهی از بنی اسرائیل از فرمان آفریدگار سرپیچی نموده به این که روزهای شنبه نسبت بفرمان پروردگار حيله می‌کردند آنانرا بهیئت بوزینه درآورده و از رحمت خود رانندیم.

و این عقوبت مسخ را کیفر آنها و نیز تهدید آنانکه آن منظره را مشاهده نموده و یا شنیده‌اند قرار داده و نیز پند برای پرهیزکارانست.

شرح ص: ۱۹۴

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ»: کریمه مبنی بر توییح بنی اسرائیل است که پس از نزول توراہ از قبول آن سرپیچی نموده و پس از اظهار معجزه آنرا پذیرفتند. جمله معطوف انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۹۵

إذ، ظرف زمان و عامل آن جمله اذکروا میباشد. أخذنا، بهیئت ماضی و مصدر آن اخذ.

«مِيثَاقَكُمْ»، از مادّه وثوق گرفته شده و عبارت از عهد و پیمانست که مبنی بر وثوق و پایداری است. و اضافه بضمیر خطاب شده بلحاظ آنکه بر حسب حکم فطرت، بندگان نسبت بآفریدگار باید پیمان عبودیت دهند، همچنانکه تکوینا چنانند. و هرگز آنرا نگسلند و از بنی اسرائیل نیز پیمان گرفته شد که بموسی ایمان آورند و توراہ را بپذیرند.

«وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ»: جمله مبنی بر حکایت خارق عادتست که عبارت از نگاهداشتن قسمتی از کوه طور بر فراز بنی اسرائیل میباشد.

جمله حالیّه یعنی موسی هنگام آوردن توراہ بنی اسرائیل را امر نمود که برای سپاسگزاری آن سجده کنند ولی از این فرمان سرپیچی نمودند. رفعنا، بهیئت ماضی. فوق ظرف و منصوب. الطور، مفعول جمله و نام کوهیست که موسی علیه السلام برای گفتگوی با آفریدگار بر آن میرفت و آنرا جبل فلسطین نیز گویند. و بر حسب روایات جبرئیل قطعه‌ئی از آن کوه را که یک فرسنگ بوده برفراز بنی اسرائیل گرفت. موسی بآنان فرمود توراہ آسمانی را بپذیرید و باحکام آن رفتار نمائید، بنی اسرائیل در آن هنگام سجده نموده و توراہ را پذیرفتند.

مفسر گوید: منظور از رفع کوه طور آن بوده که توراہ را بطور کره بپذیرند زیرا ایمان بکتاب آسمانی امریست قلبی و اکراه پذیر نیست بلکه منظور اظهار امر خارق عادتست که بنی اسرائیل آنرا پذیرفته و راه عذری برای سرپیچی از آن نداشته باشند.

«خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» خذوا بهیئت امر الزامی و مصدر آن أخذ و عبارتست از تصدیق به این که توراہ کتاب آسمانیست و نیز پیروی از احکام آن «ما آتیناکم» موصول وصله و مفعول جمله و عبارت از توراہ میباشد که احکام آن بر عهده بنی اسرائیل نهاده شده است. بقوّه متعلّق بجمله و اسم مصدر و کنایه از اعتقاد جزمی و پیروی کامل از احکام آنست.

«وَ اذْکُرُوا مَا فِيهِ»: جمله معطوف و بهیئت امر و اسم مصدر آن ذکر و عبارت از توجّه خاطرست باحکامیکه در آن میباشد.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»: لعل حرف ترجّی، و رجاء و امید از حالات تعلّقی نفسانی و از انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۹۶

قصور احاطه بحقیقت امر است. و اطلاق آن بلحاظ شایستگی موردست برای وقوع متعلّق رجاء و عدم وقوع آن. تتقون، فعل مضارع و مورد رجاء و مصدر آن اتقاء و عبارت از پرهیز از مخالفت آفریدگار و نیل بسعادت میباشد.

شیخ صدوق از عبد الله بن سنان روایت نموده کوهیکه موسی بر آن میرفت بنام طور سینا بود و دارای درختهای زیتون بوده و هر

کوهی که چنان باشد طور سینا گفته میشد و کوهیکه درختان پر فائده نداشته طور سینین نامیده میشد.

در تفسیر امام علیه السلام ذکر شده: جبرئیل مأمور شد و قطعه‌ئی از کوه فلسطین را جدا کرد باندازه یک فرسنگ و در فراز بنی اسرائیل گرفت موسی بآنان فرمود تصدیق کنید توراۀ را، و احکام آنرا بپذیرید و گر نه این کوه بر شما فرود خواهد آمد، آنگاه پذیرفتند و برخی هم از فضل پروردگار برغت پذیرفتند، و هنگام سجده طرف رخسار خود را بزمین نهاده و بیم آنرا داشتند که کوه بر آنان فرود آید، و رسول مکرم صلی الله علیه و آله فرمود، ای جامعه اسلام از پروردگار سپاسگزاری کنید که شما را توفیق داده که در هنگام سجده پیشانی خود را بزمین گذارید، نه چنانکه بسیاری از بنی اسرائیل سجده میکردند بلکه مانند نیکان آنان که رخسار خود را بخاک میگذاشتند.

تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده در ذیل کریمه «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» که مراد بقوت اعتقادی و سعی و کوشش جوارحی میباشد.

«ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»، کریمه مبنی بر تویخ یهود است بسبب نقض پیمان.

ثم حرف تفریع و ترتیب، تویتم، بهیئت ماضی و خطاب، و مصدر آن تولی بمعنی روی گردانیدن و بقرینه سیاق عبارت از نقض پیمانی است که بنی اسرائیل بدان ملتزم شدند.

«مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» ظرف مجرور یعنی پس از التزام، از پیروی توراۀ سریچی نمودند.

«فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ»: فا، حرف تفریع لو حرف امتناع و لا- حرف نافی و مفاد کلمه لولا امتناع میباشد، یعنی امتناع جزاء بسبب تحقق

شرط «فَضْلُ اللَّهِ» مبتدا و اسم مصدر، و فضل انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۹۷

پروردگار عبارتست از تشریح دین اسلام و رسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و نزول قرآن کریم و در باره کفار و معاندان امهال و تأخیر عقوبت میباشد.

«وَرَحْمَتُهُ» معطوف، رحمت عبارت از هدایت و توفیق توبه و پذیرفتن دین اسلام میباشد و خبر جمله محذوف است «لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ»: جمله جوابیه و مقرون بحرف لام میباشد، و جمله ناقصه دلالت بر دوام دارد، الخاسرین: بهیئت فاعل و مجرور و مصدر آن خسران و عبارت از شقاوت ابدیست.

در تفسیر امام از حضرت حسین بن علی علیهما السلام روایت نموده، چنانچه بنی اسرائیل از پروردگار مسئلت میکردند بحق محمد و آل او که نیات آنانرا ثابت و اعتقادات آنها را مصون فرماید. و از عناد ایمن بدارد هر آینه آنها را حفظ میکرد از نقض پیمان ولی تقصیر نموده و همواره لجاج میکردند.

«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ»: کریمه مبنی بر یادآوری حیلۀ گروهی از یهود است با پروردگار، و ذکر عقوبت بی‌مانند آنان که سبب عبرت و پند جامعه بشر گردد.

«لَقَدْ عَلِمْتُمْ»: لام توطئه قسم، علمتم: بهیئت خطاب و حالیه بلحاظ قطعیت و تواتر آن واقعه است، و موصول وصله بجای دو مفعول میباشد.

«اعْتَدُوا» بهیئت ماضی و مصدر آن اعتداء بمعنی طغیان و سرکشی است.

«مِنْكُمْ» حرف تبعیض و خطاب بجامعه یهود میباشد، فی السبت: ظرف و بیان موضوع گناه و نیرنگ است السبت: اسم مصدر بمعنی قطع و کنایه از کناره‌گیری از کار میباشد و بدین تناسب بروز شنبه گفته میشود که هنگام آسایش یهود و روز عبادت آنان بوده، و از آنست کریمه «وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا» نأ: ۱۰.

«فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً» جمله تفریع و قول پروردگار عبارت از ظهور اراده تکوینی او است کونوا، مقول قول و عبارت از کن ایجادی و تأثیر اراده قاهره میباشد که بدون توقف باسباب طبیعیۀ، متعلق اراده تحقق خواهد یافت، قرده: جمع و خبر کان و بیان تحقق و کن

وجودی است، و بمعنی بوزینه از مسوخت است، و نیز جمع آن قروود انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۹۸

و قردان و مفرد آن قرد میباشد.

«خَاسِئِينَ» جمع و حال و مفرد آن خاسی عبارت از رانده شده از رحمت آفریدگار میباشد، مانند کریمه «قَالَ أَحْسَنُا فِيهَا» ۱۱۰: مؤمنون تفسیر امام از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت نموده، که اصحاب سبت گروهی از بنی اسرائیل بوده که در ساحل دریا سکونت داشتند، و پروردگار آنانرا نهی فرمود از اینکه در روزهای شنبه ماهیان دریا را شکار نمایند، آن گروه حيله نموده که آنچه بر آنان نهی شده بود جایز نمایند، از دریا جویها برای ورود آب بگودالها کنده بودند، تا ماهیان وارد آنها شده و راه برگشت بدریا نداشته، در گودالها گرفتار میشدند، و چون روزهای شنبه ماهیان از شکار ایمن بودند، وارد گودالها شده و روز یکشنبه که بر آنان شکار جایز بود از همان گودالها آنها را شکار نموده و میگفتند که در روز شنبه شکار نموده‌ایم، ولی دروغ گفته‌اند زیرا ماهیانرا روز شنبه گرفتار نمودند.

تا اینکه بدینوسیله ثروت آنان بسیار شد. در آن شهر زیاده بر هشتاد هزار بودند و هفتاد هزار از آنها این حيله را بکار برده و باقی آنها را نهی مینمودند، و از عقوبت پروردگار آنانرا میترسانیدند، بر حسب کریمه «فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» اعراف: ۱۶۶ و ده هزار دیگر که آنانرا میترسانیدند ناچار از آن شهر بیرون شده که از عقوبت ایمن شوند.

شبانگاه عقوبت بر هفتاد هزار نفر نازل شد همه آنها بهیئت بوزینه درآمدند، و درب شهر بسته مانده و ساکنان اطراف و نواحی آمدند و از دیوار شهر بالا رفته دیدند که همه بهیئت بوزینه مسخ شده‌اند، و کسانیکه برای مشاهده آمده بودند و ناظر جریان بوده خویشان و آشنایان خود را میشناختند، و بآنان که بهیئت بوزینه بوده میگفتند تو فلان شخص میباشی، و بهمان حالت سه روز بودند، و پروردگار باران تند بر آنان فرو بارید و همه آنها مردند.

و بر حسب نقل بعضی از تفاسیر اصحاب سبت از قوم داود بودند، و نام شهر آنها ایله در نواحی عقبه ساحل دریا بود. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۱۹۹

از جمله خارق عادت که کریمه در ضمن توییح یهود یادآوری و بر آن سوگند یاد نموده، واقعه مسخ اصحاب سبت است که بهیئت بوزینه درآمدند و بدین وسیله پروردگار آنانرا عقوبت فرموده و از مقام انسانیت رانده است و این واقعه نیز مانند سائر وقایع خارق عادت بوده و خصوصیتی در آنست که در سائر موارد نبوده و شبهه آنست بشر که دارای عقل و تفکر بوده، در نتیجه عصیان پروردگار آنها را بصورت بوزینه که حدّ وجودی آن احساس میباشد درآورده و مراتب فعلیت و قوه عاقله آن زائل و بمرتب ادراک جزئی حیوانی تنزل یافته و چگونه تعقل میشود که صورت فعلیه نفسانیه زائل گردد، و بمرتب احساس جزئیات تنزل یابد و این امر مبرهن است ولی واقعه اصحاب سبت و تغییر صورت بشریت آنان بهیئت بوزینه از آن کلی نیست، زیرا آن گروه در نتیجه مداومت باعمال ناشایسته دارای ملکه رذیله مکر و حيله شده و بسبب اصرار بعضیان نور فطری از آنان زائل شده و بظلمت کفر و رذالت اخلاقی دچار گردیده و شایسته عقوبت شدند و بشره آنها بهیئت بوزینه درآمد، یعنی ملکه رذیله مکر که در آنان رسوخ داشته تجسم یافته.

«فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا»: جمله تفریح و بیان آنستکه این واقعه بی مانند را وسیله عبرت جامعه بشر قرار داده‌ایم.

ضمیر: مفعول اول و راجع است بعقوبت مسخ و یا بآن گروه که بهیئت بوزینه درآمد بودند: نکالا، بفتحه اسم مصدر و مفعول دوم و بمعنی عقوبت و خواراست که سبب تهدید جامعه بشر میباشد.

«لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا» ما: موصول و بین: ظرف و منصوب و مضاف «یدیها» مثنا و مجرور و مضاف بضمیر و مفرد آن ید، و ضمیر راجع است بعقوبت مسخ و یا آنانکه بهیئت بوزینه درآمدند یعنی سبب تهدید آنانکه واقعه را مشاهده نموده‌اند. و ما خلفها، ما: موصول خلف صفت مشبهه بمعنی آیندگان از جامعه بشر که بطور یقین دانسته و پند گیرند.

«وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»: موعظه اسم مصدر و مفعول دوم جمله بمعنی پند و اندرز است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۰۰
 «لِّلْمُتَّقِينَ» جمع و مجرور و مفرد آن متقی بمعنی پرهیزگار. و موعظه را بمتقین تخصیص فرموده بلحاظ آنکه ذکر وقایع امت‌های سابقه
 بهترین وسیله پند اهل ایمان و پرهیزگاران خواهد بود ولی سائر طبقات مردمان اینگونه عقوبت‌های پیشینان را از نظر تاریخ تلقی و یا
 ضبط نموده بدون اینکه از آنها پند گیرند.

از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت شده که مراد از جمله «لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا» کسانی هستند که ناظر واقعه بودند از
 مردمان نواحی آنشهر و مراد از کریمه «وَمَا خَلَفَهَا» سائر مردمان و جامعه توحید میباشند.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۰۱

[سوره البقره (۲): آیات ۶۷ تا ۷۴] ص: ۲۰۱

اشاره

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۶۷) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ
 يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ (۶۸) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ
 إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفَرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ (۶۹) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ
 (۷۰) قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا سِتِيَّةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبِّحُوهَا وَمَا كَادُوا
 يَفْعَلُونَ (۷۱)

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲) فَفَلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
 تَعْقِلُونَ (۷۳) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ
 فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۴)

خلاصه ص: ۲۰۱

و نیز بیاد آورید فرمان موسی را بنی اسرائیل که پروردگار امر فرمود گاویرا ذبح کنید قوم او گفتند ما را مسخره کرده‌ئی (زیرا ذبح
 گاو با یافتن قاتل تناسبی ندارد) موسی فرمود پناه میبرم بخدای از گفتار بیهوده و اینکه از زمره مردم نادان باشم.

قوم موسی گفتند از خدای خود بخواه که چگونگی گاو را بیان فرماید موسی گفت پروردگار میفرماید نه گاو پیر فرسوده باشد و
 نه جوان بکار نیفتاده بلکه میانه ایندو حالت پس گاو بدین چگونگی را ذبح کنید.

باز بموسی گفتند از خدای خود چگونگی رنگ آنرا پرسش نما موسی گفت پروردگار میفرماید گاو زرینی باشد چنانکه بینندگان
 را نشاط بخشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۰۲

باز بموسی گفتند که از خدا بخواه که تعیین فرماید چگونگی آنرا زیرا بر ما آشکار نشده و چنانچه اشتباه ما رفع شود بخواست خدا
 بدان رفتار خواهیم نمود.

موسی گفت خدا میفرماید آن گاو آنقدر رام نباشد که زمین را شیار کرده و بکشتزار آب دهد، و نیز بی عیب و یکرنگ باشد.
 گفتند اکنون چگونگی آنرا روشن نمودی و گاوی بدان اوصاف کشتند در حالیکه نزدیک بود نافرمانی کنند.

بیاد آورید هنگامی که نفسی را کشته بودید و یکدیگر را در آن جنایت متهم نموده و پروردگار آنچه را در قلب خود پنهان داشتید
 آشکار نمود (که چگونه مرده‌ئی زنده گردد).

پس امر کردیم پاره‌ئی از آن گاو را بر جسد مقتول زده تا بدانید چگونه آفریدگار مردگانرا زنده کند و توانائی خود را بنمایاند (و) بفهمید که قدرت او وابسته باسباب نخواهد بود) پس از مشاهده این خارق عادت باز چنان سخت دل شدید که دل‌هایتان مانند سنگ خارا و سخت‌تر از آن شد، چه آنکه از پاره‌ئی سنگها آب ریزش کند و برخی دیگر شکافته آب از آن بیرون آید، و پاره‌ئی از ترس پروردگار فرو ریزد، ای سخت دلان هرگز پروردگار از رفتار ناشایسته ستمگران بی‌خبر نیست.

شرح ... ص: ۲۰۲

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ: كَرِيمَةٌ مِّنِي بِرَحْمَةِ خَارِقِ عَادَتِهِمْ كَمَا أَنَّ تَوْبِيخَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنرَا يَدَأُورِي فَرْمُودَه. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً»: امر پروردگار برای کشف قاتل بطور خارق عادت بوده. جمله «أَنْ تَذْبَحُوا» بقره تأویل بمصدر میشود. بقره، مفرد نکره و اسم جمع آن بقر مانند نخله و نخل.

«قَالُوا أَتَّخِذُونَ هُزُؤًا»: همزه انکار و جمله بهیئت مضارع و خطاب. هزؤا، مفعول انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۰۳

دوم و اسم مصدر بمعنی مفعول (مهزؤبنا) و از آنست استهزاء که بمعنی مسخره است.

«قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ» چون بنی اسرائیل اعلام امر پروردگار را مسخره پنداشته‌اند بدینجهت موسی بطور برهان و استعاذه بآفریدگار پنداشت آنان را توبیخ فرموده که در مقام پاسخ و حکایت از دستور پروردگار گفتار بیهوده چگونه فرض دارد؟

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ»، ادع بهیئت امر و چون بحرف لام تعدیه شده بمعنی درخواست پاسخ بنی اسرائیل میباشد.

رَبِّكَ، مفعول دوم و بدین تعبیر شاهد لجاج و کفر آنانست و گر نه مقتضای عبودیت آنستکه در مقام درخواست بلفظ ربنا تعبیر نمایند «يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ»: جمله مجزوم و جواب امر و مصدر آن تبیین و ما موصول و سؤال از چگونگی عوارض آن گاوست.

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا- فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ» بیان چگونگی آنست بقره: مفرد و نکره و بدان تناسب بگاو اطلاق میشود که زمین را شیار میکند. لا فارض، معدوله و بهیئت فاعل و صفت برای بقره و کنایه از آنکه بسبب زایش گشاده شکم و فرسوده نباشد و لا بکر: جمله معدوله و بکسر اول و سکون وسط صفت مشبهه و بر زاده چهار پایان در اولین بار بکر گفته میشود. یعنی نه چنان گاو جوان که نژائیده و بکار نیفتاده باشد.

«عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ»: عوان بفتح بر وزن فعال بدل و تفسیر دو صفت است که میانه دو حالت را گویند مانند عوان الحرب، که جنگ پایان نیافته و بمعنی میان آندو حالت است.

«فَأَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ»: جمله تفریع و تاکید آنستکه هیچگونه اجمالی در پاسخ نبوده و برای منظور ناچار گاویرا بدان چگونگی ذبح کنند.

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ»: کریمه مبنی بر حکایت لجاج بنی اسرائیل است و تکرار در استیضاح که پاسخ را مبنی بر اجمال دانسته و آنرا استخفاف نموده‌اند.

«يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا»: جمله جواب امر و مجزوم و ما، موصول و نیز سؤال از چگونگی رنگ آن گاو است، پس از آنکه بطور صراحت چگونگی آن پاسخ داده شده، و نسبت بحالات و چگونگی رنگ اطلاق دارد یعنی دارای هر رنگی باشد. انوار درخشان، ج ۱، ص:

۲۰۴

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ»: جمله پاسخ از درخواست چگونگی رنگ است.

صفراء، صفت مشبهه بر وزن حمراء بالف ممدوده و غیر منصرف بمعنی زرد رنگ که پوست و شاخ آن نیز همان رنگ باشد.

فابع، بهیئت فاعل که شدت رنگ زرد را گویند، همچنانکه شدت رنگ قرمز را احمر ناصع و شدت رنگ سبز را اخضر ناظر گویند.

«لَوْ نَهَا تَسْرُ النَّاطِرِينَ»: جمله مبتدا و خبر و بیان صفت دیگر و از آثار طبیعی زرین رنگ آنستکه سبب نشاط بیننده می‌باشد. «قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ»: با اینکه چند مرتبه بسؤال آنان پاسخ داده و چگونگی آن تعیین شده بود باز پاسخ را دارای اجمال و اهمال و برخلاف حکمت دانسته و در مقام تکرار سؤال اول برآمده و از چگونگی حالات گاو دگر بار پرسش نمودند. «إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا»: البقر اسم جنس و مفرد آن بقره و مورد پرسش جنس بقر است که با تکرار بیان باز دارای تشابه و اجمالست و چنان گفتند که جنس بقر در نزد ما تشابه و اجمال دارد، زیرا پنداشتند که تأثیر نخواهد کرد مگر بعض آن و این مقدار از بیان در تعیین فردی که بدان امر شده کافی نیست، با اینکه تأثیر همانا از پروردگارت و بس و در نخستین بار بذبح یک گاو امر فرمود و از لحاظ چگونگی نیز اطلاق داشت.

تشابه، بهیئت ماضی و بیان تضایف دو یا چند چیز مانند یکدیگرست یعنی نشانه‌ئی برای هر یک نباشد و مقصود مشتبه گردد و از این پرسش استفاده میشود که تصدیق نداشتند که این خارق عادت را بوسیله ذبح یک گاو اجراء خواهد فرمود، همچنانکه در پاسخ اول بطور اعلام فرموده بود، که ذبح هر گاو وسیله کشف قاتل می‌باشد.

«وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ» جمله گفتار بنی اسرائیل بوده که ذبح آن گاو را وابسته بمشیت پروردگار نمودند.

جمله تعلیقیه و لام تأکید. مهتدون: بهیئت جمع و مفرد آن مهتدی و مصدر آن اهتداء بمعنی پذیرفتن دستور است و عنوان وصفی را تعلیق نمودند بر مشیت قاهره که انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۰۵

چگونگی آنرا هر چه تعیین فرماید رفتار کنند.

و از رسول مکرم صلی الله علیه و آله روایت شده چنانچه بنی اسرائیل ذبح بقره را بمشیت پروردگار تعلیق نمیکردند بآنان پاسخ داده نمیشد.

مفسر گوید: برهان این که تعلیق هر فعل اختیاری بمشیت پروردگار وسیله تحقق آن خواهد شد آنستکه بدان سبب دارای صلاح نظام امکانی شده و از نظر سعه رحمت آن فعل بمبادی طبیعیه در سلک نظام خواهد در آمد. همچنانکه از فضل خود وعد فرموده و انجام خواهد نمود.

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ» کریمه پاسخ و بیان چگونگی حال و سائر اوصاف آن بقره می‌باشد، لا ذلول معدوله و سلب در آن درج شده و مرادف غیر ذلول است مانند لاعالم که ملازم عنوان جاهل می‌باشد و ذلول صفت مشبهه از ماده ذل یدل یعنی بکار رام نشده و رنج نکشیده و صفت برای بقره است که چگونگی آن تعیین گردد.

«تُثِيرُ الْأَرْضَ» جمله فعلیه صفت لا- ذلول بهیئت مضارع و مصدر آن اثاره بمعنی شیار زمین است برای کشت و بدین تناسب بگاو شیار ثور گفته میشود و از آنست ثوره و ثوران که بمعنی آشوب می‌باشد و مفاد جمله آنستکه سم دست و پای آن از رنج کار خرد نشده باشد.

«وَالأَرْضُ تَسْقَى الْحَرْثَ» جمله معطوف و نافی و تفسیر «لَا ذَلُولَ» است. و مصدر آن سقی بمعنی آبیاریست، الحرث: صفت مشبهه و مفعول بمعنی کشتزار می‌باشد.

«مُسَلَّمَةٌ» بهیئت مفعول و تشدید لام از ماده سلامت و مبالغه در آنست یعنی از همه جهت اعضاء آن سالم و بی عیب باشد.

«لَا شَيْئَةَ فِيهَا» جمله نافی و منصوب و لانی جنس و صفت برای بقره: و شیء: بکسر اول اسم مصدر بر وزن ثقه و در اصل وشی بود. بمعنی آنکه رنگی دیگر مخلوط گردد. و مفاد «لَا شَيْئَةَ» آنستکه پوست گاو یکرنگ باشد و تفسیر جمله «صَفْرَاءُ فَاقِعٌ» بوده است یعنی زرد رنگ و زرین بوده. و در پوست آن رنگ دیگر نباشد.

«قَالُوا أَلَا نَجِئُ بِالْحَقِّ»: جمله گفتار بنی اسرائیل است. و اینکه بیان سابق انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۰۶

ناقص و بیهوده بوده است.

الآن: الف و لام آن عهد و آن: بمعنی هنگام و منصوب و ظرف. و جمع آن آنات و آناء میباشد با: حرف تعدیه الحق: صفت مشبهه که بمعنی شایسته برای پذیرفتن است:

و شاهد آنستکه تصدیق نداشتند که اجراء دستور وسیله کشف قاتل خواهد شد.

«فَدَبَّحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ»: جمله تفریع یعنی پس از طلب و خریداری آنرا کشتند و ما کادوا: نافیه و حالیه بهیئت ماضی و سالبه فعل مقاربه بمعنی استبعاد است.

یفعلون: خبر افعال مقاربه باید بهیئت مضارع باشد، و سبب استبعاد ذبح بقره محتمل است آن بوده که اولیاء مقتول بیم آنرا داشته‌اند که کشف قاتل سبب فضیحت آنان گردد.

و یا گرانبھائی آن سبب خودداری از خرید شده است. و یا بعلت آنکه ذبح بقره تناسبی با کشف قاتل نداشته از این لحاظ اصرار در سؤال اوصاف بقره مینمودند. و یا بلحاظ آنکه در مقام انقیاد نبوده بلکه تکذیب گفتار او را مینمودند.

در تفسیر امام علیه السلام ذکر نموده: پس از آنکه بنی اسرائیل شنیدند از موسی چگونگی گاو را عرضه داشتند آیا خدا ما را امر نمود بذبح گاو بدین اوصاف؟ فرمود بلی. و در سؤال اول فرمود که خدا امر فرموده. زیرا اگر هم چه بود موردی برای سؤال موسی نبود، بلکه فرمود خدا امر خواهد نمود بذبح گاوی، و چنانچه بهمان دستور رفتار کرده بودند منظور اجراء میشد و چون در نتیجه لجاج از اوصاف آن بسیار سؤال شد منحصر گردید بیک گاو که در نزد جوانی از بنی اسرائیل بود، و در خواب دیده بود رسول مکرم صلی الله علیه و آله را که باو فرمود چون تو از دوستان ما هستی نفع و سود بسیاری بتو خواهیم رسانید چنانچه برای خریداری گاو تو آمدند، آنرا نفروش مگر با نظر مادر خود و پروردگار باو تلقین فرماید آنچه را که خیر و ثروت تو و فرزندان تو در آن باشد.

و جوان بسیار مسرور شد و گروهی از بنی اسرائیل برای خرید گاو نزد جوان یهودی آمدند، قیمت آنرا دو دینار طلا گفت بشرط آنکه مادرش قبول کند جوان از مادر اجازت خواست گفت قیمت آنرا چهار دینار بگو، و خریداران کمتر خواستند. و چون بمادر خود خبر داد گفت هشت دینار طلا بگو بهمین ترتیب تا بقیمتی رسید که پوست انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۰۷ آن گاو را پر کنند از طلا و خریداران ناگزیر پذیرفته و خریدند.

تفسیر قمی روایت نموده که بنی اسرائیل گفتند گاویرا که موسی معرفی نموده شناختیم و خواستند آنرا خریداری نمایند. مالک آن گفت نمیفروشم مگر در عوض آن پوست آنرا پر کنید از طلا. چون بموسی قیمت آنرا گفتند فرمود ناگزیر باید آنرا خریداری کنید و بهمان قیمت آنرا خریدند.

در تفسیر امام: ذکر شده: پس از ذبح گاو دم آنرا بمقتول زدند او زنده شده و برخاست عرضه داشت: یا نبی الله این دو نفر پسر عم من بر من رشک بردند برای اینکه دختر عم خود را تزویج نمودم و هر دو آنها مرا بقتل رسانیدند. و جسد مرا در محله قبیله دیگر افکنده که دیه مرا از آنها بگیرند موسی هر دو قاتل را قصاص نمود و پیش از آنکه مقتول زنده شود یکمرتبه دم گاو را بمقتول زدند زنده نشد بنی اسرائیل بموسی گفتند چه شد وعده تو. فرمود من راست گفته‌ام پروردگار وحی فرمود بموسی که هرگز تخلف ننمایم از وعد خود ولی قیمت گاو را که باید باندازه پوست آن پر طلا شود بمالک آن بدهند سپس مقتول را زنده خواهم نمود.

بنی اسرائیل اموال بسیاری گرد آورده تا پنج هزار دینار طلا رسید و پس از آنکه مقتول زنده شد برخی عرضه داشتند نمیدانیم این دو واقعه کدام یک شکفت انگیزتر است زنده نمودن مقتول و اخبار او بواقعه قتل و تعیین قاتل خود و یا ثروتمند شدن مالک گاو؟ وحی شد بموسی که بگو بنی اسرائیل هر که بخواهد زندگی او پاکیزه شود و در آخرت نیز منزلتی نزد من داشته باشد و او را از رفقاء محمّد و آل او علیهم السلام قرار دهم مانند آن جوان رفتار نماید. زیرا او از موسی شنیده بود که هر که بیاد آورد محمّد و علی علیهما السلام را و بر آنان طلب رحمت نماید مشمول فضل پروردگار خواهد گردید.

تفسیر قَمی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده: شخصی از علماء بنی اسرائیل دختری را از خویشان خود خواستگاری نمود. و نیز پسر عم آن دختر که مردی فاسق بود آن دختر را خواستگاری نمود ولی بآن عالم تزویج شد. و پسر عم دیگر باو رشک برد و بطور حيله آن شخص عالم را بقتل رسانید و جسد او را نزد موسی برد. عرضه داشت یا انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۰۸

نبی الله پسر عم مرا کشته‌اند قاتل او را معرفی کن.

بنی اسرائیل نزد موسی آمده عرضه داشتند چه نظر داری در این واقعه؟ و در میان یهود شخصی فرزند نیکو رفتاری داشت. و مردمان برای خرید جنسی نزد فرزند او آمده در حالیکه کلید انبار آن جنس در زیر سر پدر او بوده و چون پدر در خواب بود فرزندش نخواست پدر خود را بیدار کند بدین جهت خریداران جنس منصرف شده رفتند.

و پس از آنکه از خواب برخاست پدر از فرزند سؤال کرد که چه کردی جنس را؟

گفت نفروختم زیرا کلید در زیر سر تو بود و نخواستم تو را بیدار کنم. پدر گفت این گاو را بتو بخشیدم در عوض آنچه از منافع فروش این جنس از دست دادی، و از پروردگار سپاسگزاری نمود برای فرزندش بدین جهت موسی امر نمود که بنی اسرائیل آن گاو را خریداری نمایند.

«وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا»: کریمه بیان موضوع واقعه امر بذبح بقره میباید که پس از جریان آن ذکر شده و بطور مخاطبه جنایت را بهمه بنی اسرائیل اسناد داده زیرا همه آنها شرکت داشتند در کشف قاتل و یکدیگر را متهم دانسته و نیز آنها در مقام اصرار و پرسش از چگونگی اوصاف بقره برآمدند.

«إِذْ» ظرف زمان و عامل آن جمله «اذکروا» که در تقدیر میباید «قَتَلْتُمْ» بهیئت ماضی و اسناد جنایت را بجامعه یهود داده بتناسب آنکه بدان اشاره شد.

نفسا، مفرد نکره، و عبارت از روح ناطقه است که بلحاظ نفاست و اینکه از پرتو عالم امر بوده نفس تعبیر میشود.

«فَادَّارَأْتُمْ» از باب تفاعل و حرف تاء قلب بدال و در یکدیگر ادغام شده و مجرد آن درء و از آنست «الحدود تدرأ بالشبهات» و ضمیر مجرور «فیها» راجع است بکلمه نفسا یعنی جنایت را هر یک از خود دفع نموده و حال آنکه همه قبیله مورد اتهام بودند.

«وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»: کریمه بیان سرائر سوء بنی اسرائیل است که در این واقعه کفر و لجاج آنان فاش گردیده، مخرج: عنوان وصفی یعنی آفریدگار سرائر سوء آنانرا آشکار نمود، و چون در واقعه امور چندیرا پنهان میداشتند از جمله انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۰۹

کتمان قاتل و نیز تکذیب موسی بلحاظ سؤالات چندی از چگونگی بقره و نیز کفر و تکذیب قلبی آنان که چگونه بوسیله ذبح بقره قاتل کشف گردد؟ یعنی بوسیله زدن پاره‌ئی از مذبوح بجسد مقتول او زنده شود؟ و پروردگار بوسیله خارق عادت سرائر آنانرا آشکار فرمود.

«فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا»

جمله تفریع و بیان نتیجه واقعه و ارشاد بطریق کشف قاتل میباید و جمله «اضْرِبُوهُ»

بهیئت امر ارشادی و ضمیر مفعول راجع است بمقتول که از سیاق استفاده میشود.

با: سببیه، بعضها: صفت مشبهه بمعنی پاره و جزئی است و ضمیر مجرور راجع است ببقره و بر حسب تفسیر مراد دم گاو مذبوح میباید.

«كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى»

کریمه بیان واقعه خارق عادتست که مقتول بوسیله زدن پاره‌ئی از مردار بآن زنده گردید.

کذلک: مبتدا «يُحْيِي»

بهیئت مضارع و دلالت بر ائتصاف دارد و مصدر آن احیاء و ذکر لفظ جلاله نیز مشعر بعلیت است.

«الْمَوْتَى»

مفعول و بهیئت جمع مانند غرقى و مرضى و ارشاد باسرار آفرینش میباشد که هرگز ارتباط استقلالی باسباب طبیعیّه نداشته و همواره احیاء مردگان چه در نشئه رستاخیز و چه در جهان طبیعت چنانستکه فقط وابسته باراده قاهره میباشد نهایت آنکه سنت جاریه در خصوص نظام طبع چنانستکه تعلق بمبادی اصلاّب و ارحام سبب اعدادی برای دمیدن روح انسانی و تنزل آن از عالم امر ببدن عنصری میباشد و در حقیقت حیات عبارت از نفخه و موهبت الهی است که از عالم امر بدین نشئه طبع تنزل نموده یعنی پس از پیمودن ماده تناسلی مراحل اصلاّب و ارحام را در آن هنگام بهیئت خاصّی درآمده و شایسته موهبت گردیده.

«وَأَيُّكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

معطوف بجمله متّصله یعنی پاره‌ئی از اسرار آفرینش را بدین صورت خارق طبع بظهور درآورد.

یری، بهیئت مضارع و مصدر آن ارائه. آیات جمع آیه در اصل اویّه که بمعنی انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۱۰

نشانه است و تنزل اراده و ظهور توانائی آفریدگار میباشد لعلکم: لعل حرف ترجیحی و تعبیر برجاء بلحاظ شایستگی مورد است برای تحقیق و یا عدم آن.

«تَعْقِلُونَ»

بهیئت مضارع و تعقل بقرینه مورد عبارتست از پی بردن باسرار آفرینش که پس از مشاهده خارق طبع احراز نمایند که سبب تامّ برای احیاء همانا اراده قاهره است و بس.

در تفسیر امام ذکر شده: در دنیا و نشئه رستاخیز بشر را حیات بخشد هم چنانکه احیاء نمود این مقتول از بنی اسرائیل را بسبب زدن پاره‌ئی از مردار بآن و در دنیا پس از برخورد نطفه مرداری با نطفه مرداری دیگر در این زمینه آفریدگار بآن روح بدمد و در نشئه رستاخیز نیز پس از نفخه صور ارواح بشر را دگر بار باجساد آنان تعلق دهد.

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ» کریمه مبنی بر توبیخ است که این خارق عادت زیاده سبب کفر و عناد بنی اسرائیل گردید.

ثمّ، حرف تفریع و ترتیب و قساوت قلب کنایه از کفر و عناد است که ضدّ حالت انقیاد میباشد هم چنانکه از حالت سختی سنگ تعبیر بصلاّبت میشود.

«مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» ظرف و مجرور و اشاره بواقعه احیاء مقتول از بنی اسرائیل است و محتمل است اشاره بوقائع خارق عادت و نعمتهای بی‌مانندی باشد که در آیات کریمه ذکر شد از قبیل نجات بنی اسرائیل و عبور از دریای نیل و نیز مشاهده غرق فرعون و لشکریان او و از جمله نزول توراّه و هلاکت هفتاد نفر که بهمراه موسی به طور رفته و دگر بار زنده شدند و نیز واقعه مسخ اصحاب سبت زیرا که پروردگار خوارق عادت بسیاری در جامعه بنی اسرائیل اجراء فرمود برای اینکه سبب انقیاد آنان گردد و چون همواره در مقام لجاج بودند سبب زیادی کفر و انکار آنان میگردد زیرا آیات و دلایل برای رفع جهل و ارشاد جاهلانست و در صورت عناد جز قساوت و زیادتی کفر نتیجه‌ئی نخواهد داشت.

«فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ» جمله تفریع و از نظر اینکه قسمی از اجسام سخت که تغییری در آن رخ نمیدهد مانند سنگ خار است که مبتذل و بر حسب وزن سنگین و ارزش آن سبک و ناچیز است بدین لحاظ قلوب بنی اسرائیل را بسبب ائتصاف برذیله عناد بسنگ خار تشبیه فرموده است انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۱۱

نظر بسختی آن که تشبیه حقیقتی است بصورت محسوس و اینکه ظرفیت برای درک حقائق نداشته و تبدل وجودی بکمال نیز نخواهد داشت.

«أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» حرف أو بمعنی بل میباشد أشدّ: أفعال تفضیل و خبر برای ضمیر مبتدا، قسوة اسم مصدر و منصوب و تمیز یعنی قلوب

بنی اسرائیل بواسطه اُتصاف برذیله عناد سخت تر از سنگ میباشد زیرا ممکن است که سنگ بتدریج ایام و عوارض جوی رطوباتی که در درون زمین ذخیره شده بوسیله شکاف سنگ از آن جریان یابد و یا بتدریج خرد شده و بصورت خاک در آید ولی دل‌های سخت بواسطه اُتصاف برذیله عناد این شایستگی را نخواهند داشت و با این کدورت هرگز صفاء و نورانیت نخواهند یافت.

«وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ» جمله تعلیل است بتقریب اینکه بسیاری از سنگها دارای شکاف بوده که وسیله جریان آب از اعماق زمین میگردد.

من، حرف تبعیض، الحجاره، اسم جنس لام: تأکید ما: موصول «يَتَفَجَّرُ مِنْهُ» بهیئت مضارع وصله و مصدر آن تَفَجَّرَ بمعنی گشودگی و شکاف میباشد و از آنست انفجار و ضمیر عائد است.

«الأنهار» جمع نهر بمعنی جوی و از آنست نهار بمعنی روشنایی.

«وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» جمله معطوف و تعلیل من: تبعیض، و ضمیر مجرور راجع است بحجاره لام تأکید و ما موصول میباشد. یهبط: بهیئت مضارع و مصدر آن هبوط بمعنی ریزش و فرو ریختن از جای بلندی است.

من: سببیه. خشیه اسم مصدر و عبارت از مذلت وجودی است که لازم ذاتی هر موجود امکانی نسبت بافریدگار میباشد و کنایه از اینکه بسبب تغییرات طبیعی از تابش آفتاب و نزول باران و وقوع صاعقه و زلزله، بسیاری از سنگها روی بتفرقه گذارده و فرو ریخته و حالت صلابت و سختی خود را از دست داده و بلینت و نرمی مبدل گشته و بصوت خاک در آمده و شایسته همه گونه تبدلات و ترقیات گردیده ولی دل‌های سخت یهود هرگز شایستگی خیری در آنها نخواهد بود و حالت انقیادی بر آنان روی نخواهد آورد.

و محتمل است ضمیر مجرور «منها» راجع بقلوب باشد و مفاد جمله نافیہ چنان شود که انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۱۲

قلوب قاسیه یهود هرگز نسبت بافریدگار انقیاد نخواهند داشت در صورتی که لازم ذاتی موجودات امکانی مذلت وجودیست نسبت بافریدگار.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» جمله سالبه مبنی بر تهدید است و مفاد آن تنزیه ساحت پروردگار است از غفلت و نقص امکانی که لازم آن اثبات احاطه قیومیه بهمه موجودات امکانی میباشد و بلحاظ اینکه افعال اختیاریه صالحه و یا رذیله از اراده و مبادی نفسانیه صادر میشود، از سنخ موجودات عالم طبع میباشد و قوام آنها بتبدل است ولی بحقیقت در نظام امکانی ثابت و هرگز زوال پذیر نبوده و نیز پروردگار از اجراء کيفر بر آنها هرگز غفلت نخواهد ورزید.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۱۳

[سوره البقره (۲): آیات ۷۵ تا ۸۲] ص: ۲۱۳

اشاره

أَفْتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَشْكُرُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعِيدٍ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضٍ مِنْهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۷۶) أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۷۷) وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّ وَ إِن هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹) وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۰) بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۲)

خلاصه ص: ۲۱۳

آیا انتظار دارید که جامعه یهود بدین اسلام بگردند و حال آنکه گروهی از گذشتگان و بزرگان آنان توراہ آسمانی را خوانده و از عناد آنرا تغییر دادند با اینکه میدانستند که تغییر آیات توراہ و احکام آن چه گناه بزرگی است.

و چنانچه با اهل ایمان رو برو شوند گویند که ما بدین اسلام گرویده و چون با یکدیگر خلوت کنند برآز گویند: وقائع آینده‌ئی را که توراہ بما خبر داده (از دین اسلام و نزول قرآن کریم) از مسلمانان پنهان دارید مبادا بر ما احتجاج کنند زیرا از فکر و اندیشه دور است.

مگر نمیدانند که پروردگار بر آنچه آنان پنهان داشته و یا آشکار کنند آگاهست؟ انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۱۴

بسیاری از یهود چنان نادانند که از توراہ جز اوهام بی پایه چیزی نپنداشته و همواره پابند اندیشه‌های بیهوده خویش میباشند.

پس وای بر آنانکه از خود چیزی در توراہ نوشته و پروردگار نسبت داده تا بهای ناچیزی بفروشد وای بر آنان از آنچه نوشته و از بهائی که گرفته‌اند.

و نیز چنان پندارند که آتش دوزخ آنرا فرا نگیرد جز اندک زمانی (چهل روز) بگو بآنان: بآنچه گوئید آیا از پروردگار پیمان گرفته‌اید که از آن هرگز تخلف نفرماید و یا از پندارهای بی پایه است که باو نسبت داده‌اید.

آری کسانی که همواره رفتار ناشایسته را پیشه خود نموده و بدان خوی گرفته‌اند ناچار از اهل دوزخ بوده و در آتش بکیفر خویش دچار خواهند شد.

ولی آنانکه بآفریدگار ایمان آورده و همواره رفتار نیک و کردار شایسته را پیشه نموده‌اند تنها آنان اهل بهشت بوده و همواره در آن زیست خواهند نمود.

شرح ص: ۲۱۴

«أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ» کریمه مبنی بر توییخ بنی اسرائیل است که چون شیمه و سیرت آنان بر لجاج و تحریف توراہ بوده هرگز انتظار نداشته باشید که بدین اسلام بگردند.

همزه استفهام انکاری و مبنی بر استبعاد میباشد فا: تفریع. تطمعون: بهیئت مضارع و خطاب بجامعه ایمانست که گرچه قبل از تشریح دین اسلام یهود بشارت آنرا میدادند ولی از نظر لجاج آنان هرگز انتظار نداشته باشید که حقائق را آشکار کنند و بدین اسلام بگردند.

و طمع از حالات نفسانیه و در مورد انتظار وقوع امری است و ضد آن حالت یأس و قنوط میباشد «أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ» مفعول جمله یعنی از گرویدن یهود بدین اسلام مأیوس باشید. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۱۵

«وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ» جمله حالیه و بیان خصلت رذیله بزرگان یهود و پیروان آنانست.

فریق، صفت مشبیه بمعنی گروه و بقرینه سیاق عبارت از بزرگان و پیشینیان آنانست. منهم: من حرف تبعیض.

یسمعون: جمله فعلیه و خبر برای کان «كَلَامَ اللَّهِ» مفعول جمله، و بر حسب تفسیر عبارت از هفتاد نفر از بزرگان و نیکان بنی اسرائیل است که موسی آنها را برگزید و بهمراه خود بکوه طور برد، با اینکه مخاطبه پروردگار را با موسی شنیدند باز انکار نموده و دچار عقوبت شده و هنگامی که نزد بنی اسرائیل آمده تکذیب کردند.

«ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ» ثم حرف تفریع و ترتیب یحرفونه بهیئت مضارع و مصدر آن تحریف و عبارت از تغییر آیات و احکام توراہ است مانند اسقاط و تبدیل اوصاف رسول مکرم صلی الله علیه و آله و نیز تغییر حکم رجم که بعقیده فاسد خود تفسیر

نموده‌اند.

«مِنْ بَعِيدٍ» ظرف و مجرور ما مصدریّه و تعقل عبارت از درک امر و آگاهی بر آنست «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» جمله اسمیه و حال برای فاعل جمله «يَحْرَفُونَ» و مفعول آن بقرینه حذف شده یعنی خود میدانند که افتراء گفته‌اند و تغییر اوصاف رسول مکرم صلی الله علیه و آله و تحریف احکام توراّه چه جنایت بزرگی است.

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا» کریمه بیان خصلت رذیله نفاق بسیاری از جامعه یهود است إذا ظرف زمان، لقوا: بهیئت ماضی، و موصول وصله آن مفعول جمله است «قَالُوا آمَنَّا» یعنی از نظر نفاق در ظاهر دعوی ایمان کنند.

«وَ إِذَا خَلَا بِغَضِبِهِمْ إِلَى بَعْضٍ» بیان خصلت رذیله گروه دیگر است که منافقانرا توییح کنند.

إذا ظرف زمان، خلا بهیئت ماضی و چون بحرف الی تعدیه شده عبارت از رازگوئی گروهی است با هم کیش خود.

«قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ» بیان گفتار توییح آمیز یهود است همزه انکاری تحدّثون بهیئت مضارع و خطاب و مصدر آن تحدیث و از آنست حدیث و بدان تناسب گفته انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۱۶

میشود که اخبار از وقایع تازه است و در مورد کریمه عبارت است از آنچه توراّه از اخبار وقایع اسلام در بر دارد.

«بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ»: حرف تعدیه ما موصول فتح الله جمله صله یعنی توراّه اسرار و چگونگی وقایع دین اسلام را ذکر نموده و جامعه یهود را بر آنها آگاه ساخته است (از اخبار بتشریح اسلام و نزول قرآن و صفات رسول صلی الله علیه و آله).

«لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ» لام غایت و حرف جرّ اختصاص با اسم دارد بدین جهت آن ناصبه در تقدیر گرفته میشود که تأویل بمصدر گردد و جمله منصوب و بهیئت مضارع و مصدر آن محاجّه و ضمیر فاعل راجع است بموصول «الَّذِينَ آمَنُوا»: با: سببیه و ضمیر عائد میباشد «عِنْدَ رَبِّكُمْ» ظرف و منصوب و عامل آن جمله متّصله است یعنی احتجاج مسلمانان بر یهود باستناد اخبار توراّه میباشد و یا اینکه اهل ایمان نزد پروردگار بدین وسیله احتجاج نموده آنگاه یهود را مؤاخذه فرماید.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ»: جمله مبنی بر توییح بنی اسرائیل است که چون در توراّه تشریح دین اسلام و نزول قرآن را خوانده‌اند پس برای احتجاج بر یهود کافی است.

و محتمل است کریمه حکایت کند از توییح یهود بیکدیگر مبنی بر تأکید، یعنی آنچه توراّه از وقایع دین اسلام ذکر نموده است از مسلمانان پنهان نمایند.

«أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ» کریمه مبنی بر توییح یهود است با اعراض از مخاطبه با آنان زیرا چنان پندارند که پروردگار فقط بر آنچه آشکار کنند آگاهست و بر اسرار نهانی آنان هرگز احاطه نخواهد داشت. همزه استفهام توییحی «واو» عاطفه و جمله حال برای ضمیر جمله «قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ» میباشد و خلاصه آن چگونه برخی از یهود بعض منافقان هم کیش خود را توییح کنند که آنچه در توراّه از وقایع اسلام ذکر شده بمسلمانان اظهار نکنید زیرا نزد پروردگار گواهی خواهند داد که یهود حکایت مینمودند از توراّه که دین اسلام تشریح خواهد شد؟

و از کریمه «أَوْ لَا يَعْلَمُونَ» استفاده میشود که یهود چنان پندارند که پروردگار فقط بر آنچه مردم آشکار نمایند آگاه بوده و بر اسرار درونی آنان احاطه نخواهد داشت بدین انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۱۷

معنی که چنانچه یهود عقیده خود را در باره دین اسلام پنهان کنند پروردگار بر عقیده آنان آگاه نشده و مؤاخذه نخواهد فرمود.

«أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ» جمله بمنزله دو مفعول است و لفظ جلاله اسم آن و بمنزله تعلیل میباشد يعلم بهیئت مضارع که دلالت بر اتّصاف دارد و خبر جمله است.

«مَا يُسِرُّونَ» موصول وصله و مصدر آن اسرار یعنی آنچه را که در کمون نفس و درون خود داشته اظهار نمایند.

«وَمَا يُعْلِنُونَ» جمله معطوف و موصول وصله و مصدر آن اعلان یعنی آنچه بجوارح خود آشکار کنند (از نفاق و دعوی ایمان و یا

اخبار بآنچه توراۀ از وقایع اسلام در بر دارد) همه از موجودات امکانیست و آفریدگار بر آنها احاطه قیومیّه دارد. «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ» کریمه در مقام توییح علماء و دانشمندان یهود است که علم و احاطه بر آیات و احکام توراۀ را دعوی کنند در حالیکه از درک حقائق آن بی بهره هستند، جمله معطوف، من حرف تبعیض، امیون جمع امّی و مرکب از کلمه امّ بمعنی مادر و یاء نسبت مییابد و کنایه است از شخصی که حدّ دانش او کودکانه باشد یعنی در کنار مادر خود پرورش یافته و از حقائق چیزی نیاموخته است.

«لَا يَغْلُمُونَ الْكِتَابَ» جمله نافیه و حالیه و تفسیر جمله متصله است الکتاب: الف و لام آن عهد و عبارت از کتاب آسمانی (توراۀ) مییابد.

«إِلَّا أَمَانِيَّ» جمله استثنائیه بطور منقطع و مزید تأکید در جهالت و نادانی علماء یهود است، امانی بفتح همزه جمع امّیه و از آنست منی و تمنّی که بمعنی آرزوی بیهوده و پندار بی پایه مییابد یعنی علماء یهود فقط پندارهای بی پایه و قضایای آمیخته بکذب و افتراء را معتقد هستند.

مانند اینکه: یهود فرزندان و دوستان پروردگار میباشند و نیز جز اندک زمانی در آتش دوزخ عقوبت نخواهند شد. «وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» جمله نافیه و اسمیه و تأکید جهالت و عناد علماء یهود است این حرف نفی و ضمیر اسم و محلّ آن منصوبست و یا مبتدا مییابد، إِلَّا حرف استثناء یظنون انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۱۸

بهیئت مضارع و مصدر آن ظنّ که بمعنی گمان و پنداشت بی پایه است.

و محتمل است که کلمه قوم در تقدیر باشد (إِنْ هُمْ إِلَّا قَوْمٌ يَظُنُّونَ) و یا استثناء صفت ظنّ مبنی بر مبالغه و تأکید است در اینکه دانشمندان یهود جز قضایای افسانه چیزی نمیدانند.

و محتمل است کریمه در مقام توییح طبقات دیگر از یهود باشد یعنی هم چنانکه دانشمندان آنان توراۀ را تحریف نموده سائر طبقات نازل که استعداد خواندن و درک آنرا نداشتند آیات تحریف شده آنرا شنیده و بدان خرافات معتقد شده‌اند.

تفسیر امام در ذیل کریمه فرمود پروردگار بر رسول مکرم اعلام نمود که بسیاری از یهود نادانند مانند کودکان یعنی نمیتوانند توراۀ را بخوانند بدین جهت هر چه پس از تحریف برای آنان خوانده شود نخواهند فهمید و آنچه در تکذیب رسالت رسول صلی الله علیه و آله و وصایت اوصیاء او گفته شود جاهلان و عامیان از بنی اسرائیل آنرا خواهند پذیرفت.

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ» کریمه مبنی بر نفرین بدانشمندان و بزرگان یهود است که توراۀ آسمانی را تحریف نموده و در اثر نفوذ در قلوب پیروان جامعه یهود نیز از آنان پذیرفته‌اند.

«فَوَيْلٌ» جمله انشائیه، فا: حرف تفریع بر آیات سابقه است ویل: اسم فعل بمعنی هلاکت و مبتدا و در مورد اسف و یا نفرین گفته میشود.

«لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ»، لام برای استحقاق و مراد از موصول وصله دانشمندان یهود است که مورد نفرین هستند، یکتبون: بهیئت مضارع و جمع و مصدر آن کتابت و بقرینه سیاق عبارت از تغییر توراۀ مییابد.

«بِأَيْدِيهِمْ» با، سببیه آیدی جمع ید بمعنی دست و چون وسیله ظهور قدرت جسمانی بشر عضو دست مییابد بدین تناسب از نفوذ در قلوب مردم نیز تعبیر بایدی شده است.

و یا از ماده آید و تأیید گرفته شده و کنایه است از نفوذ علماء یهود در قلوب پیروان خود که بدان سبب توراۀ را تحریف و یا اسقاط نموده و جامعه یهود نیز آنرا پذیرفته‌اند.

«ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» ثم حرف تفریع و ترتیب و قول بقرینه سیاق بمعنی انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۱۹

افتراء و بهتانست. من عند الله: ظرف و مجرور یعنی آنچه را برای خود در توراۀ نوشته بکتاب آسمانی نسبت داده‌اند.

«لَيْسَتْ رَأْيًا بِهٖ تَمَنَّا قَلِيلًا» لام غایت برای جمله یکتبون و آن ناصبه در تقدیر میباشد و جمله بهیئت مضارع تعبیر شده که بلحاظ استمرار سوء استفاده و تبعات و خیمه آنست. با: حرف بدل و ضمیر مجرور راجع است بکتاب تحریف شده.

«تَمَنَّا» مفعول جمله و صفت مشبیه و از آنست ثمین بمعنی پرارزش و ثمن عبارت از سود و رشوه‌ئی است که علما، یهود در برابر تغییر توراہ از پیروان خود استفاده مینمودند.

«قَلِيلًا» صفت و چون تحریف توراہ سبب کفر و ارتداد میباشد بدین جهت هیچ سودی در برابر آن ارزش نخواهد داشت و هر چه در عوض استفاده کنند ناچیز است.

«فَوَيْلٌ لَّهُمْ» جمله مبتدا و خبر و انشائیہ یعنی مبنی بر نفرین است.

«مِمَّا كَتَبْتَ أَيْدِيهِمْ» من حرف بیان و ما موصول و جمله صله آن و کنایه است از اینکه علماء یهود با دستهای جنایتکار خود و نیز بسبب نفوذ آنان در قلوب پیروان خود این جنایت را مرتکب شده و توراہ را تغییر داده‌اند.

«وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» جمله معطوف و انشائیہ و مبنی بر نفرین است «مِمَّا» بیائیہ.

جمله «یکسبون» بهیئت مضارع و جمع و مصدر آن کسب و عبارت از سود و رشوه است و بهیئت مضارع نیز تعبیر فرموده بلحاظ دوام کسب و سوء استفاده همیشگی آنان.

و محتمل است ضمیر در جمله «فَوَيْلٌ لَّهُمْ» راجع باشد بجامعه یهود چه آنانکه توراہ را تحریف نموده و چه سائر طبقات یهود که آنرا پذیرفته‌اند زیرا تغییر و تحریف توراہ وابسته بآنست که سائر طبقات یهود نیز توراہ تحریف شده را بپذیرند و در نتیجه همه طبقات در این جنایت شرکت داشتند و هم چنان اکتساب بآن که ارتشاء باشد وابسته بجامعه یهود است که مردمان رشوه دهند و علماء یهود نیز رشوه را بپذیرند.

تفسیر مجمع از ابن عباس روایت نموده که علماء یهود در توراہ خوانده بودند اوصاف رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و از نظر لجاج آنرا محو و بجای آن اوصاف دیگری نوشتند که بر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۲۰ رسول مکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ انطباق نداشته است.

تفسیر امام ذکر نموده که برخی از علماء یهود در توراہ برای رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ صفاتی را نوشتند که بر خلاف صفات او بوده و پیروان خود از جامعه یهود میگفتند که صفات پیغمبر اسلام چنانست یعنی بسیار بلند قامت و بزرگ جثه و نیز پس از پانصد سال مبعوث خواهد شد و غرض آن بوده که نفوذ آنان از قلوب یهود زائل نشود.

تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که عبد الله بن عمرو بن العاص هنگامی که از مجلس عثمان بیرون آمد علی علیه السلام را ملاقات نمود گفت شب گذشته برای مسلمانان امری را در نظر گرفته‌ایم امید چنانستکه پروردگار جامعه اسلام را بر آن ثابت بدارد حضرت فرمود آنچه را که بنا گذارده‌اید بر من پنهان نیست زیرا نهصد آیه از آیات کریمه را تحریف کردید: یعنی سیصد آیه را تغییر و سیصد آیه را تحریف و سیصد آیه را تبدیل نموده‌اید و کریمه «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ» را تلاوت فرمود.

مفسر گوید: کریمه بر حسب سیاق در باره علماء یهود نازل شده ولی باستناد کبرای کتبه و شهادت روایت این حقیقت انطباق دارد بر تفسیر برآی فاسد در خصوص آیات کریمه که در باره وصایت خاصه علی علیه السلام نازل شده که این جنایت بقدرت گروهی از ستمکاران این امت پس از وفات رسول مکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ واقع شده است.

در تفسیر امام از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که شخصی سؤال نمود چگونه پروردگار توییح فرموده است یهود را بواسطه تقلید از علماء خود با اینکه از توراہ نمیدانند جز آنچه را که علماء یهود بآنها گفته‌اند؟ و چنانچه پیروی آنان از علما خود سبب توییح بود پیروی اهل اسلام نیز از علماء چنان خواهد بود.

حضرت فرمود فرق بسیار است زیرا یهود علماء خود را شناخته بودند که از تغییر تورا و کذب پروردگار و گرفتن رشوه باکی ندارند بدین لحاظ شایسته نیست جامعه یهود پیروی کنند از علماء هم کیش خود و پروردگار نیز تویخ فرموده است آنانرا، و هم چنان اهل اسلام هنگامیکه مشاهده کنند که علماء میل و حرص بدنیا داشته، و از انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۲۱ وظائف الهیه سرپیچی مینمایند هر که از آنها پیروی کند مورد تویخ خواهد بود. و در صورتی که علماء اسلام بپرهیزند از پیروی هوی و هوس خود و حافظ و پیرو دین باشند وظیفه مسلمانان نیز آنستکه از آنان پیروی نمایند.

«وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً» کریمه مبنی بر تویخ و بیان عقائد فاسده و پندارهای بی پایه جامعه یهود است که از بزرگان و علماء هم کیش خود در نتیجه تحریف تورا استفاده نموده و بدان معتقد شده‌اند.

«قَالُوا» ضمیر فاعل بقرینه سیاق راجع است بجامعه یهود، و قول عبارت از گفتار و پندار بی پایه میباشد.

«لَنْ تَمَسَّنَا» جمله نافیه بنفی ابد و مقول قول و مصدر آن مس و عبارت از رسیدن چیز خارجی است ببشره انسانی بطوریکه احساس کند و متأثر گردد هم چنانکه لمس برخورد بشره و اعضاء انسانی است بامر خارجی، و تعبیر بمس کنایه است از سهولت کفر و عدم اعتناء بشآن آن در صورتی که کریمه از سختی آن چنان تعبیر فرموده است «وَأِنْ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» توبه: ۵۰. «النَّارُ» الف و لام آن عهد و عبارت از آتش دوزخ است.

«إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً» إِلَّا حرف استثناء آیاما مستثنی که در اصل آیوام بوده و مفرد آن یوم و مراد نشئه رستاخیز میباشد.

«مَّعْدُودَةً» صفت و کنایه است از کوتاهی مدت عقوبت که باسانی شمرده شده و بگذرد.

«قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا» خطاب برسول مکرم صلی الله علیه و آله و مبنی بر احتجاج با یهود و تهدید آنان است بسختی کفر و دوام آن.

همزه استفهام انکاری و جمله نافیه و همزه وصل که جزء کلمه بوده ساقط شده است و مصدر آن اتخاذ بمعنی التزام و پنداشت پیمانست.

«عِنْدَ اللَّهِ» ظرف و منصوب «عَهْدًا» مفعول جمله و عبارت از وعد پروردگار در باره یهود میباشد به این که با سوابق کفر و لجاج آنانرا جز چند روزی عقوبت نفرماید در انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۲۲

صورتی که این عقیده بر خلاف حکم عقل و برهان و صریح آیات کریمه است زیرا کفر و عناد با پروردگار سبب استحقاق عقوبت ابدی خواهد شد.

«فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ» جمله نافیه و منصوب و جواب استفهام انکاری که دارای مفاد شرط است و بدین تناسب مقرون بحرف فا میباشد یعنی هرگز آفریدگار از عهد و پیمان خود تخلف نخواهد فرمود.

و بر تقدیر اینکه جمله «أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ» شرطیه باشد که ممتنع است باز جمله «فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ» جزاء آن بوده زیرا صدق قضیه تعلیقیه بصحت ملازمه مقدم و تالی میباشد گرچه تحقق شرط در خارج ممتنع باشد مانند کریمه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» انبیاء: ۲۲.

«أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» حرف أم منقطعه بمعنی بل اضراب است بر تقدیر اینکه «جمله» اتخذتم استفهام انکاری باشد و یا اینکه حرف أم متصله و بیان عدل برای استفهام است.

«تَقُولُونَ» بهیئت مضارع و چون بحرف علی تعدیه شده بمعنی گفتار مبنی بر افتراء و بهتان بر پروردگار میباشد.

«مَا لَا تَعْلَمُونَ» موصول وصله و مفعول برای جمله «أَمْ تَقُولُونَ» و مورد افتراء می باشد و عبارت از گفتار بی پایه نیست که پنداشته‌اند مبنی بر اینکه پروردگار وعده فرموده است که خصوص جامعه یهود را کفر و عقوبت نفرماید جز چند روزی و این حقیقت برخلاف برهان و صریح آیات کریمه است. زیرا یهود با کفر و عناد خود استحقاق خلود در دوزخ را دارند.

«بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً» کریمه در مقام تکذیب گفتار و پنداشت یهود است با ذکر برهان بر بطلان عقیده آنان مبنی بر اینکه جامعه یهود جز اندک زمانی کیفر نخواهند شد بلی: حرف نفی و انکار پنداشت میباشد «مَنْ كَسَبَ» جمله شرطیه موصول وصله و بطور قضیه حقیقه است و ذکر دلیل برای استحقاق عقوبت ابدی و لازم ذاتی کردار ناشایسته میباشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۲۳ و کسب عبارت از تلبس و اتّصاف بامر است.

«سَيِّئَةً» مفعول و مفرد نکره از ماده ساء یسوء و عبارت از کفر اعتقادی و اخلاقی و عملی که هر یک دارای مراتب بیشماری است و اقصی مرتبه آن کفر عنادی میباشد و کسب سیئه کنایه از اتّصاف نفسانی بعقیده کفر و بلوازم و خیمه آنست از جمله اخلاق رذیله که زوال‌پذیر نباشد.

«وَ أَحَاطَتْ بِهِ حَظِيئَتُهُ» جمله معطوف و تفسیر جمله متصله است أحاطت: بهیئت ماضی و مصدر آن احاطه و تعبیر دیگر است از اتّصاف نفسانی بصورت کفر و تبعات و خیمه که از آن رهائی نیابد. با: حرف تعدیه و ضمیر مجرور راجع است بموصول.

«حَظِيئَتُهُ» مسند إليه جمله و از آنست خطاً و عبارت از رذیله نفسانی و تجاوز از وظائف عبودیت و مرادف باسیئه میباشد. و احاطه خطیئه بر نفس بدین لحاظ است که کفر رسوخ یافته و فعلیت نفس گردیده و بهمین صورت نیز در همه نشئات محشور خواهد شد و لازم ذاتی کفر و قطع علاقه عبودیت از پروردگار عقوبت ابدی خواهد بود.

«فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ» جمله جزائیه و بیان لازم ذاتی عقائد باطله و اخلاق رذیله عناد میباشد «فَأُولَئِكَ» اسم اشاره مبتدا، «أَصْحَابُ» جمع صحب صفت مشبّهه و مصدر آن صحابت بمعنی ملازمت و اشاره باقتضاء ذاتی کفر میباشد و اینکه عقوبت لازم طبیعی آن است و تخلف‌پذیر نخواهد بود.

«النَّارِ» الف و لام آن عهد، و عبارت از عقوبت در دوزخ است که سیرت عقائد باطله و ظهور غضب پروردگار میباشد. و همانطور که صورت هر موجودی احاطه بر آن داشته بلکه تمام حقیقت آن موجود میباشد هم چنان کفر و قطع رابطه عبودیت از پروردگار صورت نفس و تمام حقیقت کافر بوده و بدین تناسب از کافر تعبیر فرموده است بصحب یعنی ملازم آتش دوزخ، زیرا ظهور و رشد قطع رابطه عبودیت از پروردگار همانا ملازمت بر عقوبات ابدیه میباشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۲۴

«هُمُ فِيهَا خَالِدُونَ» جمله با تأکیدی که در بر دارد از ضمیر فصل و عنوان وصفی و صراحت ماده خلود مبنی بر تفسیر جمله متصله و بیان سیرت کفر است که هرگز اقتضاء ذاتی از آن زوال‌پذیر نخواهد بود.

و عقوبات پروردگار گرچه دارای مراتب و درکات غیر متناهی است ولی کمترین درکات آن برای کافران عبارت از خلود و دوام عقوبات میباشد زیرا کمال هر موجودی و یا صفتی بدوام و ثبات آنست و زوال و تزلزل آن نقص موجود و آن صفت میباشد و چون قهر پروردگار از شئون رحمت رحمانیه و غیر متناهی و استحقاق کفر برای عقوبت نیز غیر متناهی میباشد بدین برهان کافر هرگز شایسته رأفت پروردگار و مورد عفو او واقع نگردد و همواره در آتش دوزخ دچار خواهد بود.

در تفسیر امام ذکر شده احاطه خطیئه بانستکه رابطه اعتقادی از پروردگار قطع و انسانی از طریقه عبودیت خارج گردد و دچار سخط پروردگار شود و عبارت از انکار وحدانیت آفریدگار و تکذیب رسالت رسول صلی الله علیه و آله و انکار وصایت اوصیاء علیهم السلام میباشد.

کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که اهل کفر و شرک معتقد هستند چنانچه بطور دائم زندگی نمایند همواره در عقیده کفر و طغیان بر پروردگار ثابت بمانند پس بهمان عقائد باطله استحقاق خلود در آتش دوزخ را خواهند داشت.

کتاب توحید از حضرت کاظم علیه السلام روایت نموده که پروردگار کسی را در دوزخ بطور دائم عقوبت نخواهد فرمود جز اهل کفر و شرک.

کافی از احد الصادقین علیهما السلام روایت نموده آنانکه مقام وصایت علی علیه السلام را انکار کنند از زمره اهل دوزخ بوده و همواره در آن عقوبت خواهند شد.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا» کریمه مبنی بر بیان ارکان ایمان پروردگار و لازم ذاتی آنست و تعبیر بموصول وصله برای اتّصاف بدان فضیلت نفسانیه است که تبدل پذیر نباشد و ایمان از ماده امن گرفته شده که بمعنی فروتنی و عبودیت اعتقادی بر طبق عبودیت تکوینی میباشد و در برابر ایمان رذیله کفر و طغیان بر آفریدگار است. و ایمان بهترین صفات نفسانیه و بالاترین مقامات انسانی و دارای درجات غیر متناهی میباشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۲۵

«وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ» بیان دو رکن دیگر از ایمانست که عبارت از فضیلت اخلاقی و شایستگی کردار میباشد و سرّ اینکه رکن خلقی ایمان در این جمله درج شده شاید آن باشد که ملازمت باعمال صالحه لامحاله ناشی از مبادی نفسانیه و خلقیه خواهد بود. و تعبیر بهیئت ماضی و عنوان وصفی و جمع (الصالحات) نیز شاهد بر ملازمت بهمه گونه وظائف عبودیت میباشد و عبارت دیگر ملازمت باداء وظائف عبودیت و اعمال صالحه یگانه ظهور ایمانست در خارج و نیز ثمره شجره نفسانیه و اخلاق فاضله میباشد. و کریمه سابقه از کفر باحاطه خطیئه تعبیر فرموده یعنی بطوریکه اعماق قلب را فرا گرفته باشد و ایمان نیز ضدّ کفر میباشد و عبارت از رابطه عبودیت است که احاطه بر قلب انسانی داشته بطوریکه سراسر آنرا فرا گیرد یعنی جز بافریدگار تعلق خاطر نداشته باشد. «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ» جمله با تأکیدی که در بر دارد از ضمیر فصل و تعبیر بصحابت و ملازمت، بیان سیرت ایمان و ملازمت باعمال صالحه میباشد.

«الْجَنَّةِ» صفت مشبهه از ماده جنّ یجنّ و از آنست جنین که بلحاظ پنهان بودن بچه در درون مادر گفته میشود و نیز از آنست مجنون و بدان تناسب گفته میشود که قوه عاقله و متفکره احاطه تامه بر سائر قوای جزئیه ندارد و نیز محتمل است اطلاق جنّت بر بهشت جاوید بدان تناسب باشد که هرگز عقول قاصره بشر بر آن احاطه نیابد و محتمل است بلحاظ آن باشد که از درختان پوشیده شده است.

«هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» جمله با تأکیدی که در بر دارد از ضمیر فصل و عنوان وصفی و صراحت ماده خلود بیان سیرت ایمان میباشد و بهترین مژده‌ئی است که بندگان شایسته خود فرموده است و چون ایمان و ملکات فاضله در نفس رسوخ یافته و زوال پذیر نمیشد بدین جهت استحقاق فضل و نعمتهای ابدی را خواهد داشت.

و در کریمه «مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً» استحقاق کافرانرا برای خلود در دوزخ بطور جمله انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۲۶

شرطیه بیان فرموده در صورتی که در این کریمه استحقاق اهل ایمانرا برای خلود در بهشت بطور اخبار تعبیر فرموده، شاید بدین لحاظ باشد که استحقاق کفار برای خلود در دوزخ لازم ذاتی کفر و قطع رابطه عبودیت آنانست ولی استحقاق اهل ایمان برای خلود در نعمتها بطور اعداد و بسبب فضل پروردگار میباشد، و چون کمال هر موجودی و نعمتی بدوام آنست و زوال و تزلزل نقص هر موجود میباشد بدین برهان فضل پروردگار بنعمتهای اهل ایمان نیز بطور دائم خواهد بود.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۲۷

[سوره البقره (۲): آیات ۸۳ تا ۸۶] ص: ۲۲۷

اشاره

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (۸۳) وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ

دیارِ کُمْ ثُمَّ أَفْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۸۴) ثُمَّ أَنْتُمْ هُوَ لَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَ كُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعِدْوَانِ وَ إِنْ يَأْتُواكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَ هِيَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا - خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (۸۶)

خلاصه ص: ۲۲۷

بیاد آورید پیمانی را که از پیشینیان شما (یهود) گرفتیم به این که جز خدای یگانه را پرستش نکنید و در باره پدر و مادر و خویشان و کودکان بی پدر و بینوایان خوشرفتاری نمائید و رفتار و گفتار نیکو پیشه کنید و نماز را پایداشته و زکاة اموال خود را بینوایان بپردازید و شما (گروه یهود) پیمان را شکسته جز چند تن که در ایمان خود پایدار بودند بسیاری دیگر از عهد خود روی گردانیده و پیمان را شکستند.

و نیز بیاد آورید پیمانی را که از شما یهود گرفتیم که خون یکدیگر نریزید و مردمان را از خانه و دیار خود آواره نکنید و آن پیمان را گردن نهاده ولی هرگز بدان رفتار نکرده و بر تخلفات خود گواه هستید.

با این پیمانها باز رفتار ناسزای شما بهمان خوی زشت نیاکان خود ماند که خون یکدیگر را ریخته و گروه بینوایانرا از شهر و دیار خود آواره نمودید و با یکدیگر همدستی کرده ستم بر بیچارگان مینمائید و چنانچه دشمنان از شما اسیر کنند غرامت داده انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۲۸

آنها را رها می کنید در صورتی که بحکم توراۀ آواره نمودن مردمان از دیار خود ناسزا و حرام است، چرا پاره‌ئی از احکام توراۀ را که بنفع شما است می پذیرید (مانند پرداخت غرامت) و پاره‌ئی دیگر را انکار مینمائید (مانند آواره نمودن مردمان از وطن خود) پس کیفر چنین مردمان بد کیش و بد کردار نیست جز خواری در این جهان و عقوبت هنگام رستاخیز، و پروردگار هرگز از کردارهای ناشایسته شما غافل نخواهد بود.

آنانکه این جنایات را مرتکب شوند آسایش اینجهانرا خریده و زندگانی همیشگی آخر ترا بدان فروخته‌اند پس عقوبت آنان هرگز تخفیف نیافته و کسی نیز از آنان یاری و پشتیبانی ننماید.

شرح ص: ۲۲۸

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» کریمه در مقام توبیخ بنی اسرائیل است که نسبت بارکان ایمان و فضائل اخلاق و آداب معاشرت از آنان پیمان گرفته و بهیچ یک رفتار نکردند.

إذ: ظرف زمان و عامل آن جمله «اذکروا» در تقدیر است.

«أَخَذْنَا» بهیئت ماضی و در مفاد آن لزوم و التزام بر حسب گفتار و اعتقاد گرفته شده است.

میشاق از مادۀ وثوق و بمعنی عهد و پیمان بطور اکید میباشد و اضافه بفاعل بلحاظ آنستکه التزام و پیمان بآنها از وظائف عبودیت بوده و در فطرت بشر نهاده شده است.

«لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» جمله نافی و حرف آن در تقدیر است و مبنی بر تفسیر میثاق و بیان وظائف عبودیت میباشد و مصدر آن عبودیت و عبارت از ستایش اعتقادی و جوارحی است که مقتضای عبودیت تکوینی میباشد و کریمه دارای دو عقد است یکی عقد سلبی «لا تعبدون الها» که بمنطوق آن وجود هر اله و معبودی را نفی مینماید و شایستگی الوهیت را از هر آلهه (خدایان) سلب میکند و

بدلالت التزامی نیز یگانگی الوهیت را برای انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۲۹

آفریدگار اثبات مینماید و دیگر عقد ایجابی که جمله مستثنی (إِلَّا اللَّهُ) است و مفاد آن توحید وجودیست، یعنی وحدانیت و یگانگی را تنها برای پروردگار اثبات می‌نماید.

و اصل وجود آفریدگار عالمیان بدیهی و فطری بشر است و هرگز عاقلی نتواند آنرا انکار نماید و از این روی محتاج باقامه برهان بر آن و ارشاد و تعلیم پیغمبران نیز نمیباشد، و آنچه که برهان نیاز دارد و مقصد همه پیغمبران بوده، همانا وحدانیت آفریدگار و یگانگی در آفرینش و بی‌مانندی او در ذات و صفات است.

و جمله بهیئت نفی تعبیر شده است زیرا این مورد شایسته نهی مولوی نبوده، بلکه ارشاد بعدم صلاحیت پرستش است از این روی باستناد حکم فطرت، بشر را از پرستش غیر آفریدگار تنزیه فرموده یعنی بشر هرگز از فطرت خود تخلف نخواهد نمود و با اینکه شایسته است که حرف آن در تقدیر گرفته شود باز جمله مرفوع است که بهیئت نهی در نیاید.

«و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» جمله نیز ارشاد بوظائف معاشرت و رعایت حقوق پدر و مادر است که دو اصل پیدایش انسانی میباشد. «و بِالْوَالِدَيْنِ» متعلق بجمله و بقرینه مفعول مطلق عامل آن محذوف است. الوالدین مثلاً و مفرد آن والد بهیئت فاعل و عبارت از اصل و ریشه پیدایش انسانی است که شجره هستی هر فردی از آندو منشعب گشته و یکی از شؤن پرستش آفریدگار رعایت حقوق پدر و مادر و نیکی بآنهاست.

«إِحْسَانًا» مفعول مطلق و قرینه بر حذف فعل است که جمله «و تحسون» باشد و نیز مبنی بر تشریح حق و ولایت قهری برای والدین بر فرزندان میباشد و از جمله احکام آن و خوب اطاعت از آنهاست.

«وَذِي الْقُرْبَى» جمله معطوف و عامل آن نیز در تقدیر است ذی، اسم موصول القربی اسم مصدر، و عبارت از خویشان است که از یک اصل منشعب گشته و از فروع و شاخه‌های اصل و احدی باشند، و کریمه ارشاد بآنستکه از شؤن عبودیت تحکیم رابطه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۳۰

خویشاوندیست بسبب حسن سلوک با یکدیگر و پایه ائتلاف جامعه ایمان نیز همانا حسن معاشرت هر گروهی است با خویشان خود.

«وَالْيَتَامَى» معطوف و عامل آن در تقدیر است و مفرد آن یتیم و مصدر آن یتم و عبارت از کودک بی‌پدر است که بسبب بی‌سرپرستی او، بر جامعه ایمان مقرر شده که احتیاجات او را برآورده و در مقام تربیت او برآیند و احسان در باره کودک تربیت و تکفل احتیاجات او است که از شعار ایمان بشمار آمده.

«وَالْمَسَاكِينِ» معطوف و مجرور بکسر نون و مفرد آن مسکین و عبارت از کسی است که بسبب نقص جوارحی بحالت سکونت و مسکنت دچار گشته و از جمله شعار ایمان مواسات و دستگیری از بینوایان و بیچارگانست یعنی بوسیله تبرع مالی در آسایش آنان کوشش نموده که از تنگدستی رهائی یابند.

«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» جمله معطوف و ارشاد بشؤن ایمانست که با سائر مردمان نیز نیکو رفتار نمائید جمله بهیئت امر ارشادی «الناس» اسم جمع و مفرد آن انسان «حسنا» اسم مصدر و صفت برای مفعول مطلق و از نظر مبالغه، مصدر بعنوان وصف اطلاق شده و نیز حسنا: بدو فتحه خوانده شده و بقرینه سیاق مراد از قول، مطلق رفتار و گفتار است که کاشف از خلق نیک باشد.

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» جمله معطوف و تفسیر میثاق است و از جمله وظائف عملی ایمان بیپداشتن نماز است که یگانه شعار عبودیت عملی و ظهور ایمان در اعضاء و جوارح میباشد و سبب تحکیم رابطه با پروردگار و اتصاف بفضائل اخلاق و تنزه از رذایل میگردد. «أَقِيمُوا» بهیئت امر ایجابی و مصدر آن اقامه بمعنی بیپداشتن و ملازمت عملی است الصلاة مفعول و اسم مصدر بمعنی دعاء و درخواست حاجت و پرستش میباشد و این حقیقت بلحاظ اینکه شعار عبودیت است در همه دیانات توحید از شؤن و ارکان ایمان

قرار داده شده و از جمله در دین توراۀ بر حسب کریمه بر عهده بنی اسرائیل گذارده و بر حسب سیاق بر جامعه اسلام نیز همه این وظائف بطور کامل تشریح شده و از جمله اقامه صلاۀ است که انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۳۱

بمرتبه کامله آن از افعال و اذکار و شرائط، از ارکان ایمان می‌باشد، «وَأَتُوا الزَّكَاةَ» بیان رکن عملی دیگری از ارکان ایمانست که یگانه وسیله مواسات طبقات ثروتمندان با بینوایان بوده بلکه سبب ائتلاف و ارتباط همه طبقات جامعه ایمان با یکدیگر است «آتوا» بهیئت امر ایجابی و مصدر آن ایتاء که بمعنی پرداخت بطور تبرّع است.

«الزَّكَاةَ» نیز اسم مصدر از مادّه زکی یزکو بمعنی رشد و نموّ و بر اداء مقداری از عوائد بینوایان زکاه گفته میشود بتناسب آنکه کمک در آسایش بینوایان سبب رشد و نموّ اموال میشود و از آفات نیز نگهداری خواهد نمود.

و تعبیر بزکاه مشعر بدین نکات از مصالح فردی و اجتماعی است که زکاه پایه آسایش طبقات ثروتمندان نیز میباشد و از جمله شعار اهل ایمان التزام باین وظیفه اصلاحی بوده که سبب حسن رابطه و مواسات طبقات با یکدیگر میباشد به این که در منافع اموال ثروتمندان سهمی برای بینوایان مقرّر داشته یعنی آنانرا سهم در منافع اموال سرمایه داران نموده.

و در صورتی که از اداء این وظیفه اصلاحی و اجتماعی تخلف کنند لامحاله نظام زندگانی فردی و اجتماعی آنان مختل خواهد گردید و اعتبارات مالی و شؤون حیاتی و عرضی آنان نیز مورد تهدید واقع خواهد شد.

پس برای آسایش خود طبقات ممتازه ناچار از آنند که بینوایان و زیر دستان را از عائله خود شمرده و در قسمتی از آسایش آنان شرکت نمایند زیرا همانطور که طبقات بینوایان برای تأمین معیشت خود احتیاج مالی بثروتمندان دارند هم چنان اغنیاء در همه شؤون حیاتی و انتظام امور مالی نیز حاجت بکمک طبقات زیر دستان دارند.

و از کریمه استفاده شد که ارکان توحید و وظائف عبودیت از قبیل حقوق خانوادگی و مصالح اجتماعی در دین توراۀ تشریح شده است و در دین مقدّس اسلام همه ارکان و وظائف عملی ایمان بمرتبه نهائی تکمیل شده بطوریکه بصورت حقیقت دیگر درآمده است.

«ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ» ثمّ حرف تفریع و ترتیب. تَوَلَّيْتُمْ: بهیئت ماضی و جمع و مصدر آن تَوَلَّى بمعنی روی گردانیدن و بقرینه سیاق عبارت از لجاج و ارتداد از دین انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۳۲

توحید است و خطاب توییخی بجامعه یهود بطور قضیه حقیقیه و سریان میباشد.

«إِلَّا قَلِيلًا» جمله مستثنی و منصوب یعنی جز چند تن از یهود که دین اسلام را پذیرفته و بوظائف آن رفتار نموده‌اند.

«وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ» جمله اسمیه و حال. معروضون بهیئت فاعل و مصدر آن اعراض بمعنی سرپیچی و ارتداد از دین توحید است و تعبیر بهیئت وصفی نیز مزید توییخ بوده، یعنی سیرت بنی اسرائیل بر ارتداد از طریقه عبودیت میباشد.

در تفسیر امام در ذیل کریمه «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمود با مردمان با خلق نیکو و رفتار پسندیده معاشرت نمائید.

و از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر کریمه روایت شده با مردمان جز گفتار شایسته نگویید تا سود آنرا بدانید.

و نیز عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده در تفسیر کلمه «حسنا» یعنی بهترین گفتاری که دوست دارید در باره شما گفته شود.

و نیز جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده یعنی با بهترین گفتاری که دوست دارید در باره شما گفته شود با مردمان گفتگو کنید: زیرا پروردگار دشمن دارد کسانی را که در باره مسلمانان بدگوئی نمایند و دوست دارد کسانی را که بردبار و با حیا باشند.

تفسیر امام از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که با مردمان نیکو صحبت و رفتار نمائید چه از اهل ایمان باشند و یا از مخالفان، زیرا گشاده‌روئی و خوشرفتاری با اهل ایمان شایسته و با مخالفان نیز چنانست بلحاظ مدارات و جلب آنان بسوی ایمان که

بدین وسیله خود و سائر مؤمنان را از شرور و آزارهای آنان ایمن بدارید.

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» کریمه مبنی بر ذکر سائر احکامی است که در دین توراۀ تشریح و بر عهده بنی اسرائیل نهاده شده است که از جنایات و کردارهای ناشایسته خودداری نمایند.

«إِذْ» ظرف زمان و مبنی بر سکون و عامل آن در تقدیر است، أخذنا بهیئت ماضی انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۳۳

و مصدر آن أخذ و در مفاد آن الزام و التزام گرفته شده است و میثاق عبارت از پیمان و التزام بوظائف عبودیت میباشد و بدین تناسب نیز اضافه بضمیر فاعل شده است.

«لَا تَشْفِيكَونَ دِمَاءَ كُمْ» جمله نافی و تفسیر جمله متّصله و بیان میثاق است و مصدر آن سفک و عبارت از خونریزی که سخت‌ترین جنایتست.

«دِمَاءَ كُمْ» جمع و مفرد آن دم و در اصل دمو بوده، و او حذف شده و حرف میم آخر کلمه واقع و محلّ اعراب است و تعدیه اشتقاق جعلی آن ادماء بمعنی ایراد جرحی است که خون از آن ریزد، و از آنست سهم مدمی.

و اضافه دماء بضمیر فاعل نیز بدان تناسب است که جنایت بر دیگران تسبیب بقتل خود میباشد چه از لحاظ قصاص و یا اختلال نظام، زیرا جامعه از افراد تشکیل میشود و قتل یکفرد بمنزله قتل مجموعست و باین حقیقت اشاره فرموده است کریمه «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» المائدة: ۳۶.

هر که خون محترمی را بطور جنایت بریزد در حقیقت چنانستکه خون همه مردمانرا ریخته باشد و هر که جان کسی را از خطر برهاند چنانستکه همه مردم را از خطر رهانیده است.

«وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ» بیان نهی از جنایت دیگرست که در دین توراۀ تشریح شده، جمله معطوف و نافی و مصدر آن اخراج که بمعنی آواره نمودنست.

«أنفس» جمع نفس و بلحاظ نفاست و تدبیر روح عاقله نسبت ببدن تعبیر بنفس میشود که در حقیقت بدن عنصری ظهور نازلی از روح عاقله میباشد بلکه اطلاق نفس بر قوه عاقله بواسطه کمال تعلق آنست ببدن عنصری و پس از جدائی و استغناء روح از آن تعبیر بنفس نمیشود.

و کریمه در جمله «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ» بدین نکته اشاره فرموده که بطور هدر و بدون جهت خون کسی را ریختن و با این قید، جنایت صدق میکند و اضافه أنفس بضمیر فاعل بدان تناسب است که آواره نمودن مردمان از وطن سبب آواره شدن جنایتکاران

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۳۴

از وطن خود نیز میباشد.

«مِنْ دِيَارِكُمْ» دیار جمع دار بمعنی خانه و در اصل دور صفت مشبّهه، بمعنی مفعول است و بر مکان سکونت گفته میشود بتناسب رفت و آمد در آن، و دیار عبارت از وطن و شهر است که از خانه‌های بسیار تشکیل میشود.

«ثُمَّ أَقْرَبْتُمْ» حرف ثمّ برای تفریع و ترتیب بر دو جمله است أقربتم بهیئت ماضی و مصدر آن اقرار و تعدیه یعنی حقی را بر عهده گرفتن و کنایه است از اینکه وظائف الهی بآنان اعلام و بحکم فطرت نیز بدان ملتمز شده ولی در نتیجه طغیان از اداء آن تخلف نموده‌اند.

«وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ» جمله اسمیه و حالست از ضمیر أقربتم و در مقام توییح بنی اسرائیل بوده یعنی با اقرار بدین التزامات تخلف خود را مشاهده مینمایند و بطوری آشکار است که نتوانند انکار نمود.

«ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ» کریمه مبنی بر توییح یهود است و آنانرا گروه جنایتکاران معرفی فرموده است.

ثمّ حرف. تفریع و ترتیب و ضمیر أنتم مبتدا، و هؤلاء فصل و مبنی بر تأکید و خبر آن است و جمله «تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ» صفت برای

هؤلاء و تصریح بآنستکه یهود گروه جنایتکارانند.

«أَنْفُسَكُمْ» مفعول جمله و تعبیر بآن ارشاد بآنستکه قتل و جنایت مردمان تسبیب قتل خود میباشد.

«وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ» جمله معطوف و فعلیه و صفت دیگریست برای هؤلاء. فریقا مفعول جمله و منکم متعلق بفریقا.

«مِنْ دِيَارِهِمْ» متعلق بجمله تخرجون میباشد، دیار جمع دار و بمعنی شهر و وطن است که در آن سکونت گزینند و جمله مشعر بآنستکه جنایت آواره نمودن مردم از وطن مستلزم ویران شدن جنایتکار است از وطن و منزل خود.

«تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» جمله فعلیه و بهیئت مضارع و حال برای ضمیر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۳۵

تخرجون و مصدر آن تظاهر و حرف تاء دوم از جمله تظاهرون حذف شده است و چون بحرف علی تعدیه شده بمعنی قهر و غلبه بر مردم میباشد و نیز بتناسب اینکه بهیئت جمع تعبیر شده بمعنی بطور اجتماع بجنگ مردمان برخاستن است.

«بِالْإِثْمِ» متعلق بجمله و تصریح بجنایت است. الاثم، اسم مصدر و عبارت از رفتار ناشایسته و زیاندار است که همواره آثار و تبعات و خیمه بر آن مترتب گردد.

«وَالْعُدْوَانِ» معطوف و اسم مصدر و از آنست تعدی که بمعنی ستم بر زیر دست و مباشرت در قتل اوست.

«وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ» کریمه نیز مبنی بر توییح یهود است که دستگیر نمودن دشمن اسیر از قبیله خود را جنایت دانسته و بوسیله پرداخت غرامت بدشمن او را رها مینماید در صورتی که خود نیز آن جنایت را در باره دیگران مرتکب شده و از دشمن خود اسیر میکنید.

«وَإِنْ يَأْتُوكُمْ» جمله شرطیه و مجزوم، اساری بضم همزه و الف مقصوره جمع اسیر بمعنی دستگیر شده در دست توانای دشمن، و حال برای ضمیر فاعل است و اسری بفتح همزه بر وزن قتلی و مرضی نیز خوانده شده است.

«تُفَادُوهُمْ» بهیئت مضارع و جمع و جزاء و مصدر آن مفادات از باب مفاعله و نسبت آن وابسته بدو طرف است یعنی برای رهانیدن اسیر از قبیله خود غرامت بدشمن میدهید زیرا تا هنگامی که دشمن غرامت را ننگرفته است اسیر را رها نمیکند. و از آنست فداء و فدیه و عبارت از جریمه و غرامت مالی است که در برابر رهانیدن اسیر بدشمن داده میشود و بقرینه سیاق، جمله «تفادوهم بالمال» میباشد که مفعول دوم حذف شده است.

«وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ» جمله حالیه و ضمیر فصل شأن و مبتدا و جمله متصله خبر آنست، محرم بهیئت مفعول مبتدا، و از آنست حرمت و حریم و حرمان یعنی از عملی که زیانی بر آن مترتب میشود باید خودداری نمود. علیکم متعلق بمحرّم یعنی حکم تحریمی بر عهده شما نهاده شده است.

«إِخْرَاجُهُمْ» اسم مصدر و اضافه بضمیر مفعول و خبر برای محرم میباشد یعنی انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۳۶

مفهوم اخراج حمل بر حکم تحریمی شده است.

و بلحاظ اینکه حکم تحریمی از عوارض اعتباری افعال اختیاریه است طبع آن اقتضاء دارد که برای معروض خود خبر قرار داده شود و در کریمه برخلاف طبع حکم تحریمی موضوع قرار داده شده است و مفهوم اخراج که فعل اختیاری و معروض حکم تحریمی بوده خبر واقع شده است بدین تناسب جمله دلالت بر حصر دارد و تأکید در بداهت آنست و مفاد کریمه آنستکه حکم محرم عبارت از اخراج و آواره نمودن مردمانست از وطن و دیار خود.

«أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» کریمه مبنی بر توییح جامعه یهود است به این که میدانید توراہ آسمانی عبارت از مجموعه احکام الهی و بطور ارتباطی میباشد یعنی انکار جزئی و حکمی از آن بمنزله انکار آنست پس چگونه پاره‌ئی که بر وفق طبع شما بوده ایمان آورده و پاره‌ئی دیگر را که بر خلاف میل بوده انکار دارید. و این در حقیقت کفر بتوراہ میباشد.

همزه استفهام توییحی و صدر جمله واقع شده. فاء، تفریع بر جمله سابقه، تؤمنون بهیئت مضارع، ببعض متعلق بجمله و صفت مشبّهه

بمعنی جزء و پاره است، الکتاب مراد توراۀ آسمانی میباشد.

«وَتَكْفُرُونَ» جمله حالیه و سیاق آن انکار است، ببعض تنوین آن عوض مضاف إلیه محذوف میباشد. و بقرینه سیاق مراد از بعض حکم توراۀ که مورد انکار یهود است عبارت از حرمت اخراج و آواره نمودن مردمان از وطن و دیار خود میباشد و نیز مراد از بعض که بدان ایمان دارند پرداخت غرامت برای رهانیدن اسیر از دست دشمن است.

«فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ» فا: حرف تفریع بر جمله متّصله، ما موصول و استفهام انکاری است، جزاء اسم مصدر بمعنی کیفر که لازم طبعی کفر و ارتکاب جنایاتست چه در این نشئه و یا در نشئات دیگر «مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ» موصول و صله و ذلک اشاره بانکار توراۀ میباشد بسبب انکار پاره‌ئی از احکام آن.

«إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» جمله استثنائیه و مرفوع، خزی بکسر اسم مصدر بمعنی انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۳۷

خواری و پستی است و کنایه از جزیه و ضریبه‌ئی بوده که بر عهده یهود گذارده شده است و یا اجراء حکم قصاص و دادخواهی از ظالم میباشد.

«الْحَيَاةِ» اسم مصدر و عبارت از زندگانی بشر است، الدنیا بر وزن فعلی صفت برای الحیاء و از مادّه دنائت گرفته شده که بمعنی پستی است و توصیف نشئه عالم طبع بدنیا بدین تناسب میباشد که حقیقت زندگانی در این جهان مبنی بر تبدّل و زوال و آلوده بناگواری‌های بیشمار است در برابر زندگانی بشر در نشئات دیگر که حقیقت حیات و ثباتست بر حسب کریمه «وَأَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» عنکبوت: ۶۲.

«وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ» بیان کیفر و عقوبت یهود است در نشئه جزاء، جمله معطوف، یوم ظرف و منصوب و عبارت از هنگام رستاخیز و نشئه جزاء میباشد.

یردّون بهیئت مضارع و مجهول و تعبیر بردّ مشعر بآنستکه بر حسب اقتضاء، تناسب با عقوبت داشته، و هرگز بازگشت و رهائی برای آنان نخواهد بود.

«أَشَدُّ الْعَذَابِ» أشدّ أفعال تفضیل و شدّت و ضعف بر مراتب موجودات اطلاق میشود العذاب اسم مصدر و از آنست تعذیب و عبارت از عقوبت بی پایان و بطور غیر محدود می‌باشد.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» کریمه مبنی بر تهدید یهود است و جمله نافیّه با تأکیدی که در بر دارد از ذکر لفظ جلاله و تعبیر بعنوان سلب نقص، مبنی بر تنزیه ساحت پروردگار است از غفلت و نقص امکانی و لازم آن اثبات قیومیت و احاطه وجودی باری بر مراتب امکانی است.

«بِغَافِلٍ» با حرف و مبنی بر تأکید سلب است، غافل بهیئت فاعل و اسم مصدر آن غفلت که از بزرگترین نواقص نفسانی امکانی است. و ساحت پروردگار از همه نواقص منزّه میباشد و بلحاظ اینکه لازم سلب نقص امکانی، اثبات کمال وجودیست بدین تناسب مفاد جمله احاطه علمی بطور قیومیت بر ممکنات است.

«عَمَّا تَعْمَلُونَ» متعلّق بجمله متّصله، ما موصول و جمله صله آن و عمل عبارت از حرکات و افعال اختیاریّه بشر است در این جهان که قوام وجودی آنها بتدرّج و زوال انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۳۸

میباشد ولی نسبت باحاطه شهودی آفریدگار تدرّج نخواهد داشت و کنایه است از اینکه از اجراء عقوبت بر کوچکترین رفتار ناشایسته‌ئی فرو نخواهد گذارد.

از ابن عباس نقل شده که قبیله بنی قریظه و نضیر از قبائل یهود ساکنان مدینه بوده و با یکدیگر پیمان داشتند مانند دو قبیله اوس و خزرج و سپس میان آنان اختلاف و جنگ روی داد و بنی قریظه با قبیله اوس هم پیمان شده و قبیله نضیر با خزرج پیمان بستند و هر گاه میان آنان جنگ رخ میداد هر یک از آن چهار قبیله هم پیمان خود را یاری می‌کرد و پس از پایان جنگ هر یک از آنان با

گرفتن غرامت اسیر خود را رها میکردند و قبیله دیگر بحکم توراۀ اسیران خود را از دشمن خریداری مینمودند و رویه یهود همواره چنان بوده و کریمه مبنی بر توییح یهود است و از جمله عادت آنان بود که چنانچه در میان قبائل مخالف قبیله‌ئی ناتوان میشد آنرا از وطن و دیار آواره میکردند.

تفسیر قمی روایت نموده: کریمه در باره اباذر غفاری رضی الله عنه و عثمان بن عفان نازل شده است و سبب آن بود که عثمان امر کرد که اباذر ملازم رسول مکرم صلی الله علیه و آله را از مدینه بیرون و بسوی ربه سوق دهند بدین جهت اباذر بر عثمان وارد شد در حالیکه بیمار و بعصای خود تکیه نموده و در نزد عثمان یکصد هزار درهم بود و ملازمان عثمان حاضر و انتظار داشتند که آن مبلغ در میان آنان تقسیم شود اباذر فرمود این اموال از کجاست عثمان گفت وجوه بزیه فرستاده شده میخواهم یکصد هزار درهم دیگر بر آن اضافه کنم و تقسیم نمایم.

اباذر فرمود آیا یکصد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار؟ عثمان گفت یکصد هزار درهم اباذر فرمود بیاد داری که من و تو هنگام غروب بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله وارد شدیم او را افسرده یافته بر او تحیت گفتیم توجّهی نفرمود و چون فردای آنروز باز هر دو حضور او رفتیم او را مسرور دیدیم عرضه داشتیم بفدای تو باد پدر و مادر ما عصر گذشته شما را افسرده یافتیم حضرت فرمود در نزد من مقداری از اموال مسلمانان که چهار دینار باشد باقی مانده بود که تقسیم نکرده بودم میترسیدم که مرا مرگ دریابد و آن مبلغ نزد من باشد و پس از آنکه آنرا تقسیم نموده آسوده شدم. عثمان بکعب الاحبار گفت چه میگوئی انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۳۹

در باره کسی که زکاء واجب مال خود را داده آیا بر او حقّ مالی دیگری واجب است کعب الاحبار گفت واجب نیست گرچه یک آجر طلا و یک آجر نقره باشد.

اباذر با عصای خود بر او زد و گفت ای فرزند یهودیه بد کیش شایسته نیستی برای فتوی در میان مسلمانان زیرا کریمه فرموده «الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» عثمان گفت یا اباذر تو پیر شده‌ئی و عقل از تو زائل گشته و چنانچه از اصحاب رسول نبودی دستور قتل تو را میدادم.

اباذر فرمود دروغ گفתי زیرا خبر داد بمن رسول خدا صلی الله علیه و آله که تو را نخواهد کشت و نیز عقل من باقی است و در نظر دارم حدیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم در باره تو و قبیله بنی امیه.

عثمان گفت چه شنیده‌ئی؟ فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاید زمانی که سی نفر از خانواده ابی العاص بر مردمان مسلط و بر اموال و حقوق مردمان دست یابند و قرآن را وسیله تقلّب و دنیای خود قرار داده و نیکانرا اعتناء نکنند و از جنایتکاران پشتیبانی نموده و با صالحان و نیکان بستیز برآیند، عثمان بحاضرین گفت ای اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله آیا کسی شنیده است این حدیث را حاضرین گفتند شنیده‌ایم عثمان دستور داد که علی بن ابی طالب علیه السلام حاضر شود در آن هنگام علی علیه السلام حاضر شد.

عثمان گفت یا ابا الحسن توجّه کن که این پیر مرد دروغ میگوید علی علیه السلام فرمود واگذار او را زیرا شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آسمان سایه نیفکنده و زمین بر روی خود برنداشته کسی را که راستگوتر باشد از اباذر حاضرین گفتند ما نیز شنیده‌ایم همین گواهی را در باره ابا ذر.

آنگاه اباذر گریست و گفت وای بر شما که گردنهای خود را کشیده و باین مال مسلمانان نظاره میکنید و چنان پنداشته که نسبت دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داده‌ام، آیا چه شخصی در میان شما بهتر است؟ حاضرین گفتند تو بهتر هستی اباذر فرمود بلی چنانست زیرا از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که این جبهه را بر دوش داشتم تا بحال آنرا در بردارم و لباس منست و حال اینکه هر یک از شما لباسهای دیگری در بر کرده‌اید و پروردگار از شما مؤاخذه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۴۰

خواهد فرمود ولی از من مؤاخذه نفرماید.

عثمان بابا ذر گفت سؤال مینمایم از تو سوگند بر رسول خدا جواب مرا بده اباذر فرمود چنانچه مرا سوگند ندهی جواب تو را خواهم گفت عثمان گفت سکونت در کدام یک از شهرها نزد تو محبوبتر است؟ اباذر فرمود مکه حرم خدا و دیگر مدینه حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آنها عبادت کنم تا هنگام مرگ. عثمان گفت کرامتی در آنها برای تو نیست کدام یک از شهرها نزد تو مبعوضتر است؟ اباذر گفت ربهه زیرا قبل از تشرّف باسلام در آنجا بوده‌ام عثمان گفت برو بسوی ربهه و در آنجا سکونت نما. اباذر فرمود سؤال کردی جواب ترا دادم و نیز از تو سؤالی مینمایم مرا برآستی جواب ده چنانچه با لشکریان خود مرا بجنگ کفّار بفرستی و مرا اسیر کنند و برای رهائی من یک سوّم از اموال تو را بخواهند چه خواهی کرد؟ عثمان گفت هر چه فداء بخواهند خواهم داد و تو را از اسارت کفّار خواهم رهانید اباذر فرمود چنانچه نصف اموال تو را بخواهند؟ عثمان گفت خواهم داد و تو را از اسارت دشمنان رها خواهم نمود.

اباذر فرمود الله اکبر دوست من رسول خدا فرمود چگونه خواهی بود هنگامی که گفته شود بتو کدامیک از شهرها را دوست داری که در آن سکونت نمائی بگوئی مکه حرم خدا و مدینه حرم رسول گفته شود در جواب تو کرامتی برای تو در آنها نیست و نیز گفته شود کدامیک از شهرها مبعوضتر است که در آن سکونت کنی و تو در جواب گوئی ربهه که در زمان جاهلیت خود سکونت داشته‌ام پس تو را بسوی ربهه سوق دهند عرضه داشتم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله این واقعه بطور حتم واقع خواهد شد فرمود بلی سوگند پروردگار که جان من در قدرت او است این قضیه واقع خواهد شد عرضه داشتم در آن هنگام شمشیر خود را بر دوش بگذارم و جنگ کنم فرمود آنچه گفتند بشنو و ساکت شو گرچه بنده حبشی باشد و پروردگار در باره تو و عثمان کریمه نازل فرموده عرضه داشتم کدامست فرمود کریمه «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ».

مفسر گوید: کریمه در باره توبیخ بنی اسرائیل نازل شده بسبب جنایات که بر نیکان و پیغمبران روا داشتند ولی بلحاظ آنکه بطور قضیه حقیقه است قابل انطباق بر همه موارد انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۴۱

میباشد از جمله آنها واقعه ستمگریهائست که عثمان در باره اباذر معمول داشت که او را در هنگام پیری و بیماری و فرسودگی از وطن مألوف خود مدینه منوره تبعید و آواره نمود و در بیابان سوزان ربهه او را جایداد و پس از اندک زمانی بسبب بیماری از دنیا درگذشت در صورتی که اباذر در ضمن احتجاج خود سؤال نمود چنانچه مرا در میان لشکریان باسارت ببرند چه خواهی کرد عثمان گفت که فداء خواهم داد و تو را رها خواهم نمود.

و نیز از رسول مکرم صلی الله علیه و آله روایت شده فرمود کریمه در باره یهود نازل شده بسبب اینکه پیمان پروردگار را شکسته و پیغمبران را کشتند و خیر دهم از کسانی که مانند این جنایات را در باره فرزندان من معمول دارند و دین مرا تغییر داده و بهترین فرزندان مرا بقتل رسانند هم چنانکه یهود یحیی و زکریّا را کشتند و پروردگار لعن فرماید طاغیان از امت مرا هم چنانکه لعن فرمود یهود را و نیز در دنیا برای اجراء کیفر بر فرزندان ستمکاران هادی و مهدی از فرزندان حسین بن علی علیهما السلام را بفرستد که آنانرا کیفر کند و بدوزخ فرستد.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ» کریمه ارشاد بسیرت اینگونه جنایات میباشد که در حقیقت اکتساب عقوبات ابدیست. «أُولَئِكَ» اسم اشاره و راجع بنی اسرائیل است که پس از خطابات توبیخی از آنان اعراض فرموده و بطور غیاب آنانرا تهدید نموده است.

«اشْتَرُوا» بهیئت ماضی و نسبت تحقّقه یعنی کردار ناشایسته آنان عقوبات ابدیه را در بر دارد و مصدر آن اشتراء بمعنی مطاوعه و قبول است.

«الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» مفعول جمله و تعبیر از زندگانی در این جهان بدنی توصیف آنست بتبدل و زوال و اینکه همواره محفوظ بناگواریهایی

گونگون می‌باشد.

«بِالْحَزَرَةِ» با، حرف بدل و بهیئت فاعل و عبارت از نشئه رستاخیز است بلحاظ تأخر ذاتی آن از جهان طبع و اینکه نشئه ظهور عقائد و ملکات و افعالی است که در این دنیا اکتساب نموده.

«فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ» جمله تفریع و بیان نتیجه کفر است و جمله نافیه و بهیئت انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۴۲ مجهول «الْعَذَابُ» اسم مصدر و کفر عبارت از قطع رابطه اعتقادی است از آفریدگار و لازم آن استحقاق عقوبت ابدی می‌باشد که هرگز زوال‌پذیر نخواهد بود زیرا تخفیف عقوبت و یا رفع آن از شئون رحمت و غفران پروردگار است و اختصاص باهل ایمان دارد بلحاظ آنکه لغزشهای آنان بر خلاف ایمان بوده و پس از اندک عقوبت از آلودگیهای گناهان صفا یافته و مشمول رحمت ابدی خواهند گردید.

«وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ» جمله اسمیه و ضمیر فصل برای تأکید است و بهیئت مجهول و بیان لازم دیگری از کفر بآفریدگار و انکار پیغمبران می‌باشد که وسائط فیوضات تکوینی و تشریحیه هستند و بواسطه اینکه هیچ گونه رابطه اعتقادی با آنان نداشته هرگز پیغمبران از آنان پشتیبانی نخواهند نمود.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۴۳

[سوره البقره (۲): آیات ۸۷ تا ۸۸] ص: ۲۴۳

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۸۷) وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸)

خلاصه ص: ۲۴۳

توراه را بر موسی نازل نموده و در پی او پیغمبران دیگری را فرستادیم و بعیسی بن مریم معجزات بسیاری موهبت داشته و او را بوسیله جبرئیل یاری نمودیم ای جامعه یهود برای چه پیغمبرانی که احکامی از پروردگار بر خلاف میل شما آورده‌اند از فرمان آنان سرپیچیده و از حسد گروهی را تکذیب و برخی دیگر را بقتل رسانیدید؟
یهود بمسخره گویند که دل‌های ما را غفلت و نادانی فرا گرفته و سخنان تو را درک نمی‌نمائیم در حالیکه آنها فهمیده و عناد می‌کنند پروردگار نیز آنانرا از رحمت خود رانده و چه اندک از آنان که بدین اسلام گرویدند.

شرح ص: ۲۴۳

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» کریمه مبنی بر امتنان بر جامعه بنی اسرائیل است که پیغمبران بسیاری بسوی آنان فرستاده و معجزات بیشماری بخاطر آنان اجراء نمودیم.

«لَقَدْ آتَيْنَا» لام حرف تأکید، آتینا بهیئت ماضی و مصدر آن ایتاء، و تعدیه که بمعنی فرستادنست.

«الْكِتَابَ» بمعنی مکتوب و عبارت از احکام الهیه است که در توراه می‌باشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۴۴

«وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ» جمله معطوف و بهیئت ماضی و تعدیه و مصدر آن تقفیه و کنایه از آنستکه بوسیله فرستادن پیغمبران دیگر

دین موسی را تأیید نمودیم «مِنْ بَعْدِهِ» ظرف و مجرور «بِالرُّسُلِ» با: سببیه و جمع رسول که بمعنی پیامبر است.

«وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ» عیسی مسیح را بمادر نسبت داده نظر به این که ولادت او بطور خارق عادت بوده و نیز گواهی بعفت مریم و تنزیه ساحت اوست از افتراءاتی که یهود باو نسبت داده‌اند و همچنین مبنی بر احتجاج بر نصاری میباشند که مسیح را ابن الله و ثالث ثلاثه پنداشته‌اند.

«الْبَيِّنَاتِ» جمع بیینه صفت مشبهه بمعنی دلیل آشکار و عبارت از معجزاتی است که بشر در برابر هر یک از آنها عاجز و زبون بوده و ناچار است که سر تسلیم فرود آورد.

و از جمله معجزات عیسی علیه السلام آن بود که بدرخواست از پروردگار مردگانرا زنده و دگر بار بآنان روح میدمید و نیز بیماران را بهبودی میبخشید و دیگر آنکه بمردمان خبر میداد آنچه را از غذا خورده و یا در خانه‌های خود ذخیره نموده بودند.

«وَآتَيْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» جمله معطوف و بهیئت ماضی و مصدر آن تأیید بمعنی یاری و پشتیبانی است و مجرد آن آید بمعنی توانائی میباشند.

«بِرُوحِ الْقُدُسِ» با: سببیه و تفسیر شده است بجبرئیل. «القدس» بدو ضمّه و عبارت از فرشته‌ئست که ساحت توانائی او منزّه از عجز میباشند و عیسی بدین موهبت اختصاص داشت که جبرئیل همواره او را کمک مینمود بر حسب آیات کریمه «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»

مریم: ۱۸ که ولادت و پیدایش او بطور خارق بوده و یکی از دلایل واضحه قدرت آفریدگار است.

و بر حسب کریمه «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» مریم: ۳۱-۳۲، یکی از آثار قدرت آفریدگار آن بود که عیسی (کودک نوزاد) مردمانرا بیگانگی و پرستش پروردگار دعوت مینمود. انوار

درخشان، ج ۱، ص: ۲۴۵

«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ» همزه استفهام توییخی فا: تفریع و کلّ اسم برای شمول مدخول میباشند «ما» زمانیه و شرطیه و رسول مفرد نکره است.

«بِمَا لَا تَهْوَى» با حرف تعدیه، ما موصول و جمله نافی صله و مصدر آن هوی بمعنی پستی و سقوط میباشند و چون اسناد بنفس داده شده عبارت از حالت رذیله آنست و بدان تناسب هوای نفس گفته میشود که انسانی در آن هنگام از فرمان عاقله سرپیچیده و پیروی از قوای شهوت و غضب خود نموده و لازم آن ظهور افعال ناشایسته است که دچار تبعات و خیمه آن خواهد گردید و از آنست هاویه که نام دوزخ میباشند.

و از کریمه استفاده میشود که احکام دیانات الهیه بر خلاف مشتبهات نفسانیه است و از این روی سبب استکمال نفوس بشر و اتّصاف بفضائل اخلاقی میگردد هم چنانکه کریمه: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» قصص: ۵۱ یگانه سبب گمراهی بشر را پیروی از هوا و میل نفسانی قرار داده است.

«اسْتَكْبَرْتُمْ» جمله جواب شرط و محلّ آن مجزوم و مصدر آن استکبار یعنی در مقام خودپرستی و سرکشی بر آمدن. و مقتضای هوای نفس (سرپیچی از فرمان عقل) طغیان و خروج از حدود عبودیت میباشند.

«فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ» جمله تفریع و بیان لازم خودپرستی و پیروی از شهوت و غضب است فریقا: صفت مشبهه مفرد نکره و مفعول مقدم و دلالت بر لازم قهری خودپرستی دارد یعنی گروهی از پیغمبران را انکار و از پیروی آنان سرپیچی نمودید.

«وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» جمله معطوف فریقا مفعول مقدم و دلالت بر حصر دارد یعنی برخی دیگر را بقتل رسانیدند مانند زکریا و یحیی، و بهیئت مضارع تعبیر فرموده بلحاظ آثار و تبعات و خیمه آن جنایتها که همواره باقی و اهل ایمان هرگز فراموش نخواهند نمود.

تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده کریمه «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ» مثالی است که پروردگار در باره موسی و

سائر پیغمبران بعد از موسی و عیسی بیان فرموده و نیز در باره امت محمد صلی الله علیه و آله جاریست زیرا آنچه از وصایت علی بن ابی طالب علیه السلام اعلام فرموده چون بر وفق میل آنان نبود تکذیب نموده و آنها را بقتل رسانیدند. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۴۶

مفسر گوید: کریمه در باره توبیخ بنی اسرائیل است ولی بطور قضیه حقیقه بوده که همواره ساری و بر ستمکاران از جامعه اسلام نیز انطباق دارد.

کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده در تفسیر کریمه که آنچه را که رسول مکرم صلی الله علیه و آله در امر وصایت علی علیه السلام بیان فرمود بر خلاف میل مردم بوده و او را تکذیب و برخی را بقتل رسانیدند.

«وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» کریمه نیز مبنی بر توبیخ بنی اسرائیل است که از نظر عناد در مقام انکار بر آمده و دعوی قصور مینمایند. «قُلُوبُنَا» جمع قلب و عبارت از قوه عاقله انسانی که شأن آن ادراک کلیات میباشد و بدان تناسب قلب گفته شده که بر قوای نفسانیه احاطه دارد و چنانکه قلب صنوبری شکل رکن سائر اعضاء و جوارح بوده و همه حرکات و تحولات بدان استناد دارد قلب (روح عاقله) نیز قوام همه حواس باطنه است یعنی حقیقت احساس و تخیل و تفکر بقوه تعقل میباشد. «غُلْفٌ» بضم اول و سکون لام جمع أغلف بر وزن أحمر و مصدر آن غلف بمعنی پنهان نمودن و از آنست غلاف، و کلمه أغلف بر کسی گویند که ختنه نشده باشد و این جمله گفتار یهود میباشد که عقل ما قاصر است از اینکه بفهمیم آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن کریم گفته‌اند.

و نیز غلف بدو ضمه خوانده شده که جمع غلاف بر وزن حمر و حمار میباشد و غلاف بمعنی ظرف و کنایه از آنستکه یهود چنان پندارند که قلوب آنها دارای اسرار کتابهای آسمانی است و فضیلتی برای محمد صلی الله علیه و آله ندیده و نشنیده و بشارتی برسالت او ندارند.

«بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ» بل حرف اضراب و تکذیب دعوی و گفتار یهود است و لعن بمعنی راندن از رحمت و یأس از سعادت میباشد.

«بِكُفْرِهِمْ» با سببیه، و کفر بقرینه سیاق عبارت از عناد است که بدان سبب دچار لعن گردیده‌اند و محتمل است جمله انشاءیه و مبنی بر نفرین باشد که یهود همواره از سعادت بی‌بهره باشند. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۴۷

«فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ» جمله تفریع بر جمله سابقه و قلیلا حال برای ضمیر فاعل در جمله «يُؤْمِنُونَ» و ما اسم موصول برای ابهام و مبالغه در وصف قلت است یعنی بسیار کم از یهود دین اسلام را پذیرفته‌اند.

و محتمل است ما موصول و جمله «يُؤْمِنُونَ» صله و عائد آن محذوف باشد و قلیلا صفت برای موصول و مفاد چنان شود چه بسیار کم است احکامی که یهود بآنها ایمان آورده و پیروی نموده باشند.

در تفسیر امام در ذیل کریمه ذکر شده یعنی قلوب ما واقف بر اسرار و علوم کتابهای آسمانی است و مزدهئی در باره محمد ندیده و از پیغمبران نیز نشنیده‌ایم.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۴۸

[سوره البقره (۲): آیات ۸۹ تا ۹۳] ص: ۲۴۸

اشاره

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ

عَلَى الْكَافِرِينَ (۸۹) بِسَيِّئِ مَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبِأَوْ بَغْضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۹۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تُولُوا تُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱) وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمَايَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۳)

خلاصه ص: ۲۴۸

پس از آنکه قرآن برای رهنمائی جامعه بشر از جمله یهود فرستاده شد با اینکه تورا را تصدیق دارد و نیز یهود پیش از بعثت، بشارت غلبه خود را بر کافران بسبب ظهور پیغمبر اسلام میدادند آنگاه که آن رسول از جانب پروردگار فرستاده شد و بنشانه‌ها او را شناختند تکذیب نموده و از نعمت وجود او ناسپاسی کردند پس همواره یهود از رحمت پروردگار رانده و بی بهره بمانند. چه بسیار داد و ستد زیاندار است که نفوس خود را بدان فروخته و قرآن را تکذیب نمودند و بسبب اینکه پروردگار از فضل خود آنرا بر بنده شایسته خود فرستاده رشک بردند پس زیاده دچار خشم پروردگار شده و همواره از رحمت او رانده شوند و برای کافران عقوبت خوار کنندنی آماده است.

چنانچه بیهود گفته شود که بقرآن ایمان بیاورید گویند تنها بتوراه که بر بنی انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۴۹

اسرائیل فرستاده شده ایمان آورده ایم و جز آنرا هرگز تصدیق نخواهند نمود در صورتی که قرآن کتاب آسمانی و نیز توراه را تصدیق مینماید، بگو ای پیغمبر بیهود چنانچه در پیروی از توراه راستگو هستید باستناد کدام حکم از آن بسیاری از پیغمبران را کشتید؟.

با معجزات بسیاری که موسی برای شما یهود اجراء نمود باز پس از اندک زمانی از غیبت او گوساله سامری را پرستش کردید ای گروه یهود چه بسیار مردم ستمگر هستید.

و نیز بیاد آورید پیمانی را که از شما گرفتیم هنگامی که کوه طور را بر فراز شما بداشتیم تا بتوراه بحقیقت ایمان آورده و بدان رفتار نمائید بمسخره گفتید خواهیم شنید و از پیروی آن روی گردانیدید. زیرا دل‌های شما پرستش گوساله آمیخته است بگو ای پیغمبر بیهود: هم چه عقائد آمیخته بشرک همواره شما را بکارهای زشت و جنایات میگمارد.

شرح ص: ۲۴۹

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» کریمه مبنی بر توبیخ یهود است که پیش از بعثت رسول مکرم صلی الله علیه و آله بسبب مژده بان بر مشرکان فخر میکردند ولی پس از بعثت او و نزول قرآن از نظر حسد او را انکار نمودند.

حرف «لَمَّا» شرطیه و جمله فعل شرط، و جزاء آن جمله «كَفَرُوا بِهِ» میباشد بقرینه متصله «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ».

کتاب بمعنی مکتوب و فرمان الهی و مراد قرآن کریم است که از جانب پروردگار بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله بمنظور سوق جامعه بشر بسوی سعادت فرستاده شده است.

«مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ» مصدق بهیئت فاعل توصیف قرآن کریم است که سائر کتابهای آسمانی و شرائع الهی را صریحا تصدیق دارد و نیز معارف و حقائق بیشتری را اعلام و احکام کاملتر تشریح نموده است و تعبیر بجمله «لَمَّا مَعَهُمْ» مشعر بانستکه توراه را شعار خود قرار داده ولی از آن پیروی نمی نمایند.

«وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا» جمله حالیه و تعبیر بجمله «كانوا» انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۵۰

برای بیان گفتارهای گذشته یهود است «مِنْ قَبْلُ» ظرف و مبنی بر ضَمّ بسبب حذف مضاف الیه.

«يَسْتَفْتِحُونَ» بهیئت مضارع و دلالت بر دوام دارد و ضمیر راجع است بیهود و مصدر آن استفتاح و چون حرف علی تعدیه شده بمعنی پیش‌بینی غلبه آنان بر مشرکان می‌باشد یعنی یهود بسبب پیروی از پیغمبر اسلام بر مشرکان غلبه خواهند یافت.

«فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» جمله تفریح لَمَّا حرف شرطیه زمانیه و جمله متّصله فعل شرط است «ما عَرَفُوا» موصول وصله و فاعل جمله جاءهم که مراد رسول مکرّم صلی الله علیه و آله می‌باشد و تعبیر بما موصول باعتبار علائم و نشانه‌های او بوده که او را شناخته و تردیدی در شناسائی علائم او نداشتند.

«كَفَرُوا بِهِ» جمله جزائیه و محلّ آن مجزوم و ضمیر «به» راجع است بموصول یعنی انکار نمودند نشانه‌های او را و نیز تکذیب کردند نزول قرآن کریم را و بدین قرینه جزاء در شرطیه «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ» حذف شده است که جمله «كَفَرُوا بِهِ» باشد و یا اینکه جمله مذکوره جزاء باشد برای هر دو جمله شرطیه.

«فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ» جمله تفریح و انشائیّه که مبنی بر نفرین یهود است لعنت اسم مصدر و تاء آن مصدریه بمعنی راندن از رحمت پروردگار است که هرگز سعه آمرزش او یهود را فرا نگیرد و اطلاق عنوان وصفی کافر بقرینه سیاق عبارت از اقصی مرتبه کفر جحود و عناد می‌باشد زیرا نشانه‌های رسول مکرّم را در توراّه دیده و مژده رسالت او را میدادند و از نظر عناد پس از بعثت او را انکار کردند.

کافی از اسحاق بن عمار روایت نموده که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر کریمه «وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ» فرمود گروهی از یهود قبل از بعثت رسول مکرّم صلی الله علیه و آله بمشرکان مژده میدادند که محمّد برسالت مبعوث خواهد شد و بتهای شما را شکسته و آئین بت پرستی را باطل مینماید آنگاه که رسول مکرّم صلی الله علیه و آله مبعوث شد او را تکذیب کردند.

عیاشی از جابر روایت نموده که سؤال کردم از حضرت باقر علیه السلام از کریمه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۵۱

«فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا» فرمود تأویل آن چنانست «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا فِي عَلِيٍّ كَفَرُوا بِهِ» و در شأن علی علیه السلام نازل شده و بنی امیه بر حسب تأویل قرآن کافر بآفریدگار هستند.

از ابن عباس نقل شده که سیره یهود چنان بود که بشارت غلبه خود را بر قبیله اوس و خزرج میدادند بسبب بعثت محمّد که از عرب برسالت برانگیخته میشود و پس از بعثت او را تکذیب کردند و معاذ بن جبل و برخی از بزرگان قریش بیهود میگفتند شما که پیش از بعثت رسول بشارت او را میدادید و بر ما اظهار فضیلت میکردید؟ یهود در پاسخ میگفتند نه چنانست در توراّه بشارتی از بعثت رسول عربی نرسیده و این محمّد نیست که ما بشارت میدادیم بدین جهت کریمه نازل شد.

کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده در تفسیر کریمه که یهود در توراّه خوانده بودند که هجرت محمّد صلی الله علیه و آله بسوی مدینه است بدینجهت در طلب آن مکان برآمده و در اطراف جبل حداد منتشر شده سکونت گزیدند و برخی دیگر در خیبر و فدک منزل گرفتند و پیش از آنکه یهود بآن مکان روند از قبیله قیس و سائل حرکت کرایه نموده و بآنان گفتند ما را از احد عبور داده و آنرا بما نشان دهید و چون بمدینه رسیدند گفتند که یک طرف بنام عیر و جانب دیگر احد است یهود پائین آمده و بسائرن که در خیبر و فدک بوده نوشتند ما همان محلی را که میخواستیم یافته شما هم بدین مکان بیائید یهود خیبر و فدک گفتند که ما خانه و اموال در این مکان آماده نموده هنگامی که رسول عربی مبعوث و بمدینه هجرت نمود ما نیز نزد شما خواهیم آمد و چون یهود ساکنان مدینه ثروت بسیار بدست آورده بودند این خبر بقبیله تبع رسید و بر آنان هجوم آورده و یهود را محاصره نمودند و بزرگ آن قبیله بیهود امان داد و گفت چون شهر شما خوش آب و هوا است ما نیز در این مکان زیست خواهیم نمود یهود بتبع گفتند تو نمیتوانی بدین مکان هجرت کنی زیرا هجرت بمدینه پیغمبر اسلام اختصاص دارد.

تبع گفت از قبیله خود اشخاصی را در مدینه خواهم گمارد تا هنگام هجرت پیغمبر اسلام بمدینه از او یاری کنند بدین جهت اوس و خزرج را در مدینه گذارد و پس از آنکه فرزندان آنان بسیار شدند بر یهود تعدی میکردند و یهود بآنان میگفتند چنانچه پیغمبر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۵۲

اسلام برسالت برانگیخته شود شما را از بلاد خود بیرون خواهیم کرد آنگاه که رسول مکرم صلی الله علیه و آله برسالت مبعوث شد اوس و خزرج بوی گرویده و از زمره انصار او شده ولی یهود انکار نمودند و کریمه «و کَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ» اشاره باین حقیقت است.

«بِسْمِ مَا اشْتَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ» کریمه مبنی بر توییح یهود است یعنی شایسته بود که بر مشرکان در گرویدن بدین اسلام سبقت گیرند بواسطه بشارتهائی که داشتند ولی از نظر عناد زیان بخود رسانیده و دچار نعمت پروردگار شدند.

«بئس» فعل ماضی مبنی بر توییح و ذم که ضد نعم و حبذا میباشد که فعل مدح و تحسین است و ضمیر هو فاعل آن و مستتر میباشد. ما: موصول نکره وصله آن تمیز برای ضمیر فاعل است و جمله «اشترؤا به» صله. و با: حرف تعدیه و بدل میباشد و ضمیر به راجع است بموصول. و آنفسهم مفعول جمله.

و جمله «بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ» خبر مقدم است برای جمله «أَنْ يَكْفُرُوا».

«أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغِيًّا» جمله تأویل بمصدر میشود و مبتدا و مفسر ما موصول و مخصوص بدم است و مراد از جمله «بِما أَنْزَلَ اللَّهُ» قرآن کریم میباشد.

«بَغِيًّا» اسم مصدر و بمعنی ظلم و عناد است و مفعول لأجله برای جمله «أَنْ يَكْفُرُوا» میباشد.

و خلاصه جمله آنستکه یهود بر خود بسیار ستم نموده که از نظر عناد قرآن کریم را انکار مینمایند زیرا رذیله عناد با پروردگار و انکار قرآن پستترین رذائل اخلاقی و اقصی مرتبه کفر میباشد.

«أَنْ يُنْزَلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ» جمله تأویل بمصدر و متعلق بکلمه بغیا میباشد یعنی عناد و رشک از صفات تعلقیه نفسانیه است که باید وابسته بامری باشد و در مورد کریمه حسد بآنستکه پروردگار قرآن کریم را بر رسول عربی فرستاده است.

«مِنْ فَضْلِهِ» من حرف نشو و یا بیان. فضله: اسم مصدر و عبارت از موهبت سبقت ذاتی است که بدان سبب رسول مکرم صلی الله علیه و آله بر همه پیغمبران فضیلت و برتری یافته و شایسته این نعمت بی مانند گشته که قرآن کریم بر او نازل گردد و محتمل است کلمه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۵۳

«مِنْ فَضْلِهِ» بیان و عبارت از قرآن کریم باشد.

«عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» متعلق بجمله «أَنْ يُنْزَلَ اللَّهُ» و مشیت پروردگار بقرینه سیاق عبارت از برگزیدن رسول شایسته است برسالت برای دین جاوید اسلام و نزول قرآن کریم که تنها او شایسته این موهبت بمانند میباشد.

«فَبَاؤُ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ» جمله تفریع و بهیئت ماضی و مصدر آن بوء بمعنی برگشت و دچار شدنست. با: سببیه، غضب: اسم مصدر و توین بدل از مضاف الیه میباشد و عبارت از دچار شدن بسخط و نعمت پروردگار است.

«عَلَى غَضَبٍ» متعلق بغضب و مشعر بآنستکه سخط و قهر آفریدگار غیر متناهی و بر حسب شایستگی و استحقاق مورد بظهور خواهد پیوست و یهود بسبب اتصاف برذیله عناد با پروردگار و انکار رسالت رسول صلی الله علیه و آله و نزول قرآن کریم دچار شقاوت همیشگی شده و اقصی مرتبه استحقاق سخط پروردگار را خواهند داشت و محتمل است جمله انشائیه و مبنی بر نفرین یهود بغضب و نعمت بی پایان باشد.

«وَاللَّكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ» جمله مبنی بر تهدید یهود است که انکار رسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و تکذیب نزول قرآن بر او، از نظر حسد و عناد، اقصی مرتبه کفر بوده و ظهور غضب پروردگار در باره آنان آنستکه دچار عقوبت ابدی خواهند شد.

«لِلْكَافِرِينَ» لام برای استحقاق یعنی کفر عنادی یهود مقتضی عقوبت است.

«مُهَيَّن» بهیئت فاعل و مصدر آن اهانت بمعنی بخواری افکندن است که زوال پذیر نباشد.

تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده: کریمه در باره علی علیه السلام نازل شده و چنان است «بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ بَعِيًّا وَ نِيزَ دَر شَأْنِ اُو فَرْمُودَه «مِنْ فَضْلِهِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» وَ دَر تَفْسِيرِ كَرِيمَه «فَبَأُو بَعْضُ» فَرْمُودَ مَرَادِ بَنِي اَمِيَه هَسْتَنَد.

مفسر گوید: کریمه مبنی بر توییخ یهود است بسبب کفر عنادی آنان و بر حسب روایت شریفه جبرئیل امین هنگام نزول اشاره بتأویل آن نموده و انطباق دارد بر گروهی از اهل اسلام که از نظر عناد و لجاج وصایت علی علیه السلام را انکار نمایند. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۵۴

در تفسیر امام ذکر شده که یهود بواسطه تکذیب رسالت عیسی مسیح دچار غضب پروردگار بودند و نیز بسبب انکار رسالت رسول صلی الله علیه و آله زیاده مورد غضب شدند.

«وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اٰمِنُوْا بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ» کریمه بیان لجاج یهود است که چنانچه بآنان گفته شود که بقرآن کریم ایمان آورید نخواهند پذیرفت.

إذا: ظرف زمان. قبل: بهیئت مجهول و بقرینه سیاق عبارت از پند و ارشاد است و جمله متصله مقول آن می باشد.

«قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا اُنزِلَ عَلَيْنَا» پاسخ یهود است که تنها بتوراه که بر بنی اسرائیل نازل شده ایمان آورده ایم.

«وَ يَكْفُرُوْنَ بِمَا وَّرَاءَهُ» جمله حالیه ما موصول «وراءه» بفتح و همزه ممدوده صفت مشبیه که بمعنی پیرو و دنبال است یعنی از عناد بجز بتوراه ایمان نخواهند آورد و محتمل است کنایه باشد از اینکه شعار خود را توراه قرار داده ولی از آن هرگز پیروی نمی کنند.

«وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا» جمله حالیه و ضمیر فصل مبتدا و راجع است بموصول (قرآن کریم).

الحق: صفت مشبیه و مبنی بر حصر یعنی یگانه کتاب آسمانی که ثابت و پایدار باشد همانا قرآن است و هرگز شائبه بطلان و زوال در آن نخواهد بود.

«مُصَدِّقًا» بهیئت فاعل و حال برای الحق و توصیف قرآنست یعنی بصحّت توراه آسمانی بصراحت گواهی میدهد و نیز بطور التزام معارف بیشتر و احکام کاملتری را تشریح و در مقام تکمیل آنست.

«لِما مَعَهُمْ» متعلق بکلمه «مُصَدِّقًا» و کنایه است از اینکه یهود توراه را شعار خود قرار داده اما در حقیقت از اهل توراه و پیروان آن نیستند.

«قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُوْنَ اَنْبِيَاءَ اللّٰهِ مِنْ قَبْلُ» خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و ارشاد بجامعه ایمانست که بدین برهان نقضی با آنان احتجاج نمائید. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۵۵

فا، حرف تفریع بر جمله «نُوْمِنُ بِمَا اُنزِلَ عَلَيْنَا» لم استفهام و در اصل لما بوده لام تعلیل و ما موصول که از لحاظ تخفیف الف آن ساقط شده است.

«تَقْتُلُوْنَ» بهیئت مضارع و خطاب بجامعه یهود می باشد «اَنْبِيَاءَ اللّٰهِ» مفعول جمله. من قبل، ظرف و مبنی بر ضم است.

کریمه جنایت قتل پیغمبران را بطور قضیه حقیقه بجامعه یهود اسناد فرموده است بلحاظ بقاء آثار و خیمه آنها و نیز شعار یهود بآنستکه همواره از عقائد و کردار زشت نیاکان خود پیروی مینمایند.

«اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ» جمله تعلیقه مشعر به این که ارتکاب اینگونه جنایات در باره پیغمبران هرگز سازش با دعوی ایمان بتوراه نداشته بلکه از آثار کفر عنادی می باشد.

«وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ» کریمه نیز ارشاد جامعه ایمانست بنقض دیگری بر یهود که چنانچه ایمان بتوراه آورده چگونه گوساله سامری را پرستش نمودید.

«بِالْبَيِّنَاتِ» با، حرف تعدیه «البینات» الف و لام آن عهد و جمع بیینه و از آن است بین بمعنی دلیل و برهان آشکار که انکارپذیر نباشد و عبارت از دلائل و معجزات محسوسه‌ئی است که پروردگار بوسیله موسی علیه السلام اجراء فرموده و بنی اسرائیل آنها را مشاهده و بآنها افتخار مینمایند.

کریمه اجراء معجزات را بموسی اسناد فرموده بلحاظ تشریف او. هم چنانکه کریمه «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ» انفال: ۱۷ از نظر تشریف فعل مباشری رسول مکرم صلی الله علیه و آله را از او سلب و بآفریدگار اسناد داده است «۱».

(۱) معجزات و خوارق عادت که موسی علیه السلام برای بنی اسرائیل اجراء نموده بسیار است از جمله دست درخشان موسی و نیز گشودن آب دریای نیل و عبور بنی اسرائیل و غرق فرعون و لشکریان او و نیز عصائی که بصورت حیوان درنده در آمده و سحر و افسونهای ساحران را بدرون خود فرو برد و مانند طوفان و ملخ و من و سلوی و از جمله اینکه آب برای قبطیان بصورت خون میشد و برای سبیطیان آب بود و نیز قسمتی از کوه طور بر فراز بنی اسرائیل گرفته شد و هم چنان هفتاد نفر که برای رفتن بطور برگزیده شده بودند در اثر تکذیب دچار عقوبت و هلاکت گشته و سپس بدرخواست و دعاء موسی علیه السلام روح بآنان دمیده و دگر بار زنده شدند.

. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۵۶

«ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ» ثم حرف تفریع و ترتیب بر جمله متصله. «اتَّخَذْتُمُ» بهیئت ماضی و خطاب بجامعه یهود است بطور قضیه حقیقیه و مصدر آن اتَّخَذَ که بمعنی اعتقاد قلبی و پرستش و سجده نمودنست.

«الْعِجْلَ» الف و لام آن عهد و مفعول اول و عبارت از گوساله سامریست که شرح آن گذشت و مفعول دوم جمله از نظر سیاق و تأدب حذف شده که عبارت از کلمه الها میباشد.

«مِنْ بَعْدِهِ» ظرف و مجرور و مراد هنگام رفتن موسی بکوه طور برای نزول توراۀ بر او است.

«وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ» جمله اسمیه و حالیه و تعبیر بعنوان وصفی و خطاب بجامعه یهود است که از عناد قلبی و رذالت طبع آنان زیاده بر این تصور نمیروند که جامعه‌ئی با مشاهده معجزات بیشمار شعار خود را گوساله پرستی قرار دهند.

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» کریمه ارشاد جامعه ایمانست بنقض دیگری بر یهود و شرح آن در کریمه ۶۳ گذشت.

«وَأَسْمِعُوا» معطوف بجمله خذوا و تاکید در پیمانست که از آنان گرفته شده است. «قَالُوا سَمِعْنَا» یعنی بر حسب گفتار پذیرفتند. «وَعَصَيْنَا» جمله حالیه و مصدر آن عصیان که بمعنی تجاوز از حدود است و جمله معطوف و مقول قول یعنی هنگام التزام چنان گفتند که شنیدیم ولی از آن پیروی نخواهیم کرد.

«وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» کریمه تعلیل برای جمله متصله و کنایه لطیفی است از اینکه علاقه بگوساله پرستی شرشر قلوب جامعه یهود را فرا گرفته است بطوری که هرگز بآفریدگار ایمان نیاورده و همواره در مقام عناد میباشند.

«أَشْرَبُوا» بهیئت ماضی و مجهول و مفاد آن نسبت تحقیقیه و مصدر آن اشراب و عبارت از احاطه و فرا گرفتن اعماق و درون جسم است مانند تأثیر آب که همه اجزاء و درون انسان را فرا گرفته باشد.

«فِي قُلُوبِهِمُ» ظرف و عامل آن جمله «أَشْرَبُوا» میباشد و ضمیر مجرور راجع است انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۵۷

بیهود «الْعِجْلَ» الف و لام آن عهد و عبارت از گوساله سامریست و نیز منصوب و مفعول جمله «أَشْرَبُوا» میباشد و بلحاظ اینکه ظرف اعتقادات همانا قلب است بدین تناسب تعبیر بکلمه «فِي قُلُوبِهِمُ» شده است.

و کنایه لطیفی است از اینکه علاقه قلبی پرستش گوساله در دلهای جامعه یهود رسوخ داشته و شعار آنانست هم چنانکه آب در درون اعضا و جوارح جریان دارد و رکن حیاتی انسان میباشد.

«بِكَفَرِهِمْ» با: سببیه، کفر اسم مصدر و عبارت از رذیله عناد قلبی بوده که اضافه بضمیر فاعل شده است و علت برای جمله «وَأَشْرَبُوا» میباشد یعنی کفر و عناد با آفریدگار و اعراض از فطرت سبب شده است که علاقه قلبی پرستش گوساله داشته و دعوی ایمان آنان آمیخته بشرک باشد.

«قُلْ بَشِّرْ مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ» کریمه با ذکر برهان نقضی خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و ارشاد بجامعه ایمانست «بئس» بهیئت ماضی مبنی بر ذم و توبیخ، و ضمیر فاعل مستتر است «بئسما یأمرکم به» موصول وصله و تفسیر ضمیر مستتر را نموده و بهیئت مضارع دلالت بر اوصاف دارد و ضمیر «به» عائد بموصول است.

«إِيْمَانُكُمْ» فاعل جمله «يَأْمُرُكُمْ» میباشد و ایمان از صفات تعلقیه نفسانیه و اضافه بضمیر فاعل شده و لازم ایمان قلبی پرستش و ستایش است.

«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» جمله تعلیقیه و بفعل ناقص و هیئت وصفی تعبیر فرموده است یعنی عقیده آمیخته بشرک و گوساله پرستی و جنایت بر پیغمبران هرگز سازش با ایمان باآفریدگار نخواهد داشت.

در تفسیر امام در ذیل کریمه «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» ذکر شده: هنگامی که موسی از کوه طور برگشت در حالیکه بنی اسرائیل گوساله سامری را پرستش نموده و اظهار پشیمانی میکردند موسی فرمود کدام گروه چنان نموده تا اینکه مورد عقوبت پروردگار واقع کردند همه انکار نمودند و هر یک بدیگری نسبت میداد.

پس هم چنانکه کریمه فرمود «وَأَنْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِفَنَّهُ أَنْوَارِ دَرُخْشَانِ، ج ۱، ص: ۲۵۸
ثُمَّ لَنْنَسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا»

طه: ۹۷ موسی گوساله سامری را قطعه قطعه نمود و بسوزانید و آنرا در دریا افکند و فرمود که بنی اسرائیل از آب دریا بیاشامند پس هر که گوساله را پرستش نموده بود دهان و بینی او سیاه میشد و هر که پرستش نکرده بود دهان و بینی او سفید بود سپس حکم عقوبت را در باره آنان اجراء فرمود.

تفسیر عیاشی از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر کریمه روایت نموده هنگام مناجات بموسی وحی شد که قوم تو را امتحان نمودم عرضه داشت بچه وسیله؟ فرمود بگوساله‌ئی که سامری برای آنها از زینتها آماده نموده بود عرضه داشت زینتها چگونه به هیئت گوساله در آمد و چگونه بود امتحان آنان؟ فرمود گوساله بصدا در آمد عرضه داشت بار إلهها که آنرا بصدا در آورد؟ فرمود پروردگار تو، عرضه داشت چه بسیار امتحان سختی است که بدان وسیله هر که را بخواهی گمراه میشود.

و چون موسی بسوی قوم خود برگشت دید که گوساله سامری را پرستش نموده‌اند الواح را بزمین گذارد و گوساله را قطعه قطعه نمود و آنرا سوزانیده در دریا بیفکند برخی از آنان در دریا رفته از آب آلوده بخاکستر میآشامیدند و کریمه «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» باین حقیقت اشاره دارد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۵۹

[سوره البقره (۲): آیات ۹۴ تا ۹۸] ... ص: ۲۵۹

اشاره

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴) وَ لَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَيُّدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيُّدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵) وَ لَتَجِدَنَّهْمُ أَحْرَاصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحَّزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۶) قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ

يَدِيهِ وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ (۹۷) مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (۹۸)

خلاصه ص: ۲۵۹

بگو ای پیغمبر یهود چنانچه پندارید که جهان آخرت با همه نعمتهای بی پایان آن اختصاص بشما دارد پس آرزوی مرگ کنید اگر در دعوی خود راستگو هستید.

هرگز آرزوی مرگ نخواهند نمود بسبب ستمهایی که بر نیکان نموده‌اند و پروردگار دانا و بکیفر ستمکاران توانا است. بخدا سوگند آشکار است که یهود از همه مردمان و هم چنان از مشرکان حریصتر و آزمندترند بزندگانگی در اینجهان از این روی هر یک آرزو دارد که هزار سال در دنیا زندگی کند چنانچه بآرزویش هم برسد هرگز از عقوبت ابدی ایمن نگردد و پروردگار برفتار ناشایسته آنان آگاهست.

بگو ای پیغمبر بیهود هرگز جبریل را دشمن ندارید زیرا او قرآن را بدستور پروردگار بتو آموخت در حالیکه بصدق کتابهای آسمانی که پیش از آن نازل شده گواه است و نیز قرآن یگانه رهنمای مؤمنان و مژده دهنده آنها است.

هر که با پروردگار و فرشتگان و پیغمبران و جبریل و میکائیل دشمنی کند کافر است و پروردگار نیز دشمن کافران میباشد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۶۰

شرح ص: ۲۶۰

«قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ» کریمه بیان برهان نقضی است برای احتجاج بر یهود و تکذیب پنداشت آنان که تنها خود را پیروان دین توحید دانسته از این روی چنان پندارند که نعمتهای آخرت نیز بآنان اختصاص خواهد داشت.

جمله شرطیه، لکم: لام استحقاق و خبر مقدم و دلالت بر حصر دارد.

«الدَّارُ الْآخِرَةُ» اسم کان و موصوف و صفت و عبارت از نشئه رستاخیز و جزاء است که هنگام ظهور ملکات و سرائر افعال بشر میباشد.

«عِنْدَ اللَّهِ» ظرف و منصوب و عبارت از نعمتهای اخروی بوده که ظهور فضل آفریدگار است.

«خَالِصَةً» بهیئت فاعل، و یا مصدر مانند عافیت، و حال برای جمله «لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ» و تأکید اختصاص نعمتهای آنست بیهود که شائبه عقوبت در آن نباشد «مَنْ دُونَ النَّاسِ» نیز تأکید جمله است یعنی چنان پندارند که اهل ایمان از نعمتهای آخرت بی بهره میشوند «فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ» جمله جزائیه بهیئت امر امتحانی و جمع و مصدر آن تمنی بمعنی آرزو و درخواست میباشد.

«الْمَوْتَ» اسم مصدر و عبارت از مرگ و انتقال بجهان دیگر است زیرا کسی که اطمینان بتنعم بنعمتهای اخروی دارد آرزوی مرگ مینماید و یهود بواسطه عناد قلبی با پروردگار و ارتکاب جنایات هرگز آرزوی مرگ نخواهند نمود.

و یگانه نشانه صدق دعوی ایمان آنستکه مرگ برای او آسان باشد بلحاظ اینکه علاقه بزندگانگی دنیا نداشته جز برای اکتساب ملکات فاضله و ثبات و پایداری بر ایمان زیرا مرگ وسیله آسایش و تنعم بنعمتهای ابدی و نیز سبب آسودگی از آلام و ناگواریهای

زندگانی در این جهان میباشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۶۱

هم چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ صفین صفوف لشکر خود و لشکر دشمن را دور میزد حضرت امام حسن علیه السلام عرضه داشت روش جنگ چنان نیست که بیباک در صفوف لشکر دشمن پای نهاده و قدم گذاری، حضرت فرمود ای فرزند عزیز علی باک ندارد از اینکه بسوی مرگ رود و یا مرگ بسوی او آمده و او را دریابد.

و نیز مانند عمّار یاسر رضی الله عنه که در جنگ صفین میگفت در این هنگام دوستان خود رسول مکرم صلی الله علیه و آله و پیروان او را ملاقات مینمایم.

«إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» جمله شرطیه و قرینه پذیرفتن امتحانست یعنی چنانچه در عقیده خود ثابت هستید آرزوی مرگ کنید و گر نه بدلیل قطعی ثابت میشود که در آخرت دچار عقوبت خواهید شد و بدین جهت از مرگ در هراس هستید.

«وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا» جمله نافی و ضمیر جمع راجع است بیهود «أبدًا» تأکید نفی و کنایه است از امتناع و قوعی تمّنی از آنان یعنی هرگز آرزوی مرگ نخواهند نمود.

«بِمَا قَدَّمْتُمْ أُبَدِيهِمْ» با: سببیه ما موصول و جمله صله آن است «قَدَّمْتُمْ» بهیئت ماضی، ایدی: جمع ید بمعنی قدرت و از ماده یدو و یا اید گرفته شده و کنایه از صدور جنایات و افعال ناشایسته‌ئی است که توانائی خود را در آنها صرف و تبعات و خیمه آنها را در نظام جهان باقی گذارده و هم چنان آثار کفر و جنایات را بسوء اختیار در بر دارد.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» جمله با تأکیدی که در بر دارد تعلیل است برای جمله متّصله «علیم» از صفات پروردگار و تعبیر ظالم بر یهود بلحاظ کفر عنادی و ارتکاب جنایات بر پیغمبران میباشد که اقصی مرتبه کفر اعتقادی و عملی است.

از ابن عباس روایت شده که رسول مکرم صلی الله علیه و آله هنگام نزول کریمه بیهود فرمود:

چنانچه در دعوی خود صادق هستید آرزوی مرگ کنید، سوگند بآفریدگار که جان و روان محمّد در حیطه قدرت و توانائی او است کسی از یهود چنان آرزو نکند مگر آنکه در آن هنگام بمیرد.

مفسر گوید: این واقعه احتجاج مانند مباهله با نصاری است که رسول مکرم صلی الله علیه و آله آنانرا برای لعن و نفرین دعوت نمود و بلحاظ اینکه علماء نصاری بدین خود اعتماد انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۶۲

نداشته از مباهله و نفرین خودداری نمودند هم چنان یهود بواسطه علم بکذب گفتار خود در مقام آرزو و تمّنی مرگ برنیامدند و خود داری از آن شاهد قطعی است که اقرار ببطلان دعوی خود نموده و تسلیم باحتجاج شده‌اند.

«وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ» کریمه ارشاد برهان نقضی دیگرست بر کذب دعوای یهود.

«لَتَجِدَنَّهُمْ» لام قسم و جمله بهیئت مضارع و مؤکّد و خطاب برسول مکرم صلی الله علیه و آله و بجامعه ایمانست و مصدر آن وجدان بمعنی یافتن و ضمیر جمع مفعول اول میباشد.

أحرص: أفعال تفضیل و مفعول دوّم و اسم مصدر آن حرص که از ردائل نفسانیه و بمعنی آز و آرزوی علائق این جهان و کارهای ناشایسته است الناس اسم جمع که مضاف الیه و مفضّل علیه میباشد.

«عَلَى حَيَاةٍ» متعلّق بأحرص و حیاة اسم مصدر و تنوین آن بدل از مضاف الیه که بقرینه حذف شده یعنی حرص یهود بزندگان در این جهان سر آمد حرص همه مردمانست و بدیهی است که رذیله حرص بدینا پستترین ردائل نفسانیه و منشأ کفر و همه گونه جنایات میباشد.

«وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» معطوف بکلمه «الناس» و مفضّل علیه یعنی از مشرکان نیز حریصترند بزندگان در دنیا یعنی با اینکه بیگانگان عقیده بنشئه جزاء و عالم قیامت ندارند ولی بقدر یهود حرص و علاقه قلبی بزندگان در دنیا و غفلت از مرگ نخواهند داشت.

«يَوْمَ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ» جمله تفسیر «أَحْرَصَ النَّاسِ» میباشد. «يَوْمَ» بهیئت مضارع و مصدر آن مودّت و وداد که از صفات تعلّقیه نفسانیه میباشد و عبارت از علاقه قلبی است بامری که شراشر قلب را فرا گرفته باشد و حسن و قبح مودّت نیز باعتبار متعلّق

آنست.

«أَحَدُهُمْ» صفت مشبّهه و فاعل جمله و اطلاق آن شامل همه افراد یهود میشود.

«لَوْ يُعَمَّرُ» لو مصدریّه و دارای معنی شرط و در مورد امتناع ذاتی و وقوعی نیز انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۶۳

استعمال میشود و جمله یعمر بهیئت مضارع و مجهول و فعل شرط است و وقوع آن برای عموم امر ممتنع میباشد. «أَلْفَ سِنَةٍ» ألف آخرین مرتبه عدد بطور افراد است و سپس بهیئت جمع گفته میشود مانند آلف و الوف «سنه» مفرد و مجرور و تمیز و در اصل سنوه و جمع آن سنوات میباشد و نیز گفته شده که اصل آن سنهه بر وزن جبهه که بمعنی گذشتن مدتی است و از آنست «سنهت النخله و تسنهت» یعنی سال بر آن گذشت و مفاد جمله امتناعیه آنستکه یهود چنان حریصند بزندگانی دنیا که هر یک آرزوی یکهزار سال زندگانی دارند که بر حسب عادت برای عموم ممتنع میباشد.

«وَمَا هُوَ بِمُزْحَرِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ» جمله نافیه و حالیه و ضمیر فصل مبتدا و مرجع آن زندگانی یکهزار سال است که مفاد جمله آن یعمر میباشد.

«بِمُزْحَرِحِهِ» با: برای تأکید نفی و مزحرحه: خبر و بهیئت فاعل و مصدر آن زحرحه بمعنی دفع و جلوگیری است و جمله آن یعمر: تأویل بمصدر و در حقیقت مبتدا میباشد.

«مِنَ الْعَذَابِ» متعلق بمزحرحه یعنی زندگانی یکهزار سال در دنیا هرگز از عقوبت ابدی جلوگیری نخواهد نمود.

«وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ» جمله تعلیل است «بصیر» از اسماء حسنی و بتناسب احاطه شهودی بر افعال و امور محسوسه گفته میشود. «بِمَا يَعْمَلُونَ» موصول و جمله صله آن یعنی پروردگار بر جنایات و رفتار ناشایسته یهود آگاهست و شاهد حرص آنان بزندگانی در دنیا بوده که پستترین خصلت رذیله است و از نظر تقابل استفاده میشود که اعراض از علائق زندگانی در دنیا بهترین ملکات فاضله و یگانه وسیله سعادت مؤمنان خواهد بود.

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ» کریمه خطاب برسول مکرم صلی الله علیه و آله و مبنی بر ارشاد بتوییح یهود است زیرا برخی از بزرگان آنان مانند عبد الله بن صوریاء و حی بن اخطب سؤال نمودند کدام فرشته قرآن کریم را بر تو نازل مینماید؟ فرمود جبرئیل، ابن صوریاء عرضه داشت او دشمن ما جامعه یهود و وسیله نزول عذاب بوده بدین جهت او را دشمن انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۶۴ میداریم و میکائیل مژده دهنده و وسیله برکت است چنانچه او قرآن را بر تو نازل مینمود ایمان میآوردیم.

«مَنْ» موصول و استفهام انکاری «عَدُوًّا» صفت مشبهه و خبر کان میباشد، لجبریل متعلق بکلمه «عَدُوًّا» و لغت سریانی و مرکب از جبر بمعنی عبد، و ئیل بمعنی پروردگار است و بسبب عجمه و تعریف غیر منصرف میباشد و محتمل است که جمله «مَنْ كَانَ عَدُوًّا» شرطیه باشد و جواب آن بقرینه سیاق حذف شده و عبارت از جمله «فلیمت غیظا» میباشد.

«فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ» جمله تعلیل است برای سمو مقام جبرئیل و گواهی به این که امین وحی بوده و هرگز شایسته نباشد که او را دشمن بدارید جمله «نَزَّلَهُ» بهیئت ماضی و دلالت بر تحقق دارد یعنی آیات کریمه را بتدریج بر تو نازل نموده «عَلَى قَلْبِكَ» جمله بحرف علی تعدیه شده و عبارت از احاطه بر قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله میباشد که قلب او ظرف تلقی قرآن کریم است نه فقط حواس او که آنرا بقلب خود نیافته باشد.

«يَاذُنِ اللَّهِ» متعلق بجمله یعنی نزول وحی ظهور اراده باریتعالی و قلب رسول شایسته تلقی حقائق آنست.

«مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» مصدقا: بهیئت فاعل و حال برای ضمیر، یعنی قرآن کریم گواهی میدهد بصحّت کتابهای آسمانی که قبل از آن نازل شده و نیز مبنی بر تکمیل معارف و احکام آنهاست.

«وَهَدَىٰ وَبُشِّرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ» جمله حالیه هدی اسم مصدر و بلحاظ اقتضاء تام قرآن کریم برای رهنمائی بشر یگانه شرط همانا پیروی مردم از آن است بدین جهت اختصاص باهل ایمان و گروندگان داده شده است و نیز محتمل است که هر دو جمله حال از جبرئیل باشد.

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ» جمله تعلیل و شرطیه و ذکر لفظ جلاله بلحاظ تنزیه ساحت جبرئیل است و اینکه دشمنی با او بمنزله عداوت با پروردگار میباشد.

«ملائکتکه» معطوف و جمع ملئک و در اصل مألک از ماده الو که بوده که بمعنی رسالت مییاشد و همزه آن حذف شده و ملک بمعنی فرشته و بهترین مظاهر قدرت پروردگار است و تقدیم آن بر کلمه «رسله» شاید بلحاظ آن باشد که واسطه در وحی و سائر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۶۵

فیوضات میباشند.

«وَجِبْرِیلَ وَ مِیکَالَ» هر دو کلمه غیر منصرف و ذکر نام آندو بسبب شرافت و برتری آنان بر سائر ملائکه است و نیز مورد اختلاف و عداوت یهود میباشند.

«فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ» جمله جزائیه. ذکر لفظ جلاله تعلیل است برای توییح و اینکه عداوت با جبرئیل و وسائط فیوضات الهیه سبب کفر است و پروردگار نیز دشمن و بری از کافران مییاشد.

تفسیر قمی ذکر نموده کریمه مبنی بر توییح یهود مییاشد زیرا برسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند چنانچه قرآن را میکائیل بر تو نازل مینمود بتو ایمان میآوردیم زیرا او فرشته رحمت و دوست ما و جبرئیل فرشته عقوبت و دشمن ما مییاشد.

کتاب احتجاج از جابر بن عبد الله روایت نموده هنگامی که رسول مکرم صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد جامعه یهود عبد الله بن صوری را نزد آنحضرت فرستاده و گمان میکردند که او داناترین آنها بتوراه و باخبار انبیاء مییاشد او سؤالاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده و حضرت پاسخ آنها را فرمود بطوریکه راهی برای انکار ابن صوری نماند سپس گفت شرط دیگر باقی ماند و آن آنستکه کدام فرشته از جانب پروردگار بر تو نازل میشود؟ حضرت فرمود جبرئیل، ابن صوری عرضه داشت جبرئیل دشمن یهود و از فرشتگانی است که عقوبت را بر ما نازل میکند و رسول ما میکائیل است که فرشته سرور و خوشوقتی و ارزانی مییاشد و چنانچه میکائیل بر تو نازل میشد بتو ایمان میآوردیم زیرا او قدرت ما را زیاد مینماید ولی جبرئیل دشمن و ما را ناتوان میکند.

رسول مکرم صلی الله علیه و آله باین صوری فرمود: وای بر تو از اینکه بتقدیر آفریدگار جاهل هستی زیرا جبرئیل چه گناهی دارد از اینکه خدایا در باره شما اطاعت کند آیا دیده‌اید پدران و مادران را که دوا بدهان و گلوی فرزندان خود بریزند برای صلاح فرزندان خود آیا شایسته است که دشمن آنها گفته شوند؟ نه چنانست و شما از حکمفرمائی و توانائی آفریدگار غافل هستید و من گواهی میدهم که جبرئیل و میکائیل هر دو بفرمان خدا رفتار مینمایند و همواره در اطاعت اویند و هر که با یکی از آندو دشمنی نماید در باره انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۶۶

دیگری نیز دشمنی نموده است.

تفسیر مجمع از ابن عباس روایت نموده سبب نزول کریمه آن بود هنگامی که رسول مکرم صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد گروهی از یهود ساکنان فدک مانند عبد الله ابن صوری سؤالاتی نموده از جمله پرسیدند که خواب تو چگونه است؟ زیرا بما خبر رسیده از چگونگی خواب آخرین پیغمبران. حضرت فرمود دیدگان من بخواب میرود ولی قلبم بیدار است یهود گفتند راست گفتی.

مفسر گوید: حواس ظاهره قوای عامله روح و منازل ظهور آند و بواسطه جسمانیت ناچار فتور و سستی بر آنها رخ میدهد زیرا ارتباط بعالم طبع داشته و آمیخته بنشئه ماده مییاشد و این امر در باره کسانست که علم و احاطه آنها مکتسب از خارج و بوسیله قوای ظاهره باشد ولی قلب و روح کلیه الهیه که اتصال بعالم شامخ ربوبی داشته و بدان جهت احاطه بملکوت و حقائق اشیاء دارد آگاهی آن از طریق حواس ظاهره و مکتسب از خارج نبوده تا اینکه مقرون بنواقص مانند نسیان و غفلت گردد و یا خواب بر قلب او غلبه یابد بطوریکه از خود غفلت ورزد بلکه بخواب میرود ولی میدانند که خفته است.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۶۷

اشاره

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (۹۹) أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۰) وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وراءَ ظُهُورِهِمْ كَانَتْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)

خلاصه ص: ۲۶۷

برای گواهی پیامبری تو قرآن را فرستادیم که دارای دلایل بشمار بیست و بجز دشمنان آنها را انکار نتوانند کرد. برای چه یهود هر پیمانی را که با خدا و رسول بستند آنرا شکسته بلکه بیشتری از آنان ایمان بافریدگار ندارند. چون پیغمبر اسلام از جانب پروردگار بسوی مردم فرستاده شد و گواهی میدهد به این که تورا که کتاب آسمانی است بسیاری از یهود حکم تورا (به این که بقرآن ایمان بیاورید) پیروی نکرده و آنرا پشت سر انداخته‌اند مانند آنکه از تورا چیزی نفهمیده‌اند.

شرح ص: ۲۶۷

«وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»

کریمه در مقام بیان لجاج یهود است با رسول مکرم صلی الله علیه و آله و تعبیر با نزال قرآن کریم بلحاظ نزول تدریجی آن میباشد که بر حسب مقتضیات فرستاده شده است.

«آیات» جمع آیه و قرآن بهترین دلیل است بر رسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله زیرا ثابت و دائم و هر آیه‌ئی از جمله معجزات محسوسه و معقوله میباشد که در دسترس جامعه بشر نهاده شده است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۶۸

«بَيِّنَاتٍ» جمع بینه صفت مشبهه و عبارت از دلایل واضحه بشمار بیست برای طبقات مختلفه مردم که هیچ یک از آنها انکارپذیر نباشد ولی معجزاتی که بوسیله پیغمبران اجراء شده از امور محسوسه و اختصاص بحاضرین واقعه و همان زمان داشته و پس از آن هنگام برای سائرین هیچ یک مقطوع نبوده و بوسائل دیگر مانند گواهی قرآن کریم و یا تواتر باید احراز گردد ولی آیات کریمه که معجزات محسوسه و معقوله است همواره در دسترس بشر و هر یک از آنها نیز در مقام تعجیز بشر میباشد.

«وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ» جمله نافی و کفر عبارت از رذیله نفسانیه و دارای مراتب بشمار بیست و پس از آشکار بودن دلایل توحید کفر بر انکار آن صادق می‌آید و ضمیر مجرور راجع بآیات کریمه است.

«إِلَّا الْفَاسِقُونَ» مستثنی و مرفوع و عنوان وصفی است و مصدر آن فسق و عبارت از انحراف از طریقه عبودیت فطری و کنایه از عناد است یعنی قرآن کریم را نمیتوان انکار نمود جز در اثر عناد قلبی که اقصی مرتبه انکار و کفر است.

و بر حسب نقل، این کریمه در توییخ عبد الله بن صوری نازل شده زیرا عرضه داشت بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله برای ما امر خارق عادت و یا آیه‌ئی نیارودی که تصدیق نمائیم.

تفسیر امام ذکر نموده: آیات کریمه بر رسالت رسول و وصایت علی بن ابی طالب علیهما السلام نازل شده و هرگز کسی نتواند آنها را انکار کند جز آنانکه از طریقه عبودیت خارج و عناد ورزند.

مفسر گوید: بلحاظ اینکه کریمه بطور قضیه حقیقیه و مقام وصایت نیز از متممات رسالت میباشد بدین تناسب کریمه منطبق است بر انکار دلایل وصایت که اختصاص بمعاندان دارد.

«أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا» و او عاطفه و خصوص همزه استفهام همواره بر عاطفه مقدم میشود.

«كَلِّمًا» کلمه استغراق و منصوب بظرفیت و عامل آن جمله «تَبَيَّنَهُ» میباشد «عَاهِدُوا» بهیئت ماضی و جمع وصله برای کَلِّمًا و ضمیر فاعل راجع بیهود است. عهدا مفعول مطلق. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۶۹

«تَبَيَّنَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ» نبد اسم مصدر بمعنی طرح و چیز را بکنار افکندن و جمله عامل کَلِّمًا میباشد و در مورد کریمه عبارت از شکستن پیمان پس از التزام بآن است فریق صفت مشبهه بمعنی گروه.

«بَلَّ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» بل حرف اضراب و اعراض از جمله متّصله است «أَكْثَرُهُمْ» أفعال تفضیل «لَا يُؤْمِنُونَ» جمله نافیه یعنی گروه کمی که عهد و پیمان را پذیرفته آنرا شکستند و بسیاری دیگر هرگز ایمان نیاورده و پیمان را نپذیرفتند.

تفسیر امام از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده: کریمه توییح نموده است یهود و هم چنان نواصب از اهل اسلام را بسبب اینکه التزامی که از آنان گرفته شده مبنی بر اینکه از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و هم چنان از علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی نمایند آن عهد را شکسته و بسیاری از آنان پیمان را نپذیرفتند.

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» کریمه بیان انکار و کفر گروه دیگر از یهود است «لَمَّا» ظرف و جمله شرطیه و مراد از رسول پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله میباشد «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» ظرف و مجرور و تصریح پیامبری او از جانب پروردگار است.

«مُصِدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ» بهیئت فاعل صفت برای رسول یعنی شأن رسالت او مبنی بر تصدیق توراۀ کتاب آسمانی میباشد و نیز برای تکمیل معارف و تممیم احکام الهیه مبعوث شده است.

«لَمَّا مَعَهُمْ» مراد از موصول توراۀ میباشد و مشعر بآنستکه فقط شعار یهود بوده بدون اینکه از آن پیروی نمایند.

«تَبَدَّلَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» جمله «أُوتُوا» صلّه بهیئت ماضی و مجهول و مصدر آن ایتاء «الْكِتَابَ» مفعول و مراد توراۀ است و تعبیر بصله مشعر بآنستکه کتاب توراۀ را دیده و شعار خود قرار داده ولی از آن پیروی نمی کنند.

«كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» مفعول جمله «تَبَدَّلَ» و تکرار لفظ کتاب و اضافه بلفظ جلاله برای تأکید در توییح یهود است. وراء ظرف و منصوب و ظهور جمع ظهر و کنایه از اعراض و تکذیب میباشد که هنگام بعثت رسول مکرم از حکم توراۀ تخلف نموده و آنچه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۷۰

را که پیش از آن مژده داده بودند از بعثت رسول و صفات او تکذیب کردند.

«كَانَ لَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» کَانَ حرف تشبیه و جمله نافیه یعنی از حکم توراۀ چنان سرپیچی کنند مانند آنکه هرگز آنرا ندیده و شعار آنان نبوده و بر بشارتهای آن نیز آگاهی نداشته اند.

و بر حسب مفاد دو کریمه یهود بر چهار فرقه هستند فرقه‌ئی از روی جهل و نادانی حکم توراۀ را در باره دین اسلام انکار نموده و آنچه بشارت بتشریح اسلام و بعثت رسول مکرم صلی الله علیه و آله بوده تکذیب نمودند چنانکه مفاد کریمه «تَبَدَّلَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ» میباشد.

و دیگر که اکثر جامعه یهود را تشکیل میدهند فرقه‌ئی است که ایمان نیاورده و در مقام پذیرفتن عهد نبوده اند بر حسب کریمه «بَلَّ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» و فرقه دیگر علماء و دانشمندان یهودند که توراۀ را خوانده و بشارت دین اسلام و بعثت رسول مکرم صلی الله علیه و آله را داشته و از نظر عناد حکم توراۀ را در باره دین اسلام انکار و بشارتهای آنرا تکذیب نموده هم چنانکه مفاد کریمه «تَبَدَّلَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» میباشد.

و دیگر کمترین فرقه‌ئی که بتوراۀ ایمان آورده و از تلویح کریمه «بَلَّ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» استفاده میشود که گروه بسیار کمی از یهودند که بتوراۀ ایمان داشته و دین اسلام را پذیرفته اند.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۷۱

اشاره

وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِكُمْ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۲) وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳)

خلاصه ص: ۲۷۱

و نیز یهود پیروی مینمایند از سخنان یاوه‌ئی که کافران و شیاطین در باره پادشاهی سلیمان گفته‌اند (که بسبب جادو بوده) هرگز سلیمان پروردگار کافر نگشت بلکه مردم بد کیش و شیاطین کافر شدند بجهت اینکه بمردم سحر می‌آموختند و آنچه در بابل بدو فرشته هاروت و ماروت از سحر الهام شده بود بمردم آموخته و هنگام تعلیم میگفتند این عمل جادو و فتنه است مبدا بدان معتقد شوید و نیز مردم علم سحر را از آندو می‌آموختند برای اینکه میان شوهر و همسر او جدائی افکنند ولی بکسی زیان نمیرسانند جز آنکه خدا بخواهد و آنچه می‌آموختند سبب زیان آنان بوده و سودی نداشت در حالیکه میدانستند هر که جادو را آموخته و بدان رفتار کند بهره‌ئی در آخرت نخواهد داشت و چه رفتار زیان‌داریست که ایمان خود را در برابر جادوگری از دست داده‌اند چنانچه بدانند که فریفتن مردم کار زشت و ناسزا است.

محققاً چنانچه یهود ایمان آورند و بیرهیزند از جادوگری بهره‌ئی که از نعمتهای جاوید نصیب آنان شود بهتر از هر چیز میباشد ولی هرگز نمی‌فهمند.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۷۲

شرح ص: ۲۷۲

«وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِكُمْ سُلَيْمَانَ» کریمه مبنی بر توییح یهود است که از توراة اعراض نموه و از گفتارهای یاوه پیروی مینمایند جمله معطوف است بکریمه «تَبَدَّ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ».

«اتَّبِعُوا» بهیئت ماضی و مصدر آن اتَّبَعَ بمعنی پیروی اعتقادی و عملی میباشد ما موصول و عبارت از اوراقی است که علم سحر در آن نگاشته شده و جمله «تَتْلُوا» بهیئت مضارع و بقرینه جمله «وَ اتَّبِعُوا» حکایت از گذشته نموده و دلالت بر استمرار نیز دارد و بقرینه تعدیه بحرف علی بمعنی افتراء و نسبت دروغ است به این که سلطنت و حکمفرمائی سلیمان بوسیله جادو بوده است.

«الشَّيَاطِينُ» جمع شیطان عنوان وصفی و اسم مصدر جعلی آن شیطنت و اشتقاق ندارد و بمعنی مکر و حيله و نیرنگ است و چون در اثر ضعف قوای عقلانی برخی از بشر، ابلیس در قوای واهمه و متخیله آنان تصرف نموده بدین تناسب از آن دسته مردم تعبیر بشیطان میشود و مراد کافران از جنّ و بشر است بقرینه مورد که حکمفرمائی سلیمان را بسبب سحر و جادو پنداشته و این شرک پروردگار و انکار نبوت و پیامبری او میباشد.

زیرا بر حسب کریمه «وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» حکمفرمانی او بر جنّ و انس و پرندگان از موهبتهای الهی بوده که بسبب درخواست و شایستگی باو ارزانی فرموده است «عَلَىٰ مُلْكِكُمْ سُلَيْمَانَ» متعلق بجمله «تَتْلُوا» و بیان مورد افتراء میباشد «مُلْكِكُمْ» بضم اسم مصدر بمعنی حکم فرمائی در شؤون نظام اجتماعی و تدبیر مصالح مردم و نفوذ حکم و فرمان است در آنان.

«وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ» جمله نافیه مبنی بر تکذیب گفتارهای یهود و گواهی به این که سلطنت سلیمان بسبب جادو نبوده زیرا عمل سحر و جادوگری و اعتقاد بتأثیر آن شرک انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۷۳

بآفریدگار میباشد و ساحت سلیمان پیغمبر از عمل شرک و کفر منزّه است.

«وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا» جمله حائیه و استدراک یعنی کافران اعتقاد بتأثیر سحر داشته و بدان رفتار نموده و آن شرک بآفریدگار میباشد و نیز نسبت کفر بساحت سلیمان پیغمبر میدهند که این نیز شرک است.

«يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» تعلیل برای جمله متّصله و بیان کفر آنانست یعنی بمردم میآموزند علم سحر را و بدیهی است که اعتقاد بتأثیر سحر و عمل بآن و هم چنان تعلیم آن بمردم شرک پیروردگار میباشد.

«السِّحْرُ» اسم مصدر و عبارت از قدرت نفسانی و حکفرمائی نسبت بقوای متخیله و حواس ظاهره مردم کوتاه نظر است به این که واقعه‌ئی را بر خلاف حقیقت بآنان ارائه داده و در قوا و حواس آنان مجسم نماید.

و سبب پیدایش قوه نفسانیّه در ساحر همانا ریاضات روحی و جوارحی است که بتواند احساسات مردم را تسخیر کند و هر چه را که خود پنداشته مردم نیز چنان پندارند بطوریکه بر حواس آنان نیز آشکار گردد هم چنانکه سحر را تعریف فرموده در کریمه «يُحَيِّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُمْ تَسْبِيحِي» طه: ۶۶ یعنی سحر عبارت از احاطه بر قوای خیالیّه و حواس ظاهره مردم است که چنان پنداشته و مشاهده کنند و بدیهی است پس از اندک زمانی بر حسب شدت و ضعف توانائی ساحر حقیقت آشکار گردد.

هم چنان علم کهانت نیز عبارت از احاطه و آگاهی بوقایع و اسرار است بوسیله استفاده از ارواح و نفوس شریره بشر و یا تلقی از جن.

و علت اینکه عمل سحر و کهانت نیز شرک بوده آنستکه بطور اغراء بجهل و حيله و بر خلاف سنت جاریه وقایعی را بر خلاف حقیقت بمردم ارائه و مجسم نموده و یا بر پایه‌ئی از اسرار وقایع کون آگاهی یافته و بدان نیز معتقد گردد.

«وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ» جمله معطوف بکلمه «ما تَتْلُوا» و نیز محتمل است معطوف بکلمه السحر و مفعول دوم جمله «يُعَلِّمُونَ» باشد. و یا جمله نافیه و مبنی بر تکذیب انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۷۴

گفتار و عقیده خرافیه یهود بوده که علم سحر را مستند بتعلیمات دو فرشته آسمانی دانسته‌اند.

جمله «انزل» بهیئت مجهول و مصدر آن انزال عبارت از احاطه و توانائی محدودیست که دو فرشته بمردم میآموختند.

«عَلَى الْمَلَكَيْنِ» مثنای ملک بفتح لام و جمع آن ملائکه و اصل مفرد آن مَلَكٌ از ماده الو که بوده و پس از قلب ملئک شد و همزه برای تخفیف ساقط شده و عبارت از وجودات مجرّده و فرشتگان است که توانائی آنان برای تصرّف در این جهان بغير اسباب طبیعیّه میباشد و بسیاری دیگر مبادی وسائل طبیعیّه و وسائط انتظام جهان طبع هستند.

«بِأَبْلِ» حرف با برای ظرف «و بابل» نام بلد بسیار معموریست که نزدیک کوفه و پایتخت پادشاهی بخت نصیر بوده و بسبب اینکه علم و دارای عجمه است غیر منصرف میباشد.

«هَارُوتَ وَ مَارُوتَ» عطف بیان برای «الملکین» و نام آندو. و چون لفظ عجمه و دارای تأنیث است غیر منصرف میباشد و بر تقدیر اینکه جمله «وَمَا أُنزِلَ» نافیه باشد معترضه است.

«وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ» جمله نافیه و ضمیر فاعل آن راجع است بهاروت و ماروت «مِنْ أَحَدٍ» حرف من برای تأکید نفی «حَتَّى يَقُولَا» جمله منصوب و بیان کیفیت تعلیم دو فرشته است علم سحر را بمردم.

«إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ» مقول قول و مبنی بر نصیحت و پند مردم است و گفته شده که دو فرشته بهیئت بشر متمثل شده و علم سحر را بمردم تعلیم میکردند برای اینکه مردم نیز بتوانند آنها را ابطال و از آثار شوم سحر و جادو خود را ایمن بدانند بدین جهت بمردم میگفتند که تعلیم ما علم سحر را فتنه و امتحانیست از پیروردگار و هر که آنها بیاموزد و بدان عمل کند شرک پیروردگار نموده و چنانچه بیاموزد

برای دفع آثار شوم آن و بدان معتقد نبوده و بپرهیزد از عمل بآن بر ایمان خود ثابت خواهد بود.

«فَلَا تَكْفُرْ» جمله متفرع بر جمله متصله یعنی سحر وسیله فتنه است و نیز ارشاد انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۷۵

به این که سحر مبنی بر حقیقتی نبوده و بتأثیر آن هرگز عقیده نداشته و بدان نیز عمل نکنید که سبب کفر و شرک بآفریدگار است. «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ» تفریع بر جمله «وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ» یعنی پس از آنکه بمردم اعلام می نمودند که سحر و جادو سبب فتنه و اختلال نظام بشر است مردم سحر را از آنان میآموختند و ضمیر ف...راجع است بأحد و ضمیر منهما راجع بهاروت و ماروت میباشد.

ما موصول «يُفَرِّقُونَ» صله آن و مصدر آن تفرقه و ضمیر مجرور «به» عائد و استفاده میشود یکی از رشته‌های علم سحر و جادو که بیشتر مورد رغبت و عمل است قدرت نفسانی بر خصوص القاء اختلاف و بغض میان شوهر و همسر او بوده که در نتیجه جادو قوای متخیله هر یک از آنان را تسخیر و بوسیله القاء بغض و خیالات نفرت آمیز منتهی بدشمنی و جدائی از یکدیگر گشته و یکی از منابع فساد و اختلال نظام خانوادگی میباشد.

«وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ» جمله نافی و حال و ضمیر فصل مبتدا راجع بأحد و عبارت است از آنانکه علم سحر را آموخته‌اند. حرف با تأکید نفی، «بِضَارِّينَ» بهیئت فاعل خبر مبتدا و اسم مصدر آن ضرر و عبارت از تفرقه شوهر و همسر و نفرت از یکدیگر است و ضمیر به راجع بعلم سحر است که سبب تفرقه میباشد.

«إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» جمله استثنائیه و ارشاد بحقیقت امر و سرّ تکوینی آن است یعنی هرگز اینگونه خرافات و نیرنگهای شیطانی تأثیر در اخلال نظام جهان نخواهد داشت جز باراده قاهره، و عمل سحر نیز از جمله قدر و وسایل تنزل اراده است بدان صورت، و فقط اقتضاء اعدادی دارد و در صورت تعلق مشیت و صلاح نظام، سحر در جدائی و نفرت هر یک، از همسر خود تأثیر مینماید و گر نه تأثیر ننموده و سبب جدائی از یکدیگر نخواهد شد.

«وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ» جمله مبنی بر تأکید و ارشاد بمفاسد آموختن علم سحر است که سبب افساد و اخلال نظام جامعه بوده و بر حسب طبع نیز مستلزم عمل و اعتقاد بتأثیر آن بوده که شرک است.

«وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» جمله حالیه لام ابتداء و انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۷۶

گفته شده که لام قسم میباشد «عَلِمُوا» بهیئت ماضی و ضمیر فاعل راجع است بیهود «لَمَنِ اشْتَرَاهُ» لام تأکید و یا جواب قسم من: موصول و مبتدا «اشْتَرَاهُ» صله آن است.

«مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ» جمله نافی و خبر موصول و مبتدا و خبر بمنزله دو مفعول است برای علموا «من» حرف بیان و خلاق بمعنی نصیب و بهره از ایمان و نعمتهای ابدیست و کریمه مبنی بر احتجاج با یهود میباشد که هر عاقلی گواهی میدهد که اعراض از تورا و پیروی از علم سحر شرک پروردگار بوده و لا محاله سبب حرمان از سعادت و نعمتهای ابدی خواهد گردید.

«وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» لام حرف ابتداء، بش فعل ذمّ و توییخ و ضمیر مستتر فاعل آن است ما موصول و مخصوص بدمّ و جمله «شَرَوْا بِهِ» صله آن بهیئت ماضی و مصدر آن شراء و بقرینه سیاق عبارت از اکتساب و آموختن علم سحر است، با حرف تعدیه و بدل «أَنْفُسَهُمْ» مفعول جمله «شَرَوْا» میباشد یعنی آموختن علم سحر و جادو و عمل بآن وسیله سلب سعادت دنیوی و اخروی خواهد بود.

«لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» جمله شرطیه و حرف لو در مورد محال اطلاق میشود یعنی هرگز نفهمیده و بعلم فطری خود رفتار نخواهند نمود. جمله مبنی بر توییخ و اینکه ایمان بتورا و ملکات فاضله عبودیت را از دست داده و علم سحر را آموخته و از خرافات پیروی مینمایند.

تفسیر قمی و عیاشی از ابی بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده هنگامی که سلیمان وفات نمود شیطان علم سحر و جادو را در اوراقی نوشته و آنرا پیچید و بر آن نگاشت: علمی است که آصف بن برخیا در باره سلطنت و حکمفرمائی سلیمان بن داود

بدان رفتار می نمود و از علم و ذخائر قدرتست، هر که امری را خواسته باشد بخواند دعائی و اورادی را و چنان کند.

و سپس اوراق را در زیر تخت پادشاهی سلیمان پنهان نمود و کافران از جن و بشر چنان پنداشتند که حکمفرمایی سلیمان بوسیله سحر و جادو بوده ولی مؤمنان معتقدند که او از بندگان شایسته و پیغمبر است و در کریمه «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ» همین حقیقت را انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۷۷

از یهود حکایت فرموده است.

در کتاب عیون اخبار الرضا روایت نموده در طی مذاکره حضرت رضا علیه السلام با مأمون در تفسیر کریمه «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ» آنکه هاروت و ماروت هر دو فرشته آسمانی بوده و علم سحر را بمردم میآموختند تا بدان وسیله سحر ساحران را ابطال و بیهوده نمایند و هنگام تعلیم میگفتند که سحر سبب فتنه و امتحانی است از پروردگار و بدان رفتار نکنید که شرک میباشد و گروهی بدان عمل نموده کافر شدند و بدان وسیله میان شوهر و همسر او جدائی میافکندند هم چنانکه مفاد کریمه «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ» میباشد.

«وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» جمله شرطیه مبنی بر نصیحت و پند یهود است که چنانچه از حکم توراہ پیروی و دین اسلام را بپذیرند سعادت نائل خواهند شد.

او حرف شرط و در مورد ممتنع وقوعی اطلاق میشود و صحت شرطیه بواسطه ملازمه شرط و جزاء میباشد و ضمیر جمع اسم «أَنْ» و راجع است بیهود که پا بند بخرافات جادو شده‌اند و جمله «آمَنُوا وَاتَّقَوْا» شرطیه و بیان حقیقت امر برهانست که پیروی از حکم توراہ و گرویدن بدین اسلام و پرهیز از سحر و جادو سبب سعادت اخروی میباشد.

«لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ» لام قسم، جمله مبتدا و خبر، جواب لو شرطیه و تقدیر آن «لاثبوا مَثُوبَةً» میباشد و جمله جزائیه «لاثبوا» حذف و اکتفا شده است بجمله اسمیه که دلالت بر مبالغه دارد.

«لَمَثُوبَةٌ» اسم مصدر مبتدا، مفرد نکره «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» ظرف و متعلق بمَثُوبَةٌ میباشد.

«خَيْرٌ» صفت مشبیه و خبر برای مَثُوبَةٌ و یا تفضیل است و متعلق آن بقرینه حذف شده و مفاد جمله اسمیه جزائیه آنستکه هر درجه از ثواب و پاداش ایمان بدین اسلام و پرهیز از عمل سحر برای یهود بهتر است از کفر و عمل سحر آنان.

«لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» شرط دیگرست برای جمله و تعبیر بحرف او نیز شاهد آنستکه هرگز نخواهند فهمید زیرا آگاهی بر امری ناچار مقتضی عمل و پیروی از آنست و پیروی یهود از علم سحر در اثر آنستکه تصدیق نمی نمایند که ایمان بدین اسلام و پرهیز از گناهان دارای ثوابهای اخروست و نیز کفر و علم سحر و عمل بآن سبب عقوبات ابدی خواهد بود.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۷۸

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۵] ص: ۲۷۸

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمِعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵)

خلاصه ص: ۲۷۸

ای مؤمنان هنگام گفتگو با پیغمبر بکلمه «راعنا» تعبیر نکنید بلکه جمله «انظرنا» بگوئید (یعنی بما توجه فرما) این پند را شنیده و

پذیرید و برای آنانکه از این دستور سر بیچند عقوبت دردناک آماده نموده‌ایم.

یهود و نصاری و هم‌چنان مشرکان حسد و رشک ورزند بر مؤمنان به این که از جانب پروردگار آیات قرآنی بر آنان نازل گردد ولی خدا بفضل خویش هر که را شایسته بداند مشمول موهبت‌های خود می‌فرماید زیرا همه نعمت‌های گوناگون و فضل بی‌پایان از پروردگار تواناست.

شرح ... ص: ۲۷۸

«یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا» کریمه ارشاد اهل ایمانست بتأدب در کلام و زجر نموده از مخاطبه برسول مکرم صلی الله علیه و آله و تعبیر بجمله راعنا، زیرا ایهام داشته و یهود نیز از نظر دشنام آن جمله را خواهند گفت و این هتک ساحت رسول صلی الله علیه و آله بوده و کفر پیروردگار میباشد.

«لَا تَقُولُوا رَاعِنَا» جمله نهی تحریمی است از تعبیر و خطاب بجمله راعنا و کلمه در مورد کریمه بمعنی اسمی آنست بقرینه اینکه مفعول «لَا تَقُولُوا» میباشد و راعنا صیغه امر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۷۹

حاضر و ضمیر، مفعول آن، و مصدر آن مراعات و مجرد آن رعایت بمعنی بذل توجه است و مسلمانان بر حسب تأدب در کلام و مخاطبه با رسول مکرم صلی الله علیه و آله بدان جمله و هیئت تعبیر مینمودند و بسبب اینکه بر حسب هیئت شبیه با عنوان وصفی «راعنا» منادای منصوب از ماده رعونت میباشد نهی تحریمی شده است از تعبیر بآن جمله استدعائی که دارای ایهام بوده (زیرا کلمه راعنا بهیئت فاعل منادی و منصوب از ماده رعونت گرفته شده که بمعنی حماقت و سبکی عقل و از آنست «رجل راعن و امرئ راعنا» که در مورد مسخره گفته میشود) تا یهود نتوانند بدین وسیله بساحت او هتک و بعنوان راعن تعبیر نمایند.

«وَقُولُوا انظُرْنَا» امر ارشادی به این که اهل ایمان در مخاطبه با رسول صلی الله علیه و آله بجمله انظرنا تعبیر نمایند که تأدب در کلام بآنست و یهود نیز ناچار پیروی کنند.

هم‌چنانکه در کریمه «وَأَسْمِعْ غَيْرَ مَسْمُوعٍ وَرَاعِنَا لِيَا بِاللَّسِيَّتِيهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ» نساء: ۵۰ همین واقعه را حکایت و یهود را توبیخ و لعن فرموده که در پرده با او سخنان ناسزا گویند.

«وَأَسْمِعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» جمله امر ارشادی و تأکید به این که خودداری نمائید از مخاطبه با او بجمله راعنا که دارای ایهام و تأدب در کلام بآن نیست و نیز یهود جرئت نموده و بطور هتک و ناسزا چنان گویند، و از تهدید کریمه استفاده میشود که تعبیر بجمله‌ئی که دارای ایهام باشد بر ساحت رسول صلی الله علیه و آله شایسته نبوده و سبب کفر است.

تفسیر امام از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نموده که مسلمانان در گفتار با رسول صلی الله علیه و آله راعنا میگفتند یعنی رعایت فرما بحال ما ولی معنی این جمله در لغت یهود آن بود «بشنو دیگر نشنوی» و چون یهود از مسلمانان می‌شنیدند که چنان خطاب می‌نمایند گفتند ما نیز آشکارا سخن ناسزا با او خواهیم گفت هم‌چنانکه سابق بطور نمان ناسزا میگفتیم.

و سعد بن معاذ انصاری بدان متوجه شده بیهود گفت که پروردگار همواره شما را از رحمت خود دور نماید با این جمله ناسزا می‌گوئید؟ هر که چنان گوید او را خواهم کشت و کریمه «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ» نازل شد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۸۰

تفسیر عیاشی از امیر المؤمنین و علی بن الحسین علیهم السلام روایت نموده که قرآن کریم از اهل ایمان بجمله «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و در تورا بجمله «یا أَيُّهَا الْمَسَاكِينُ» تعبیر نموده است.

مفسر گوید: قرآن کریم از سائر امتها تعبیر فرموده است بلفظ قوم مانند کریمه «إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ» نوح: ۱ و کریمه «وَقَوْمٌ لُوطٌ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ» ص: ۱۳ و از نظر تشریف پیروان قرآن را بشعار ایمان تعبیر فرموده است و هم‌چنان در کریمه «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» فتح: ۲۹ که بسبب مصاحبت و ملازمت با رسول صلی الله علیه و آله از آنان توقیر فرموده است.

کتاب الدرّ المنثور از ابن عبّاس روایت نموده که رسول مکرم صلی الله علیه و آله فرمود نازل نشد کریمه‌ئی که در آن جمله «یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» باشد مگر آنکه علی بن ابی طالب امیر و پیشوای آنهاست.

«ما یُؤدُّ الذّٰیْنَ کَفَرُوا» کریمه مبنی بر توبیخ یهود است بلحاظ خصلت رذیله حسد و رشک آنان نسبت باهل اسلام.

جمله «ما یُؤدُّ» نافیه و اسم مصدر آن مودّت بمعنی میل قلبی است و موصول وصله مسند الیه جمله متّصله می‌باشد و جمله نافیه کنایه است از حسد و رشک کفار نسبت باهل اسلام.

«مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ» من بیایه و مراد یهود و نصاری می‌باشند.

«وَلَا الْمُشْرِکِینَ» معطوف یعنی بت پرستان نیز مانند یهود و نصاری حسد می‌ورزند.

«أَنْ یُنزَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ خَیْرِ مِنْ رَبِّکُمْ» جمله بهیئت مضارع و مجهول و تأویل بمصدر می‌شود و مفعول جمله ما یؤدّ می‌باشد و کلمه «عَلَیْکُمْ» خطاب باهل ایمانست یعنی آیات قرآنی که توسّط رسول مکرم صلی الله علیه و آله برای هدایت جامعه اسلام نازل می‌شود.

«مِنْ خَیْرِ» من حرف بیان و متعلّق بجمله «أَنْ یُنزَلَ» می‌باشد خیر صفت مشبّهه و مفرد نکره و بقرینه سیاق مراد آیات کریمه قرآنی است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۸۱

«مِنْ رَبِّکُمْ» من حرف نشو و متعلّق بکلمه خیر و تعبیر بلفظ جلاله ربّ نیز بیان و تفسیر خیر است که اقصی مرتبه هدایت و فضل باری بوده و عبارت از آیات قرآنی است که یگانه وسیله تربیت و تعلیم بشر می‌باشد هم چنانکه تعبیر بضمیر خطاب بلحاظ تشریف اهل ایمان است و سبب حسد و رشک یهود و نصاری و مشرکان بر اهل اسلام نیز آنستکه اختصاص یهود و نصاری را بشعار اهل کتاب زائل نموده و نیز محتمل است مراد از اهل کتاب خصوص یهود باشد بسبب مزیتی که در عداوت و دشمنی با رسول صلی الله علیه و آله و اهل اسلام دارند.

«وَاللّٰهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَّشَاءُ» کریمه در مقام امتنان بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و جامعه ایمانست.

«یَخْتَصُّ» بهیئت مضارع و مصدر آن اختصاص و بطور تعدیه و نیز لازم استعمال می‌شود و در مورد کریمه عبارت از رابطه (حدّ وجودی) و شایستگی مورد است برای شمول فضل پروردگار.

«بِرَحْمَتِهِ» با سببیه، رحمت اسم مصدر و مضاف بضمیر جلاله و متعلّق بجمله یختصّ می‌باشد یعنی حدّ وجودی و شایستگی مورد برای فضل آفریدگار نیز از شؤون رحمت غیر متناهیه اوست هم چنانکه نزول قرآن کریم که بهترین مظاهر رحمت پروردگار است و نیز رسول مکرم صلی الله علیه و آله را از جامعه انبیاء برگزیده و بدان نعمت بی‌مانند اختصاص داده است.

«مَنْ یَّشَاءُ» موصول وصله مفعول جمله متّصله و اثر مشیّت پروردگار عبارت از ظهور نظام امکانی و شایستگی مورد است برای اختصاص بنعمت و موهبت.

«وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ» از اسماء حسنی و خبر برای لفظ جلاله و بمنزله تعلیل است یعنی فضل پروردگار غیر متناهی و بر حسب شایستگی مورد می‌باشد و هر خیر و نعمتی که بر بندگان ارزانی فرماید از فضل اوست بدون اینکه کسی بطور لزوم استحقاق داشته باشد و ارشاد بسرّ تکوینی است که هرگز موجود امکانی بطور لزوم بر آفریدگار حقّی نخواهد داشت و استحقاق بمعنی قابلیت و شایستگی است و آن نیز فضل و موهبت اوست که برخی از بندگان شایسته خود ارزانی داشته و بزرگترین مسطوره فضل بر جامعه بشر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۸۲

نزول قرآن کریم بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد که از آن بفضول عظیم و نعمت بی‌پایان تعبیر فرموده است.

تفسیر برهان از حضرت رضا علیه السلام در تفسیر کریمه «یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَّشَاءُ» روایت نموده که رسول مکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء طاهرین او علیهم السلام شایسته رحمت پروردگار هستند زیرا باری تعالی از فضل خود یکصد مرتبه رحمت را ذخیره

فرموده نود و نه قسمت آنرا اختصاص بآنان داده و یکقسمت آنرا بر سائر موجودات ارزانی داشته است.

مفسر گوید: رحمت تکوینی و تشریحی پروردگار بسبب شایستگی ذوات قدسیه بآنان اختصاص داده شده و بوساطت آنان نیز سائر مراتب امکانی بر حسب اقتضاء و شایستگی از رحمت او بهرمنند میشوند.

تفسیر مجمع از امیر المؤمنین و حضرت باقر علیهما السلام روایت نموده که مراد از رحمت آفریدگار در کریمه مقام نبوتست.

مفسر گوید: بقرینه سیاق مراد مقام خاتمیت نبوتست که لطیفه نبوت و رسالت و نزول قرآن کریم میباشد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۸۳

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۶ تا ۱۰۷] ... ص: ۲۸۳

اشاره

ما نَنْسِخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۰۷)

خلاصه ... ص: ۲۸۳

پاره‌ئی از آیات قرآنی را که نسخ و یا حکم آنرا غیر قابل اجراء نمائیم بهتر از آن و یا مانند آنرا نازل خواهیم نمود و بدانید که پروردگار آنچه صلاح در تربیت بشر باشد تشریح مینماید.

و هم چنان بدانید که حکمفرمائی در عوالم امکانی و آسمان و زمین اختصاص بآفریدگار دارد و هرگز بجز او یار و پشتیبانی نخواهید داشت.

شرح ... ص: ۲۸۳

«ما نَنْسِخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا» کریمه بیان آنستکه آیات قرآنی دارای مراتب و شؤونیست شاید که حکم و یا شأن و یا اثری از آن رفع شود و سائر شؤون و آثار آن باقی بماند و نیز در مقام ردّ شبهه یهود است که پنداشته‌اند دین الهی و یا حکمی از احکام آن نسخ پذیر نمیشد بگمان اینکه نسخ دین و یا حکم الهی بسبب ظهور و پیدایش نقصی است که در آن پنهان بوده و هویدا گشته و این عقیده مستلزم اسناد جهل بآفریدگار بوده و ممتنع است.

و از کریمه این شبهه رفع و استفاده میشود که تشریح احکام الهی بر حسب اقتضاء مصلحت تکوینی موضوع حکم میباشد زیرا ممکنست موضوعی بطور موقت دارای مصلحت باشد نه بطور دائم بدین نظر بسبب مصلحت موقت که در آنست اقتضاء کند که

بطور موقت انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۸۴

حکمی بر آن تشریح و بموقع اجراء نیز گذارده شود.

و پس از زوال مصلحت از آن موضوع و یاطر و مفسده بر آن، حکمت تشریحی مقتضی است که حکم از آن موضوع نسخ و حکم دیگری که دارای مصلحت دائم است تشریح گردد.

مانند تشریح حکم ارث در صدر اسلام که بر اساس پیمان اخوت و برادری ایمانی بوده برای تحکیم رابطه مسلمانان با یکدیگر، و اینکه همواره کمک و پشتیبان یکدیگر باشند ولی پس از نشر دین اسلام و کثرت مسلمانان و انتشار آن در خانواده‌ها مصلحت

حکم وراثت بر اساس پیمان اخوت مرتفع گردید بر حسب کریمه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» انفال: ۷۵ و از کریمه استفاده میشود که ابتداء تشریح، حکم ارث در جامعه اسلام بسبب پیمان اخوت و عهد برادری ایمانی بوده بر حسب جمله من المؤمنین و سپس آن حکم منسوخ شد و رابطه رحمت را که بر حسب مبادی طبیعی و ولادت میباشد و هم چنان رابطه سببی را تشریح فرمود.

و نیز مانند تشریح حکم عفو از مشرکان بر حسب کریمه «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» بقره: ۱۰۹. که بواسطه ضعف قوای مسلمانان صلاح در عفو و مسالمت با کفار و مشرکان بوده ولی پس از نشر دین اسلام و کثرت و ازدیاد قوای مسلمانان حکم عفو منسوخ شد و تکلیف جنگ و ستیز با مشرکان تشریح گردید بر حسب کریمه «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» توبه: ۲۷ و کریمه «قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» توبه: ۳۶.

و نیز مانند تشریح حکم حبس ابد در باره زن زناکار بر حسب کریمه «فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» نساء: ۱۴ که سپس بر حسب کریمه «الرَّائِيَةُ وَالرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً» نور: ۲ حکم یکصد تازیانه تشریح شد و حکم حبس ابد منسوخ گردید هم چنانکه از کریمه «أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» استفاده توقیت حکم میشد. انوار درخشان، ج ۱، ص:

۲۸۵

پس نسخ پاره‌ئی از آیات کریمه اختصاص دارد بحکم و نفوذ آن بلحاظ اینکه ممکنست موضوع اقتضاء کند که حکم بسبب زوال مصلحت از آن تبدل و تغییر یابد.

و آیه کریمه‌ایکه اثر تشریحی آن یعنی حکم و نفوذ آن منسوخ و رفع شود سائر شئون و آثار آن بقوت خود باقی میماند، مانند اینکه جزء آیات کریمه میباشد و همچنان بلحاظ اثر حرمت مس آن جز با طهارت و یا تعجیز آن نسبت بجامعه بشر و نظائر آنها، از آثار آیات قرآنی است و بدین نظر نسخ شائی از شئون آیات کریمه اختصاص با آیات احکام دارد. و اما آیات مربوطه بقصص و عبرتها و ارشادات و تهدیدات هرگز شائی از آنها نسخ پذیر نمیشد و قول به این که بعضی اقسام نسخ آنستکه تلاوت آیه کریمه نسخ یعنی لفظ و کتابت آن نیز از ردیف آیات کریمه محو گردد و یا اینکه تلاوت و کتابت آن مرفوع ولی حکم آن نافذ و باقی باشد دلیلی بر وقوع و یا جواز اینگونه نسخ نیست.

«مَا نَسَخَ» ما موصول و مفعول و چون دارای معنی شرط بوده بر عامل مقدم داشته شده و جمله «نَسَخَ» بهیئت مضارع و مجزوم و فعل شرط و مصدر آن نسخ تعدیه بمعنی رفع و تغییر و یا تبدیل است، و در مورد کریمه بقرینه سیاق عبارت از خصوص رفع نفوذ حکم است بلحاظ اینکه مصلحت تکوینی حکم بر پاره‌ئی از موضوعات قابل تبدل و زوال است. ولی سائر شئون و آثار آیه کریمه ذاتی و باعتبار و قوت خود باقی میباشد.

«مِنْ آيَةٍ» من بیائیه. آیه مفرد نکره و محتمل است حرف من تبعیض باشد بلحاظ اختصاص نسخ با اثر تشریحی یعنی نفوذ حکم و بقاء آن. و اما سائر آثار ذاتیه و شئون تکوینی آیات کریمه نسخ پذیر نمیشد.

«أَوْ نَسِيَهَا» أو: حرف عاطفه و جمله بهیئت مضارع و اسم مصدر آن انشاء تعدیه بمعنی محو از خاطر و ذهن میباشد و بلحاظ اینکه ظرف و وعاء تلقی آیات کریمه قلب رسول مکرم صلی الله علیه و آله و قلوب جامعه اسلام در عصر نزول بوده از محو آیه کریمه و رفع آثار آن تعبیر بانساء فرموده است و محو آیه کریمه از قلب رسول مکرم صلی الله علیه و آله امتناع دارد زیرا تلقی آیات کریمه بقلب او و بسبب اتصال بعالم ربوبی بوده نه بوسیله حواس جزئی که انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۸۶

قابل تزلزل و محو باشد بر حسب کریمه «وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» نمل: ۶ و بدین جهت محو پذیر نخواهد بود و هم چنان بر حسب کریمه «سَيُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» اعلی: ۶ که مبنی بر امتنان بر رسول مکرم است که آیات قرآنی بر تو القاء میشود و هرگز از قلب تو محو نخواهد شد و این وعد امتنانی در خصوص تلقی و تذکر آیات کریمه مشعر بانستکه هرگز

فتوری در قدرت و احاطه قلب او رخ نخواهد داد.

و ذکر جمله استثنائیه «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» نیز مبنی بر اشعار بصفت قیومیت پروردگار بر عوالم امکانی است و از جمله بر قلب رسول مکرم صلی الله علیه و آله که قدرت بر محو آیه کریمه از آن نیز دارد بلحاظ تعلق امکانی آن بافریدگار.

و محو آیه کریمه بطور دفعی از قلوب اهل اسلام در عصر نزول کریمه، امریست بر خلاف طبع و محو آن از قلوب مردم بطور تدریج برخلاف ظاهر می‌باشد و بدین تقریب جمله «أَوْ نُتِسِّهَا» شرطیه‌نیست که تحقق آن در خارج ممتنع است ولی صدق قضیه تعلیقیه بصحت ملازمه شرط باجزاء می‌باشد گرچه شرط ممتنع ذاتی و یا وقوعی باشد هم چنانکه کریمه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُهُ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» انبیاء: ۲۲ ممتنع ذاتی یعنی تعدد آلهه شرط در جمله تعلیقیه قرار داده شده است بسبب کمال ارتباط و وابستگی دو امر محال و ممتنع ذاتی بیکدیگر.

«نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا» جمله جزائیه مبنی بر تأکید در اینکه آیات قرآنیّه بمنظور سوق بشر بسوی سعادت می‌باشد و همواره صلاح نظام جامعه بشر را در بر دارد گرچه پاره‌ئی از آثار تشریحیه آیات کریمه را رفع و یا فرضا کریمه‌ئی را از قلوب مردم محو فرماید.

«نَأْتِ» بهیئت مضارع و مجزوم. با: حرف تعدیه خیر صفت مشبهه و بقرینه تعدیه بحرف من بمعنی تفضیل است و ضمیر منها راجع بکریمه است که اثر تشریحی یعنی حکم آن رفع و یا فرضا کریمه از قلوب مردم محو شده باشد و از حکم ناسخ و تبدیل کریمه پس از محو آیه‌ئی تعبیر بخیر فرموده بلحاظ آنکه دارای مزیت و مصلحت ذاتیه بطور دائم می‌باشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۸۷

و نیز جمله «نُتِسِّهَا» بفتح نون و مجزوم، بحذف همزه از ماده نساؤنسیء خوانده شده است که بمعنی تاخیر و مفاد جمله آنست چنانچه نزول کریمه را بتأخیر بیفکنیم هرگز مصلحتی فوت نشده و بحکمت بهتری تدارک خواهد گشت.

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» کریمه بمنزله تعلیل است همزه استفهام تقریری و خطاب بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و بجامعه اسلام بوده و جمله بمنزله دو مفعول برای «أَلَمْ تَعْلَمْ» می‌باشد.

«كُلٌّ» اسم برای شمول افراد مدخول است، شیء صفت مشبهه بمعنی مفعول و مشیء و جوده و شامل هر خواسته‌ئی میشود که وجود آن جزء نظام امکانی است و بقرینه سیاق عبارت از نزول آیات قرآنیّه و یا ناسخ پاره‌ئی از احکام آنها و یا محو بعضی از آیات از قلوب مردم است یعنی قرآن کریم همواره مصالح جامعه بشر را تأمین مینماید بدون اینکه سبب تفویت و یا نقص مصلحت گردد.

«قَدِيرٌ» صفت حسنی یعنی پروردگار کمال احاطه بمقتضیات تشریح احکام و نزول آیات کریمه دارد و رفع حکم پاره‌ئی از آیات کریمه و یا محو و تبدیل آن در اثر اختلاف مصالح و تغییر مقتضیات است.

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» کریمه تعلیل بآنستکه پروردگار احاطه بطور قیومیت بر عوالم امکانی دارد.

«أَلَمْ تَعْلَمْ» استفهام تقریری و خطاب بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و بجامعه ایمانست یعنی بدیهی است هم چنانکه میدانید، و حرف لام در کلمه «له» برای اختصاص تعلق و ربط امکانی بافریدگار می‌باشد.

«مُلْكٌ» بضمّ اوّل اسم مصدر و بقرینه سیاق عبارت از احاطه قیومیّه می‌باشد.

«السَّمَاوَاتِ» جمع سماء بالف ممدوده از سمو بمعنی بلندی و ارجمندیست، و محتمل است عبارت از فرشتگان و وجودات مجزّده و وسائط فیوضات تکوینیّه و تشریحیه باشد.

«وَالْأَرْضِ» بقرینه تقابل با وجودات سامیه عبارت از کرات و اجرام متحیزه و موجودات سفلیّه می‌باشد، یعنی قوام وجودی مراتب غیر متناهیه امکانی بسبب تعلق به آفریدگار است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۸۸

«وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» جمله نافیه و خطاب جمع امتنانی بلحاظ تشریف رسول مکرم صلی الله علیه و آله و یا باعتبار جامعه ایمانست و نظر بلازم امکانی شامل مراتب موجودات نیز میشود یعنی بشر در اراده و افعال اختیاریّه خود ظهور اراده آفریدگار می‌باشد، زیرا وجود ربط محض نشاید که در آثار وجودیه خود استقلال یافته و از آفریدگار بی‌نیاز گردد.

«مِنْ دُونَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ» مفاد جمله حصر و مبنی بر امتنانست کلمه دون بمعنی غیر ابهام آن باضافه رفع میشود.

من بیائیه «ولیی» صفت مشبیه از صفات فعل باری تعالی است و مصدر آن ولایت بمعنی سرپرستی و بقرینه سیاق عبارت از تصدی و تولیت بر امور بندگان میباشد.

و بلحاظ عنایت خاصه بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و بر جامعه ایمان همواره بر شؤون آنان ولایت و قیمومت دارد زیرا مقتضای ایمان و تعلق قلبی آنستکه آفریدگار نیز امور آنانرا بر وفق صلاح اجرا فرموده و تحت قیمومت و تولیت خود قرار دهد. «وَلَا نَصِيرٌ» جمله معطوف و مبنی بر امتنان یعنی یاری پروردگار از بندگان لازم مقام قیومیت او است که بدون آن هرگز فعل ارادی صادر نمیشود.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۸۹

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۸ تا ۱۱۰] ... ص: ۲۸۹

اشاره

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِدَلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۰۸) وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَمُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۹) وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۰)

خلاصه ... ص: ۲۸۹

آیا اراده آن دارید که شما نیز از پیغمبر خود درخواست کنید مانند تقاضای ناشایسته‌ئی که یهود از موسی داشتند؟ و هر که ایمان خود را بکفر تبدیل کند از طریقه فطرت خارج شده و بضلالت دچار گشته است. بسیاری از اهل کتاب پس از آنکه حقایق دین اسلام بر آنان آشکار شده آرزو دارند که شما را از ایمان بکفر برگردانند بسبب رشک که بر ایمان شما می‌برند و چنانچه بر شما ستمی نمایند از آنان درگذرید تا هنگامی که فرمان پروردگار بجنگ و ستیز با آنان برسد زیرا او بصلاح شما آگاه و بر هر خواسته‌ئی توانا میباشد. نماز را بپایدارید و بینوایان زکاء دهید زیرا آنچه از کارهای نیک که پیش فرستاده‌اید اجر و مزد آنرا نزد پروردگار خواهید یافت و محققا او بر هر کار و رفتار شما آگاهست

شرح ... ص: ۲۸۹

«أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ» کریمه مبنی بر توبیخ برخی از مردم و بعضی از یهود است بسبب پاره‌ئی از تعریضات آنان که در کریمه «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ» پاسخ آن انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۹۰ ذکر شده است و نیز بواسطه درخواستهای کفرآمیز که از رسول مکرم صلی الله علیه و آله مینمودند ام حرف منقطعه بمعنی بل اضراب و بلحاظ مبالغه در توبیخ تعبیر باراده تعریض فرموده. «أَنْ تَسْأَلُوا» بهیئت خطاب و تأویل بمصدر میشود و مفعول جمله است و سؤال بقرینه سیاق عبارت از تعریض بر رسول مکرم صلی

اللّه علیه و آله و درخواست معجزات بی مورد و برخلاف حکمت مییابد.

«رَسُولُكُمْ» اضافه بضمیر خطاب شده مشعر بآنستکه برای رسالت بسوی جامعه بشر فرستاده شده است و از کریمه استفاده میشود که تعیین طریقه اعجاز و اظهار دلائل بر رسالت رسول از وظائف تشریحیه پروردگار است که بر وفق صلاح و حکمت آنچه را شایسته بداند اظهار و اجراء فرماید و تعریض مردم و درخواست معجزات از روی هوس خود سبب کفر و انکار مییابد.

«كَمَا سُبِّلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ» کما کلمه تشبیه و جمله بهیئت ماضی و از نظر وجود قرینه بهیئت مجهول ذکر شده است زیرا شعار یهود آن بوده که تعریضات و درخواستهای کفرآمیز مینمودند، من قبل ظرف و مبنی بر ضمّ است.

«وَمَنْ يَتَّبِدَلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ» جمله شرطیه و بیان لازم تعریض بر رسول صلی الله علیه و آله و درخواستهای ناشایسته است یعنی از طریقه فطرت توحید بر کنار خواهد افتاد «يَتَّبِدَلِ» بهیئت مضارع و مجزوم و مصدر آن تبدل و بقرینه سیاق عبارت از پذیرفتن و میل قلبی است الکفر اسم مصدر و مفعول جمله.

«بِالْإِيمَانِ» با: حرف بدل ایمان نیز اسم مصدر از ماده امن گرفته شده و عبارتست از انقیاد اعتقادی و عملی بر حسب عبودیت فطری و ذاتی یعنی هر که از طریقه عبودیت فطری بر کنار افتد راه عناد با پروردگار را خواهد پیمود.

«فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» جمله جزائیه و بیان حقیقت کفر است سواء بمدّ، صفت بمعنی سوئی و شایسته و نیز اضافه بموصوف شده «السَّبِيلِ» نیز صفت مشبّهه و کنایه از طریقه فطرتست یعنی تعریض بر معجزات و درخواستهای کفرآمیز سبب خروج از طریقه فطرت بوده که ضلالت و گمراهی است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۹۱

«وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» کریمه مبنی بر توییح یهود است که از نظر عناد کوشش می کنند که مؤمنان را بسوی کفر برگردانند و هم کیش خود نمایند.

«وَدَّ» فعل ماضی و مصدر آن مودّت بمعنی میل و بقرینه سیاق عبارت از آرزو است.

«كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» بر حسب نزول عبارت از بزرگان یهود مانند حیّ بن اخطب و ابی یاسر بن اخطب مییابد ولی کریمه بطور قضیه حقیقیّه و ساری در جامعه یهود مییابد.

«لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ» حرف لو بمعنی آن ناصبه ولی عمل نصب ندارد و یردّونکم بهیئت مضارع، من بعد ظرف و مجرور ایمانکم مضاف الیه، کفاراً بهیئت فاعل و جمع و حال برای ضمیر مفعول است و جمله مفعول برای «وَدَّ كَثِيرٌ» مییابد و تعبیر بعنوان وصفی «كُفَّارًا» برای مبالغه در کفر و عناد است، حسدا بدو فتهحه اسم مصدر و عبارت از رذیله نفسانیه رشک و منصوب و مفعول لاجله و متعلق بجمله یردّونکم مییابد.

«مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» ظرف و مجرور و متعلق بحسدا یعنی آتش رشک در درون آنان شعله ور گشته بسبب اینکه اهل ایمان در اثر پیروی از دین اسلام وابسته با یکدیگر شده و دارای اقتدار و نفوذ گشته اند.

«مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ» من بعد ظرف و مجرور ما ظرف زمان، تبیین بهیئت ماضی و اسم مصدر آن تبیین بمعنی آشکار شدن بطوریکه انکارپذیر نباشد.

الحقّ صفت مشبّهه و فاعل جمله بمعنی امر ثابت که زوالپذیر نباشد الف و لام آن عهد و عبارت از دین اسلام و رسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله مییابد که از بشارتهای توراّه و ذکر صفات او حقاّیت آن آشکار شده است.

«فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا» جمله تفریع و امر الزامی و مصدر آن عفو و عبارت از خودداری از عقوبت بر مجرم است و اصفحوا نیز تأکید و امر الزامی و مصدر آن صفح یعنی فتنه‌انگیزی و آزارهای یهود را نادیده گرفته و نگران نباشید.

«حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» بیان نهایت و پایان حکم عفو است که حکم الزامی بطور موقت است «بأمره» با حرف تعدیه و امر بقرینه سیاق و تفسیر کریمه دیگر عبارت از فرمان بجنگ و ستیز با کفار مییابد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۹۲

و کریمه «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» چون نهایت حکم عفو و صفح از فتنه و آزار مشرکانرا ذکر فرموده است بدین تناسب کریمه «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» براه: ۳۰ ناسخ آن نخواهد بود بلکه تفسیر انتهای و پایان نفوذ حکم عفو می‌باشد.

«إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» جمله با تأکیدی که در بر دارد تعلیل است برای تشریح حکم یعنی بر حسب مقتضیات ضعف و قوت جامعه اسلام حکم عفو و جنگ با دشمنان تشریح شده است.

«کَلٌّ» اسم برای استغراق مدخول، شیء صفت مشبیه بمعنی مشیء و جوده یعنی هر خواسته‌ئی که جزء نظام است چه از امور تکوینی و یا تشریحی باشد.

«قدیر» صفت مشبیه از صفات باری تعالی و بقرینه مورد عبارت از احاطه علمی بمقتضیات نظام جامعه اسلام است و هم چنان بر تشریح احکام بر حسب مصالح آنان.

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» جمله معطوف بکریمه «فاعفوا» و امر ایجابی بطور عموم و استغراق است و مصدر آن اقامه یعنی همه افراد جامعه ایمان باید در مقام اداء وظیفه نماز برآیند.

و بلحاظ اینکه یهود در صدد فتنه‌انگیزی هستند بطور موقت از آنان عفو نمائید و برای توحید کلمه و صبر در برابر آزارهای آنان، افراد جامعه ایمان در یک هنگام روی بسوی کعبه نموده و قیام بعبودیت و پرستش آفریدگار نمایند.

«وَأَتُوا الزَّكَاةَ» معطوف و امر ایجابی و مصدر آن ایتاء بمعنی پرداخت مقداری از مال بینویانست «الزکاة» اسم مصدر بمعنی نمو و رشد و بطور مجاز بر سبب آن اطلاق میشود زیرا اساس اصلاحات اجتماعی و انتظام امور زندگانی جامعه ایمان و مواسات طبقات مختلفه با یکدیگر همانا شرکت بینویان در سهمی از عوائد اموال ثروتمندان میباشد و کوتاهی در انجام این وظیفه اصلاحی سبب انحطاط اخلاقی و اختلال نظام زندگانی عموم طبقات اهل ایمان و تفرقه آنها از یکدیگر خواهد گردید.

«وَمَا تَقَدَّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ» ارشاد بسری از ملکات صالحه و رفتار شایسته است انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۹۳

و اینکه التزام بآداء وظائف فردی و اجتماعی بهترین ذخیره برای سعادت در نشئات دیگر میباشد ما: موصول و شرط تقدّموا بهیئت مضارع و جمع و مجزوم و مصدر آن تقدیم و کنایه از استفاده‌یست که از فرصت و کوشش ذخیره میشود «لأنفسکم» متعلق بجمله و تصریح بآنستکه رفتار نیک در نفس فاعل ذخیره شده و همواره از شؤن او خواهد بود.

«مِنْ خَيْرٍ» من حرف بیان خیر صفت مشبیه و مفرد نکره و اطلاق آن شامل هر مرتبه از ملکات فاضله و افعال صالحه میشود.

«تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ» جمله جزائیه بهیئت مضارع و مجزوم و ضمیر مفعول عائد و مصدر آن وجدان که بمعنی یافتن است یعنی همه افعال صالحه را در شؤن نفسانیه خود خواهند یافت.

«عِنْدَ اللَّهِ» ظرف و منصوب و از جمله ظهور ثمرات آنها در نشئه جزاء نعمتهای ابدیست که پروردگار ذخیره نموده و موهبت خواهد فرمود.

«إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» جمله با تأکیدی که در بر دارد تعلیل است برای جمله متصله، ما موصول تعلمون بهیئت مضارع و خطاب و اسم مصدر آن عمل و اطلاق آن شامل همه گونه افعال جوارحیه و جوانحیه و سرائر نفسانیه و مبادی اختیاریه آنها میشود.

«بَصِيرٌ» صفت مشبیه از صفات کامله و بتناسب احاطه شهودی پروردگار بر سرائر افعال اختیاریه بشر و بر مبادی نفسانیه آنها بصیر تعبیر میشود زیرا افعال صالحه اهل ایمان گرچه بصورت یکسان و مانند یکدیگر است ولی در سیرت بلحاظ مبادی نفسانیه آنها دارای درجات بیشمار و حقائق متباینه‌ئی است و احاطه بر آنها از شؤن قیومیت پروردگار میباشد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۹۴

اشاره

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۱۱) بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا- هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲) وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱۴) وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵)

خلاصه ص: ۲۹۴

هر یک از گروه یهود و نصاری چنان پندارند که هرگز بهشت نرود جز گروه هم کیش خود، این پندار باطل آنهاست که در آرزوی آنند. ای پیغمبر بآنان بگو چنانچه دلیل بر این دعوی دارید بگوئید.

آری کسانی که خود را تسلیم فرمان پروردگار نموده و همواره نیکوکار را پیشه کنند پاداش نعمتهای آنان نزد آفریدگار میباشد و هرگز بیم و اندیشه‌ئی نخواهند داشت.

یهود چنان گویند که نصاری بدین توحید نیستند و نصاری نیز در باره یهود چنان گویند در صورتی که هر دو گروه دارای کتاب آسمانی بوده و در خواندن آن یکسانند و اختلافات آنان نظیر گفتار کسانی است که از کتاب آسمانی بی‌بهره‌اند و خداوند هنگام رستاخیز بسبب گمراهی، هر یک از آنان را عقوبت خواهد فرمود.

کیست ستمکارتر از گروهی که مردمان را از ذکر نام پروردگار در مساجد باز دارند انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۹۵
و در خرابی و ویرانی آنها بکوشند چنین گروهی در مساجد مسلمانان درنیايند جز آنکه از آزار مسلمانان ترسان باشند بسبب کارهای زشت که از آنان سرزده است و نصیب این گروه در جهان مذلت و خواریست و در آخرت نیز دچار عقوبتهای ابدی خواهند گردید.

آفریدگار بهر سوی چه مشرق و با مغرب آن احاطه دارد پس بهر سوی روی آورید همان جانب خدا است زیرا همه موجودات آثار احاطه اویند و همه چیز دانا و توانا میباشد.

شرح ص: ۲۹۵

«وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى»

کریمه مبنی بر ذکر پاره‌ئی از عقائد فاسده هر یک از گروه یهود و نصاری میباشد و کریمه معطوف بجمله «يَوْمَ الدِّينِ كَفَرُوا» بوده، قالوا بهیئت ماضی و ضمیر راجع است بیهود و نصاری و قول بمعنی عقیده و بر گفتار اطلاق میشود بلحاظ آنکه کاشف از عقیده میباشد.

«لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ» جمله نافیه بنفی ابد مبنی بر دعوی آنکه استحقاق نعمتهای بهشت جاوید را هرگز نخواهند داشت. الجنه صفت مشبهه از ماده جنّ یجنّ بمعنی پنهان و بر بهشت جاوید اطلاق شده شاید بلحاظ آن باشد که عقول بشر قاصر است از درک آن.

«إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا» جمله استثنائیّه من موصول و دلالت بر عموم دارد و افراد ضمیر کان بلحاظ موصول است «هودا» جمع هاند و بر مذکر و مؤنث گفته میشود و خبر کان و بمعنی تائب است و بر جامعه یهود بدان تناسب اطلاق شده که پروردگار آنانرا بسبب جرم گوساله پرستی عقوبت فرمود که یکدیگر را بکشند تا اینکه توبه آنان پذیرفته شود، و یا اینکه کلمه هود اسم مصدر و مبنی بر مبالغه

باشد مانند زید عدل.

و محتمل است اطلاق هود بر جامعه بنی اسرائیل بدان تناسب باشد که همه آنها را بسبب تغلیب بیهودا بزرگترین فرزندان یعقوب اسرائیل علیه السلام اسناد داده.

«أَوْ نَصَارَى» او حرف تردید یعنی هر یک در باره خود چنان پندارد که بهشت انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۹۶

جاوید اختصاص بهم کیش او خواهد داشت. و از نظر ایجاز، دو عقیده متضاده را در یک جمله ذکر فرموده بقرینه اینکه شعار هر یک مبنی بر تکذیب دیگر است و تنها هم کیش خود را اهل توحید میدانند.

«تَلْكَ أَمْثَلُهُمْ» جمله مبنی بر توبیخ هر دو گروه است که چنان آرزوی بیهوده کنند و از نظر حسد و رشک بر مسلمانان آنانرا از نعمتهای جاوید بی بهره بدانند. اَمَاتِهِمْ جمع امّیه بر وزن افعوله و اعجوبه بمعنی آرزو، و در اصل امنویه بوده برای تخفیف و او قلب بیاء شده و از آنست منی و تمّنی.

«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» جمله خطاب بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و ارشاد جامعه اسلام است به این که هرگز دعوی بدون دلیل پذیرفته نمیباشد. هاتوا اسم فعل و جمع حاضر و در اصل آتوا بوده. برهان صفت مشبهه بر وزن سلطان بمعنی دلیل و جمع آن براهین و کریمه مبنی بر تعجیز و اثبات فساد عقائد و دعاوی آنان میباشد.

«إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» جمله تعلیق بکریمه «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» و تصریح بلانزم امر تعجیز است یعنی دعوی صادق مبتنی بر دلیل است و چنانچه دلیلی بر دعوی خود نیاورید کاشف از کذب گفتار شما میباشد.

«بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» کریمه مبنی بر تکذیب عقیده و دعوی واهیه یهود و نصاری است، بلی، حرف و مفاد مدخول خود را اثبات مینماید و همواره در جواب استفهام انکاری و یا مسبوق بجمله منفیه خواهد بود، من اسم موصول و شرط و جمله «أَسْلَمَ» فعل شرط وصله و مصدر آن اسلام که بهترین صفات نفسانیه و بمعنی انقیاد و فرمانبر است و جمله بیان لازم تکذیب و انکار جمله سابقه میباشد.

«وَجْهَهُ» وجه صفت مشبهه بمعنی ظاهر و حقیقت موجود است و ضمیر مضاف الیه عائد و وجه انسان عبارت از قلب و روح عاقله او است.

«لِلَّهِ» لام حرف تعلق و ذکر لفظ جلاله نیز مبنی بر تأکید است و اینکه تنها انقیاد از آفریدگار عالمیان داشته باشد هم چنانکه تکوینا عبودیت ذاتی دارد. زیرا اسلام و تسلیم بقلب کنایه است از اینکه بشر اشر و جودیه خود در مقام فرمانبری از آفریدگار برآید انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۹۷

چه آنکه اعضاء و جوارح انسانی قوای عامله و منازل ظهور آثار قلب میباشد یعنی بر حسب اعتقاد و اخلاق و افعال همواره بوظائف عبودیت رفتار نماید.

«وَهُوَ مُحْسِنٌ» جمله اسمیه و حالیه و تعبیر بعنوان وصفی بیان لازم انقیاد قلبی و جوارحی است و مصدر آن احسان تعدیه بمعنی نیکوکاری و رفتار شایسته‌ئی است که برای خشنودی پروردگار باشد و زینت و شعار خود را عبودیت قرار دهد. و عنوان محسن را بر اهل ایمان و تقوی اطلاق فرموده است.

«فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» جمله جزائیه و مبنی بر وعد و مژده بلوازم انقیاد قلبی و تسلیم جوارحی نسبت بآفریدگار میباشد.

لام بمعنی استحقاق. أجر، صفت مشبهه و از آنست اجرت بمعنی مزد و پاداش و عبارت از نتیجه طبعی نیکوکاری و رفتار نیک است و بدین تناسب اضافه بضمیر موصول و اسناد بآن داده شده که مولود و رشد اعتقاد و عمل خود او میباشد و افراد ضمیر بلحاظ کلمه من موصول است.

«عِنْدَ رَبِّهِ» ظرف و منصوب و تعبیر بکلمه ربّ و اضافه بضمیر موصول از نظر تشریف و نیز بیان لازم مربوطیت است و مشعر بآنستکه

اجر و نعمتهای ابدی اهل تقوی بر حسب مسئلت وجودی و شایستگی اعتقادی و خلقی آنها میباشد.

«وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» جمله مبنی بر تصریح بلازم ذاتی تسلیم قلبی و انقیاد جوارحی است یعنی مقتضای فرمانبری و تعلق بافریدگار استقرار خاطر و اطمینان قلب میباشد حرف لا نافی و مشبهه بلیس و بیان امتناع ذاتی است خوف اسم مصدر و عبارت از حالت بیم و هراس از تبعات و خیمه اعمال و پیش آمدهای ناگوار میباشد.

«وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» جمله معطوف و حزن عبارت از حالت انکسار و اندوه خاطر است بسبب دچار بودن بتبعات و خیمه عملی که مرتکب شده و حالت خوف و حزن از حالات تعلقیه نفسانیه و ناشی از تقصیر و ضعف نفس است و تعبیر بعدم خوف و حزن بهترین مژده‌ئی بلازم صفت وجودی است که اطمینان خاطر و آرامش قلب باشد.

تفسیر امام روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السلام ملاقات نمود شخص مؤمنی را که انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۹۸

ترس از پروردگار در او تأثیر و او را فرسوده کرده بود فرمود تو را چه باک است؟ عرضه داشت از پروردگار بسیار ترسان هستم حضرت فرمود ای بنده خدا از اعمال خود بترس و از ارتکاب گناهان و ستم بمردمان پرهیز و نیز آنچه که بر تو واجب نموده بجای آور و از مخالفت پروردگار خودداری بنما و سپس ترس از او نداشته باش و ایمن از عقوبت او باش زیرا که او ستم بر کسی نمی‌نماید و هرگز عقوبت نکند کسی را زیاده بر استحقاق او بلی شایسته است که بررسی از سوء عاقبت و پایان امر خود.

و چنانچه بخواهی که پروردگار ترا ایمن بدارد از خطر سوء عاقبت بیاد داشته باش آنچه از خیر و صلاح متوجه بتو میگردد از فضل و توفیق او بوده که عنایت فرموده و آنچه از کارهای ناشایسته که از تو سرزند بدان که پروردگار با تو مدارات نموده است.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ» کریمه حکایت مینماید از تکذیب هر یک از دو گروه یهود و نصاری گروه دیگر را.

قول عبارت از عقیده و گفتار است و کلمه «عَلَىٰ شَيْءٍ» در هر دو جمله در سیاق نفی واقع شده و کنایه است از اینکه بر دین توحید و کتاب آسمانی نبوده یعنی هر یک اعتنائی بشان گروه دیگر ندارند.

«وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ» جمله اسمیه و حال و کنایه است از اینکه هر یک خود را پیرو کتاب آسمانی میدانند در صورتی که توراّه تصدیق نموده انجیل را و هم چنان انجیل گواهی میدهد که توراّه کتاب آسمانی است پس هر دو گروه بدین گفتار تخلف از کتاب آسمانی مینمایند.

و محتمل است مفاد کریمه چنان باشد که هر یک از دو گروه دین اسلام را نیز تکذیب مینمایند و تنها خود را پیرو کتاب آسمانی میدانند در صورتی که بشارتهای آنها را نسبت بدین اسلام انکار نموده‌اند.

«كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ» جمله مبنی بر توییح بوده یعنی تشبیه فرموده است عقیده و گفتار مشرکان را که بیخرد و

پیرو کتاب آسمانی نبوده‌اند بگفتار انوار درخشان، ج ۱، ص: ۲۹۹

یهود و نصاری که خود را پیرو کتاب میندازند و کنایه از اینکه عقائد اهل کتاب نیز مبنی بر خودپرستی و بیخردیست و استناد بکتاب ندارد.

«كَذَلِكَ» مبتدا و جمله متصله خبر آن میباشد.

«الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» موصول وصله و ظاهر از موصول مشرکانند و تعبیر بجمله «لَا يَعْلَمُونَ» بلحاظ آنستکه جاهل بافریدگار بوده و پیرو دین توحید و کتاب آسمانی نمیشوند.

«مِثْلَ قَوْلِهِمْ» صفت برای مفعول مطلق محذوف است یعنی مشرکان نیز بر حسب عقیده فاسده خود دیانات توحید و کتابهای آسمانی را تکذیب مینمایند و از جمله دین اسلام و قرآن کریم است.

«فَاللَّهُ يَخْتَكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» جمله تفریع و مبنی بر تهدید و ذکر لازم ذاتی کفر اعتقادی هر سه گروه است «يَخْتَكُمُ» بهیئت مضارع و اسم مصدر آن حکم بضم و حکمیت عبارت از داوری و فصل اختلاف و کشف سرائر است.

«يَبْتَنُهُمْ» ظرف و منصوب يوم القيامة نیز ظرف و منصوب. القیامة اسم مصدر و علم و نام هنگام رستاخیز میباشد. و حکمیت و داوری پروردگار بآنستکه اهل ایمان را بسبب تعلق قلبی و انقیاد جوارحی بنعمتهای بهشت جاوید متنعم سازد و اهل کفر و شرک را نیز بسبب خودستائی و قطع رابطه عبودیت و انکار وسائط فیوضات الهیه در دوزخ عقوبت فرماید. «فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» متعلق بجمله یحکم و از تعبیر بجمله کاناوا استفاده میشود که همواره بر آن عقیده فاسده بوده تا از دنیا در گذشته‌اند.

«يَخْتَلِفُونَ» بهیئت مضارع و خبر کان و مصدر آن اختلاف و بقرینه سیاق عبارت از سرپیچی و تخلف از حکم فطرت و انکار دین اسلام است که دلائل آن آشکار و هویدا میباشد.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ» کریمه مبنی بر توییخ و تهدید مشرکان ساکنان مکه معظمه است که در سال حدیبیه از ورود مسلمانان بمکه جلوگیری کردند. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۰۰

«من» اسم موصول مبتدا و استفهام انکاری و نیز توییخی. أظلم أفعال تفضیل خبر و اسم مصدر آن ظلم و عبارت از ستم و تجاوز بر حقوق مردمان و هتک احترام شعائر الهیه است.

«مِمَّنْ مَنَعَ» موصول وصله و متعلق بکلمه أظلم. «مَسَاجِدَ اللَّهِ» جمع مسجد و اضافه آن برای تشریف و مراد مسجد الحرام و سائر مسجدهائی است که مسلمانان در مکه بنا نهاده بودند و گفته شده که نزول کریمه در باره لشکر روم است که وارد شهر بیت المقدس شده و بسیاری از ساکنان آنرا کشته و توراۀ را نیز سوزانیده و مسجد آنرا خراب و ویران نمودند.

«أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا» جمله تأویل بمصدر و بدل از مساجد و مفعول جمله مَمَّنْ منع میباشد یعنی جلوگیری نمودند از اینکه مسلمانان وارد مکه معظمه شده و در مسجد الحرام نماز گذارده و طواف نمایند.

«وَسَعَى فِي خَرَابِهَا» جمله معطوف و بهیئت ماضی و مصدر آن سعی بمعنی کوشش و صلّه برای موصول است. «فِي خَرَابِهَا» متعلق بجمله متّصله. خراب، اسم مصدر بمعنی ویران نمودن و بقرینه سیاق عبارت از جلوگیری مسلمانانست از اینکه وارد مکه شده و در مسجد الحرام و سائر مساجد نماز گذارند چه آنکه عمران مساجد بنماز گذاردن و زیست در آنها برای عبادت میباشد.

«أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا» کریمه مبنی بر مژده بآنستکه مسلمانان بر مکه معظمه استیلاء خواهند یافت و نیز مبنی بر تشریح حکم حرمت و نهی از ورود مشرکان بمسجد الحرام میباشد اولئک اشاره بموصول و جمله نافیه و تعبیر بجمله ناقصه نیز تأکید در نهی است.

«أَنْ يَدْخُلُوهَا» جمله تأویل بمصدر و اسم کان میباشد یعنی باید مشرکان خودداری کنند از ورود بمسجد الحرام.

«إِلَّا خَائِفِينَ» جمله استثنائیه، خائفین بهیئت جمع و منصوب و حال برای ضمیر مبتدا و کنایه است از اینکه بسبب استیلاء لشکر اسلام بر مکه معظمه مشرکان ترسان شده نمی انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۰۱

توانند وارد مسجد گردند و بر حسب روایات و تواریخ پروردگار عالم نیز وعد را در سال هشتم هجرت هنگام فتح مکه انجام فرمود، و تعبیر بجمله استثنائیه مبنی بر تحریص مسلمانانست به این که جلوگیری نمایند از ورود مشرکان در هر یک از مساجد و آنها را بهر نحوی که میسر است تهدید نمایند.

«لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ» جمله مبنی بر تهدید است حرف لام بمعنی استحقاق. لهم، خبر مقدم «فِي الدُّنْيَا» ظرف و متعلق بآن «خِزْيٌ» بکسر اسم مصدر و مبتدا مؤخر و بمعنی پستی و خواریست و جمله مبتدا و خبر و جمله خبر است برای «اولئک» و کریمه تصریح بلازم استیلاء مسلمانان بر مکه معظمه میباشد، و نیز مژده بآنستکه مشرکان خوار و باسارت اهل اسلام دچار خواهند شد.

«وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» جمله نیز مبنی بر تهدید است یعنی نتیجه ظلم و هتک شعائر الهیه آنستکه در نشئه رستاخیز دچار عقوبات ابدی خواهند گردید.

تفسیر امام از حضرت مجتبی علیه السلام روایت نموده هنگامی که پروردگار رسول مکرم صلی الله علیه و آله را در مکه معظّمه برسالت برانگیخت و دعوت او را آشکار فرمود مشرکانرا بسبب بت پرستی سرزنش میفرمود بدین جهت با او بدرفتاری نموده و کوشش داشتند در ویران نمودن مساجدیکه مسلمانان در اطراف مسجد الحرام بنا نهاده بودند و در آنها بعبادت پروردگار اشتغال داشتند تا آنکه رسول مکرم صلی الله علیه و آله ناچار از مکه هجرت فرمود و هنگام خروج خطاب بشهر مکه و فرمود خدا میداند که من دوست دارم ترا و چنانچه مشرکان مرا آواره نمیکردند هیچ مکانی را برای سکونت اختیار ننموده و بر تو ترجیح نمیدادم و بسیار از دوری تو نگرانم پروردگار وحی فرمود که ترا دگر بار باین شهر خواهم برگردانید هنگامی که بر مشرکان استیلاء یابی و کریمه «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيَّ مَعَادٍ» باین حقیقت اشاره فرموده است.

«وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» کریمه مبنی بر تشریح جواز استقبال هنگام نماز است بهر سوی و جانبی و نیز ذکر برهان آن میباشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۰۲

«لَهُ» لام بمعنی ملک بطور قیومیت و احاطه بر ذات و شؤون و جودیه هر موجود امکانی است.

«الْمَشْرِقُ» اسم مکان و مفرد نکره و مصدر آن شروق که بمعنی تابش و روشنائی است و مشرق عبارت از جانبی است که روشنائی آفتاب از آنسوی برآمده و بتابد.

«وَالْمَغْرِبُ» معطوف و اسم مکان و مفرد نکره و عبارت از جانبی است که آفتاب در آن سوی پنهان شود و مشرق و مغرب بر همه اطراف جهان صادق است زیرا هر جانبی که آفتاب از افق آنسوی برآید مشرق بوده و سوی دیگر برابر آن مغرب آن افق بشمار خواهد آمد و چون گرد جهان در این نسبت یکسان است پس بر همه قطعات مختلفه زمین اطلاق مشرق و مغرب میشود «۱».

«فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ» جمله تفریع و ذکر لازم آن حقیقت است. اینما ظرف مکان مبنی بر فتح، ما موصول و دارای مفاد شرط است. تَوَلَّوْا بهیئت مضارع و جمع و مجزوم و فعل شرط میباشد و مصدر آن تَوَلَّى بمعنی استقبال و روی نمودن بسوی جانبی است. «فَنَّمَّ» بدو فتحه و شدّ میم و مبنی بر فتح و اشاره بمکانی است که مورد عهد و ذکر بوده، و جمله جزائیه میباشد.

«وَجْهَهُ» صفت مشبّهه و عبارت از روی و نشانه است و چون آفریدگار بر تمام نقاط جهان احاطه قیومیه دارد پس همه آنها سوی و جانب اویند یعنی همه جوانب و گرد جهان وابسته او بوده و بهر سوی از آن که روی نمایند بسوی آفریدگار روی نموده‌اند. «إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» جمله تعلیل است واسع بهیئت فاعل از صفات کامله یعنی سعه

(۱) هم چنانکه در کریمه «وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا» الاعراف: ۱۳۷ برای قطعات مختلفه سطح زمین مشرق و مغرب و باختر و خاور بسیاری مقرر داشته که در اثر حرکت و سیر زمین در مدار مخصوص هر قطعه‌ئی از سطح آن که برابر طلوع آفتاب گردد مشرق آن قطعه بشمار آید و قطعه دیگر از افق که در آن نقطه آفتاب پنهان میشود مغرب همان قطعه بشمار می‌آید.

و نیز در کریمه «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا» زمین را گهواره و وسیله آسایش بشر قرار داده و تعبیر از آن بمهد مشعر بدوام تبدل و تحوّل در همه شؤون آنست و از جمله سیر و حرکات مختلفه وضعی و انتقالی و مانند آنها بوده که یگانه وسیله انتظام جهان میباشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۰۳

وجودی و وجوب صفاتی او بر ممکنات احاطه دارد و از جمله ممکنات اطراف و جوانب اینجهان میباشد که باو وابسته‌اند و هیچ سوی از احاطه او بدر نخواهد بود.

«عَلِيمٌ» نیز از صفات واجبه یعنی آفریدگار احاطه بر موجودات امکانی و بر مصالح و مقتضیات آنها، و از جمله احاطه بر سرائر قلوب مردمان و نیات آنان دارد.

تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده: کریمه بیان وظیفه تطوع یعنی خصوص نمازهای نافله میباشد و رسول مکرم صلی الله علیه و آله بر راحله و مرکوب خود نماز میگذارد بطور اشاره بهر سوی که توجه داشت هم چنان هنگامی که میرفت بسوی خیبر و یا از مکه معظمه بر میگشت کعبه را پشت سر خود قرار میداد.

راوی گفت عرضه داشتم آیا نماز هنگام سفر در کشتی و محمل یکسانست؟ فرمود همه نمازهای نافله چنانست بهر طرف که راحله و یا کشتی متوجه شود بهمان سوی نماز بگذارید ولی برای اداء فریضه از محمل پائین بیا مگر هنگامیکه بیمناک باشی و در کشتی ایستاده نماز گذار و بقدر توانائی بکعبه استقبال نما و نوح علیه السلام نماز فریضه را در کشتی ایستاده برابر کعبه بجای آورد. زراره گفت سؤال کردم از حضرت که نوح بچه وسیله جانب کعبه را میدانست حضرت فرمود جبرئیل علیه السلام او را برابر کعبه و میداشت.

فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده کسی که نماز گذارد و سپس بفهمد که از قبله بسمت راست و چپ منحرف بوده نماز او صحیح است و میان مشرق و مغرب قبله متخیر میباشد بر حسب کریمه «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ». کتاب توحید از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت نموده سؤالاتی را که جاثلیق مسیحی از امیر المؤمنین علیه السلام نموده از جمله آنکه عرضه داشت که مرا خبر ده از وجه پروردگار حضرت دستور فرمود که چوب و آتش بیفرختند حضرت فرمود کدام است روی آتش؟ نصرانی عرضه داشت همه جوانب آنست. حضرت فرمود آتش که آفریده و مخلوق است روی آن شناخته نمیشود و آفریدگار بآن شباهت ندارد و برای او است مشرق و مغرب و هر سوی که روی آورید سوی آفریدگار است.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۰۴

[سوره البقره (۲): آیات ۱۱۶ تا ۱۱۷] ص: ۳۰۴

اشاره

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ اللَّهِ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ (۱۱۶) يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱۱۷)

خلاصه ص: ۳۰۴

گروهی پندارند که پروردگار برای خود فرزندی آفریده و چه گفتار زشتی است زیرا او پاک و منزّه از نواقص میباشد و موجودات در آسمانها و زمین در حیطة توانائی اویند و همه ممکنات بعبودیت ذاتی خود گواهی میدهند. خدا آفریدگار آسمانها و زمین است چنانچه اراده آفریدن چیزی کند و اراده قاهره بآن تعلق یابد ناچار پای بعرضه هستی خواهد گذارد.

شرح ص: ۳۰۴

«وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» کریمه مبنی بر حکایت از عقیده کفر یهود و نصاری و توبیخ آنانست. قول بمعنی عقیده است و بلحاظ کشف گفتار از آن اطلاق قول بر گفتار میشود. «اتَّخَذَ» بهیئت ماضی و مصدر آن اتَّخَذَ و بقرینه سیاق عبارت از برگزیدن و آفریدنست.

«وَلَدًا» صفت مشبهه بمعنی مولود و فرزند میباشد یعنی یهود چنان پندارند که عزیز فرزند خدا است و نصاری نیز گمان کنند که عیسی مسیح فرزند پروردگار میباشد انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۰۵ و مشرکان نیز پندارند که فرشتگان دختران پروردگار هستند.

و چون اصل وجود آفریدگار مورد تصدیق بشر است و هرگز عاقلی در وجود واجب تعالی تردید نخواهد نمود. هم چنانکه از تعبیر کریمه «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» استشعار میشود.

افتراء آنان مبنی بر خالقیت پروردگار است فرزندی را برای خود و بدین نکته است که هدف و غرض از بعثت پیغمبران و فرستادن کتابهای آسمانی همانا سوق مردمان بسوی توحید و یگانگی آفریدگار میباشد.

و ممکن است که پیدایش عقائد بکفر آمیخته در یهود و نصاری بواسطه معجزات و خوارق عادت بوده که از پیغمبران بظهور رسیده و نیز بمنظور تعظیم و تقدیس آنان از اخلاق رذیله که بتدریج بصورت عقائد دینی درآمده است و نصاری از این نیز افراط نموده و آفریدگار را همان عیسی مسیح پنداشته هم چنانکه حکایت میفرماید «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» مائده: ۲۱ «سُبْحَانَهُ» اسم مصدر بمعنی تنزیه از نواقص امکانی یعنی ساحت آفریدگار منزّه است از هر گونه نقص و عیب. و مفعول مطلق برای فعل محذوف که سبّحه میباشد و اضافه بضمیر مفعول شده و بهترین طریقه اثبات کمالات واجبه نفی نواقص امکانی است که ملازم با وجوب وجود پروردگار میباشد.

و کریمه ساحت آفریدگار را از این افتراء و سائر نواقص تنزیه فرموده است زیرا داشتن فرزند از لوازم طبع بوده یعنی چنانستکه جزء و پاره‌ئی از موجود عالم طبع جدا شده و در اثر تحولات پی در پی و تغذی نمو و رشد نموده و بر حسب اقتضاء طبع فرد دیگری مانند آن موجود طبیعی گردد و کثرت افراد بیشمار از موجودات طبیعیه نیز بهمین منوال است و این حقیقت نقص، و از شئون عالم طبع است که پستترین مراتب امکانی است زیرا هر موجود طبیعی از حدود خود بی‌خبر و هم چنان هر جزئی از اجزاء بیشمار آن آگاهی بر خود و بر سائر اجزاء وابسته بخود نداشته و نیز همواره در تبدل بوده و لازم ذاتی آن حاجت و تعلق بغیر میباشد و پیدایش فرد دیگر نیز بدون اختیار و بسیر تکامل طبعی آن موجود دیگر خواهد بود گذشته از اینکه بودن مثل و مانند برای هر موجودی عین نقص انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۰۶

است و منافی با ذات واجب و صرافت وجود او میباشد چه آنکه سبب تمییز از موجود دیگر مانند خود زائد و خارج از ذات میباشد پس بر تقدیر ممتنع ذاتی یعنی بودن مثل و مانند برای آفریدگار وجود او محدود و مرکب از وجود و فقدان خواهد بود.

«يَبْلُغُهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» کریمه مبنی بر تعلیل و بیان لازم نفی نواقص امکانی است. بل حرف اضراب و مبنی بر تکذیب عقائد باطله میباشد. لام ملک بطور قیومیت یعنی قیام وجودی ممکنات وابسته بآفریدگار است.

«السَّمَاوَاتِ» جمع سماء بالف ممدوده از ماده سمو گرفته شده و از آن تعبیر باسما می‌شود، و عبارت از اجرام و کرات بیشمار جهان طبع و موجودات بی‌پایان آنها است.

و محتمل است مراد مراتب بیشمار موجودات مجرّده از فرشتگان و یا سائر قوا و نیروها باشد که انتظام جهان وابسته بآنها است. «وَالْأَرْضِ» معطوف و بمعنی زمین و بر تقدیر معنی اول ذکر فرد خاص بعد از ذکر عام میباشد و بر تقدیر دیگر عبارت از موجودات متخیزه این جهانست.

و همه موجودات امکانی پرتو آفریدگار بوده و بمنزله وجودات حرفیه و روابط میباشد پس چگونه تصوّر می‌رود که موجود رابط مثل و مانند پروردگار عالمیان باشد.

«كُلُّ لَهٗ قَائِنُونَ» کریمه تصریح بلازم برهان است. کل اسم برای شمول مدخول و مبتدا و تنوین آن عوض از مضاف الیه که کلمه «ما فی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» باشد.

«له» لام بمعنی تعلق ذاتی است.

«قَائِتُونَ» بهیئت فاعل و خبر و جمع قانت و مصدر آن قنوت و عبارت از ملازمت بعبودیت است و بقرینه سیاق عبارت از خصوص عبودیت تکوینی میباشد، یعنی هر موجودی بر حسب سعه و جودی خود اقرار بمذلت و جودی نسبت بآفریدگار مینماید.

و ایمان قلبی بآفریدگار و انقیاد جوارحی بر کوع و سجود و هم چنان تسبیح اعتقادی و قولی از مراتب قنوت ارادی میباشد.

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» کریمه بیان چگونگی شگفت‌انگیز آفرینش است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۰۷

«بَدِيعُ» صفت مشبیه و از صفات فعل پروردگار میباشد یعنی خلق و آفرینش او دارای تطورات و چگونگی‌های بیمانند است و مزید آن ابداع بمعنی انشاء و اختراع و از آنست بدعت یعنی کسی که از نزد خود حکمی را تشریح و جزء دین قرار دهد.

و چگونگی آفرینش شگفت‌انگیز آسمان و زمین چنانستکه پیدایش ماده جهان طبع را از کتم عدم بعرضه ظهور آورده زیرا چنانچه مسبوق بماده باشد تسلسل و یا خلف لازم آید و یا آنکه ماده جهان، قدیم و ازلی باشد و هر سه تقدیر ممتنع است.

و دیگر از آثار و شؤون صفت بدیع آنستکه موجودات غیر متناهی و پی در پی این جهان هر یک در حد و جودی و تشخص خود منحصر بفرد و بیمانند و بیسابقه میباشند زیرا کثرت افراد هر نوعی از مراتب موجودات عبارت از حقیقتی است که خارج از ذاتیات

هر فردی میباشد و قوام و جودی هر فردی از نوع مبهم آن بعین تشخص آن فرد است که اختصاص بهمان فرد دارد و سائر افراد آن نوع در آن خصوصیت شرکت نخواهند داشت و بدین تقریب هر موجودی بی نظیر و بیمانند و بی سابقه میباشد. و نیز در حد تشخص

خود یگانه و یکتا و حکایت و جودی از یگانگی آفریدگار عالم مینماید.

«وَ إِذَا قُضِيَ أَمْرًا» کریمه بیان حقیقت اراده قاهره است که هیچگونه نقضی نداشته و نفوذ و تاثیر آن وابسته بهیچ شرط نمیشد.

«إِذَا» ظرف زمان و شرط. قضی، بهیئت ماضی و فعل شرط و اسم مصدر آن قضاء بمعنی حکمفرمائی که دارای مراتب بسیار است و خلق و موهبت هستی بموجود امکانی اقصی مرتبه قضاء و حکم فرمائی است بلکه حقیقت قضاء خلق و ایجاد است زیرا قضاء در

مورد خصومات یعنی فصل اختلافات مردمان عبارت از اعتباراتی است که اساس آنها بنا گذاری میباشد.

«أَمْرًا» صفت مشبیه و مفعول جمله و مفرد نکره بمعنی فرمان و خواسته است و از هر موجود خواسته‌ئی بلحاظ صدور از مقام ربوبی و نفوذ آن تعبیر بامر میشود زیرا ظهور قدرت قاهره و صفات واجبه او میباشد.

«فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ» جمله جزائیه «إِنَّمَا» کلمه حصر و بیان حقیقت اراده قاهره انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۰۸

و فرمان آفریدگار است که نافذ بوده و وابسته بشرط امکانی نمیشد.

«يَقُولُ لَهُ» جمله بیان ظهور فعل و تنزل اراده قاهره است. و بقرینه سیاق قول عبارت از ظهور و بسط فیض اطلاقی در نظام امکانی میباشد یعنی تعلق اراده قاهره است بظهور و تحقق مراد در خارج (نظام امکانی) و تشخصات غیر متناهی موجودات نیز عبارت از

تنزل فیض اطلاقی است بر حسب مراتب آنها و ضمیر «له» راجع بامر (خواسته) میباشد.

«كُنْ فَيَكُونُ» کلمه کن مفعول جمله متصله و بهیئت امر ولی حقیقت آنست یعنی ظهور فرمان و تنزل اراده از صقع ربوبی بمرحله امکانی و آفرینش است و از آن نیز تعبیر بکلمه کن ایجاد می‌شود که مساوق با تحقق خواسته و کن و جودی میباشد.

و چون آفریدگار واجب و ساحت او از شوائب قوت و نقصان منزّه میباشد پس ذات او نیز فاعل و مبدع است بدون حاجت بشرطی برای فعل و خواسته خود، ولی افعال اختیاریه صادره از عقلاء و همچنان آثار طبیعیّه موجودات بواسطه نقصان ذاتی آنان در فاعلیت

و تاثیر نیز ناقص بوده بدین جهت در فعل و تاثیر نیز بامور زائده بر ذات خود حاجت دارند.

مثلاً- صدور افعال اختیاریه وابسته بمبادی نفسانیه نیز بوده از قبیل خطور فعل و تصور و تصدیق بفائده آن و جزم و اراده قلبی و تسخیر جوارح و استخدام وسائل خارجیّه و رفع موانع که همه آنها از متممات فاعلیت فاعل مختار میباشد و در صورت فقدان یکی

از آنها فاعلیت فاعل مختار ناقص بوده و تحقق فعل اختیاری و یا اثر طبیعی در خارج محال خواهد بود. و آفریدگار چون صرف

وجود و منزّه از نقص و امکانست در فاعلیت و آفرینش نیز تامّ و فوق تمام بوده و منزّه از هر گونه شرط و تعلیق میباشد (از قبیل تصوّر و تصدیق بفائده و عزم و سائر متمّمات امکانی) زیرا واجب رضا بذات خود داشته و بتبع آن نیز رضا بآثار خود خواهد داشت. چه آنکه محبّت ذات ظهور آثار کامله خود را لازم دارد بدین جهت از صفات واجبه که همواره رحمت اطلاقی هویداست اثر انبساطی آن در نظام نازلتری که مسطوره نظام شریف ربوبی است ظهور خواهد نمود پس فعل صادر (خلق و آفرینش) از مقام ربوبی بدون تعلیق و عین اراده فعلیه و کن ایجادی او است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۰۹

و خلاصه قضاء و فرمان آفریدگار عبارت از اراده قاهره و ظهور فعل اطلاقی او است که ساری در موجودات میباشد یعنی بدان رحمت گسترده نظام امکانی را تنظیم فرموده است و صدور امر (کن) خطاب تشریحی نبوده تا اینکه گفته شود تکلیف بمعدوم ممتنع است بلکه انشاء و موهبت هستی است که بدان سبب مخاطب قدم بعرضه هستی خواهد گذارد.

«فَيَكُونُ» حرف فا تفریع و جمله تصریح بلازم صدور «کن» ایجادی میباشد یعنی اخبار از ترتّب وجودی معلول است بر علت تامّه و جمله جواب امر نیست بدین جهت مرفوع میباشد.

کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که صفوان بن یحیی سؤال نمود از حقیقت اراده باری تعالی و اراده مردمان، فرمود اراده مردم چنانست که پس از تصوّر و تصدیق و جزم در قلب حادث شده و سپس سبب پیدایش فعل در خارج میگردد ولی اراده باری عبارتست از آفرینش و ایجاد خواسته بدون وابستگی به چیزی زیرا ساحت او از تصوّر و فکر و سائر نواقص امکانی منزّه است و صفات نفسانیه‌ئی که مبادی افعال اختیاریّه است از صفات مخلوق میباشد پس اراده پروردگار عبارت از ایجاد فعل و آفرینش خواسته است و بس، یعنی چنانچه اراده فرماید خواسته او بظهور میرسد بدون حاجت بلفظ و تصوّر و فکر و همچنان برای فعل او چگونگی نیست زیرا آفریدگار منزّه از نقص و چگونگی امکانی میباشد.

کافی از سدیر صیرفی روایت نموده که عمران بن اعین سؤال نمود از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر کریمه «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» فرمود پروردگار موجودات را بعلم و احاطه خود آفرید بدون آنکه پیش از آن مسبوق بمثل و مانند باشند و آسمانها و زمین را آفرید هنگامی که اثری از آنها نبود آیا نشنیده‌ای که آیه «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» باین حقیقت اشاره نموده است.

مفسر گوید: موجودات امکانی مظاهر فعل اطلاقی اویند و از نعمت گسترده او بهرمنند هستند بدون کثرت در فیض او و تشخّص هر موجودی بیمانند بوده و هم چنان سابقه نداشته و نیز در تعلق آنها بآفریدگار کثرتی راه نیابد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۱۰

[سوره البقره (۲): آیات ۱۱۸ تا ۱۱۹] ص: ۳۱۰

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹)

خلاصه ص: ۳۱۰

مردم بیخرد خرده گیرند که چرا پروردگار با ما سخن نگوید و یا بر ما کتاب آسمانی نفرستد پیشینیان آنها نیز چنین سخنان بیهوده میگفتند و در بیخردی مانند یکدیگرند. در صورتی که دلایل آشکاری را برای اهل خرد (نسبت برسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاده‌ایم که انکارپذیر نیست.

ای پیغمبر ترا برسالت سوی مردمان فرستادیم که آنانرا بسعدت و بنعمتهای بهشت جاوید مژده داده و از عقوبت دوزخ بترسانی و تو هرگز مسؤل کردار زشت تبهکاران نخواهی بود زیرا از تو نپذیرفته و راه دوزخ را پیش گرفته‌اند.

شرح ص: ۳۱۰

«وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»

کریمه مبنی بر حکایت از گفتار و درخواستهای اهل کتاب و مشرکان میباشد قول بمعنی عقیده و بر گفتار نیز اطلاق میشود. «الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» موصول و جمله نافیه صله و بقرینه سیاق عبارت از اهل انکار است که از نظر عناد با رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم همواره خرده گیرند و در مقام تعریض بر دین اسلام برآیند که اقصی مرتبه شقاوت و جهل است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۱۱

«لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ» حرف لولا- در مورد تعریض و خرده گیری استعمال میشود و مرادف حرف هَلَا یعنی (بچه جهت) بدین تناسب همواره باید بر جمله فعلیه مورد تعریض وارد شود.

«يُكَلِّمُنَا اللَّهُ» جمله نافیه و مورد تعریض و مصدر آن تکلم بمعنی گفت و شنود است و ضمیر متصل مفعول آنست و مفاد جمله چنانستکه: برای چه پروردگار رسالت ترا خود بما خبر نمیدهد، و این تعریض و درخواست شاهد بر نهایت شقاوت و خودپرستی و عناد است اما در باره مشرکان زیرا از نظر قصور خود را شایسته گفت و شنود با آفریدگار میدانند و اما در باره اهل کتاب زیرا این حقیقت را از شئون پیغمبران میدانند.

«أَوْ تَأْتِنَا آيَةٌ» جمله معطوف بطور تردید است تأتینا بهیئت مضارع آیه، مسندإلیه مفرد و نکره بمعنی امر خارق عادت که نشانه قدرت آفریدگار میباشد و چون زیاده بر مژده کتابهای آسمانی نیز دلایل بیشماری بر رسالت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در دسترس مردم گذارده شده از قبیل وقایع خارق عادت و نزول آیات کریمه قرآنی که مبنی بر حکمت و سوق جامعه بشر بسوی سعادت است. در این صورت درخواست امر خارق عادت بر وفق میل نفسانی و مبنی بر عناد میباشد تا چه رسد بامر ممتنع! همچنانکه یهود از موسی علیه السلام درخواست نمودند بر حسب کریمه «أَرِنَا اللَّهُ جَهْرَةً» که آفریدگار را با دیدگان مشاهده نمائیم. «كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» كذلك مبتدا و اشاره بدرخواستهای بیهوده و مبنی بر عناد بوده و جمله فعلیه خبر آن است. «مِثْلَ قَوْلِهِمْ» مثل منصوب و صفت برای مفعول مطلق محذوف یعنی گذشتگان آنان نیز از پیغمبران هم چه درخواستهای بیهوده و مبنی بر عناد نمودند.

«تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» جمله بهیئت ماضی و مصدر آن تشابه و عبارت از آنست که دو یا چند چیز در صفات و آثار یکسان باشند. «قلوب» جمع قلب و عبارت از روح عاقله انسانی و حقیقت آن عقائد نفسانیه و ملکات ثابته میباشد و جمله مبنی بر توبیخ اهل کتاب است که در فساد عقیده مانند مشرکان انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۱۲

و در عناد قلبی مانند گذشتگان و پیشینیان خود هستند یعنی هرگز از کتابهای آسمانی استفاده ننموده و همواره پیرو هوی و هوس خود میباشند.

«قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» جمله مبنی بر اتمام حجت و اینکه دلایل آشکار و معجزات بیشماری را برای رسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دین اسلام اجرا نموده‌ایم.

«بَيَّنَّا» بهیئت ماضی و مصدر آن تبیین و از آنست بین بمعنی دلیل آشکار که انکار پذیر نباشد.

«لِقَوْمٍ» اسم جمع و نکره «يُوقِنُونَ» بهیئت مضارع و جمع و صفت برای قوم میباشد و مصدر آن ایقان که از صفات فاضله نفسانیه میباشد و عبارت از خرد و ملکه تحصیل حقائق و اکتساب معارف الهیه از طریق برهان است که شائبه عناد و لجاج نیز در آن نباشد.

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ» کریمه مبنی بر گواهی برسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم بسوی جامعه بشر میباشد.

جمله اسمیه و انشائیة و بلحاظ اطلاق آن گواهی برسالت ابدیه او بسوی جامعه بشر است.

«بِالْحَقِّ» متعلق بجمله انشائیة و صفت مشبیه بمعنی ثابت که هرگز زوال و تزلزل پذیر نمیشد یعنی تو را (رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم) برای راهنمایی جامعه بشر و نشر دین اسلام و نیز تعلیم قرآن کریم فرستادیم و همواره پیامبری و دعوت تو ثابت و پایدار خواهد بود.

«بَشِيرًا وَ نَذِيرًا» صفت مشبیه و حال برای ضمیر مخاطب و یا برای کلمه الحق میباشد یعنی قوام رسالت بدو صفت تبشیر و تنذیر است.

بشیر بمعنی مزده دهنده بکسانی که ایمان آورده‌اند بسعادت و نعمتهای ابدیه و نذیر بمعنی ترساننده کافران از عقوبتهای ابدیه میباشد.

و یگانه وسیله تعدیل قوای غضبیه و شهویة بشر همانا ترسانیدن آنان از عقوبات مخالفت و طغیان بر آفریدگار است و همچنان یگانه وسیله ترغیب مردمان بایمان و سعادت ابدی بشارت بنعمتهای جاوید میباشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۱۳

«وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ» جمله نیز تصریح بلازم رسالت و صفت تبشیر و تنذیر جامعه بشر است که شأن رسول تنها تبلیغ احکام الهیه است و در ضمن ترغیب بایمان و تهدید از کفر و ملکات رذیله میباشد و بر طبق حکم فطرت و استقلال عقل وظیفه مردمان است که تبلیغات رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بپذیرند.

جمله حالیه و نافیة و بهیئت مجهول و خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بلحاظ تسلیت خاطر او میباشد و مصدر آن سؤال و بقرینه سیاق عبارت از بازخواست و سرزنش است.

و نیز جمله بهیئت نهی و معلوم (فتح تا) خوانده شده و مبنی بر ارشاد بآنستکه از تبعات و خیمه و عقوبات اهل دوزخ مپرس که طاقت فرسا میباشد.

و یا ارشاد بآنستکه در باره آنان درخواست عفو و شفاعت ننما که اقتضاء ذاتی آنان عقوبات دوزخ است.

«أَصْحَابِ» جمع صحب صفت مشبیه و اسم مصدر آن صحابت بمعنی ملازمت و کنایه از اقتضاء ذاتی و صورت نفسانی است.

«الْجَحِيمِ» صفت مشبیه و مضاف الیه از ماده ججم که بمعنی نهایت گداختگی آتش است و از نامهای دوزخ میباشد و تعبیر بعنوان وصفی اصحاب مبنی بر تعلیل و مشعر بآنستکه برخی از مردمان بواسطه اتصاف بکفر و رذیله عناد هرگز تبلیغات رسول صلی الله علیه و آله و سلم را نخواهند پذیرفت و اقتضاء ذاتی آنان عقوبات دائمی است.

و روایت شده که حضرت باقر علیه السلام کریمه «وَلَا تُسْئَلُ» را بهیئت معلوم و خطاب قرائت میفرمود و بر این تقدیر مفاد کریمه آنستکه از چگونگی عقوبات آنان سؤال منما زیرا طاقت شنیدن آنرا نداری و یا آنکه از آنان شفاعت منما زیرا بطور محتوم شایسته عقوبات ابدی میباشد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۱۴

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳] ص: ۳۱۴

اشاره

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّعِبَ عَلَيْهِمُ الْقُلُوبُ إِنَّمَا هِيَ كَالْإِهْدَىٰ وَاللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۲۰) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُم

الْخَاسِرُونَ (۱۲۱) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ كَافِرِينَ (۱۲۲) وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۱۲۳)

خلاصه ص: ۳۱۴

هرگز یهود و نصاری از تو خوشنود نخواهند بود جز آنکه از کیش و آئین آنان پیروی نمایی. ای پیغمبر بگو بآنها که طریقه پرستش پروردگار تنها دین اسلام است که مرا تعلیم فرموده. چنانچه از کیش آنان پیروی کنی در حالیکه بر حقائق دین اسلام احاطه داری هرگز پروردگار یار و پشتیبان تو نخواهد بود.

یهود و نصاری که تورا و انجیل را بر آنها فرستاده‌ایم برخی که آیات آنرا خوانده و فهمیده‌اند بحقیقت اهل ایمان بوده و دین اسلام و قرآن کریم را تصدیق دارند و آنانکه کتابهای آسمانی را انکار نموده و سپاسگزاری نکرده‌اند زیانکار هستند.

ای بنی اسرائیل بیاد آورید نعمتهائی را که بر شما ارزانی داشته و شما را بر مردمان آن زمان برتری دادم. ای گروه اهل کتاب بترسید از هنگام رستاخیز که هر کس بسزای رفتار زشت خود برسد و کسی را بگناه دیگری کیفر نکنند و از گناه نیز جریمه و غرامت پذیرفته نشود و در باره کسی شفاعت سودی نبخشد و برای کسی یار و پشتیبانی نباشد.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۱۵

شرح ص: ۳۱۵

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ» کریمه خطاب بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم است مبنی بر اینکه ناامید باش از اینکه یهود و نصاری بدین اسلام بگردند و از قرآن کریم پیروی نمایند.

جمله «لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ» نافی بنفی ابد و اسم مصدر آن رضا که از حالات نفسانیه بوده و بمعنی خوشنودی است و ضد غضب و خشم میباشد و چون بحرف عن تعدیه شده بمعنی آنستکه یهود و نصاری همواره با تو و دین اسلام در غضب و خشم هستند و هرگز دین اسلام را نپذیرفته و از تو پیروی نخواهند نمود.

«حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» جمله بیان قید و شرط رفع غضب و خشم آنانست «حَتَّىٰ» بمعنی نهایت «مِلَّتَهُمْ» ملت اسم مصدر و بمعنی طریقه از ماده مل یمل و عبارت از طریقه و وظائفی است که پیروی از آنها سبب رابطه و اتحاد گروهی گردد مانند کفر و افتراءات جاهلانه که اساس دین یهود و نصاری میباشد.

«قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ» خطاب بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ارشاد جامعه اسلام است و مبنی بر تعلیم طریقه احتجاج میباشد. «هُدَىٰ اللَّهِ» اسم مصدر و چون اضافه بلفظ جلاله شده عبارت از طریقه عبودیت و اداء وظائف آنست (پرستش فطری که عقل بر آن استقلال دارد) و کنایه است از دین اسلام و قرآن کریم که بر حسب فطرت یگانه طریقه پرستش بوده و هرگز مشوب بخیالات نفسانیه نمیشد.

«هُوَ الْهُدَىٰ» جمله اسمیه و ضمیر فصل مبتدا و راجع بکلمه «هُدَىٰ اللَّهِ» میباشد «الهدی» نیز اسم مصدر و خبر برای ضمیر فصل و جمله اسمیه خبر برای ان میباشد.

و کریمه مفهوم هدایت و طریقه پرستش آفریدگار را پیروی از دین اسلام و قرآن کریم منحصر نموده است و لازم حصر آنستکه حقیقت دین یهود و نصاری انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۱۶ جز ضلالت و پیروی از هوی و خیالات واهیه نیست.

«وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ» و او استینافیه و لام قسم و جمله شرطیه است «اتَّبَعْتَ» بهیئت ماضی و فعل شرط و مصدر آن اتِّباع و بقرینه سیاق عبارت از عقد قلب و پیروی از طریقه دیگر است.

«أَهْوَاءَهُمْ» أهوا، جمع هوی و صفت مشبیه است و نیز مفعول جمله میباشد و اسم مصدر آن هوی که بمعنی سقوط و فرود آمدن از مکان ارجمند است و هوی بقرینه سیاق عبارت از صفت رذیله نفسانیه و خیالات واهی‌ای است که بدان معتقد شده و از آن پیروی نمایند.

و تعبیر از ملت و آئین یهود و نصاری بکلمه أهواء مبنی بر تأکید برهان در جمله «هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى» میباشد و نیز تصریح به این که آئین و کیش آنان جز خیالات واهی و شهوات نفسانیه نیست و گفتار توحیدی است که آمیخته بشرک و عناد میباشد و هرگز استناد بکتابهای آسمانی ندارد.

و از شهوات و آرزوهای نفسانیه تعبیر بهوای نفس میشود بدان تناسب که یگانه سبب سقوط و پستی بشر همانست که از هوای نفس و آرزوهای واهی خود پیروی کند همچنانکه تعبیر از کمال روح ناطقه بعقل بدان تناسب است که در نتیجه حکم فرمائی آن بر سائر قوا، از دو قوه شهویّه و غضبیّه جلوگیری مینماید و انسانی را از هلاکت و پرتگاه‌های هوی و هوس محفوظ میدارد.

«بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» بعد ظرف و منصوب و مراد از موصول وصله موهبت علم باسرار توحید و احاطه بر حقائق دین اسلام است که لطیفه مقام رسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد.

«مِنَ الْعِلْمِ» حرف من بیان «العلم» اسم مصدر مفرد و الف و لام آن عهد و عبارت از وحی و تعلیمات ربوبیه و موهبت مقام خاتمیت است که اقصی مرتبه عبودیت و تعلق بافریدگار میباشد.

«مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» جمله نافیّه و جواب قسم بقرینه آنکه مقرون انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۱۷

بحرف فا نمیشد و بطور لزوم نیز جواب شرط محذوف است بقرینه دلالت جواب قسم بر آن.

«مَا لَكَ» حرف ما نافیّه و لام استحقاق بمعنی سلب شایستگی فضل پروردگار میباشد.

«مِنْ وَلِيٍّ» حرف من بیان منفی و یا تأکید نفی است «وَلِيٍّ» صفت مشبیه واقع در سیاق نفی و از آنست ولایت و تولی یعنی آفریدگار از تو هرگز سرپرستی نخواهد فرمود.

«وَلَا نَصِيرٍ» نیز معطوف و صفت مشبیه واقع در سیاق نفی یعنی هرگز پروردگار از تو یاری و پشتیبانی نخواهد فرمود.

و کریمه «وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ» جمله تعلیقیه است و مفاد جمله تعلیقیه (شرطیه) آنستکه فقط در مقام بیان ملازمه و چگونگی رابطه شرط و جزا میباشد یعنی فقط رابطه اقتضائی شرط و جزاء را بیان مینماید بدون اینکه امتناع ذاتی و یا وقوعی و یا امکان و یا تحقق هر یک از شرط و جزاء را در خارج اخبار و یا اثبات نماید همچنانکه جمله شرطیه «إِنْ كَانَتِ الشَّمْسُ طَالِعَةً فَالْنَهَارُ مُوجُودٌ» فقط در مقام بیان ملازمه آنستکه هر گاه آفتاب طلوع کند لازم آن آنستکه فضای جهان نیز روشن خواهد شد و جمله در مقام اخبار بطلوع آفتاب و یا اثبات امکان آن نخواهد بود.

بدین جهت قضیه تعلیقیه در مورد امتناع ذاتی و وقوعی شرط و جزاء نیز استعمال میشود مانند کریمه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» انبیاء: ۲۲ که مبنی بر ملازمه آنستکه چنانچه دو واجب علی الاطلاق «دو پروردگار» بر جهان طبع و همچنان بر عوالم امکانی قیومیت نمایند منتهی باختلال نظام و فساد آنها خواهد گردید با اینکه تعدد آفریدگار ممتنع ذاتی و هم چنان نظام جهان و سائر عوالم که اثر یگانگی اوست نیز محسوس میباشد.

و نیز مانند کریمه «لَيْسَ أَشْرَكَكَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» که در مقام بیان ملازمه و رابطه شرک اعتقادی با حبط و بطلان مقامات انسانی است و برای مبالغه بطور مخاطبت با رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم این حقیقت را بیان فرموده است با اینکه شرط ممتنع ذاتی میباشد زیرا انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۱۸

مقام رسول صلی الله علیه و آله و سلم اقصی مرتبه تعلق بافریدگار بوده و در این صورت ممتنع است که انقلاب یافته و در نتیجه شرک رابطه عبودیت او گسیخته شود.

«الَّذِينَ آمَنُوا هُمُ الْكِتَابُ يُتْلُوهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» کریمه مبنی بر آنستکه از گروه یهود و نصاری فقط آنانکه تورا و انجیل را خوانده و پیروی نموده بقرآن کریم نیز ایمان آورده‌اند.

جمله موصول وصله مبتدا می‌باشد، کتاب الف و لام آن عهد و مفعول دوم جمله و محتمل است تورا و انجیل و یا قرآن کریم باشد.

«يُتْلُوهُ» بهیئت مضارع و جمع و مصدر آن تلاوت و عبارت از پی در پی خواندن است و بقرینه سیاق عبارت از فهمیدن و پیروی کردن می‌باشد و جمله فعلیه برای موصول صفت و یا حال است بدین تناسب تأویل با اسم فاعل میشود و ضمیر مفعول راجع بکتابست. «حَقَّ» صفت مشببه و صفت برای مفعول مطلق محذوف و تصریح بآنستکه تلاوت عبارت از حقیقت و نتیجه آن بوده که عقد قلبی و پیروی باشد.

«تِلَاوَتِهِ» اسم مصدر و مجرور و مضاف الیه و ضمیر مجرور راجع بکتابست.

«أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» اولئک مبتدا و مبنی بر حصر است و جمله فعلیه بهیئت مضارع بر تلبس و اتصاف بایمان دلالت دارد و خبر برای اولئک می‌باشد و ضمیر مجرور راجع بکتاب است و مجموع جمله خبر برای موصول (الَّذِينَ آمَنُوا هُمُ الْكِتَابُ) می‌باشد و محتملست ضمیر مجرور راجع بقرآن کریم باشد و بر هر دو تقدیر استفاده میشود که ایمان بتورا و یا انجیل و عقد قلبی و پیروی از هر یک از آندو سبب تصدیق دین اسلام و ایمان بقرآن کریم خواهد شد.

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» کریمه تصریح بنقیض جمله سابقه است یعنی کفر و انکار اعتقادی نسبت بکتاب آسمانی و هم چنان تکذیب قرآن کریم سبب خسران و زیان دنیوی بوده و منتهی بعقوبات ابدی خواهد شد.

«من» موصول و دارای معنی شرط، جمله «یکفر» بهیئت مضارع و مجزوم و فعل شرط می‌باشد و عبارت از کفر و انکار کتابهای آسمانی است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۱۹

«فَأُولَئِكَ» جمله جزائیه و ضمیر فصل «هم» مبنی بر تأکید و حصر می‌باشد «الْخَاسِرُونَ» بهیئت اسم فاعل و مصدر آن خسران که بمعنی زیان و شقاوت ابدی و حرمان از نعمتهای جاوید می‌باشد که پروردگار برای اهل ایمان آماده فرموده است.

کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که مراد از موصول در کریمه اوصیاء علیهم السلام می‌باشند و مراد از کتاب قرآن کریم است.

مفسر گوید: بلحاظ اینکه حقیقت تلاوت عبارت از تلقی آیات و درک حقائق قرآنی است لذا اختصاص بذوات قدسیه دارد.

ارشاد دلمی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در تفسیر کریمه فرمود: مراد کسانی هستند که آیات قرآنی را می‌خوانند و در آنها تفکر نموده و بمژده‌های آن امید داشته و از وعید و تهدید آن می‌ترسند و از وقایع گذشتگان پند گرفته و اوامر و نواهی آنرا پذیرفته‌اند.

و تلاوت قرآن عبارت نیست از حفظ آیات و خواندن عبارات و سوره‌های آن و دانستن اعشار و اخماس آن. هم چنانکه مردمان عبارات قرآن را حفظ کرده ولی حدود آنرا ضائع گذارده‌اند بلکه تلاوت آن فقط تدبر آیات قرآنی و عمل بآنهاست بر حسب کریمه «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ».

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» کریمه در مقام یادآوری نعمتهای بیشمار است که بر جامعه یهود ارزانی فرموده که سائر قبائل بشر از آن نعمتها محروم و بی‌بهره بوده‌اند.

و محتمل است تکرار کریمه بلحاظ امتنان بر جامعه یهود باشد بسبب این که پیشینیان آنان ایمان بتورا آورده‌اند و نیز سبب ترغیب

آنان بگرویدن بدین اسلام گردد.

«أَذْكُرُوا» بهیئت امر و مبنی بر ارشاد و امتنان است و اسم مصدر آن ذکر و عبارت از یادآوری موهبتی است که سبب سپاسگزاری گردد.

«نِعْمَتِي» اسم مصدر و مضاف بضمیر و عبارت از فضل نفع و موهبتی است که شایسته انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۲۰ شکر و سپاسگزاری باشد و نقیض آن نعمت بوده که عبارت از ضرر و زیانی است که بر مورد شایسته متوجه گردد. «الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» جمله وصف و محل آن منصوب و تأکید آنست که موهبت الهیه بوده و شایسته سپاسگزاری میباشد. «وَأَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» جمله نیز مبنی بر اهتمام بشأن نعمتهائی است که بر جامعه یهود ارزانی فرموده و نیز تأکید در سپاسگزاری است.

«فَضَّلْتُكُمْ» بهیئت ماضی و متکلم و مصدر آن تفضیل تعدیه و عبارت از نعمتهائی است که سبب برتری و امتیاز جامعه یهود از سائر قبائل بشر گردد مانند فضیلت نبوت و پیامبری و حکمفرمائی که در سلسله بنی اسرائیل مقرر فرموده است. «عَلَى الْعَالَمِينَ» متعلق بجملة متصله و بتقریبی که ذکر شد استفاده میشود هنگامی که جامعه یهود مشمول نعمت‌ها و فضیلتها بوده‌اند سائر قبائل جامعه بشر محروم و بی‌بهره از آن نعمتها بوده‌اند و بدین تناسب مراد از کلمه «الْعَالَمِينَ» سائر قبائل بشر در همان ادوار است که مفضول جامعه یهود بوده‌اند.

«وَأَنْتُمْ يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا» کریمه بر حسب سیاق مبنی بر تهدید جامعه یهود است و تکرار آن نیز مبنی بر تأکید آنست که در پایان قسمتی از آیات کریمه (هشتاد آیه) که در باره بنی اسرائیل نازل شده یادآوری فرموده که انکار دین اسلام سبب کفران و ناسپاسی نعمتهای موهوبه بر آنها میباشد و ضمناً لوازم ذاتی نشئه رستخیز را اعلام فرموده که وسائل طبیعیه این جهان در آن حکمفرما نخواهد بود.

«اتَّقُوا» بهیئت امر و جمع مبنی بر تهدید و بطور قضیه حقیقیه از زمان نزول کریمه میباشد و مصدر آن اتقاء که بمعنی پرهیز از عقوبات است.

«يَوْمًا» ظرف و منصوب و بقرینه سیاق عبارت از هنگام رستخیز میباشد.

«لَا تَجْزِي» بهیئت مضارع و صفت برای یوما و چون بحرف عن تعدیه شده بمعنی جلوگیری از ضرر و زیان میباشد «نَفْسٌ» مفرد نکره واقع در سیاق نفی.

«شَيْئًا» مفرد نکره و مفعول جمله است و بقرینه سیاق عبارت از عقوبات و تبعات انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۲۱

افعال ناشایسته‌ئی است که بسوء اختیار در دنیا اکتساب نموده و از شئون نفسانیه و صورت گناهکاران میباشد.

«وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عِدْلٌ» جمله بهیئت مضارع و مجهول و ضمیر مجرور راجع بنفس است عدل صفت مشبیه بمعنی برابر و مانند که بعنوان جریمه و غرامت داده شود.

«وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ» جمله معطوف و نافی و مصدر آن نفع که بمعنی سود است.

شفاعه اسم مصدر که بمعنی وساطت و درخواست عفو از گناه هنگام اجراء کیفر بر گناهکار میباشد و چون برهانا شفاعت در نشئه جزاء از شئون وساطت در تشریح و تکوین و از وظائف پیغمبران میباشد بدینجهت اختصاص باهل ایمان خواهد داشت و کفار بواسطه قطع رابطه اعتقادی از وسائط فیوضات الهیه در نشئه جزاء نیز از شفاعت پیغمبران محروم خواهند بود.

«وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ» جمله اسمیه و نافی و معطوف و ضمیر فصل برای تأکید است و جمله بهیئت مضارع و مجهول و جمع یعنی کفار هرگز یار و پشتیبان نخواهند داشت.

و کریمه مبنی بر اعلام ظهور و رشد آثار و تبعات و خیمه کفر است یعنی هم چنانکه در نشئه دنیا بسوء اختیار رابطه عبودیت خود

را از آفریدگار قطع نموده و از وسائط فیوضات الهیه (پیغمبران) پیروی ننموده‌اند یعنی طغیان و خودپرستی را پیشه کرده‌اند ظهور و رشد این رذیله نفسانیه آنستکه در نشئات دیگر از برزخ و قیامت و دوزخ از شمول رحمت عفو پروردگار و همچنین از شفاعت پیغمبران مأیوس بوده و همواره دچار تبعات عقائد فاسده و لوازم ملکات قبیحه نفسانیه خود خواهند بود و هیچ وسیله دفاع و یا عفو از اجراء کیفر نخواهند داشت.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۲۲

[سوره البقره (۲): آیه ۱۲۴] ... ص: ۳۲۲

اشاره

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴)

خلاصه ... ص: ۳۲۲

بیاد آور هنگامی که پروردگار ابراهیم را بوظائف بسیار دشواری (مانند اعمال حج و ذبح فرزند و دچار شدن بآتش نمود) آزمایش نموده و از عهده انجام آنها برآمد پروردگار فرمود که ترا پیشوائی مردمان برگزیدم ابراهیم درخواست نمود برخی از فرزندان من نیز موهبت فرما فرمود آری تنها بآنانکه شایسته باشند موهبت خواهم نمود زیرا عهد من هرگز بستمکاران نخواهد رسید.

شرح ... ص: ۳۲۲

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» کریمه مبنی بر اشاره با سرار است از جمله ذکر علل شایستگی برای منصب امامت و اینکه ستمگران هرگز شایسته آن نخواهند بود.

«إِذِ» ظرف زمان و بقرینه مخاطبه با رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم عامل آن جمله اذکر میباشد. «ابْتَلَىٰ» بهیئت ماضی و مصدر آن ابتلاء و از آن ماده است بلاء و بلوی و بلئه و بقرینه سیاق عبارت از آزمایش کمالات نفسانیه بوسیله پیشنهاد وظائف دشواری است که پس از انجام آنها شایستگی و کمال نفسانی شخص مورد آزمایش را بعرضه ظهور درآورد.

«إِبْرَاهِيمَ» اسم عجمه و سریانی که در آن لغت بمعنی پدر مهربانست و مفعول انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۲۳ جمله بطور لزوم بر فاعل مقدم داشته شده زیرا ضمیر کلمه «رَبُّهُ» راجع بمفعول است و بر تقدیر آنکه فاعل مقدم داشته شود ضمیر آن بمتأخر لفظی و رتبی راجع خواهد بود و این برخلاف قواعد ادبی است. و ابراهیم ملقب بخلیل الرحمان فرزند تارخ فرزند آزر فرزند با خور فرزند شاروخ فرزند ارغو فرزند فالغ فرزند عابر فرزند شالخ فرزند ارفخشد فرزند سام فرزند نوح پیغمبر علیه السلام میباشد.

و لفظ جلاله «رَبُّهُ» فاعل جمله و مرفوع است. ربّ صفت مشبیه بمعنی پروردگار و مضایف آن مربوب که بمعنی پرورش یافته میباشد و اضافه آن بضمیر مفعول نظر بتشریف و امتنان بر ابراهیم است و مبنی بر اینکه همه کمالات او از موهبتهای پروردگار است از جمله آنکه او را بمعرض آزمایش آورده و رستگار فرمود.

«بِكَلِمَاتٍ» با حرف تعدیه و یا سببیه. کلمات جمع کلمه از ماده کلم بمعنی جرح و تاثیر است و بدین تناسب بر گفتار کلمه گفته میشود که از عقیده قلبی و کمال وجودی گوینده کشف نموده و نیز تاثیر در نفس شونده مینماید.

و در مورد کریمه بقرینه سیاق عبارتست از وظائف عبودیت و پیمانهای دشواری که پروردگار بدان وسیله کمالات نفسانیه و ثبات ایمان ابراهیم را امتحان و آزمایش فرمود و بوسیله انجام آن وظائف لیاقت و شایستگی او را که منظور از اختبار بود بعرصه ظهور درآورد.

و محتمل است مراد از کلمات خصال ممدوحه‌ای باشد که در آیات کریمه ذکر شده همچنانکه از ابن عیّاس روایت شده که پروردگار بوسیله سی خصلت از وظائف اسلام ابراهیم را امتحان نمود و از عهده انجام آنها برآمد و نیز او را از ردائیل صفات پاک نمود بشهادت کریمه «وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى»: و از خصال پسندیده ده صفت آنرا در سوره براهه ذکر نموده. «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ» تا آخر کریمه و ده خصلت فاضله از آنرا در کریمه «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» تا آخر کریمه و ده خصلت آنرا در سوره المؤمنون «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» تا کریمه «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ» ذکر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۲۴ فرموده است.

و نیز محتمل است که مراد از کلمات مأموریت ابراهیم بذبح فرزند خود اسماعیل باشد بر حسب کریمه «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» صافات: ۱۰۲ و کریمه «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ» صافات: ۱۰۵ زیرا کریمه تصریح فرموده است که واقعه امر ابراهیم بذبح فرزند خود اسماعیل بلاء و اختبار دشواری بود.

و نیز دچار شدن ابراهیم بعقوبت آتش نمرود بر حسب کریمه «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» انبیاء: ۷۰ و دیگر آنکه ابراهیم کنیز خود هاجر و فرزند کودک خود اسماعیل را بامر پروردگار از شام بدر برد و در بیابان سوزان مکه معظمه آن دو را تنها نهاد و خود برگشت.

تفسیر برهان از شیخ صدوق از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده در تفسیر کریمه که مراد از بعض کلمات یقین ابراهیم است بر حسب کریمه «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» انعام: ۷۶.

و نیز اعتقاد ابراهیم بازلت آفریدگار و یگانگی او است و نیز تبری او از شرک هنگامی که بستارگان و ماه و آفتاب نظر نمود و بغروب هر یک بیدایش و حدوث آنها استدلال کرد و نیز بسبب حدوث آنها بازلت آفریدگار معتقد شد.

و نیز شجاعت او است نظر بتعریض بر بت پرستان بر حسب کریمه «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» انبیاء: ۵۲ و نیز حلم ابراهیم است بشهادت کریمه «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» هود: ۷۵.

و نیز سخاوت اوست بر حسب کریمه «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ» ذاریات: ۲۴ و نیز اعراض او از خویشان خود بر حسب کریمه «وَاعْتَرَلَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» مریم: ۴۸.

و از جمله مداومت او بامر بمعروف و نهی از منکر بر حسب کریمه «يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا»

مریم: ۴۲. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۲۵

و نیز توکل او بافریدگار بود بر حسب کریمه «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ» شعراء: ۸۱.

و از جمله پیش آمد ناگوار بر ابراهیم هنگامی بود که او را در منجنیق گذارده و بسوی آتش پرتاب نمودند.

و از جمله ماموریت او بذبح فرزندش اسماعیل بود.

و نیز تبری او از شرک بر حسب کریمه «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» آل عمران: ۶۷.

و از جمله مداومت او بهمه طاعات و اداء وظائف عبودیت بود بر حسب کریمه «إِنَّ صِيْلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ» انعام: ۱۳۶.

و نیز محتمل است که کلمات عبارت باشد از وظائف بسیاری که در آیات کریمه بعد ذکر فرموده است. «فَأَتَمَّهُنَّ» جمله تفریع و مبنی بر گواهی آنکه ابراهیم قیام بآداء وظائف عبودیت نمود و امتحان را بطور کامل پایان رسانید اتم بهیئت ماضی و مصدر آن اتمام و بقرینه سیاق عبارت از قیام بشؤون امتحان و آداء تکالیف است و ضمیر فاعل راجع بابراهیم می‌باشد و ضمیر مفعول راجع است بکلمات همچنانکه کریمه «وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى» نجم: ۳۷ نیز گواهی داده است. و محتمل است ضمیر فاعل در جمله «فَأَتَمَّهُنَّ» راجع باشد بکلمه ربّه و جمله تفریع و مترتب بر جمله «ابتلی» باشد یعنی بتوفیق پروردگار ابراهیم قیام بآداء وظائف نمود و شایستگی او بعرضه ظهور در آمد.

«قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» کریمه خطاب بابراهیم و مبنی بر امتنان و تشریح منصب امامت است برای او در اثر شایستگی که از او بعرضه ظهور آمد.

جاعل از صفات فعل تشریحی پروردگار است و صفت تشریح عبارت از راهنمایی بشر بسوی سعادت و فضائل اخلاق می‌باشد یعنی بوسیله تشریح وظائف عبودیت و ارشاد بروابط حقوقیه و احکام سیاسیّه جامعه بشر را بسوی سعادت سوق میدهد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۲۶

و از جمله شؤون تشریح موهبت منصب نبوت و پیامبری و رسالت و امامت می‌باشد یعنی مردمان شایسته را برگزیند و برای تبلیغ شرائع الهیه و تعلیم وظائف عبودیت بسوی مردم بفرستد للناس متعلق بکلمه اماما می‌باشد.

«إِمَامًا» بکسر همزه بر وزن فعال مرادف با کلمه «من یؤتم به» یعنی کسی که شایسته است که مردمان از عقائد و اخلاق و رفتار او پیروی نمایند و مفعول دوم برای کریمه «جَاعِلُكَ» می‌باشد و بر حسب ظاهر و بقرینه سیاقیه کریمه در مقام تشریح است یعنی بدین وسیله منصب امامت را بابراهیم موهبت فرموده و قبل بر آن فاقد آن منصب بوده است زیرا چنانچه امامت از لوازم نبوت و یا رسالت باشد پس از نیل بآن مناصب، تشریح بعضی لوازم آنها لغو و بیهوده می‌باشد.

و نیز اسم فاعل در صورتی متعددی بمفعول دوم میشود که بمعنی حال و استقبال باشد و در مورد کریمه مبتنی بر آنستکه در مقام تشریح منصب امامت باشد نه در مقام اخبار بآن.

و نیز بقرینه اینکه کریمه بطور مخاطبه می‌باشد شاهد آنستکه در آن هنگام ابراهیم شایسته وحی بوده یعنی دارای مقام نبوت و پیامبری و رسالت بوده زیرا بجز نبی و رسول شایسته وحی و مخاطبه با آفریدگار نمی‌باشد.

و نیز بقرینه متصله که پس از موهبت منصب امامت باو، برای برخی از فرزندان خود نیز درخواست نمود (قال و من ذرّیتی) شاهد آنستکه در آن هنگام داری فرزند بوده است.

و نیز بقرینه کریمه «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ» ابراهیم: ۴۱ که در هنگام کهن سالی و پیری دو فرزند باو موهبت شد.

و نیز بشهادت کریمه «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ» هود: ۷۳ مبنی بر اینکه هنگام بشارت فرزند باو با ملائکه و فرشتگان گفتگو مینمود و شاهد آنستکه در آن هنگام داری منصب رسالت بوده.

و بدین قرائن متصله و سیاقیه استفاده میشود که منصب امامت غیر از منصب پیامبری و رسالت می‌باشد و عبارت از شایستگی مخصوصی است برای پیشوائی و هدایت انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۲۷

جامعه بشر، و حقائق نبوت و رسالت و امامت از مناصب الهیه و احاطه بر شؤون هر یک خارج از عقول قاصره می‌باشد. و بر حسب کریمه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» بنی اسرائیل: ۷۴ ناچار برای مردمان پیشوایانی خواهد بود که در روز جزا معترف آنان باشند زیرا همچنانکه در عالم دنیا ناچار در سیر و سلوک و معیشت خود پیشوائی داشته در قیامت نیز بهمان صورت و

چگونگی محشور شده و معرّف آنان خواهد بود.

و از کریمه استفاده میشود که در جامعه بشر همواره باید امام و پیشوائی چه از سلسله انبیاء و یا رسولان و یا از اوصیاء باشد که مردمان در امور دین و دنیای خود از آنها پیروی کنند و در روز جزاء نیز معرّف و شعار آنان باشند.

«قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» کریمه مبنی بر درخواست ابراهیم موهبت منصب امامت راست برای برخی از فرزندان خود که همواره پیشوایان جامعه بشر باشند و بدیهی است که حکایت کریمه مبنی بر اعلام آنستکه درخواست او پذیرفته شده است و نیز این موهبت اختصاص بفرزندان ابراهیم دارد.

«وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» و او عاطفه و جمله معطوف بضمیر مفعول «جاعلك» و چون در مقام درخواست بوده بمنزله «و اجعل من ذُرِّيَّتِي أُمَّةً» میباشد.

«من» حرف تبعیض ذرّیه بمعنی نسل و فرزند میباشد و بدو تشدید بر وزن فعلیه و یا فعوله از ماده ذرّ بتشدید گرفته شده که بمعنی جدائی ماده تناسلی از انسان است و یا از ماده ذرّ که بمعنی خلق میباشد و همزه آن بر تقدیر ذرّ و یا راء سوم آن بر تقدیر ذرّ قلب بیاء و ادغام شده است.

و از جمله «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» بقرینه سیاق استفاده میشود که ابراهیم از پروردگار درخواست نمود که برای بعضی از فرزندان شایسته او نیز منصب امامت را مقرر فرماید.

زیرا ساحت ابراهیم منزّه است از اینکه درخواست نماید که خداوند همچو منصب سامی و ارجمند را برای همه فرزندان او و یا برای بعضی از آنان بدون قید و شرط مقرر فرماید. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۲۸

«قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» کریمه مبنی بر اجابت درخواست ابراهیم است با تصریح به این که منصب امامت عهد و پیمان الهی و دارای ارکان و موانع میباشد.

«لَا يَنَالُ» جمله نافی و مصدر آن نیل بمعنی رسیدن و یافتن چیز است و از آنست نائل یعنی شایسته برای امری و نقیض آن غیر نائل که بمعنی غیر صالح و ناشایسته میباشد و جمله «لَا يَنَالُ» بر حسب ماده و هیئت دلالت بر نفی صلاحیت ذاتی مینماید.

«عَهْدِي» فاعل جمله نافی و اسم مصدر و اضافه بضمیر متکلم شده و عبارت از منصب و امامت الهیه است که از شؤون نظام تکوین و تشریح و نصب خلیفه میباشد مانند عهد نبوت و پیامبری و رسالت که بمقتضای حکمت و تربیت جامعه بشر نمایندگانی نصب و اعلام فرماید و از جمله عهد و پیمانی است که در فطرت، پیروی از آنرا بر عهده بشر نهاده.

و عهد در کریمه مطلق است و شامل همه مراتب منصب نبوت و رسالت و امامت و وصایت میشود.

و از آن قبیل است مقام ولایت و اولویت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر جامعه اسلام بر حسب کریمه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» احزاب: ۷ و هم چنان ولایت اوصیاء طاهرین علیهم السلام بر حسب کریمه «وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» نساء: ۶۳ و از آنست و ساطت در فیوضات تکوینیه و تشریحیه و مقام شهادت بر حسب کریمه «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا لِتُكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِدًا» بقره: ۱۳۷.

و مناصب الهیه عبارت از حقائق از اسرار غیر متناهیه عبودیت است که نسبت بیکدیگر عامّ و خاصّ مطلق و یا من وجه میباشند و مجرد اختلاف الفاظ نیست.

و حقیقت عهد و پیمان متقوم بدو طرف میباشد یعنی در برابر موهبت منصب الهی و وظائف دشواری نیز بر عهده نمایندگان نهاده شده.

هم چنانکه کریمه «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِيثَاقًا غَلِيظًا» احزاب: ۸. و از آن بميثاق غلیظ یعنی پیمان مؤکد تعبیر فرموده است که با کمال سعی و کوشش در مقام اداء وظائف محوله انوار

درخشان، ج ۱، ص: ۳۲۹

و تبلیغ احکام الهیه و سوق جامعه بشر بسوی سعادت برآیند.

«الظَّالِمِينَ» مفعول جمله و تعلیل برای جمله «لَا يَنَالُ» میباشد و تلویحا رکن و شرط برای شایستگی عهد الهی را بیان فرموده است. و ذکر عنوان ظالم (ستمکار) بیان مانع ذاتی و سبب عدم لیاقت برای نیل منصب الهی است یعنی مباشرت و ائتصاف برذیله ظلم بطور اطلاق مانع خواهد بود از نیل بعهد و ودیعت الهیه.

و ظاهر از سیاق کریمه، ظلم و تجاوز از حدود عبودیت است که شامل همه گونه ستم در حقوق اجتماعی و فردی و تقصیر در اداء وظائف الهیه میشود و اقصی مرتبه ظلم انکار یگانگی آفریدگار است گرچه اندک زمانی باشد و مرتبه نازل آن طغیان عملی و تقصیر در اداء وظائف عبودیت میباشد.

و کریمه بر حسب تعلیل تنفیذ فرموده است حکم عقل را به این که ظالم بقول مطلق از موهبت منصب و ودیعت الهی محروم خواهد بود یعنی هر مرتبه‌ئی از ظلم و ستم شایستگی برای نیل منصب الهی را سلب خواهد نمود.

و از ذکر تعلیل و قید کلمه «الظَّالِمِينَ» از نظر تقابل تلویحا استفاده میشود که شایسته برای عهد و پیمان الهی فقط صالح بطور اطلاق میباشد یعنی خالص در مقام عبودیت که هرگز مشوب بمرتبه‌ئی از ظلم اعتقادی و اخلاقی و افعالی نباشد و نسبت بودائع الهیه و وظائف عبودیت خیانت ننموده و در اداء آنها نهایت سعی را معمول دارد.

و کریمه «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» یونس: ۳۵- بهمین حقیقت اشاره و با ذکر برهان حصر فرموده است زعامت و پیشوائی جامعه بشر را بآنانکه دارای هدایت ذاتی و موهوبی میباشند که هرگز متزلزل و یا زوال پذیر نیست. ولی آنانکه هدایت ذاتی و موهوبی نداشته و از دیگران باید استفاده کنند هرگز برای هدایت و پیشوائی مردمان، شایسته نخواهند بود زیرا خود نیازمند به پیشوا میباشند. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۳۰

شیخ صدوق از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده در تفسیر کریمه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» فرمود کسی که بت را پرستش نموده و شرک بآفریدگار داشته گرچه اندک زمانی باشد هرگز شایسته امامت و پیشوائی نخواهد بود گرچه دین اسلام را پذیرفته باشد. و ظلم عبارت از تجاوز از حدود عبودیت میباشد و بزرگترین ظلم شرک بآفریدگار است بشهادت کریمه «إِنَّ الشُّرْكَ لَطُلْمٌ عَظِيمٌ» و هم چنان شایسته امامت نخواهد بود کسی که گناه صغیره و یا کبیره‌ئی مرتکب شده گرچه پس از آن توبه کند و همچنان فقط کسی شایسته اقامه حدود بر گناهکاران میباشد که خود بری بوده و استحقاق عقوبت نداشته باشد.

بدین جهت کسی شایسته مقام امامت و پیشوائی بشر نخواهد بود جز آنکه معصوم از لغزش و منزّه از همه گناهان باشد و عصمت شناخته نمیشود مگر بسبب تعریف و اعلام پروردگار بوسیله پیغمبر خود زیرا عصمت موهبت الهی است و مانند سیاهی و سفیدی نیست که دیده شود بلکه امر نفسانی و خلق پسندیده‌ئی است که شناخته نمیشود جز باعلام پروردگار.

کافی از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده: فرمود ابراهیم رسول بود ولی امام نبود تا هنگامی که پروردگار باو فرمود «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» پروردگار فرمود «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» یعنی هر که بت را پرستش نموده هرگز شایسته منصب امامت نخواهد بود.

و نیز کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که پروردگار ابراهیم را برای مقام عبودیت برگزید پیش از آنکه او را نبوت و پیامبری برگزیند و نیز او را نبوت و پیامبری برگزید پیش از آنکه او را برسالت برگزیند و نیز او را برسالت برگزید پیش از آنکه او را بخلت خود اختیار کند و او را بمقام خلت نائل نمود پیش از آنکه او را بامامت برگزیند و سپس فرمود «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا».

و چون این موهبت، بزرگ بود درخواست نمود «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» پروردگار فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» زیرا بی‌خرد و نادان هرگز

شایسته پیشوائی برای انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۳۱

پرهیزکاران نخواهد بود.

و نیز کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که پروردگار ابراهیم را بمقام عبودیت خود اختیار نمود پیش از آنکه او را نبوت برگزیند و او را بمقام نبوت برگزید پیش از آنکه او را برسالت اختیار نماید و او را برسالت انتخاب نمود قبل از آنکه او را بخلت برگزیند و او را بمقام خلت انتخاب نمود قبل از آنکه او را بامامت برگزیند و سپس فرمود «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» و از نظر بزرگی موهبت درخواست نمود یا رب «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

و نیز شیخ صدوق از عبد العزیز بن مسلم روایت نموده که روز جمعه هنگام ورود حضرت رضا علیه السلام در مسجد مرو حاضر بودیم گفتگو در امامت شد حضرت بعد العزیز خطاب نموده فرمود مردمان بی خرد غفلت دارند از دین خود و پروردگار قبض نفرمود روح رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مگر آنکه دین اسلام را کامل نمود و بر او قرآن را نازل کرد و در ضمن فرمود امامت بالاتر از آنستکه مردمان بعقول خود درک نموده و امام و پیشوائی برای خود برگزینند و امامت از جمله مناصبی است که پروردگار آنرا بابراهیم اختصاص داده است پس از نبوت و خلت او، و فضیلت او نیز بامامت او است بر حسب کریمه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» ابراهیم خلیل در حالی که خورسند بود عرضه داشت «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» و کریمه باطل نمود امامت و پیشوائی هر ظالمی را تا روز قیامت و منحصر نمود در باره کسانی که از هر گونه ردائل پاک و پاکیزه باشند.

و شیخ طوسی در کتاب امالی از طریق عامه از عبد الله بن مسعود روایت نموده که رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود من بدرخواست جد خود ابراهیم برسالت رسیده‌ام عرضه داشتیم یا رسول الله چگونه پیامبری تو بدعای او بوده؟ فرمود پروردگار وحی نمود بابراهیم «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» و از آن موهبت بسیار خورسند شد عرضه داشت بار الها از فرزندان من نیز امام خواهند شد؟ باری تعالی وحی فرمود که عهد امامت را بظالمان و ستمگران نخواهم واگذار. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۳۲

ابراهیم عرضه داشت کدام است ظالم که شایسته امامت نباشد؟ فرمود کسی که سجده برای بت نمود باشد هرگز او را بامامت نخواهم برگزید ابراهیم عرضه داشت مرا و فرزندان مرا حفظ نما از اینکه غیر تو را پرستش نمایم «وَاجْتَنِبِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّونَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ» و منتهی شد دعوت ابراهیم بمن و برادرم علی که هرگز برای بت سجده نکرده‌ایم و پروردگار مرا برسالت برگزید و علی را بوصایت و ولایت.

و نیز در کتاب مناقب از طریق عامه از عبد الله بن مسعود روایت شده که رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود من درخواست شده جد خود ابراهیم هستم عرضه داشتم یا رسول الله چگونه مسئلت شده جد خود هستی؟ فرمود دعوت ابراهیم از باری تعالی بمن و علی منتهی شد که هرگز بت را پرستش نکرده‌ایم بدین جهت مرا برسالت و علی را بوصایت برگزید.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۳۳

[سوره البقره (۲): آیات ۱۲۵ تا ۱۲۹] ص: ۳۳۳

اشاره

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۲۶) وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۷) رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ وَارِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ

الرَّحِيمِ (۱۲۸) رَبَّنَا وَابْعِثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۲۹)

خلاصه ص: ۳۳۳

بیاد آور هنگامی که خانه کعبه را زیارتگاه اهل ایمان و جای امن و پناه مردمان قرار دادیم و دستور داده شد که مقام ابراهیم را جایگاه پرستش (عبادت آفریدگار) و نماز قرار دهید، و از ابراهیم و فرزندش اسماعیل نیز پیمان گرفتیم که کعبه (خانه خدا) را از هر پلیدی دور و از آمیختگی بشرک پاکیزه و برای اهل ایمان آماده نمائید تا همواره برای طواف و زیست در آن آمده و بنماز و پرستش آفریدگار قیام کنند.

و نیز بیاد آور هنگامیکه ابراهیم درخواست نمود بار الها اطراف کعبه را شهر و جای آسایش مردمان و محل امن و پناه گاه قرار ده و روزی ساکنان آنرا که ایمان آورده‌اند فراوان گردان درخواست ابراهیم پذیرفته شد و هر که از مجاوران کعبه پس از فراوانی نعمت ایمان نیاورده و راه کفر بپیماید اگرچه از زندگانی دنیا او را اندکی بهره‌مند نمایم ولی در آخرت دچار آتش سوزان دوزخ خواهیم نمود که چه بسیار بد انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۳۴ جایگاهی است.

و نیز بیاد آور هنگامی که ابراهیم دیوار و بنیان خانه کعبه را بالا میبرد و فرزندش اسماعیل نیز او را کمک میکرد عرضه داشتند بار الها این خدمت را از ما بپذیر و آن را حرم امن خود قرار ده و تو درخواست بندگان را اجابت میفرمائی و بر همه اسرار دلها آگاه هستی.

و نیز ابراهیم و اسماعیل عرضه داشتند بار الها ما را تسلیم فرمان خود گردان و نیز گروهی از فرزندان ما را از بندگان شایسته خود قرار ده و روش بندگی و اعمال حج را بما بیاموز و انجام وظائف عبودیت را بر ما آسان بنما که تنها توئی بخشنده و مهربان. بار الها پیغمبری از فرزندان ما برانگیز که آیات کریمه تو را برای مردم بخواند و آداب پرستش و اخلاق پسندیده را بآنان بیاموزد تا بدینوسیله از عادات رذیله آنانرا پاکیزه سازد تنها توئی که بر هر چه خواهی توانا هستی و سعادت بشر را تامین و آماده می‌فرمائی.

شرح ص: ۳۳۴

«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ» کریمه مبنی بر تشریف کعبه معظّمه و تشریح حکم و جوب حجّ و اداء مناسک آن میباشد. «إِذْ» ظرف زمان و مبنی بر سکون و بر حسب سیاق کریمه خطاب بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و عامل آن جمله اذکر و محذوف است.

«جَعَلْنَا» بهیئت ماضی و متکلم و مصدر آن جعل بمعنی قرار دادن و بقرینه سیاق ممکن است جعل تکوینی و بمعنی آفرینش باشد یعنی مکان کعبه را شریف و محترم و شایسته آفریدیم و از جمله اثر و لازم شرافت ذاتی آن مکان آنستکه در مقام تشریح نیز در دیانت توحید اعمال و مناسک برای آن مقرّر شود چنانچه در دین اسلام مناسک حجّ انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۳۵ از ارکان عملیه ایمان قرار داده شده.

و نیز محتمل است بطور جعل تشریحی بوده باشد که از شؤون صفت تشریحی آفریدگار میباشد و عبارت از تشریح حکم و یا موضوع برای حکم است و بر این تقدیر جمله انشائیه و ظاهر سیاق نیز چنانست یعنی مبنی بر تشریح و انشاء حکم و ایجاب وظائف مناسک حجّ است و تعبیر بهیئت متکلم مع الغیر نیز مشعر بصدور از مقام ربوبی است که کعبه و مناسک آن از شعائر الهیه میباشد.

«الْبَيْتِ» الف و لام آن عهد بمعنی منزل و عبارت از محلی است که انسان هنگام تاریکی شب تا سپیده دم در آن زیست نماید و خفتن در آن مکان شرط صدق بیتوته نیست.

بیت از ماده بات بیت بیتوته گرفته شده که معنی شب را بسحر گذرانیدن میباشد و مراد کعبه است که ابراهیم بدستور پروردگار بناء نهاد و از نظر تشریف از شعائر الهیه شمرده شد و از آن تعبیر بیت عتیق فرمود در کریمه «وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» حج: ۳۴ بتناسب اینکه هنگام طوفان نوح از غرق و فرو رفتن در آب ایمن ماند و در کریمه «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي» بطور اضافه تشریفی بمقام ربوبی اسناد داده شده.

«مَثَابَةٌ لِلنَّاسِ» مثابه بفتح میم در اصل مَثُوبَةٌ بر وزن مفعله اسم مکان میباشد و او قلب بالف شده از ماده ثاب یثوب مثابه و ثوابا تاء آن نیز برای مبالغه و بمعنی مکانی است که مردمان برای زیارت و عبادت بدان سوی روی آورده و رفت آمد کنند و از خیرات و برکات آن بهرمنند شوند و از آنست ثواب بمعنی نتایج کارهای نیک که همواره از آنها برخوردار گردند.

و مثابه عبارت از زیارت گاه است یعنی مکان شریفی که برای اداء مراسم عبودیت و وظائفی در آن مکان مقرر شده و از آن تعبیر بمناسک حج میشود و همواره در موسم مخصوص مردمان بدان سوی روی آورده و وظائف حج و شعائر عبودیت را اجراء مینمایند. «لِلنَّاسِ» متعلق بکلمه مثابه و اسم جمع و مفرد آن انسان و مراد جامعه اسلام است که شایسته تشریف میباشد.

«وَأَمْنًا» معطوف و مفعول دوم جمله است و اسم مصدر از ماده امن یامن و بقرینه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۳۶ مورد از نظر مبالغه و بطور کنایه بمعنی فاعل و آمن میباشد یعنی هر که در آن مکان وارد شده و پناه آورده از خطر و عقوبت ایمن خواهد بود همچنانکه کریمه «أَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا» تعبیر فرموده یعنی مکان محترمی بوده که از آثار آن آنستکه هر که بآن پناه آورد از عقوبت و قصاص ایمن خواهد بود.

و جمله نیز در مقام تشریح آنستکه که کعبه حرم و مأمن یعنی مکان امن بوده که جنایتکاران تا هنگامیکه بدان مکان پناه برده از اجراء عقوبت ایمن خواهند بود و از جمله آثار این تشریف (تشریح حرم) آنستکه از جمله تروک حج منع صید و شکار حیوانات و قتل حشرات میباشد و از آن جمله منع از ستیز با یکدیگر و ایراد جرح و یا ریزش خونست.

و در زمان جاهلیت و قبل از تشریح دین اسلام مشرکان از شعائر دین ابراهیم و سیره اسماعیل علیهما السلام پیروی نموده و بدین شعار ملتزم بودند یعنی قاتل را در حرم عقوبت و قصاص نمیکردند و هر که بدان مکان محترم پناه میبرد از خطر و کیفر ایمن بود ولی کسی که در حرم مرتکب جنایت شود از عقوبت ایمن نخواهد بود زیرا که خود هتک حرمت حرم را نموده است و نیز از جمله آثار تشریف کعبه آنستکه از چهار جانب تا حدود میقات جزء حرم بشمار آمده است.

«وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» کریمه در مقام تشریح آنستکه یکی از ارکان مناسک حج صلاه در مقام ابراهیم میباشد. جمله «اتَّخِذُوا» بهیئت امر ارشادی و انشائیة و معطوف بجملة «جَعَلْنَا» که جمله انشائیة و مبنی بر تشریح حکم مناسک حج بطور اجمال بوده و بمنزله جمله «ثوبوا إلى البيت» میباشد و اتَّخِذُوا نیز در مقام تشریح جزء دیگر از مناسک است که عبارت از نماز طواف در مقام ابراهیم باشد و مصدر آن اتَّخَذَ و بقرینه سیاق عبارت از تأکید در ملازمت بعمل است.

«من» بیان. مقام اسم مکان و جمع آن مقاوم مفعول اول جمله و عبارت از جای اثر دو پای ابراهیم علیه السلام میباشد. مصلى بهیئت مفعول و اسم مکان از مزید فیه و مفعول دوم جمله است و مفاد جمله انشائیة انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۳۷ (اتَّخِذُوا مَسْجِدًا) آنستکه مقام ابراهیم را نماز گاه خود قرار دهید و استعاره لطیفی است از اینکه از جمله مناسک حج بجا آوردن نماز طواف در مقام ابراهیم میباشد.

«وَعَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ» کریمه نیز مبنی بر تشریح طهارت معنوی و ظاهری برای کعبه است در اثر شرافت تکوینی آن و معطوف بجملة «إِذْ جَعَلْنَا» و بهیئت ماضی و متکلم مع الغیر، و عهد عبارت از پیمان و فرمان میباشد و اسناد عهد بمتکلم بهیئت جمع

نظر شرافت فرمان ربوبی است. و گفته شده تناسب نام اسماعیل آن بوده هنگامیکه ابراهیم علیه السلام از پروردگار درخواست نمود که فرزندی باو موهبت فرماید عرضه میداشت «اسمع ایل» یعنی بار الها درخواست مرا بپذیر.

«أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي» بیان و تفسیر مورد عهد و پیمانست، طَهَّرَا بهیئت امر تشریحی و بنحو قضیه حقیقیه و مثنا و مصدر آن تطهیر تعدیه و مجرّد آن طهارت بمعنی پاکیزگی (امر ثبوتی) است یعنی آلوده بهیچ کثافت معنوی و مادی و ظاهری نمیباشد.

و مفاد جمله طَهَّرَا آنستکه همواره کعبه را از قذارات معنوی (ورود بت پرستان و گذاردن بت و شعار بت پرستی) و همچنان از کثافات مادی و ظاهری (منافرات طبع بشر مانند خون و میته و مانند آنها) پاک و پاکیزه بدارید هم چنانکه تکوینا با شرافت و طهارت آفریده شده است.

«بَيْتِي» بیت بمعنی منزل و از نظر تشریف اسناد بمقام ربوبی داده شده و مشعر بر تعلیل به این که بسبب شرافت تکوینی و طهارت ذاتی و نیز بواسطه اینکه در آفرینش بر سائر بقاع زمین و بر همه کرات جهان سبقت رتبی داشته بدین جهت دارای آثار و احکام گردیده و از شعائر الهیه بشمار آمده و اسناد بساحت قدس ربوبی داده شده است.

گفته شده که پس از بناگذاری خانه کعبه هنگام امر پروردگار (أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي) در خانه کعبه بت گذارده نشده و بت پرستان نیز در آن مکان رفت و آمد نمیکردند.

این شبهه از قصور نظر است زیرا کریمه «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي» بطور قضیه حقیقیه است یعنی مبنی بر تشریح طهارت کعبه است بر طبق شرافت تکوینی آن و نظر بتحقیق قذارت خارجی ندارد و بدین جهت همواره تشریح حکم طهارت در باره کعبه ساری است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۳۸

«لِلطَّائِفِينَ» متعلق بجمله طَهَّرَا. طائفین بهیئت جمع و مجرور و مفرد آن طائف از ماده طاف یطوف و اسم مصدر آن طواف و از افعال قصدیّه و عبادیه است یعنی بقصد عبودیت دور زدن در گرد مکانی است و جمله مبنی بر تشریح طواف است که از جمله مناسک طواف خانه کعبه میباشد که با طهارت معنوی (پاکیزگی از حدث) و ظاهری (پاکیزگی از خبث) وظیفه طواف را انجام داده یعنی بقصد عبادت در گرد خانه کعبه دور بزنند.

«وَالْعَاكِفِينَ» جمله معطوف و متعلق بطَهَّرَا میباشد و بهیئت فاعل و جمع و مجرور و مفرد آن عاکف و از آنست اعتکاف که امر قصدی و عبارت از توقّف و زیست در مکانی است بقصد عبادت.

«وَالرُّكَّعِ الشُّجُودِ» جمله معطوف رُكْع بتشدید وسط بر وزن قَصْر بهیئت جمع و مفرد آن راکع.

«الشُّجُودِ» نیز بهیئت جمع و مجرور صفت و مفرد آن ساجد و رکوع و سجود و جزء مهمّ و رکن نماز است و کنایه از نماز گذاران میباشد و از اطلاق کریمه استفاده میشود که بجای آوردن نماز درون خانه کعبه جائز است.

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که سؤال شد از وظیفه کسی که فراموش نمود هنگام حجّ و عمره دو رکعت نماز طواف واجب را در مقام ابراهیم بجای آورد.

حضرت فرمود چنانچه هنوز در مکه است دو رکعت نماز طواف را در مقام ابراهیم بجای آورد بر حسب کریمه «وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» و چنانچه از مکه بیرون رفته است امر نمیکنم که برگردد.

حلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که سؤال نمودم از کسی که طواف حجّ و یا عمره نموده و نماز طواف را فراموش کرد که در مقام ابراهیم بجای آورد. فرمود نماز طواف را بجا آورد گرچه پس از چند روز باشد بر حسب کریمه «وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» و مقام ابراهیم عبارت از مکانی است در مسجد الحرام که اثر فرو رفتگی پاهای ابراهیم در آن باقی و خارق عادت است که از او بجای مانده. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۳۹

عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود چه افتراء ناشایسته است گفتار اهل شام که پروردگار باسماں بالا رفت و

پای خود را بر سنگ بیت المقدس نهاد بلکه بنده شایسته او پای بر سنگی نهاده است و لذا امر نمود که در آن مکان نماز گذاریم. عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که سه سنگ از بهشت فرود آمد سنگ مقام ابراهیم و سنگ بنی اسرائیل و دیگر حجر الاسود که پروردگار آنرا بابراهیم موهبت فرمود در حالیکه مانند کاغذ سفید بود و بواسطه مس گناه کاران تیره و سیاه گردیده است.

شیخ طوسی از عبد الله بن مسکان از حضرت صادق علیه السلام روایت نمود: سؤال کردم از کسی که فراموش نمود که نماز طواف را در مقام ابراهیم بجای آورد فرمود نماز طواف را در پشت مقام بجا آورد بر حسب کریمه «وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى». و نیز ابن مسکان از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده چنانچه کسی از میقات اهل بلد خود گذشته باشد باید برگردد و نماز طواف را که فراموش نموده، در مقام ابراهیم بجای آورد زیرا فرمود «وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى».

تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده در تفسیر کریمه «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي» یعنی پاکیزه بنما خانه کعبه را از بت پرستان و آنان را از حرم بیرون بنما و پس از آنکه ابراهیم خانه کعبه را بنا نهاد و اعمال حج را بجای آورد بت پرستان نیز پیروی نموده آنرا مس میکردند بدین جهت پروردگار از پلیدی دست و روی مشرکان شکایت کرد:

پروردگار وحی فرمود که برای زیارت و طواف خانه مردمانی از جامعه اسلام برانگیزانم که دهان و دندانهای خود را بشویند.

کافی از حلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده در تفسیر کریمه «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي» که فرمود شایسته نیست مردمان داخل مکه شوند مگر آنکه خود را پاکیزه نموده و عرق بدن را شسته و از قذارات حدث نیز خود را پاکیزه کنند.

صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که راوی حلبی سؤال نمود که زنان نیز هنگامی که برسند نزد خانه کعبه باید غسل کنند؟ فرمود بلی کریمه فرمود «أَنْ انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۴۰»

طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ»

سزاوار نیست که داخل حرم شوند مگر آنکه با طهارت بوده و غسل کنند و بدن خود را نیز از چرک و عرق بشویند.

تفسیر مجمع از ابن عیّاس روایت نموده: سبب نزول کریمه آنستکه ابراهیم علیه السلام کنیز خود هاجر و کودک شیرخوار خود اسماعیل را بمکه آورد و آنان را در آنجا گذارد و برگشت مدّت زمانی گذشت قبیله بنی جرهم بدان محل آمدند و اسماعیل از آن قبیله همسری اختیار کرد و هاجر نیز از دنیا در گذشت و ابراهیم از زوجه خود ساره درخواست نمود که او را اجازه دهد بمکه برود و هاجر و اسماعیل را ملاقات کند ساره اجازه داد و شرط نمود که شب را در آنجا زیست نکند.

پس از آنکه ابراهیم بمکه آمد دید که هاجر از دنیا در گذشته بخانه اسماعیل آمد و بزوجه او گفت شوهر تو کجاست عرضه داشت بشکار رفته (اسماعیل برای شکار از حرم بیرون میرفت و پس از صید برمیگشت) ابراهیم فرمود آیا نزد تو چیزی هست که مرا مهمان کنی؟ زوجه اسماعیل عرضه داشت نزد من چیزی نیست ابراهیم فرمود هنگامیکه شوهر تو آمد سلام مرا باو برسان و بگو عتبه خانه خود را تغییر ده و از مکه بیرون آمد.

هنگامی که اسماعیل از شکار برگشت بوی خوشی بمشام او رسید بهمسر خود فرمود آیا کسی نزد تو آمد؟ زوجه او گفت بلی پیرمردی بدین صفات آمد اسماعیل فرمود چه گفت عرضه داشت سلام بتو رسانید و گفت عتبه خانه خود را تغییر ده بدین جهت اسماعیل همسر خود را طلاق گفته او را رها نمود.

ابراهیم پس از مدّتی بار دیگر از ساره اجازه خواست که بمکه برود و فرزندش اسماعیل را ملاقات کند بمکه آمد و بخانه اسماعیل در آمده بهمسر او گفت شوهر تو کجاست؟ عرضه داشت بشکار رفته و انشاء الله الان برمیگردد بفرمائید خدا تو را رحمت کند ابراهیم فرمود آیا نزد تو چیزی هست که مرا میهمان کنی؟ عرضه داشت بلی سپس شیر و گوشت آورد ابراهیم بآن دعاء خیر نمود و چنانچه نان و برنج و خرما نیز میآورد هر آینه در مکه از آنها نیز زیاد میشد.

ابراهیم بسوی مقام آمد و در طرف راست آن ایستاد و پای خود را بر آن محل انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۴۱ گذارد اثر پای او در آن مکان باقی ماند پس زوجه اسماعیل طرف راست سر و روی ابراهیم را بشست ابراهیم بطرف چپ مقام آمد و اثر پای او در آن محل باقی ماند تا اینکه طرف چپ سر و روی ابراهیم را نیز بشست. فرمود چون شوهر تو آمد سلام مرا باو برسان و بگو عتبه خانه تو نیکو و شایسته است.

هنگامی که اسماعیل برگشت بوی خوش پدر بمشام او رسید بهمسر خود گفت آیا کسی منزل ما آمد؟ عرضه داشت بلی مرد پیری که بسیار خوشروی و خوشبوی بود آمد سر روی او را شست و شوی نمودم و اینست اثر پاهای او در این مکان اسماعیل گفت او پدر من ابراهیم است.

تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام همین قضیه را روایت نموده و در پایان گفته که ابراهیم بهمسر اسماعیل فرمود هنگامی که شوهر تو آمد بگو پیر مردی آمد و تو را سفارش نمود که عتبه (درگاه) خانه‌ات نیکو است چون اسماعیل آمد و اثر پاهای ابراهیم را بدید خود را بر آن افکند و بسیار گریست.

تفسیر قمی در حدیث دیگر روایت نموده: ابراهیم از زوجه خود ساره در خواست نمود که اجازه دهد که بمکه برود ساره اجازه داد بشرط اینکه شب بیتوته نکند و برگردد بدین جهت ابراهیم از مرکب خود پائین نیامد راوی عرضه داشت چگونه میشود؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود زمین برای او پیچیده میشد.

و نیز تفسیر قمی از هشام از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که ابراهیم در بادیه شام سکونت داشت چون از هاجر دارای فرزند شد ساره غمگین گشت زیرا فرزندی نداشت و ابراهیم را آزار میرسانید بدینجهت پروردگار شکایت نمود وحی شد که زن مانند ضلع کج است چنانچه آنرا واگذاری با او میتوانی زندگانی نمائی و اگر آنرا باستقامت واداری خواهد شکست بدینجهت امر شد هاجر و اسماعیل را از بادیه شام بیرون برد عرضه داشت بکدام سوی آنها را ببرم؟ پروردگار فرمود بسوی حرم و جای امن و قطعه‌ای از زمین که آنرا نخستین بار آفریده‌ام و آن زمین مکه است.

جبرئیل نازل و ابراهیم و هاجر و اسماعیل را با براق بسوی مکه آورد بهر مکان انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۴۲ میرسیدند که دارای درخت بود ابراهیم میگفت در این جا فرود آئیم جبرئیل عرضه میداشت بگذر تا آنکه بزمین مکه رسیدند ابراهیم را در جای خانه کعبه فرود آورد در نزدیک آن محل درختی بود هاجر پرده‌ئی بر آن آویخت و در سایه آن نشست ابراهیم چون بساره وعده داده بود که زیست نکند و برگردد آنها را در آن مکان گذارده خواست برگردد هاجر عرضه داشت چگونه مرا با این کودک در بیابان سوزان تنها گذارده و میروی؟

ابراهیم فرمود پروردگار مرا امر فرموده که شما را در این مکان بگذارم او شما را کفایت خواهد نمود.

ابراهیم برگشت بسوی شام و چون بکوه ذی طوی رسید برگشته و بیازماندگان خود نگاه کرد عرضه داشت «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيِّ بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زُرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» تا آخر کریمه.

ابراهیم بسوی شام برگشت و چون آفتاب بالا- آمد اسماعیل تشنه شد و آب خواست هاجر برخاست و میان صفا و مروه گردش نموده و فریاد برآورد و بجهت دوری اسماعیل از نظرش ناپدید شد. روشنائی آب بدید گمان کرد که آبست بسوی وادی پائین آمد و چون باخر وادی رسید بار دگر اسماعیل از نظرش ناپدید گشت باز روشنائی آب در ناحیه صفا دید برگشت هفت بار چنان کرد و در جستجوی آب بسوی وادی دوان دوان پائین آمد و در بار هفتم در کوه مروه ایستاده با اسماعیل نظر میکرد دید از زیر پاهای اسماعیل چشمه آب نمایان شده هاجر آمد و نزد او نشست و در اطراف چشمه رمل و ریگ میریخت و آب زیادتی کرده و جاری میشد بدین تناسب چشمه زمزم نامیده شد.

و قبيله جرهم در عرفات منزل داشتند و چون در مکه چشمه آب پدیدار شد پرنندگان و حیوانات بیابان نزد چشمه میآمدند بنی

جرهم دیدند که حیوانات و پرندگان بدان سوی روی می‌آوردند آمده هاجر و کودکی را دیدند که در آن محل سکونت نموده و سایه افکنی ترتیب داده و چشمه‌ئی نیز پدید آمده بهاجر گفتند تو کیستی و این کودک کیست؟ هاجر گفت من کنیز ابراهیم خلیل الرحمان هستم و این کودک انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۴۳

فرزند او است پروردگار امر فرموده که ما را در این مکان بگذارد و برگردد.

گفتند اذن میدهی که ما نیز در این محل آمده سکونت کنیم هاجر گفت ابراهیم بیاید و از او کسب اجازه نمایم پس از سه روز که ابراهیم برای ملاقات آنها بمکه آمد هاجر عرضه داشت یا خلیل الله در این اطراف قبیله‌ئی از جرهم از تو درخواست دارند که بآنان اذن دهی آمده در نزدیکی ما سکونت کنند فرمود بلی اذن دادم.

و هاجر بقبیله بنی جرهم اجازه داد آنها آمده و خیمه‌های خود را بر پای داشتند هاجر و اسماعیل با آنها انس گرفتند و در بار سوم که ابراهیم بمکه آمد دید قبیله‌ای بدان مکان آمده خوشحال شد و هر یک نفر از آن قبیله دو گوسفند بآنها میدادند هاجر و اسماعیل بدان وسیله زندگانی میکردند.

چون اسماعیل بسنّ رشد و جوانی رسید باری تعالی امر فرمود بابراهیم که خانه کعبه را بنا کند عرضه داشت در کدام مکان؟ پروردگار فرمود همان محلی که آدم در آن فرود آمد و هنگام طوفان نوح علیه السلام آب زمین را فرا گرفت آن قطعه از فرو رفتن در آب ایمن ماند بدینجهت بیت عتیق نامیده شد.

ابراهیم نمیدانست که در کدام قسمت خانه کعبه را بنا گذارد جبرئیل در اطراف خانه خط کشید و حجر الاسود بابراهیم داده شد در حالیکه سفید بود چون دست مشرکان بآن رسید رنگ آن سیاه شد.

ابراهیم خانه را بنا میکرد و اسماعیل نیز از کوه ذی طوی سنگ می‌آورد و دیوار کعبه را نه ذرع بالا برد و محل حجر الاسود را جبرئیل نشان داد و آنرا نیز بنا گذارد و برای خانه دربی بسمت مشرق و دربی بسوی مغرب قرار داد که بدرج مستجار نامیده شد و بر سقف خانه چوب درخت از خرما افکنده و هاجر بر درب آن پرده‌ئی آویخت و در سایه آن می‌نشستند.

و پس از آنکه ابراهیم از بناء خانه فراغت یافت مقّرر شد که مناسک حج را بجای آورند جبرئیل در روز هشتم ذی حجه یعنی روز ترویبه نازل شد و بابراهیم گفت برخیز و آب بردار زیرا در منی و عرفات آب یافت نمیشود و بدان سبب آن روز ترویبه نامیده شد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۴۴

ابراهیم بسوی منی رفت و شب در آنجا زیست کرد و مانند آدم اعمال حج را بجای آورد سپس عرضه داشت. «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ» تا آخر کریمه.

از حضرت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که پروردگار در هر شبانه روز یکصد و بیست رحمت بر خانه کعبه نازل مینماید شصت قسمت از آن برای طواف کنندگان و چهل قسمت آن برای نمازگذاران و بیست قسمت آن برای ناظران بر آن مکانست.

«إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» کریمه مبنی بر حکایت پاره‌ئی از درخواستهای ابراهیم و از جمله در باره شعار خانه کعبه است که پروردگار اطراف و گرد آنرا مجمع عده‌ئی از مردمان و جای آسایش پاره‌ئی از اهل توحید قرار دهد که بدان وسیله سائر اهل ایمان از اقطار عالم برای اداء وظائف مناسک و زیارت خانه کعبه بدان سوی روی آورند و شهر مکه از شعار توحید گردد. و تلویحا از این درخواست و نظائر آن خصلت ستیه و روش درخشان ابراهیم (پدر مهربان) استفاده میشود و ضمنا شایستگی و لیاقت او را برای امامت و پیشوائی جامعه ایمان اثبات مینماید.

و این قبیل درخواست او که مشعر بر خصلت نیک او بوده یکی از کلمات الهیه بشمار آمده که پروردگار در نتیجه آزمایش او را پیشوائی جامعه توحید برگزیده زیرا شعار عبودیت او همواره چنان بوده که تأسیس دین توحید و اساس ارکان و شعائر آنرا از

پروردگار درخواست می‌نموده و این خصلت یگانه فضیلتی است که سبب شایستگی او برای مقام عالی امامت گردیده است. «وَ إِذْ قَالَ» اذ: اسم و ظرف زمان و بقرینه سیاق کریمه مبنی بر خطاب بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اعلام حالات و اخلاق ستیه ابراهیم است بدین قرینه عامل جمله زمانیه و اذکر می‌باشد و ضمناً بجامعه ایمان فاضله او را اعلام فرموده است. «رَبِّ» منادی بحذف حرف نداء و محل آن منصوب و کسره بر حذف یاء دلالت دارد و تعبیر بلفظ جلاله نیز مشعر بتعلیل است یعنی مقتضای ربوبیت و تنظیم نظام انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۴۵

توحید و تأسیس شعار ایمان چنانست که این درخواست پذیرفته شود. «اجْعَلْ» بهیئت امر استدعائی و مصدر آن جعل و بقرینه سیاق عبارت از آماده نمودن مبادی و علل درخواست می‌باشد که بر حسب جریان نظام طبع هر یک از آنها را بطور شایسته ایجاد و آماده فرماید. «هَذَا بَلَدًا آمِنًا» هذا اشاره باطراف و گرد خانه کعبه است که بر حسب طبع بیابان سوزان بی‌آب و بدون وسائل عمران می‌باشد بر حسب کریمه «بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ». «بَلَدًا» صفت مشبیه و مفرد نکره و مفعول دوم جمله بمعنی جای آثار و نشانه است و بلد بتناسب اینکه دارای آثار و بناهای زندگی مردمان است بر شهرستان گفته می‌شود.

و چون هنگام درخواست ابراهیم علیه السلام در اطراف کعبه آثار و بنائی برای سکونت مردم نبوده بدین تناسب بهیئت نکره تعبیر نموده است.

«آمِنًا» بهیئت فاعل و منصوب و صفت برای بلدا و مبنی بر درخواست دیگری است یعنی زیاده بر اینکه اطراف کعبه را جای سکونت عدّه‌ای از اهل توحید قرار داده شهر مکه را نیز در اثر مجاورت با کعبه از خطرات که بر سائر قطعات زمین روی آورد ایمن و محترم بدار (که دارای احکام و احترامات بسیاری باشد) همچنانکه خانه کعبه را بشرافت تکوینی نائل فرمودی. از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که روز فتح مکه فرمود: پروردگار هنگام آفریدن آسمانها و زمین مکه را محترم قرار داده و چنانست تا روز قیامت و هرگز خونریزی در آن برای کسی شایسته نیست چه در زمان گذشته و چه آینده جز برای من هنگام ورود و فتح شهر مکه (که از مشرکان انتقام کشم).

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود هر که داخل حرم شده و بآن پناه آورد ایمن از سخط پروردگار خواهد بود و هر حیوان وحشی و یا پرنده‌ئی که در حرم باشد ایمن است از اینکه دستگیر و یا آزار شود. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۴۶ و محتمل است «آمِنًا» بطور استعاره صفت باشد باعتبار ساکنان شهر مکه که در اثر مجاورت خانه کعبه همواره از خطرات ایمن باشند.

«وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ» جمله نیز مبنی بر درخواست آسایش برای ساکنان شهر مکه است که آنان را مورد توجه قلبی اهل توحید قرار داده و نیز میوه‌های گوناگون و وسائل آسایش آنان را آماده نماید جمله معطوف و مبنی بر درخواست دیگریست. «ارْزُقْ» بهیئت امر مبنی بر استدعاء و رزق عبارت از احتیاج معیشت انسانی بموادّی است که اجزاء آن متناسب با ترکیب مزاج باشد. أهله مفعول جمله و مشعر بتعلیل است که سکونت و مجاورت شهر مکه سبب استدعاء می‌باشد.

«مِنَ الثَّمَرَاتِ» من: حرف بیان «الثَّمَرَاتِ» جمع محلی بالف و لام و افاده عموم مینماید و مفرد آن ثمره که تاء آن برای وحدت و ثمر نیز اسم جنس است و عبارت از محصول نباتات و میوه‌های گوناگون می‌باشد.

و بقرینه سیاق شامل ثمرات قلوب اهل ایمان نیز میشود یعنی اهل ایمان محبت و رابطه قلبی با ساکنان شهر مکه داشته که زیارت خانه کعبه و ملاقات اهل مکه را ایجاب کند همچنانکه کریمه «فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» ابراهیم: ۴۰ باین حقیقت اشاره فرموده است.

«مَنْ آمَرَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ» جمله مبنی بر تفسیر کلمه اهل است یعنی برای خصوص اهل ایمان از ساکنان شهر مکه فراوانی نعمت را درخواست نموده زیرا شعار ابراهیم تأدب بآداب عبودیت بوده که رکن آن نیز تبری از شرک و مشرکان میباشد بدین نظر تلویحا مشرکان را استثناء نموده است.

و محلّ موصول وصله منصوب و بدل از کلمه «أَهْلَهُ» میباشد «مِنْهُمْ» حرف من تبعیض «بِاللَّهِ» متعلق بجمله متصله و بیان رکن اول ایمانست که شامل اعتقاد بیگانگی آفریدگار و نیز تصدیق وساطت پیغمبران میباشد زیرا مقتضای وساطت در فیوضات تکوینی و تشریحیه آنست که اعتقاد بآنان نیز از شئون ایمان بآفریدگار باشد.

«وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» بیان رکن دیگر ایمانست، الف و لام عهد و یوم عبارت از نشئه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۴۷ رستاخیز میباشد، الآخر بهیئت فاعل و توصیف آن نشئه باآخرت بتناسب آنستکه تاخر از نظام اختیار داشته یعنی شئون وجودیه مردمان از نعمتهای ابدی و یا نعمتهای همیشگی رشد افعال و ظهور ملکاتی است که در این جهان اکتساب نموده.

«وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتَعَهُ قَلِيلًا» جمله عطف تلقینی و مبنی بر قبول درخواست و زیاده میباشد و بمنزله «و ارزق من کفر» است. «فَأُمْتَعَهُ» فا تفریع و جمله بهیئت مضارع و متکلم و مصدر آن تمتیع تعدیه و ضمیر مفعول عائد بموصول است یعنی کسی که طریقه کفر و انکار را پیماید بر حسب رحمت اطلاق و نعمت گسترده بقدر شایستگی او فقط از نعمتهای ناچیز دنیا او را بهرمنند داشته زیرا بسبب کفر خود را از نعمتهای هدایت و رحمت بی پایان محروم نموده است.

و محتمل است جمله بنحو قضیه حقیقیه یعنی بنحو سریان و شامل مشرکان از اهل مکه و سائر مشرکان نیز بشود. قلیلا صفت برای مفعول مطلق محذوف.

«ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ» بیان نتیجه دیگر کفر است ثم حرف تفریع و تراخی «أَضْطَرُّهُ» بهیئت مضارع و متکلم و اضطرار مبالغه در گرفتاریست که رهائی نداشته باشد.

«عَذَابِ النَّارِ» اسم مصدر تعدیه مانند تعذیب یعنی سیرت قطع رابطه عبودیت در نظام اختیار عبارت از شایستگی عقوبات بی پایان میباشد.

«وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» جمله معطوف، بئس فعل ذمّ و ضمیر مستتر راجع است بعذاب که مخصوص بدمّ میباشد «الْمَصِيرُ» اسم مکان بمعنی زیستگاه ابدی و همیشگی است.

و جمله مبنی بر تهدید مشرکان از اهل مکه است که سکونت در آن و مجاورت کعبه سبب غرور آنان نشده و چنان پندارند که دارای منزلتی نزد پروردگار خواهند بود؟! و گفته شده که سبب درخواست ابراهیم آسایش را برای خصوص مؤمنان از اهل مکه (من آمن منهم بالله) آن بوده که قیاس نموده است رزق و آسایش دنیوی را بمنصب امامت بدین جهت پروردگار تذکر فرموده که رزق و آسایش دنیوی برای مؤمن و کافر گسترده و آماده است و مانند منصب امامت نمیشد.

و این گفتار از نظر قصور بسمو مقام ابراهیم میباشد بلکه بلحاظ آنستکه شعار انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۴۸ او تبری از شرک و مشرکان بوده و هم چنانکه از عموی خود آزر تبری و دوری نمود بشهادت کریمه «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ» توبه: ۱۱۵ تفسیر عیاشی از حضرت سجّاد علیه السلام روایت کرده که مراد از کریمه «مَنْ آمَرَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ» ما اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز دوستان و پیروان ما میباشند و مراد از کریمه «وَمَنْ كَفَرَ» منکران وصایت یعنی کسانی که از وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی نکردند.

و نیز عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده: بخدا سوگند ما ذریه ابراهیم و بقیه ذریه او هستیم.

تفسیر قمی نیز از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده بخدا سوگند ما بقیه عترت و فرزندان ابراهیم هستیم.

«وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ» کریمه مبنی بر حکایت آنستکه ابراهیم خانه کعبه را بدستور پروردگار بنا نهاد.

إذ ظرف زمان و عامل آن جمله و اذکر میباشد «يَرْفَعُ» بهیئت مضارع و مصدر آن رفع و بقرینه سیاق عبارت از بنا نهادن خانه کعبه است و تعبیر بهیئت مضارع بلحاظ هنگام مباشرت در بناء کعبه است و یا بلحاظ بقاء آثار و رفعت همیشگی آن میباشد هم چنانکه رفع در کریمه «فِي بُيُوتٍ أُنذِرَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ» نور: ۳۷ در رفعت معنوی استعمال شده است.

«الْقَوَاعِدَ» جمع و غیر منصرف و مفرد آن قاعده بمعنی اساس و پایه است که دیوار بر آن نهاده میشود و رفع قواعد عبارت از استوار نمودن اجزاء دیوار بر بنیاست.

«مِنَ الْبَيْتِ» من حرف بیان الف و لام عهد و عبارت از خانه کعبه است.

«وَإِسْمَاعِيلُ» معطوف شاید نکته تأخیر کلمه اسماعیل و فصل مفعول جمله (القواعد من البيت) آن باشد که ابراهیم مباشر بناء خانه کعبه بوده و فرزندش اسماعیل بر حسب روایات در آماده نمودن سنگ کمک می نمود.

کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که پروردگار امر نمود بابراهیم که خانه ار درخشان، ج ۱، ص: ۳۴۹

کعبه را بنا گذارد و سپس مناسک حج را بمردمان بیاموزد.

ابراهیم و اسماعیل روزی یک ساق دیوار خانه را بالا میبردند تا هنگامی که بجای حجر الاسود رسید کوه ابو قییس فریاد برآورد ای ابراهیم امانتی نزد من است و حجر الاسود را باو داده و در همان محل نهاد.

تفسیر برهان از حلبی روایت نموده که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد: پیش از بعثت رسول صلی الله علیه و آله اعمال و مناسک حج را بجای میآوردند؟ فرمود بلی و شاهد آن از قرآن کریم قول شعیب است هنگام تزویج دخترش بموسی «عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَّجٍ» و نفرمود «ثماني سنين» و نیز آدم و نوح اعمال حج را بجای آوردند و همچنان سلیمان بن داود با جن و گروهی از مردم و پرندگان و باد در اطراف کعبه طواف نمودند و نیز موسی بر شتر سرخ سوار بوده و بمکه آمد و مناسک حج را بجای آورد و می گفت لئیک لئیک.

تفسیر مجمع از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که اسماعیل اولین کسی است که بلغت عربی گفتگو نمود. ابراهیم هنگامی که دیوار خانه کعبه را بنا میکرد میگفت «های ابن» یعنی سنگ بده و اسماعیل میگفت «یا أبه هاک حجرا» یعنی پدر سنگ را بگیر و ابراهیم خانه را با سنگ بنا میکرد و فرزندش باو کمک مینمود «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا» جمله حالیه و بیان گفتار آنانست هنگام بنا که بار الها این عمل ناچیز را از ما بپذیر و آنرا حرم امن و بهترین شعار توحید و قبله اهل اسلام قرار ده و ما را بدین شرافت نائل فرما که قبله و شعار اهل ایمانرا بنا نهادیم.

«رَبَّنَا» منادی و منصوب تقبل بهیئت امر استدعائی و متعلق جمله ذکر نشده و از قرینه استفاده میشود که بناء کعبه است و از نظر تأدب و فروتنی نامی از عمل خود نبرده فقط چگونگی و آثار باقیه آنرا درخواست نموده‌اند.

«إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» جمله با تاکیدی که در بر دارد مبنی بر تعلیل برای درخواستهای گذشته و ضمیر فصل نیز برای حصر صفات حسنی در آفریدگار است.

«السَّمِيعُ» صفت مشبیه از اسماء واجبه و از شئون احاطه قیومیه است و بلحاظ انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۵۰

آگاهی بر شنیدنی‌ها اطلاق میشود، «الْعَلِيمُ» نیز از شئون احاطه قیومیه است که پروردگار بر موجودات امکانی دارد از جمله بر قلوب و منویات دلها آگاه میباشد.

و از کریمه استفاده میشود که درخواست قبول عمل عبادی از پروردگار نیز شعار عبودیت عمل عبادی را زیاده خواهد نمود.

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ» کریمه نیز مبنی بر درخواست و خصلت وجودی و خلقی و قولی ابراهیم و اسماعیل است هنگام بناء خانه کعبه «رَبَّنَا» منادی و منصوب «وَاجْعَلْنَا» جمله معطوف بجمله «تَقَبَّلْ مِنَّا» و تکرار ندای لفظ جلاله نیز مزید بر تاکید مقام عبودیت است و بهیئت امر استدعائی، و ضمیر مفعول اول میباشد و مصدر آن جعل و بقرینه سیاق عبارت از موهبت کمال وجودیست که

خارج از اختیار می‌باشد و فقط علل اعدادی آن اختیاری بوده.

«مُسْلِمِينَ لَكَ» بهیئت فاعل و مثناً مفعول دوم جمله و مفرد آن مسلم و از آنست اسلام و تسلیم و بقرینه مورد عبارت از کمال وجودی و اقصی مرتبه اخلاص در عبودیت است که تعلق وجودی و اعتقادی و اخلاقی بآفریدگار باشد و اسلام صفت نفسانیه و دارای مقامات اعتقادی و تخلقی و عملی است و هر یک نیز دارای مراتب بشمار می‌باشد ولی بقرینه اینکه صدور درخواست (و اجعلنا مسلمین لک) از ابراهیم خلیل رسول و صاحب دین حنیف و همچنان از اسماعیل رسول و ذبیح الله بوده خصوص مقام تسلیم وجودی و اقصی مرتبه اخلاص در عبودیت و تعلق بآفریدگار است که از موهبت‌های الهیه می‌باشد و شاهد بر آن تعبیر بکلمه لک (مسلمین لک) که مبنی بر حصر تسلیم و تعلق نسبت به آفریدگار و از موهبت‌های او بیندگان شایسته خود می‌باشد.

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ» کریمه مبنی بر درخواست دیگری از ابراهیم و اسماعیل است که پس از مسئلت از پروردگار مقام عالی عبودیت و زیاده بر آنرا برای خود. برای برخی از فرزندان خود نیز درخواست نموده تا هر دو را بدین شرافت و فخر نائل فرماید که اصل و اجداد آن گروه باشند. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۵۱

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا» جمله معطوف بضمیر مفعول در جمله «وَأَجْعَلْنَا» و مفعول اول است من حرف تبعیض «ذریئه» بمعنی نسل و فرزندان است و شرح ماده و اشتقاق آن گذشت و ضمیر مضاف الیه عبارت از ابراهیم و اسماعیل است که در بناء کعبه و درخواست‌های دیگر شرکت داشتند.

و بر حسب قرائن لفظیه و سیاقیه مراد از کلمه «مِنْ ذُرِّيَّتِنَا» رسول مکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء طاهرین او علیهم السلام می‌باشند که از فرزندان ابراهیم و اسماعیل هستند.

و تعبیر بعنوان «ذُرِّيَّتِنَا» نیز مشعر بافتخار بسمت ابوت بر آنان می‌باشد و از فرزندان اسماعیل یعنی از نژاد عرب جز رسول مکرم صلی الله علیه و آله برسالت مبعوث و برگزیده نشده است چه آنکه همه پیغمبران و رسولان که پس از ابراهیم بوده از نژاد اسحاق فرزند ابراهیم می‌باشند، «أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ» جمله مفعول دوم برای و اجعل می‌باشد «أُمَّةٌ» از ماده أمّ یوم گرفته شده که بمعنی قصد است و عبارت از گروه و جماعتی است که رابطه آنان با یک دیگر وحدت عقیده و غرض باشد و از ابراهیم خلیل نیز تعبیر بامت فرموده در کریمه «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ» النحل: ۱۲۰ «مُسْلِمَةٌ لَكَ» جمله صفت برای مفعول (أُمَّة) و بهیئت فاعل و تانیث آن باعتبار تانیث لفظی موصوف می‌باشد و مراد از عنوان «مُسْلِمَةٌ لَكَ» بقرینه لفظیه (مسلمین لک) و سیاقیه عبارت از گروهی است که شعار آنان اقصی مرتبه تسلیم نسبت بآفریدگار باشد که از موهبت‌های الهیه است و منطبق بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء طاهرین او علیهم السلام می‌باشد.

همچنانکه بطریق عامه و خاصه روایت شده که فرمود جدّ من ابراهیم همواره در باره من دعا نموده و بعثت و تشریح دین اسلام را از پروردگار درخواست میکرد.

و گفته شده که ظاهر از کریمه «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ» خصوص گروه مسلمانان از عرب و نژاد اسماعیل می‌باشد و این نظر بر حسب قرائن لفظیه و سیاقیه خلاف ظاهر است زیرا قرینه متصله آن جمله «وَأَجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ» می‌باشد و شایسته نیست انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۵۲

که ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح درخواست نمایند برای خود مطلق مرتبه اسلام را که امر مبتذل و مشوب بکفر اعتقادی و اخلاقی و جوارحی است.

زیرا گفته شد که اسلام و کفر هر دو از صفات نفسانیه و متقابل یکدیگرند و مراتب نازل از اسلام لامحاله مشوب بکفر اعتقادی و اخلاقی و افعالی بوده بلکه ابراهیم و اسماعیل مرتبه سامیه از اسلام و تسلیم را که امر موهوب الهیه است برای خود درخواست نموده‌اند بقرینه تعبیر بجممله «وَأَجْعَلْنَا».

و نیز تعبیر آنان بجمله و «مِنْ ذُرِّيَّتِنَا» مشعر بافتخار باین گروه از فرزندان خود می‌باشد.

و نیز ساحت ابراهیم و اسماعیل منزّه است از اینکه در باره گروهی که بسیاری از آنان دارای اعتقادات نازلّه از اسلام می‌باشند از پروردگار درخواستی نمایند و یا آنکه آن گروه سبب شرافت و فخر آندو باشند گذشته از این که گروهی از جامعه اسلام امت ظالمه خوانده شده‌اند بسبب ستمهای بیشماری که بر عترت طاهره رسول مکرم صلی الله علیه و آله روا داشتند و هرگز ستمگریهای آنان فراموش نخواهد شد.

«وَأَرْنَا مَنَاسِكَكُنَا» کریمه مبنی بر حکایت پاره‌ئی از درخواستهای ابراهیم و اسماعیل هنگام بناء کعبه است که اعمال و روش زیارت و تعظیم کعبه را بما تعلیم فرما که نسبت بساحت قدس تو اظهار عبودیت نموده و آنرا شعار خود و اهل توحید قرار دهیم.

«وَأَرْنَا» جمله معطوف و بهیئت امر استدعائی و ضمیر مفعول آنست و مصدر آن ارائه تعدیه و ناقص یائی و مجرّد آن رؤیت که بمعنی دیدن است و بقرینه سیاق عبارت از تعلیم و ارشاد بحقائق و وظائفی است که ابراهیم و اسماعیل بقلب خود بیابند و بآنها پی برند.

«مَنَاسِكَكُنَا» مفعول دوم جمله و جمع منسک اسم مصدر از ماده نسک گرفته شده که بمعنی اظهار عبودیت است و بدین تناسب بر قربانگاه منسک گفته میشود که جای عبودیت و شعار فداکاریست و مناسک کنایه است از وظائف زیارت کعبه و شعار عبودیت در آنمکان نسبت پروردگار و محتمل است که منسک اسم مکان و مراد مقامات متبرکه که انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۵۳

از قبیل صفا و مروه و عرفات و مشعر و منی و مواقف و کیفیت وظائف آنها باشد.

و اضافه مناسک بضمیر متکلم و فاعل نیز مشعر بر آنستکه زیارت کعبه از شعار عبودیت می‌باشد که خود بجای آورده و بطور تحقق بمقام ناسک نائل گردیم و جامعه توحید را نیز تعلیم نمائیم.

«وَتُبَّ عَلَيْنَا» کریمه مبنی بر حکایت درخواست بیشترین از پروردگار یعنی اعمال و درخواستهای آنانرا سبب فضل بیشتری فرماید. جمله معطوف بکریمه و اجعلنا «تب» بهیئت امر استدعائی و اسم مصدر آن توبه که بمعنی رجوع و برگشت بسوی پروردگار است و در کریمه بلحاظ اینکه بحرف علی تعدیه شده عبارت از درخواست تحکیم رابطه قلبی و تشبه اخلاقی بآفریدگار می‌باشد.

و حقیقت توبه اولیاء و مقربان در اثر توجه بمذلت و جودی خود و خشیت از پروردگار می‌باشد که در مقام درخواست فضل و تقرب برآمده و بسبب مسئلت و جودی و حالی شایسته موهبت خواهند بود.

و بدین تناسب بحرف علی تعدیه میشود که سبقت فضل از مقام ربوبی بوده و در مورد شایسته که دارای مسئلت و جودی بوده تنزل و ظهور یافته است و در صورتی که ماده توبه و اشتقاق آن بحرف الی تعدیه شود بمعنی پشیمانی خاطر از ارتکاب گناهان و لغزشها می‌باشد مانند کریمه «فَتَوَبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ» و تعبیر بحرف الی نیز بدین تناسب است که در اثر ارتکاب گناه رابطه عبودیت گسسته شده و از رحمت پروردگار دور و شایسته نعمت و عقوبت گردیده و بوسیله توبه و پشیمانی رابطه سابقه را اعاده نموده و برحمت باز میگردد.

«إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» جمله با تأکیدی که در بر دارد از ضمیر فصل و ذکر صفات کامله مبنی بر تعلیل است یعنی مسئلتهای خود را بصفات باری تعالی استناد نموده زیرا ارشاد بمراتب مختلفه توبه از شئون رحمت الهیه است که از فضل خود توجه بندگانرا می‌پذیرد.

و ذکر صفت رحیم نیز شاهد آنستکه تشریح مراتب بیشمار توبه بندگان و نیز قبول انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۵۴

آن از آثار رحمت خاصه می‌باشد.

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ» کریمه مبنی بر دعاء ابراهیم و اسماعیل است که بعثت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و تشریح دین اسلام و نزول قرآن کریم را از پروردگار درخواست نمودند.

«رَبَّنَا» منادی و منصوب جمله «وَأَبْعَثْ» معطوف بهیئت امر استدعائی و اسم مصدر آن بعثت بمعنی برگزیدن و برانگیختن است فیهم ظرف و متعلق جمله متصله و بر حسب قرینه سیاق و اینکه هنگام بناگذاری کعبه است ضمیر فیهم عبارت از ساکنان شهر مکه است که آسایش آنانرا در کریمه «وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ» درخواست نمودند.

«رَسُولًا» صفت مشببه بمعنی مفعول و برگزیده است «مِنْهُمْ» من حرف تبعیض. مراد پیغمبری است که از زمره ساکنان شهر مکه میباشد.

هم چنانکه از رسول مکرم صلی الله علیه و آله بطریق عامه و خاصه روایت شده که میفرمود جدّ من ابراهیم از پروردگار بعثت مرا مسئلت نموده و نیز عیسی مسیح رسالت مرا بشارت داده است.

در تفسیر مجمع روایت نموده از رسول مکرم صلی الله علیه و آله که جدّ من ابراهیم رسالت مرا از پروردگار درخواست نموده و نیز عیسی رسالت مرا بشارت داده بر حسب کریمه «وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» الصّف: ۶ و از فرزندان اسماعیل ذبیح پیامبر صاحب شریعت و کتابی بسوی جامعه بشر برگزیده نشده جز رسول مکرم صلی الله علیه و آله.

تفسیر قمی فرمود- در ذیل کریمه- یعنی از فرزندان اسماعیل پیغمبری را برانگیز و بدین جهت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود جدّ من ابراهیم رسالت مرا از پروردگار درخواست نموده.

«يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ» جمله فعلیه مبنی بر توصیف شأن رسول، و محلّ آن منصوب است یتلو بهیئت مضارع و دلالت بر تلبّس و اتّصاف دارد و مصدر آن تلاوت بمعنی پی در پی خواندنست.

«آيَاتِكَ» جمع آیه بمعنی نشانه قدرت آفریدگار و اضافه بضمیر خطاب شده، و یگانه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۵۵

کتاب آسمانی که هر آیه‌ای از آن مبنی بر تعجیز بشر باشد قرآن کریم است.

و از جمله «يَتْلُوا» بهیئت مضارع که مبنی بر توصیف است دوام و استمرار استفاده میشود یعنی همواره آن پیغمبر بتلاوت آیات قرآنیّه ملازمت نماید چه بطور مباشرت و یا تسبیب.

و بدیهی است که تلاوت آیات قرآنیّه برای مردمان شأن تبلیغ رسول میباشد یعنی تعلیم مرحله بدایتی است که آنانرا بدینوسیله بسوی توحید و پرستش خدای یگانه سوق دهد.

«وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» کریمه بیان شأن تعلیمی و تربیتی رسول است نسبت بجامعه اسلامی یعنی معارف الهیّه و وظائف فردی و حقوق اجتماعی را بجامعه اسلامی بیاموزد. جمله معطوف و توصیف و بهیئت مضارع و مصدر آن تعلیم و تعدیه بمعنی آموزش حقائق و معارف است.

«الْكِتَابَ» تفسیر کلمه آیاتک میباشد و عبارت است از قرآن کریم که مبنی بر اعجاز است «وَالْحِكْمَةَ» اسم مصدر و بقرینه سیاق عبارت از اتّصاف باخلاق فاضله و عادات پسندیده و رفتار شایسته است که بدین وسیله سعادت جامعه اسلامی تامین گردد و از تعبیر بهیئت مضارع که دلالت بر اتّصاف دارد استمرار نیز استفاده میشود یعنی آثار تعلیمی و تربیتی رسول در جامعه اسلامی همواره باقی بوده و زوال‌پذیر نخواهد بود.

«وَيُزَكِّيهِمْ» جمله فعلیه مبنی بر توصیف و بیان آثار تعلیمی رسول است که در جامعه اسلامی باقی خواهد گذارد.

جمله بهیئت مضارع و مصدر آن تزکیه و مجرّد آن زکات بمعنی رشد و نموّ است و تزکیه تعدیه بمعنی پاکیزه نمودن از عقائد شرک میباشد و امر ثبوتی مانند طهارت است یعنی در نتیجه تعلیمات اعتقادی و اخلاقی رسول جامعه اسلامی از عقائد خرافیه و آمیخته بشرک منزّه شده و هم چنان از ردائل عادات شرک پاک و پاکیزه گردند و نور فطرت که در آنان بودیعت نهاده شده بسرحدّ نصاب برسد.

«إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» جمله با تاکید که در بر دارد از ذکر صفات حسنی و ضمیر انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۵۶

فصل منبى بر تعلیل و حصر صفات واجبه است در پروردگار.

«الْعَزِيزُ» از صفات كامله و بهیئت صفت مشبهه و مصدر آن عزت كه بمعنی كمال و قدرت بی‌مانند است و بقرینه مورد عبارت از قدرت و توانائی بر هر خواسته میباشد یعنی اراده پروردگار قاهر و غالب بر مراتب امكانی است و در فاعلیت و تأثیر آن هیچ گونه نقصی نیست و نقص یعنی احتیاج بوجود مبادی و شرط از حدود وجودیه و شؤون امكانی است.

«الْحَكِيمُ» نیز از صفات فعل پروردگار است یعنی بر مقتضیات صلاح و نظام امكانی احاطه دارد و بهترین مظاهر آن بعثت رسول مكرم صلی الله علیه و آله و سلم و تشریح دین اسلام و نزول قرآن کریم است كه یگانه وسیله تامین سعادت بشر میباشد.
انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۵۷

[سوره البقره (۲): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۴] ص: ۳۵۷

اشاره

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰) إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱) وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲) أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۴)

خلاصه ص: ۳۵۷

هرگز کسی از آئین پاک ابراهیم (پرستش آفریدگار) روی نگرداند جز بیخردان زیرا ابراهیم را در دنیا بسبب نیکی او بشرف رسالت برگزیدیم و در آخرت نیز از نیکان و شایستگانست.

پروردگار هنگامی ابراهیم را برسالت برگزید كه باو فرمود بآفریدگار ایمان بیاور عرضه داشت بیگانگی آفریدگار عالمیان از صمیم قلب معتقد هستم.

و نیز ابراهیم و یعقوب بفرزندان خویش همواره سفارش میکردند (كه بیگانگی پروردگار همواره معتقد بوده و فرمان او گردن نهید) زیرا پروردگار آئین توحید و یگانه پرستی را برای شما برگزیده و هرگز از فرمان او سر نیچید مبادا هنگام مرگ بیگانگی او معتقد نبوده و تسلیم فرمان او نباشید.

مگر سفارش یعقوب بشما نرسیده؟ هنگامی كه او را مرگ در رسید بفرزندان خویش گفت پس از مرگ من كه را پرستش مینمائید؟ گفتند آفریدگار تو و پدران تو: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را كه یگانه پروردگار عالمیان است و همواره پیرو فرمان اوئیم. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۵۸

آنان گروهی از مردمان شایسته بودند كه از دنیا درگذشتند و هر كار نيك كه کرده‌اند برای خود بوده و شما نیز هر چه كنید برای خویشتن خواهید كرد و هرگز شما مسؤول اعمال و كردار دیگران نخواهید بود.

شرح ص: ۳۵۸

«وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ»

کریمه مبنی بر ترغیب جامعه بشر است بی‌پرویی از آئین ابراهیم و از طریقه خلوص او در پرستش آفریدگار زیرا که بر وفق فطرت است و اعراض از آن انکار حکم عقل می‌باشد.

«مَنْ» اسم موصول و استفهام انکاری و مفاد جمله جحد است «يَزْعَبُ» بهیئت مضارع و مصدر آن رغبت و چون بحرف عن تعدیه شده بمعنی اعراض و انکار است و چنانچه بحرف فی تعدیه شود ضد آن بوده و بمعنی میل و محبت می‌باشد و چون جمله انکاریه و نافییه است مستثنی مفرغ و محذوف می‌باشد.

«مِلَّةٌ» بکسر اول و تشدید لام بمعنی آئین و روش است که همواره از آن پیروی گردد و اضافه بابراهیم مشعر بآنستکه در آئین توحید و پرستش خدای یگانه در عقیده خود ثبات داشته و هرگز تزلزلی بر او رخ نمیداد و بدین قرینه از مرتبه سامیه توحید و پرستش خدای یگانه بطور کنایه لطیفی بملت ابراهیم تعبیر فرموده یعنی دین توحید را پیرو و فرد بارز آن که یگانه شعار او توحید بوده معرفی فرموده است زیرا هنگامی که شرک و بت پرستی جامعه بشر را فرا گرفته یگانه شعار ابراهیم پرستش آفریدگار عالمیان بوده است.

«إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» جمله استثنائیه و محل آن مرفوع و بدل از ضمیر یرغب و مبنی بر تاکید جمله انکاریه می‌باشد، من موصول «سَفِهَ» بکسر وسط بهیئت ماضی و اسم مصدر آن سفاهت و صفت آن سفیه بمعنی بیخرد و کسی است که از نظر قصور عقل و کوتاهی نظر از درک حقائق بی بهره باشد و سود و زیان خود را نفهمد و بر این تقدیر سفه فعل لازم و بمعنی قصور عقل و فکر بوده و کلمه «نَفْسَهُ» منصوب و تمیز می‌باشد یعنی بزبان خود اقدام نموده و ضمیر مضاف انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۵۹ الیه عائد بموصول است.

و محتمل است بقرینه سیاق توبیخ، سفاهت بمعنی جهل و نادانی باشد یعنی از نظر تقصیر و عناد از حقیقت اعراض نموده و از حکم عقل و فطرت خود روی بگرداند و بر این تقدیر جمله «سَفِهَ» متعدی و نفسه مفعول آن می‌باشد و مبنی بر تاکید آنستکه دین و آئین ابراهیم بر وفق فطرت است و هر عاقلی نیز از آن پیروی مینماید جز آنانکه از نظر تقصیر حکم فطرت و عقل خود را انکار نموده و بزبان خود اقدام کنند و بدین تعبیر تنزیل فرموده است اعراض از آئین ابراهیم را منزله عناد با خود و انکار حکم فطرت.

«وَلَقَدْ اضْيَطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا» کریمه مبنی بر ذکر برهان جمله انکاریه و تقریب اینکه ملت ابراهیم بر وفق آئین فطرت می‌باشد و نیز تناسب اینکه از دین توحید و اخلاص در عبودیت بملت ابراهیم تعبیر شده است جمله حائیه لام تاکید و حرف قد نیز برای تاکید و تثبیت مفاد جمله می‌باشد.

«اضْيَطَفَيْنَاهُ» بهیئت ماضی و متکلم مع الغیر و متعدی و ضمیر مفعول اول و بقرینه سیاق مفعول دوم آن محذوفست که کلمه رسولا باشد و مصدر آن اصطفاء از باب افتعال بمعنی برگزیدن و متعدی و مجرد آن صفاء و صفوه که ضد کدورت و آمیختگی می‌باشد و از آنست صفی بمعنی خالص و بقرینه سیاق عبارت از اخلاص در مقام عبودیت است که آمیخته بشرک و خرافات اعتقادی و یا خلقی نباشد و بدین سبب ابراهیم بشرف رسالت آراسته شد.

«فِي الدُّنْيَا» ظرف و متعلق بجمله است یعنی ابراهیم در جامعه بشر از رسولان بوده و نام نیک و آثار باقیه او همواره پاینده است و در آیات کریمه از جمله «سَلَامٌ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ» صافات: ۱۱۲ درود بر او فرستاده و زیاده بر شصت مورد آیات کریمه از مقام عبودیت و صفات ارجمند او یادآوری فرموده است.

«وَ اِنَّهٗ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ» جمله با تاکیدى که در بر دارد مبنی است بر ذکر برهان اینکه اعراض از طریقه ابراهیم سفاهت می‌باشد.

«لام» تاکید من حرف تبعیض «الصّٰلِحِيْنَ» بهیئت فاعل و جمع و اسم مصدر آن صلاح انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۶۰ و چون کریمه عنوان صالح را بر ابراهیم اطلاق نموده و او را در زمره سائر رسولان بشمار آورده گواهی بآنستکه متحقق بصلاح

ذاتی و خلقی موهوب بوده.

و بدین برهان اعراض از آئین ابراهیم کفر (سفاهت) و انکار طریقه عبودیت میباشد و چون کریمه «وَمَنْ يَزْعَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ» بطور قضیه حقیقه یعنی همواره در جامعه بشر ساری و حکمفرماست و نیز دین اسلام کمال ملت ابراهیم میباشد بدین برهان کفار و مشرکان همواره بحکم فطرت محکوم بسفاهت و عناد خواهند بود.

و کریمه اطلاق عنوان صالح را بر ابراهیم تخصیص باختر داده بسبب ظهور صلاح ذاتی او که در آن نشئه مشهود میباشد. بطریق عامه و خاصه روایت شده هنگامی که کریمه «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» تحریم: ۴ نازل شد رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم از بازوی علی بن ابی طالب علیه السلام گرفت و فرمود ای مؤمنان این یگانه صالح و شایسته از مؤمنانست.

مفسر گوید: این کریمه عنوان صالح مؤمنان را بطور اطلاق بر علی بن ابی طالب علیه السلام تعبیر فرموده ولی کریمه مورد بحث ابراهیم را در آخرت از زمره صالحان اعلام فرموده است و بلحاظ اینکه صلاح ذاتی بطور موهوب دارای مراتب غیر متناهی میباشد و ابراهیم بر حسب کریمه «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» شعراء: ۸۳ درخواست نموده که او را پیرو صالحان مقرر فرماید استفاده میشود که رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب علیه السلام سبقت ذاتی و فضل رتبی در مقام عبودیت بر ابراهیم دارند و نیز در کریمه «إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» اعراف: ۱۹۵ از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعنوان صالح تعبیر فرموده بسبب سبقت رتبی که بر صالحان دارد.

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمِمْ» کریمه مبنی بر تفسیر کریمه سابقه و ذکر برهان اصطفاء و برگزیدن ابراهیم خلیل است بمقام رسالت و پیشوائی جامعه بشر و اینکه ابراهیم شعار توحید و پرستش آفریدگار میباشد.

«إِذْ» ظرف زمان و تعلیل برای جمله «اصِطَفَيْنَاهُ» و بیان شایستگی او برای رسالت میباشد و بقرینه مخاطب با رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم عامل آن جمله اذکر و محل آن انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۶۱ منصوبست.

«قَالَ لَهُ» قول پروردگار عبارت از کریمه «أَسْلِمِمْ» که وحی و امرار شادی بابراهیم است بدون آنکه متعلق آن ذکر شود و ضمیر مجرور «له» راجع است بابراهیم و کریمه واقعه را بهیئت غیاب تعبیر فرموده و مشعر بانستکه پروردگار با ابراهیم رابطه سرّی و عنایت خاصی دارد.

«رَبِّه» ربّ لفظ جلاله صفت مشبّهه و از ماده ربّ گرفته شده و از آنست ریب و ربائب و مضایف آن مربوب بمعنی مخلوق و آفریده است و اضافه لفظ جلاله ربّ بضمیر از نظر تشریف ابراهیم و گواهی بنهایت تعلق اعتقادی و مربوبیت ارادی او است نسبت بآفریدگار.

«أَسْلِمِمْ» بهیئت امر ارشادی و متعلق آن ذکر نشده و مبنی بر ارشاد تسلیم نسبت بآفریدگار میباشد و بقرینه سیاق و اطلاق عبارت از مرتبه عالیّه از تسلیم و انقیاد ذاتی و خلقی است که در او هرگز شائبه طغیان و مخالفت نباشد.

«قَالَ أَسْلِمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» کریمه مبنی بر حکایت از مقام تسلیم ذاتی و صفاء خلقی و اخلاص ابراهیم میباشد که سبب اصطفاء و برگزیدن او شده است «قال» بهیئت ماضی مبنی بر اظهار عبودیت اعتقادی و قولی است.

«أَسْلِمْتُ» بهیئت ماضی و بقرینه سیاق عبارت از انشاء حقیقت تسلیم و اقرار بتحقیق اسلام و اظهار تعلق بآفریدگار میباشد یعنی هم چنانکه ابراهیم تکوینا ربط و تعلق محض پروردگار میباشد بر حسب اعتقاد قلبی و تشبّه خلقی نیز تسلیم و پرتو محض او است و هرگز در او شائبه طغیان و سرکشی نخواهد بود.

«لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» ذکر لفظ جلاله مبنی بر تعلیل است که ابراهیم در مقام اقرار بعبودیت ارادی و تسلیم قلبی اظهار داشته یعنی باستناد

اینکه همواره مراتب موجودات امکانی تحت حیطه و تدبیر پی در پی آفریدگار میباشند شایسته است که تسلیم و عبودیت ارادی نیز بر طبق عبودیت تکوینی باشد.

«وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ» پس از بیان حقیقت و ماهیت ملت ابراهیم که شعار عقل انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۶۲ و فطرت و تخلف از آن سفاهت و عناد میباشد کریمه مبنی بر ذکر شعار دیگر ابراهیم است که همواره فرزندان خود را بدین توحید سفارش و ترغیب مینمود و پرستش خدای یگانه را در قلوب جامعه بشر بوسیله توصیه بفرزندان خود بودیعت سپرد و نشر دین توحید از آثار باقیه ابراهیم خلیل است هم چنانکه کریمه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» زخرف: ۲۸ بدین حقیقت اشاره نموده و ابراهیم و فرزندان او اسماعیل و اسحاق و یعقوب یگانه قبیله از جامعه بشراند که بر دین توحید و شعار آنان پرستش خدای یگانه بوده و نشر توحید در جامعه بشر از ابراهیم و توصیه او بفرزندان خود سر چشمه گرفته است.

«وَوَصَّىٰ» بهیئت ماضی و مصدر آن توصیه تعدیه و اسم مصدر آن وصیت بمعنی سفارش بکار نیک و ترغیب بعملی که خیر و شایسته باشد، و ضمیر بها راجع بملت و طریقه ابراهیم است که از کریمه «أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» استفاده شد.

«بَنِيهِ» بهیئت جمع و منصوب و بواسطه اضافه بضمیر، نون جمع ساقط شده و مفرد آن ابن که از ماده بناء گرفته و قلب شده است. فرزندان ابراهیم عبارتند از اسماعیل ذبیح الله که از کنیز او هاجر بوده و اسحاق که از ساره است و پس از فوت ساره ابراهیم خلیل قنطور کنعانیه را بهمسری خود اختیار نمود و از او شش پسر بوجود آمد.

«وَوَيْعُوبُ» معطوف و مرفوع و فرزند اسحاق و لقب او اسرائیل، کلمه مرگب از اسراء بمعنی عبد و ایل بمعنی الله میباشد و جهت نامیدن او آن بوده که یعقوب و عیص توأم (همزاد) بودند عیص اول بدنیا آمد و سپس یعقوب بدین تناسب او را یعقوب نام نهادند و از ماده عقب گرفته شده و محتمل است که کلمه یعقوب که پس از فصل مفعول جمله متصله (کلمه بنیه) ذکر شده بدان تناسب باشد که یعقوب نیز وصایای ابراهیم و ملت حنیف او را بفرزندان خود و جامعه بشر تبلیغ و اعلام داشته است و یعقوب اسرائیل دارای دوازده پسر بود- روییل شمعون- لایوی- یهودا- یشیوخون- زبولون- دون- بقیون- کودا- اوشیز بنیامین- یوسف- و کنیه آنها اسباط میباشد.

«يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ» جمله حکایت وصیت و سفارش ابراهیم و یعقوب انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۶۳ است بفرزندان خود و مبنی بر تبلیغ فرمان پروردگار و انجام وظیفه رسالت و پیامبریت با ذکر برهان و تعلیل آن که پروردگار برای سعادت بشر آنرا برگزیده است.

«يَا بَنِيَّ» منادی و منصوب در اصل بنین بوده بواسطه اضافه بضمیر متکلم نون جمع حذف شده است. «إِنَّ اللَّهَ» ذکر لفظ جلاله با تاکید که جمله در بر دارد مفاد وصیت میباشد و بر حسب سیاق نیز همواره بدان مداومت داشته و از جمله شعار آنان بوده است.

«اصْطَفَىٰ» بهیئت ماضی تعدیه از باب افتعال و مصدر آن اصطفاء یعنی بسبب صفاء و خلوص آن پروردگار آنرا شایسته دانسته و برگزیده است.

«لَكُمُ الدِّينَ» متعلق بجمله متصله و ضمیر جمع گرچه بطور مخاطبه با فرزندان آنان میباشد ولی بلحاظ اینکه مبنی بر تبلیغ رسالت و مقام تشریح بوده بطور قضیه حقیقیه است یعنی همواره خطاب بجامعه بشر توجه دارد.

«الدِّينَ» مفعول جمله الف و لام آن عهد، دین بکسر دال از ماده دان یدین گرفته شده و از آنست دین بفتح دال بمعنی عهده امریست که ناگزیر باید آنرا اداء نمود و دین بکسر عبارت از وظائفی است که بحکم عقل و مقتضای فطرت باید بشر بر آن التزام نموده و عقد قلبی و تصمیم عملی بر آن بگمارد یعنی در برابر آن وظائف خود را مسؤول میدانند هم چنانکه از وظائف الهیه شریعت تعبیر میشود بتناسب آنکه طریقه و دستوراتی است که برای سعادت و آسایش و استکمال بشر تشریح و اعلام شده و مراد از کلمه

دین آئین و ملت ابراهیم میباشد یعنی یگانه طریقه عبودیت و پرستش آفریدگار که آمیخته بشرک و کفر نمیشد. «فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» جمله تفریع و جزء وصیت و مبنی بر پند است یعنی بشر در همه شؤون زندگانی خود باید وظائف عبودیت را اداء نماید و همواره در مقام تسلیم و فروتنی نسبت بآفریدگار عالمیان برآید.

«فَلَا تَمُوتُنَّ» بهیئت نهی ارشادی و جمع و مؤکد بنون و مصدر آن موت که بمعنی مرگ است و برای ارشاد به این که بشر همواره در ادوار زندگانی باید بدان ملتزم باشد بطور کنایه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۶۴

لطیفی پایان آنرا ذکر نموده زیرا رسیدن مرگ و پایان یافتن زندگانی بشر بطور محسوس امریست غیر اختیاری و ناگهانی و در هر دوره‌ای از ادوار زندگانی بشر مورد احتمال میباشد بدین جهت برای ملازمت همیشگی بشر بدین توحید این نکته دقیق را همواره تذکر داده و یادآوری فرموده است.

«إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» جمله اسمیه و استثنائیه و حال برای ضمیر «فَلَا تَمُوتُنَّ» و با تاکید که در بر دارد از حصر و تعبیر بعنوان وصفی ارشاد باین نکته است که هم چنانکه بحکم عقل و فطرت بشر برای تامین آسایش فردی و اجتماعی در این جهان ناگزیر است طریقه عبودیت و پرستش آفریدگار را شعار و آئین خود قرار دهد هم چنان برای تامین سعادت خود در نشئات دیگر ناگزیر از پیروی از طریقه توحید میباشد.

«إِلَّا» حرف استثناء واو حالیه و ضمیر «أَنْتُمْ» مبتدا «مُسْلِمُونَ» بهیئت فاعل و جمع خبر و اسم مصدر آن اسلام که از صفات فاضله نفسانیه است و از جمله شؤون آن آراستگی بفضائل عبودیت و شایستگی افعال و کردار است.

و تعبیر بجمله اسمیه بطور حصر و عنوان وصفی تصریح بمداومت بدین صفت فاضله است یعنی قوام سعادت بشر بانستکه خود را بشعار عبودیت و پیروی از دین اسلام و ملت ابراهیم آراسته نماید.

و از این تقریب استفاده شد که احکام ملت حنیف و وصایای ابراهیم خلیل مبنی بر تاسیس توحید و نشر پرستش پروردگار در جامعه بشر میباشد و بوسیله دین توراہ و انجیل و هم چنان بسبب شریعت کامله اسلام تتمیم و تکمیل شده است و نیز از کریمه استفاده میشود که از جمله احکام ملت حنیف ترغیب مردمان بدین توحید است و نیز وصیت بامور واجبه میباشد.

«أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ» کریمه مبنی بر احتجاج بر یهود است که یعقوب اسرائیل با نهایت تاکید وصیت نموده فرزندان خود بدین حنیف و ملت ابراهیم و تنزیه نمود آنانرا از طریقه‌ئی که آمیخته بشرک میباشد مانند یهودیت.

«أَمْ» منقطعه و بمعنی استفهام انکاری یعنی بهیئت استفهام است ولی بر حسب مفاد انکار و جحد انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۶۵

میباشد «كُنْتُمْ» بهیئت ماضی و فعل ناقص و ضمیر اسم کان است «شُهَدَاءَ» بهیئت جمع و منصوب خبر آن و بدان تناسب بفعل ناقص تعبیر شده که استفهام از حاضر بودن هنگام فوت یعقوبست که هرگز نتوانند دعوی کنند و مفرد آن شاهد و مصدر آن شهود بمعنی حضور و ضد غیابست.

«إِذْ حَضَرَ» جمله ظرف زمان و متعلق بشهداء و حضور بمعنی شهود و بقرینه سیاق بطور تعدیه استعمال شده است.

«الْمَوْتُ» اسم مصدر و عنوان ثبوتی است و عبارت از حالت جدائی و قطع تدبیر طبیعی روح بهمه شؤون قوای خود از بدن عنصری میباشد بطوریکه برای اعضاء که ظهور نازل از روح بوده‌اند باقی نماند جز جسمیت آن.

«إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي» جمله بدل و بیان جمله «إِذْ حَضَرَ» و متعلق بشهداء میباشد. بنیه جمع و مجرور و بسبب اضافه بضمیر، نون آن ساقط شده و مفرد آن این که از ماده بناء گرفته و قلب شده است.

«مَا تَعْبُدُونَ» جمله مبنی بر تثبیت وصیت و اخذ التزام از فرزندان خود و اقرار آنان بتبلیغ پیام و رسالت است.

«ما» اسم موصول و استفهام و تعبیر بلفظ ما بدان تناسب است که سؤال از چگونگی پرستش آفریدگار نموده نه از معبود زیرا اعتقاد بوجود آفریدگار مورد تصدیق هر عاقلی است و هرگز انکارپذیر نخواهد بود و بالبداهه هر عاقلی تصدیق خواهد داشت که خدای،

آسمان و آفتاب و سائر کرات و زمین را آفریده است بدین تناسب یعقوب علیه السلام از فرزندان خود چگونگی پرستش آفریدگار را سؤال نموده که او را بوحدائیت و یگانگی پرستش مینمائید و یا بطور شرک و آمیخته بکفر؟

«تَعْبُدُونَ» بهیئت مضارع و جمع و اسم مصدر آن عبادت بمعنی پرستش و ستایش است «مِنْ بَعْدِي» ظرف و مجرور.

«قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ» جمله مبنی بر شهادت بتوحید و اقرار بتبلیغ رسالت و پیام است «قَالُوا» بهیئت ماضی و ضمیر فاعل راجع بکلمه بنیه میباشد.

«نَعْبُدُ» بهیئت مضارع و متکلم مع الغیر و بقرینه سیاق حکایت از حال و استقبال و انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۶۶

اتّصاف مینماید.

«إِلَهَكَ» اله از ماده أله یأله و بمعنی مفعول و عبارت از معبود و شایسته پرستش میباشد و اضافه لفظ جلاله بضمیر خطاب مبنی بر التزام بانستکه معبود یگانه را که تو پرستش نموده و شعار تو بوده ما نیز او را بیگانگی پرستش مینمائیم.

«وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ» جمله معطوف و بیان کلمه «إِلَهَكَ» و جزء گفتار فرزندان یعقوبست یعنی آفریدگار یگانه که پرستش او شعار ابراهیم خلیل و اسماعیل و اسحاق بود و او را بوحدائیت پرستش مینمودند، و ذکر این جمله برای مزید تاکید و التزام بوحدائیت و تلویحا تصدیق برسالت و وصایای آنان بوده که جزء ایمان و قوام پرستش آفریدگار میباشد.

و از اسماعیل عم یعقوب اسرائیل علیهما السلام تعبیر بآب شده و قرینه آنستکه در کریمه «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزْرَأُ تَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً» أنعام: ۷۵ بر آزر عمومی ابراهیم خلیل اطلاق شده است. و جهت تقدیم اسماعیل ذبیح بر اسحاق بلحاظ آنستکه اسماعیل سیزده سال بزرگتر بوده و نیز جدّ رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و در بناء کعبه بزرگترین شعار توحید و قبله اهل اسلام شرکت داشته است.

«إِلَهًا وَاحِدًا» جمله مبنی بر توصیف کلمه «إِلَهَكَ» و مزید در تاکید و اقرار بوحدائیت آفریدگار میباشد.

«وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» جمله اسمیه و حال از ضمیر نعبد و مبنی بر حصر و التزام باعتقاد قلبی و انقیاد جوارحی نسبت بآفریدگار یگانه میباشد.

تفسیر عیاشی در ذیل کریمه از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که آن نیز شعار قائم آل محمد است.

تفسیر صافی فرموده: شاید مراد روایت آن باشد که هر یک از اوصیاء طاهرین علیهم السلام که قیام بوصایت داشته‌اند پیش از وفات این وصیت را بفرزندان خود فرموده و چنان جواب شنیده‌اند.

کافی از سماعه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده: ایمان نسبت باسلام بمنزله کعبه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۶۷

است از حرم که جزء آن میباشد یعنی انسان میتواند در حرم باشد ولی در کعبه نباشد ولی نمیشود در خانه کعبه باشد و در حرم نباشد.

کافی از سماعه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده: اسلام عبارتست از شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و بدان وسیله خون مردمان محفوظ و محترم میشود و بر آن زناشویی و توارث جائز میگردد و مردمان بظاهر آن معتقد بوده و ایمان عبارت از هدایت و اتّصاف بفضائل اسلام است بطوریکه در قلوب ثابت باشد.

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ» کریمه مبنی بر توبیخ یهود است که انتساب باجداد و افتخار بنیاکان خود هرگز اثری نخواهد داشت و تلویحا بیان سزای از اسرار صدور اعمال و بیان لازم آنست بتقریب اینکه افعال اختیاریه بشر از آثار مبادی نفسانیه و از شوون نفس فاعل مختار است بدین سبب آثار و نتایج و تبعات آن نیز از شوون نفس فاعل مختار خواهد بود.

«تِلْكَ» اسم اشاره مبتدا و بقرینه سیاق مراد ابراهیم خلیل و اسماعیل و اسحاق و یعقوب اسرائیل علیهم السلام میباشد که پس از انجام وظائف تبلیغیه از دنیا در گذشته و نام نیکی در جامعه بشر باقی نهاده و نشر توحید از آثار وصایای آنان میباشد.

«أُمَّةٌ» بضم همزه و تشدید میم از ماده أمّ یؤم بمعنی قصد و اُمّه بمعنی مقصود است و بدین تناسب بر گروهی گفته میشود که غرض و مقصد آنان سبب ارتباط بیکدیگر باشد.

و از نظر تشریف در کریمه «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا» نحل: ۱۲۲ کلمه اُمّه بر ابراهیم اطلاق شده.

«لَهَا مَا كَسَبَتْ» ذکر برهان جمله متصله است لام استحقاق و ضمیر مجرور راجع بامّه و تانیث ضمیر باعتبار تانیث لفظی اُمّه میباشد ما اسم موصول «كَسَبَتْ» صله آن و کسب عبارت از ارتکاب عمل بمنظور استکمال میباشد یعنی کمالی را که فاقد بوده بوسیله ارتکاب آن عمل از نتیجه و اثر آن بدست بیاورد بدین برهان هر فعل اختیاری از شؤون نفس فاعل و آثار نیک و تبعات و خیمه آن نیز راجع بنفس فاعل مختار و از شؤون او خواهد بود.

«وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ» جمله مبنی بر تاکید و اینکه بطور قضیه حقیقیه و اقتضائیه میباشد. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۶۸

یعنی لازم نظام اختیار آنستکه هر کسی منتعم بآثار ملکات فاضله و نتایج اعمال صالحه خود و یا دچار ملکات رذیله و کردار ناشایسته خود خواهد بود.

«وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» کریمه مبنی بر تاکید و بیان لازم جمله سابقه است و بنحو قضیه حقیقیه و بیان اقتضاء میباشد یعنی لازم اقتضاء ذاتی افعال اختیاریه بشر آنستکه هرگز کسی مسؤول اعمال دیگران نخواهد بود و کریمه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» انعام: ۱۶۶ باین حقیقت تصریح نموده است.

«لَا تُسْئَلُونَ» بهیئت نافیّه جمع و خطاب و مجهول و بطور قضیه حقیقیه و اقتضائیه میباشد.

«عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» موصول وصله و تعبیر بفعل ناقص (کانوا) برای تاکید استناد طبعی اعمال اختیاریه است بفاعل و مرتکب آنها.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۶۹

[سوره البقره (۲): آیات ۱۳۵ تا ۱۴۱] ص: ۳۶۹

اشاره

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵) قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُشْرِكُونَ (۱۳۶) فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۷) صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (۱۳۸) قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (۱۳۹)

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۰) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۱)

خلاصه ص: ۳۶۹

یهود و نصاری بمسلمانان گویند که بآئین ما در آئید تا راه پرستش را بیمائید بگو ای پیغمبر بآنها: ما از دین اسلام و آئین ستوده ابراهیم پیروی مینمائیم زیرا که دین توحید بوده و آمیخته بشرک نمیشد.

بگوئید که ما مسلمانان پیرو دگار عالم ایمان آورده و از قرآن که بر پیغمبر فرستاده شده پیروی مینمائیم و آنچه بر ابراهیم و

اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او و نیز بر موسی و عیسی و بر سائر پیغمبران نازل شده عقیده داریم و هیچیک از پیغمبران را تکذیب ننموده و هر چه که از جانب پروردگار است تصدیق داریم و تسلیم فرمان او هستیم. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۷۰

پس اگر یهود و نصاری ایمان آوردند بآنچه که شما ایمان آورده‌اید بطور حتم هدایت یافته و راه پرستش پروردگار یگانه را خواهند پیمود و چنانچه از آن روی بگردانند و دین اسلام را نپذیرند بی‌شک راه کفر و آئین شرک را پیموده‌اند و چنانچه با شما نیز در مقام دشمنی برآیند پروردگار شما را از آسیب آنان نگه‌میدارد زیرا او درخواستهای مؤمنان را می‌شنود و بحال همه آگاهست. شعار عبودیت را پروردگار در فطرت بشر نهاده و چه خوش طریقه‌ئی است و هرگز شعاری برای بشر بهتر از پرستش خدای یگانه نخواهد بود و ما او را بیگانگی پرستش مینمائیم.

ای پیغمبر بگو بیهود و نصاری که بچه جهت در پرستش آفریدگار یگانه لجاج می‌کنید زیرا او آفریدگار ما و شما است و ما مسؤول کردار خویش و شما نیز مسؤول رفتار ناسزای خود خواهید بود تنها گروهی که بی‌شائبه شرک پروردگار را بیگانگی پرستش کنند ما اهل اسلام هستیم.

آیا شما اهل کتاب در باره ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان آنان چنان پندارید که آنها از پیروان آئین یهودیت و یا نصرانیت بوده‌اند؟ آیا شما بهتر میدانید یا آفریدگار عالمیان؟ و هرگز کسی ستمکارتر از آن نیست که شهادت خدا را در باره پیغمبران پنهان دارد (و گواهی پروردگار را برسالت محمد در کتابهای آسمانی پنهان نماید) زیرا پروردگار از عقائد باطله و رفتار ناشایسته شما غافل نخواهد بود.

آن پیغمبران گروهی از نیکان بودند که در گذشتند و نتایج اعمال شایسته خود را یافتند و شما نیز بکیفر کردار خویش خواهید رسید و هرگز کسی مسؤول رفتار دیگران نخواهد بود.

شرح ... ص: ۳۷۰

«وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا» کریمه مبنی بر حکایت آنستکه اهل کتاب مسلمانانرا بآئین خود ترغیب مینمایند «قَالُوا» بهیئت ماضی و ضمیر فاعل آن راجع انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۷۱

بهر یک از گروه یهود و نصاری است.

«كُونُوا» بهیئت امر مبنی بر پند (اضلال) و مقول و مفعول جمله و خطاب باهل اسلام است.

«هُودًا» خبر کان و جمع هاند بمعنی تائب و بر بنی اسرائیل گفته شده، بتناسب اینکه گوساله سامری را پرستش نموده آنگاه پشیمان شدند و پس از اجراء کیفر، توبه آنان پذیرفته شد.

و یا بتناسب اینکه بسیاری از آنان از فرزندان یهودا بزرگترین فرزندان یعقوب اسرائیل میباشند و غرض از جمله «كُونُوا هُودًا» ترغیب اهل اسلام بآئین یهودیت میباشد.

«أَوْ نَصَارَى» او حرف تنويع و مبنی بر ترغیب اهل اسلام است بآئین نصرانیت یعنی چنان پندارند که طریقه ابراهیم خلیل نیز طریقه یهودیت و یا نصرانیت بوده است.

«تَهْتَدُوا» بهیئت مضارع و جمع حاضر و مجزوم (جواب امر) و مصدر آن اهداء بمعنی یافتن طریقه حق و پیمودن آنست.

«قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» کریمه خطاب برسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد «بَلْ» حرف اضراب و مبنی بر تکذیب گفتار اهل کتابست یعنی آئین یهود و نصاری آمیخته بشرک میباشد که بصورت عقیده دینی در آمده است.

«مِلَّةً» بکسر میم و منصوب و عبارت از آئین و طریقه‌ای است که از آن پیروی نمایند و بقرینه سیاق کلمه «مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ» مفعول برای جمله «نتبع» میباشد.

«حَنِيفًا» صفت مشبهه از ماده حنِف یحنِف و دین حنیف یعنی آئینی که بر وفق فطرت و راه حق پرستی بوده و آمیخته بشرک نباشد. «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» جمله حالیه و نافیهِ و مبنی بر توصیف و تنزیه ساحت ابراهیم از شرک میباشد و تاکید حنیف است زیرا سلب صفت ردیله شرک در بیان استقامت دین حنیف ابراهیم بلیغ تر است و تلویحا اثبات شرک در آئین یهود است که عزیر را فرزند پروردگار دانسته و هم چنان نصاری مسیح را آنچنان پنداشته‌اند. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۷۲

تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که ملت حنیف دین اسلام است. و نیز عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که دین حنیف حکمی را فرو نگذارده از جمله احکام آن کوتاه نمودن شارب و چیدن ناخنها و ختنه است.

تفسیر قمی روایت نموده که پروردگار ملت حنیف را برای ابراهیم برگزید و از جمله دستورات آن راجع بنظافت است یعنی پنج دستور آن راجع بپاکیزگی سر و روی و پنج دیگر آن مربوط بپاکیزگی بدن است و آنچه راجع بسر و روی بوده چیدن شارب و گذاردن موی ریش و زدن شانه بآن و دهان شوئی و دندانها را با چوب پاکیزه نمودن میباشد و آنچه راجع بسائر اعضا است پاکیزه نمودن بدن از موی و ختنه و چیدن ناخنها و شست و شوی تمام بدن پس از جنابت و این احکام هرگز نسخ نخواهد شد.

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ» کریمه مبنی بر ذکر ارکان دین اسلام است که کمال رشد ملت ابراهیم است و از بیان ارکان اسلام فساد عقائد اهل کتاب آشکار میشود.

«قُولُوا» بهیئت امر و مبنی بر ارشاد جامعه اسلام است که در مقام نقض و تعریض اهل کتاب چنان گویند.

«آمَنَّا بِاللَّهِ» بیان رکن اول دین اسلام است و ذکر لفظ جلاله تصریح بانستکه بهمه صفات وجودیه او ایمان داریم.

«وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا» جمله موصول وصله معطوف بلفظ جلاله و جمله «أُنزِلَ» بهیئت مجهول و مراد قرآن کریم است که شعار اهل اسلام میباشد و تقدیم آن بر سائر کتابهای آسمانی بسبب تقدّم ذاتی و سبقت رتبی و کمال آنست و تاخر زمانی نزول قرآن نیز از آثار تقدّم رتبی و مؤکد کمال آنست و نیز سبب تصدیق بصحّت کتابهای آسمانی و شهادت برسالت رسولان و پیامبران میباشد.

«وَمَا أُنزِلَ إِلَيَّ إِلَّا بِإِذْنِ رَبِّي» مبنی بر ذکر رکن دیگر از اصول اسلام و تلویحا تصدیق برسالت ابراهیم و سائر پیغمبران و پیروان او میباشد و نیز کریمه «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» اعلی: ۲۰ گواهی داده که ابراهیم خلیل دارای کتاب آسمانی و صحف بوده است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۷۳

«وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» پیامبران و پیروان ملت حنیف و صحف ابراهیم بوده‌اند.

«وَالْأَسْبَاطَ» جمع سبط بکسر اول بمعنی فرزند و نواده که از نسل یعقوب اسرائیل و پیامبر بوده‌اند و مراد فرزندان یعقوب و برادران یوسف نمیشاند زیرا بسبب جنایتی که در باره یوسف صدیق روا داشتند هرگز شایسته مقام پیامبری نبودند.

تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که سدیدر سؤال کرد آیا فرزندان یعقوب، پیغمبر بودند؟ فرمود نه بلکه فرزندان پیغمبر بودند و با ایمان و سعادت در گذشتند و از جنایتی که در باره یوسف مرتکب شده توبه نمودند.

«وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى» جمله معطوف و بیان رکن دیگری از اصول اسلام است که از جمله ایمان بکتابهای آسمانی تورا و انجیل و تلویحا تصدیق برسالت موسی کلیم و عیسی مسیح علیهما السلام میباشد.

و از نزول تورا و انجیل تعبیر بایفاء فرموده در جمله «وَمَا أُوتِيَ مُوسَى» ولی در باره صحف ابراهیم تعبیر بانزال نموده در جمله «وَمَا أُنزِلَ إِلَيَّ إِلَّا بِإِذْنِ رَبِّي» محتمل است بتناسب تصریح باین باشد که ابراهیم خلیل نیز صاحب کتاب آسمانی بوده که بر او نازل شده ولی در باره تورا و انجیل احتیاج بتصریح ندارد زیرا یهود و نصاری تصدیق دارند که آن دو کتاب آسمانی و شعار موسی کلیم و عیسی مسیح علیهما السلام میباشد.

«وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ» و از جمله تصدیق بهمه کتابهای آسمانی است مانند زبور داود و کتاب ادیس و تلویحا ایمان بهمه

پیغمبران می‌باشد.

«لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ» کریمه تصریح برکن دیگر از عقائد اسلام است.

«لَا تُفَرِّقُ» بهیئت متکلم مع الغیر و مصدر آن تفریق تعدیه و بقرینه سیاق بمعنی تکذیب برخی از پیغمبران می‌باشد.

«بَيْنَ» منصوب و ظرف «أَحَدٍ» مفرد نکره واقع در سیاق نفی و دلالت بر عموم دارد.

از جمله اصول اسلام ایمان به همه پیغمبران و اعتقاد بطهارت و عصمت آنان می‌باشد و ذکر این رکن تصریح بکفر یهود است که

عیسی مسیح و نیز رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم را انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۷۴

تکذیب نموده و نیز عیسی بن مریم را فرزند آفریدگار پنداشته‌اند.

«وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» کریمه تصریح بخصلت فاضله اهل اسلام است که مقتضای عبودیت و فطرت می‌باشد.

جمله اسمیه و حائیه و ذکر عنوان وصفی مبنی بر تاکید و حصر است یعنی تنها شعار اهل اسلام انقیاد از فرمان پروردگار و تصدیق

همه پیغمبران و کتابهای آسمانی می‌باشد همچنانکه از نظر تقابل آئین اهل کتاب مبنی بر تکذیب و طغیان بر آفریدگار است و از

حصر کریمه «وَأَنْتُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» استفاده میشود.

کافی و تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده: کریمه «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ» خطاب بعلی و فاطمه و حسن و حسین و سائر

امامان و اوصیاء علیهم السلام می‌باشد.

مفسر گوید: کریمه ارکان ایمان را ذکر نموده و اوصیاء علیهم السلام نیز بطور تحقق و موهبت دارای ارکان ایمان و جزء اخیر ایمان

و وسائط آن می‌باشند بدین تناسب خطاب ابتداء بآنان متوجه می‌باشد.

«فَإِنِ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا» کریمه مبنی بر آنستکه یگانه طریقه هدایت اعتقاد بارکان ایمانست چنانچه اهل کتاب نیز

باصول اسلام ایمان آورده و سر تسلیم و انقیاد فرود آورند راه حق پرستی را خواهند پیمود.

«فَإِنِ آمَنُوا» جمله تفریع و شرطیه و ضمیر فاعل راجع باهل کتابست «بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ» متعلق بجمله متصله و مراد مجموع ارکان

اسلام است که ذکر شده یعنی هر که بارکان اسلام ایمان آورد از زمره مسلمانان خواهد بود و از جمله اهل کتاب پس از تصدیق

آن از اهل ایمان خواهند بود.

و کریمه چنانچه «مَا آمَنْتُمْ بِهِ» تعبیر میفرمود شائبه آن بود که مفاد جمله شرطیه آن شود که اهل کتاب باید از طریقه اهل اسلام

پیروی نمایند بدین جهت در مقام جدال و ستیز برمی آمدند.

«فَقَدِ اهْتَدَوْا» جمله جزائیه مبنی بر حصر هدایت بالتزام بارکان اسلام است «فَقَدِ» حرف تحقیق و تثبیت مفاد جمله می‌باشد. انوار

درخشان، ج ۱، ص: ۳۷۵

«اهْتَدَوْا» بهیئت ماضی و جمع و مصدر آن اهتداء مبنی بر مطاوعه یعنی پیمودن طریقه عبودیت و راه حق پرستی است.

«وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ» کریمه مبنی بر تصریح بلازم و مفهوم جمله شرطیه و اینکه اعراض اهل کتاب از ارکان اسلام ناشی

از عناد می‌باشد.

«إِنْ تَوَلَّوْا» جمله شرطیه و بهیئت ماضی و جمع غائب و مصدر آن تولی و بقرینه سیاق بمعنی انکار اصول و ارکان ایمانست.

«فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ» جمله جزائیه با تاکید که در بر دارد از کلمه حصر و ضمیر فصل و ذکر متعلق آن مبنی بر آنستکه سبب انکار

اهل کتاب عناد و طغیان بر آفریدگار می‌باشد.

«فِي شِقَاقٍ» حرف فی برای ظرفیت، «شِقَاقٍ» بکسر اول اسم مصدر از باب مفاعله و جمله مبنی بر مبالغه و ثبات رذیله عناد و طغیان بر

آفریدگار است و مجرّد آن شقّ بکسر بمعنی جدائی و ستیز می‌باشد و چون بحرف فی تعبیر شده کنایه از آنستکه اهل کتاب دچار

رذیله عناد بوده و هرگز امید هدایت و سعادت در آنان نخواهد بود.

«فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ» کریمه مبنی بر تسلیت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و وعد باوست به این که پروردگار بر حسب نظام امکانی و سوق جامعه بشر بسوی سعادت بطور محتوم دین اسلام را باقصری مرتبه رشد و کمال ظهور خواهد رسانید و همواره رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دین اسلام را از شرور و فتنه معاندان ایمن خواهد فرمود.

جمله تفریع و سین حرف استقبال «یکفی» بهیئت مضارع تعدیه و ضمیر خطاب مفعول اول و ضمیر جمع مفعول دوم است و مصدر آن کفایت بمعنی نگهبانی و از خطر ایمن داشتن است و جمله مبنی بر وعد بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و انجام آن محتوم و تخلف پذیر نمیباشد.

«وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» کریمه مبنی بر تعلیل و تهدید معاندانست.

«صِبْغَةَ اللَّهِ» کریمه مبنی بر تفسیر و توصیف ملت ابراهیم است پس از ذکر ارکان آن و عبارت از رشد و ظهور فطرت توحید است که پروردگار در کمون بشر بودیعت نهاده و آنرا یگانه فضیلت بشر قرار داده است.

«صِبْغَةَ» بکسر صاد اسم مصدر و منصوب و مفعول مطلق برای فعل محذوف و مصدر آن انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۷۶

صبغه بفتحه که بمعنی رنگ آمیزی است و از شئون وجودیه جسم طبیعی و سبب امتیاز آن از سائر اجسام میباشد.

و در مورد کریمه بقرینه سیاق عبارت از تعلق قلبی بشر است بآفریدگار که یگانه فضیلت نفسانیه و امتیاز افراد بشر بهمان مزیت و فضیلت میباشد و ظهور رابطه تکوینی پروردگار است که زوال پذیر نیست.

و تعبیر از ایمان قلبی بصبغه الهیه بدان تناسب است که شعار عبودیت یگانه سبب امتیاز افراد بشر است از یکدیگر هم چنانکه یهود و نصاری بفرزندان خود آئین یهودیت و نصرانیت را تلقین مینمایند که مبنی بر پنداشتهای بی پایه و آمیخته بشرک میباشد.

«وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» کریمه مبنی بر آنستکه هرگز شعاری برای بشر بهتر از ظهور فطرت و ایمان بآفریدگار نمیباشد.

«مَنْ» اسم موصول و استفهام انکاری «أَحْسَنُ» افعال تفضیل «صِبْغَةَ» بکسر اول اسم مصدر منصوب و تمیز و جمله نافیه است.

«وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» کریمه مبنی بر اقرار بآنستکه اهل اسلام دارای شعار توحید و صبغه الهیه میباشند که بهترین شعار بشریت و عبودیت است جمله اسمیه و حال برای «صِبْغَةَ اللَّهِ» و مفاد جمله (صبغتنا و شعارنا) میباشد و یا جمله معطوف بجمله «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ» و ضمیر مجرور له راجع بلفظ جلاله است و تعبیر بعنوان وصفی عابد نیز اقرار بعبودیت ارادی و قبول صبغه الهیه میباشد.

تفسیر قمی و معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده: مراد از کریمه «صِبْغَةَ اللَّهِ» دین اسلام میباشد.

کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده در تفسیر کریمه «صِبْغَةَ اللَّهِ» که شعار اهل ایمان، اعتقاد بولایت و پیمان عبودیت میباشد.

و نیز از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده در تفسیر کریمه «صِبْغَةَ اللَّهِ» به این که شعار توحید امیر المؤمنین علیه السلام میباشد زیرا اعتقاد بولایت او جزء پیمان توحید و ایمان بآفریدگار است.

«قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ» کریمه مبنی بر تعلیم طریقه احتجاج بر یهود و نصاری و تکذیب انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۷۷

احتجاجات هر یک از آندو گروه بر صحت آئین خود میباشد و نیز اثبات اینکه آئین یهودیت و نصرانیت آمیخته بشرک است و یگانه دین توحید که شائبه شرک در آن نباشد دین اسلام است.

«قُلْ» بهیئت امر و خطاب بر رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بجامعه اسلام میباشد.

همزه استفهام انکاری «تَحَاجُّونَنَا» بهیئت نهی و بمنزله لا تحاجوننا میباشد و جمع حاضر و ضمیر مفعول جمله و مصدر آن محاجه که بمعنی مبالغه در احتجاج و ذکر دلیل است برای اثبات دعوی و عقیده خود «فِي اللَّهِ» ظرف و متعلق بجمله نافیه.

از جمله احتجاجات اهل کتاب آنستکه دین یهود و نصاری بر حسب زمان سبقت دارد بر دین اسلام و نیز دارای کتاب آسمانی مانند تورا و یا انجیل میباشد.

و از جمله آنکه پیغمبران از نژاد بنی اسرائیل هستند و شعار عرب شرک و بت پرستی بوده در صورتی که محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بر سالت برگزیده شود باید از نژاد بنی اسرائیل بوده باشد.

و از جمله احتجاجات آنان آنستکه هر یک از گروه یهود و نصاری چنان پندارند که فرزندان پروردگار و دوستان اویند و در بهشت جاوید متنعم نخواهد شد جز آنانکه بآئین یهودیت و یا نصرانیت باشند.

«هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ» کریمه مبنی بر ذکر برهان و احتجاج بر توحید و حصر صفت ربوبی و آفرینش در آفریدگار عالم است و ضمنا ابطال عقیده یهود که آمیخته بشرک است زیرا عزیر را فرزند آفریدگار دانسته و همچنان تکذیب آئین نصاری که عیسی مسیح را فرزند پروردگار پنداشته‌اند جمله حالیه «هو» مبتدا و راجع بلفظ جلاله است.

«رَبُّنَا» خبر یعنی بدان احتجاج میشود ربّ صفت مشبیه بمعنی پروردگار و مبنی بر حصر آفرینش در آفریدگار عالم است یعنی تنها او موجودات امکانی را آفریده است.

«وَ رَبُّكُمْ» معطوف و این احتجاج مورد تصدیق اهل کتاب است زیرا آنها نتوانند انکار نمود گرچه بر خلاف آئین هر یک از آندو گروه میباشد.

«وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» کریمه مبنی بر ذکر رکن دیگر توحید است که اعتقاد انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۷۸

بعالم رستاخیز و نشئه جزاء میباشد یعنی هر یک از افراد بشر چه نیکوکار و یا تبهکار بسزای کردار خویش خواهد رسید زیرا افعال اختیاریه بشر از شؤون نفسانیه فاعل مختار است و گرچه بر حسب نظام طبع محکوم بتبدل و زوال میباشد ولی دارای نشانی از ظهور است که هرگز زوال پذیر نمیشد.

و چون رکن دوم توحید نیز (لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ) حقیقتی است برهانی و حکم عقل بر آن استقلال دارد لا- محاله مورد تصدیق اهل کتاب است بدین جهت هرگز نتوانند آنها انکار نمود گرچه بر خلاف آرزو و هوس آنان میباشد، زیرا یهود و نصاری هر یک خود را فرزندان و دوستان پروردگار دانسته و چنان پندارند که بکردار ناشایسته خود عقوبت نخواهند شد جز چند روزی (لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً) بقره: ۷۵ و نیز گمان کنند که بجز آنها کسی شایسته بهشت جاوید نخواهد بود (وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى) بقره: ۱۰۶.

«وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ» کریمه مبنی بر حصر طریقه اخلاص در توحید است باهل اسلام یعنی بهر دو رکن توحید بطور اخلاص معتقد هستند بطوریکه در آنها شائبه شرک و هوی (خرافت) نمیشد.

و اهل کتاب هر دو رکن توحید را آمیخته بشرک و هوای نفسانیه (خرافات) نموده‌اند و کریمه با تاکیدی که در بر دارد از جمله اسمیه و حال و ضمیر فصل و تعبیر بعنوان وصفی (مخلص) مبنی بر حصر است.

«له» ضمیر مجرور و راجع بلفظ جلاله میباشد «مُخْلِصُونَ» بکسر لام بهیئت فاعل و مصدر آن اخلاص که بمعنی خلوص در عقیده بارکان توحید (اسلام) است که هرگز در آن شائبه شرک و آمیختگی بخرافات و هوس نمیشد.

تفسیر مجمع از حدیفه یمان از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که فرمود سؤال نمودم از جبرئیل از حقیقت اخلاص، او گفت که از پروردگار سؤال کردم همین حقیقت را، در پاسخ فرمود سَرِيسْت از اسرار ربوبی که آنها در قلوب برخی از بندگان شایسته خود بودیعت نهاده‌ام. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۷۹

و ابن ادریس خولانی بطریق عامه از رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که فرمود برای هر امری حقیقتی است و هرگز کسی حقیقت اخلاص را نیابد مگر هنگامی که ذکر خیر او سبب مسرت و خوشنودی او نگردد.

مفسر گوید: اخلاص در مقامات اعتقادی و صفاتی و افعالی از مراتب سامیه و ارجمند ایمان است و آن نیز دارای درجات غیر متناهی بوده و بطور تحقّق میباشد و از مواهب الهیه است و خلوص در اعمال صالحه که مصون از شائبه شرک و ریاء و هوای

نفسانی باشد نیز از مرتبه نازله ایمان اکتسابی است.

«أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ» کریمه مبنی بر ذکر طریقه دیگر برای احتجاج با اهل کتاب و نقض و تعریض بر آنان می‌باشد که از جمله خرافات عقائد یهود و نصاری آنستکه ابراهیم خلیل و سائر پیغمبران را معتقد بر آئین یهودیت و نصرائیت پنداشته بدین معنی که دین حنیف ابراهیم را آمیخته بشرک آئین یهودیت و نصرائیت نموده و خود را نیز پیرو دین ابراهیم (آمیخته بخرافات) میدانند در صورتی که دین ابراهیم خلیل علیه السّلام توحید خالص و شائبه شرک در آن نبوده و اینگونه خرافات از ساختگی‌های یهود و نصاری می‌باشد که در دین تورا و انجیل پدیدار گشته است.

«أَمْ تَقُولُونَ» حرف امّ متصله و بیان عدل برای جمله «أَتَحْجُونَنَا» و مبنی بر ذکر احتجاج و تعریض دیگر است و یا آنکه حرف امّ منقطعه یعنی جدا از جمله سابقه و بمعنی اضراب بوده و مبنی بر تعریض بر یهود و نصاری می‌باشد.

«تَقُولُونَ» بهیئت مضارع و جمع و خطاب بجامعه اهل کتابست و قول بقرینه سیاق بمعنی بهتان و عقیده خرافیه می‌باشد.

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» حرف اِنّ بکسر همزه بتناسب آنستکه مقول (مفعول قول) باید جمله باشد و عبارت از بهتان و عقیده خرافیه‌ای است که در باره ابراهیم خلیل و سائر پیغمبران گفته‌اند.

«وَالْأَسْبَاطَ» جمع سبط بکسر سین که بمعنی فرزند و نواده است و عبارت از دوازده قبیله از بنی اسرائیل می‌باشد زیرا هر قبیله‌ای یکی از فرزندان یعقوب اسرائیل علیه السّلام منتهی میشوند انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۸۰

و در جامعه بنی اسرائیل پیغمبران بسیاری پیرو دین حنیف ابراهیم خلیل علیه السّلام بوده‌اند.

«كَانُوا هُودًا» جمله خبر اِنّ و عبارت از بهتانی است که بساحت رسولان و پیامبران روا داشتند.

«هُودًا» منصوب و جمع هاند خبر کان و تعبیر است که مبنی بر تویخ یهود می‌باشد یعنی جامعه گوساله پرستان، زیرا هاند بمعنی تائب و پشیمان است بتناسب اینکه هنگام رفتن موسی کلیم علیه السّلام بکوه طور برای نزول تورا بنی اسرائیل گوساله سامری را پرستش نمودند و پروردگار بوسیله موسی علیه السّلام آنانرا عقوبت فرمود بسبب کشتن یکدیگر و سپس توبه باقیماندگانرا پذیرفت.

«أَوْ نَصَارَى» حرف او برای تنويع یعنی مسیحیان نیز مانند آن افتراء را بابراهیم خلیل و سائر پیغمبران علیهم السّلام نسبت داده و گفته‌اند که دین حنیف آنان نیز آمیخته بشرک آئین نصرائیت می‌باشد هم چنانکه کریمه «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ» آل عمران: ۵۸ و کریمه «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا» آل عمران: ۶۰ این افتراءات و پنداشتها را تکذیب نموده است.

«قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ» جمله خطاب برسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بجامعه اسلام است و مبنی بر تعلیم ردّ احتجاج و ابطال عقائد فاسده اهل کتاب می‌باشد.

همزه استفهام انکاری و یا استهزائی «أَعْلَمُ» افعال تفضیل و خبر جمله و متعلق یعنی مفضلّ علیه آن (من الله) بقرینه سیاق محذوف است «أَمْ مِنَ اللَّهِ» ام حرف متصله و بیان عدل دیگر جمله استفهامیه می‌باشد و یا آنکه حرف منقطعه بمعنی اضراب و تصریح بانکار است یعنی آفریدگار عالمیان داناتر است.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ» کریمه بطور قضیه حقیقه همواره در جامعه اهل کتاب ساریست و مبنی بر تویخ یهود و نصاری می‌باشد که شهادت تورا و انجیل را در باره ابراهیم و سائر پیامبران پنهان داشته و انکار نموده‌اند.

«مَنْ» اسم موصول مبنی بر استفهام انکاری «أَظْلَمُ» افعال تفضیل و مصدر آن ظلم، و احتجاج انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۸۱

بر خلاف حقیقت و افتراء در باره ابراهیم خلیل و سائر پیغمبران اقصی مرتبه کفر و عناد با پروردگار می‌باشد.

«مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ» جمله متعلق بکلمه اظلم و من موصول است «كَتَمَ» بهیئت ماضی وصله و مصدر آن کتمان و بمعنی پنهان داشتن عقیده و خودداری از اظهار امری است که بر آن آگاه می‌باشد.

«شَهَادَةٌ» اسم مصدر و مفعول جمله متصله و ضدّ کتمان است یعنی گواهی و اظهار عقیده بر امریکه بر آن آگاه می‌باشد.

«عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ» عند ظرف و منصوب و ضمیر عائد و راجع بموصول است «مِنَ اللَّهِ» متعلق بکلمه «شَهَادَةٌ» می‌باشد.

شهادتی که از پروردگار نزد مردمان بودیعت سپرده شده عبارت از کتاب آسمانی و احکام دینی و قضایای اخباریه و ارشادات الهیه است که در کتاب آسمانی ذکر و بجامعه بشر اعلام شده.

و تحریف کتاب آسمانی (توراه و انجیل) و تغییر پاره‌ای از آن در حقیقت کتمان شهادت و تزییع ودیعه‌ای است که پروردگار نزد اهل کتاب بودیعت نهاده و بالاترین ظلم و جنایت است.

و کریمه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ» در مقام توییح جامعه اهل کتاب (یهود و نصاری) است که کتاب آسمانی را تحریف و اصول دیانت توراه و انجیل را نیز آمیخته بشرک و خرافات نموده و ابراهیم خلیل و سائر پیغمبران را پیرو خرافات آئین یهودیت و نصرانیت پنداشته‌اند و اینگونه افتراءات در باره پیغمبران بزرگترین جنایتی است که جامعه یهود و نصاری مرتکب هستند.

و اطلاق کریمه شامل میشود اخبار و مژده توراه و انجیل را در باره تشریح دین اسلام و بعثت رسول مکرّم صلی الله علیه و آله و سلم که یهود و نصاری آنرا بسبب تحریف و تغییر انکار مینمایند.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» کریمه با تاکید نفی که در بر دارد از ذکر لفظ جلاله و تنزیه انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۸۲

ساحت او از نقص امکانی مبنی بر تهدید اهل کتاب (جامعه یهود و نصاری) است که هرگز از رفتار ناشایسته و افتراءات آنان غفلت نخواهد نمود.

«مَيَّا» نافی و حرف با برای تاکید نفی است غافل بهیئت فاعل و اسم مصدر آن غفلت که از حالات نفسانیه و نواقص امکانی است و عبارت از فراموشی امریست پس از آنکه بر آن اطلاع داشته و آگاه بوده است و نفی غفلت و نقص امکانی از پروردگار عین توصیف او بصفت و اجبه می‌باشد.

«عَمَّا تَعْمَلُونَ» جمله متعلق بکلمه «بِغَافِلٍ» ما موصول و جمله فعلیه صلّه آن و اطلاق آن شامل عقائد نفسانیه و افعال جوارحیه میشود و اسم مصدر آن عمل و عبارت از افعال اختیاریه‌ای است که از مبادی نفسانیه فاعل مختار سر چشمه گرفته یعنی ظهور نفس در نظام طبع می‌باشد.

و افعال اختیاریه مانند سائر موجودات جهان طبع همواره محکوم بتبدل و زوال است ولی بلحاظ اینکه افعال اختیاری از نفس فاعل مختار سر چشمه گرفته و ظهور حدّ وجودی نفس در خارج می‌باشد همواره در نظام امکانی ثابت و در تکامل خواهد بود یعنی فعل اختیاری دارای نشئاتی از وجود و ظهور می‌باشد و از جمله نشئات نشئه جزاء است که ظهور و رشد نفوس بشریه و ملکات مکتسبه و افعال اختیاریه می‌باشد.

و مفاد تهدید کریمه آنستکه پروردگار بر عقائد آمیخته بشرک اهل کتاب احاطه دارد و هم‌چنان بر افتراءات آنان نسبت پیغمبران و از عقوبت آنان هرگز غفلت نخواهد نمود.

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ» سیاق کریمه در مقام توییح و تهدید اهل کتابست در اثر افتراءاتی که بر دین حنیف ابراهیم و سائر پیغمبران روا داشته‌اند.

و تلویحا مبنی بر تقدیر از مساعی جامعه انبیاء می‌باشد که از این جهان درگذشتند و آثار وجودیه آنان همواره در جامعه بشر باقی و زوال ناپذیر است و فضائل حمیده و خصال پسندیده آنانرا قرآن کریم بجامعه بشر اعلام و از مساعی هر یک از آنان قدردانی نموده است. انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۸۳

«لَهَا مَا كَسَبَتْ» کریمه بطور قضیه حقیقیه و دارای سه جمله است که هر یک مبنی بر وعظ می‌باشد و از نظر اهتمام بحقائقی که در هر یک از آنها درج است کریمه تکرار شده زیرا تذکر و یاد هر یک از آن پنندها اساس و پایه فضائل و یگانه وسیله سعادت خواهد

بود از جمله مفاد آن پند بجامعه بشر است که مقامات وجودی گذشتگان از بشر همانست که در زندگانی این جهان بدست آورده و در پرتو آن همواره پایدار خواهند بود.

«وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ» کریمه بطور قضیه حقیقیه و مبنی بر وعظ و پند و خطاب بجامعه بشر است که شما نیز هم چنان در اثر سعی و کوشش هر چه را بدست آورده، در پرتو آن همواره زیست داشته و پایدار خواهید ماند.

«وَلَا تُسَبِّحُوا عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» جمله نیز خطاب بجامعه بشر و مبنی بر وعظ و پند دیگرست که هرگز کسی مسؤول کردار زشت دیگران نخواهد بود و لازم پند آنستکه هر کسی پابند کردار خویش می‌باشد.

«تم و الحمد لله رب العالمین» انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۸۴

بسمه تعالی و له الحمد حمد و سپاس الهی که ما را بخدمت علم و دین مشرف نمود و شکر و امتنان بر توفیقات خاصه او که ما را در مقابله و تصحیح این سفر جلیل مؤید داشت.

جلد اول این تفسیر تا اینجا که انتهای جزء اول قرآن است پایان پذیرفت و امیدواریم بعد از کوشش و دقتی که در تصحیح و مقابله آن با نسخه مؤلف بعمل آمده بلطف و مرحمت الهی از اغلاط و زوائد (مطبعی) مصون و محفوظ مانده باشد.

پروردگارا همه نعمتها از تو است، لطف و احسان خود را از ما باز مگیر و همواره در خدمت علم و دین مؤید و منصورمان مدار. تهران- انجمن تصحیح کتاب محمد باقر بهبودی.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۸۵

روش نگارش تفسیر انوار درخشان ص: ۳۸۵

در نگارش تفسیر انوار درخشان روش زیر کاملاً رعایت شده:

اول: آیات کریمه چندی که وابسته بیکدیگر است در ابتداء نگاشته شده است.

دوم: در تحت عنوان «خلاصه» ترجمه مختصر آیات کریمه را بترتیب بیان نموده است.

سوم: سپس در تحت عنوان «شرح» آیات کریمه مفصلاً تفسیر شده بدینمعنی که رابطه آیه را با آیات قبلی شرح داده، و سپس کریمه را بچند جمله مجزاً از یکدیگر در آورده، و هر یک از آن قسمتها را از نظر قواعد ادبی و تفسیر مورد بحث قرار میدهد.

چهارم: در پایان «شرح» روایات شریفه‌ای که در تفسیر کریمه وارد شده ذکر نموده است.

انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۸۶

فهرست جلد اول تفسیر انوار درخشان ص: ۳۸۶

شماره آیات عنوان مطالب شماره صفحه دیباچه ۲۳ مقدمه مفسّر در بیان عظمت قرآن کریم و تأثیر آن در حیات جامعه بشر ۴۷

سوره فاتحه تفسیر کریمه بسمله ۸ بیان رحمت و اقسام آن ۱۲ روایات وارده در باره سوره حمد ۱۳ آیه ۲ در معنی حمد و اختصاص

آن بآفریدگار ۱۵ بیان شکر و مقامات آن ۲۰ آیه ۶-۷ شرح صراط و هدایت ۲۶ سوره بقره تعریف ایمان و ارکان تقوی و مقامات

آن ۴۰ آیه ۶-۷ بیان کفر و مقامات آن ۴۹ آیه ۸-۱۵ حقیقت ربط موجودات امکانی بآفریدگار ۵۸ آیه ۲۶-۲۷ بیان ناچیزی

جهان طبع ۸۴ آیه ۲۸-۲۹ بیان افعال اختیاریه بشر ۸۶ معنی حیات و موت و مراتب آندو ۹۰ انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۸۷

شماره آیات عنوان مطالب شماره صفحه آیه ۲۸-۲۹ بیان نشانی که برای تکامل بشر مقرر شده ۹۶ آیه ۳۰-۳۳ تفسیر کلمات و

شرح کلّیه إلهیه ۱۰۲ آیه ۳۴-۳۵ بیان احتجاج ابلیس برای امتناع از سجده ۱۱۳ آیه ۳۵-۳۹ در معنی ظلم و اقسام آن ۱۰۹ علّت

هبوط آدم و آثار مترتبه بر آن ۱۲۱ سرّ استحقاق کفر برای خلود در عقوبات ۱۲۶ بیان شجره منهیه و روایات آن ۱۲۸ آیه ۴۰-۴۴

در معنی زکاة و ثمره آن در اجتماع ۱۴۰ آیه ۴۵-۴۶ بیان حقیقت صبر و آثار آن ۱۴۳ در معنی صلاة و آثار نفسانیه و خارجیه آن ۱۴۴ بیان تذکر نشئه رستاخیز و نتایج آن ۱۴۵ آیه ۴۷-۴۸ شرح نشئه جزاء و ظهور ملکات ۱۴۹ در معنی شفاعت و چگونگی آن در نشئه قیامت ۱۵۰ آیه ۴۹-۵۶ مختصری از تاریخ زندگی فرعون ۱۵۶ بیان جنایات قبطیان نسبت بنی اسرائیل ۱۵۷ بیان چگونگی عبور بنی اسرائیل از نیل ۱۶۰ تاریخ گوساله پرستی بنی اسرائیل ۱۶۳ برهان بر امکان رجعت ۱۷۳ آیه ۶۲-۶۳ تفسیر کلمه هود و بیان آن ۱۹۰ آیه ۶۳-۶۶ مختصری از تاریخ مسخ اصحاب سبت ۱۹۹ آیه ۸۳-۸۶ در معنی دنیا و حقیقت زندگانی در آن ۲۳۷ بیان احتجاج ابا ذر رضی الله عنه و تبعید او ۲۳۸ انوار درخشان، ج ۱، ص: ۳۸۸

شماره آیات عنوان مطالب شماره صفحه آیه ۸۳-۸۶ در معنی عذاب در نشئه رستاخیز ۲۴۲ آیه ۹۴-۹۸ بیان مراتب تدبیر روح عاقله نسبت بدن ۲۶۶ آیه ۹۹-۱۰۱ بیان حقیقت سحر ۲۷۳ آیه ۱۰۶-۱۰۷ بیان نسخ احکام و شرح انشاء آیات ۲۸۳ آیه ۱۱۶-۱۱۷ مختصری از چگونگی آفرینش آسمان و زمین ۳۰۷ بیان چگونگی فعل صادر از مقام ربوبی ۳۰۸ آیه ۱۲۰-۱۲۳ در بیان شفاعت و چگونگی آن در نشئه جزاء ۳۲۱ آیه ۱۲۵-۱۲۹ مختصری از تاریخ کعبه معظمه و فضل آن ۳۴۰ درخواست حضرت ابراهیم راجع بیعت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۳۵۴ آیه ۱۳۰-۱۳۴ شرح ملت ابراهیم و فضائل او ۳۵۸ آیه ۱۳۵-۱۴۱ بیان احتجاجات یهود و نصاری و رد آن احتجاجات ۳۷۷.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی

ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بداند، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

